www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

بررسی

فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

در منابع معتبر اهل تسنن

هفت قرن

روایت ۲۳۷ - ۶۶۲

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن

نویسنده:

مهدی صدری

ناشر چاپي:

دلیل ما

ناشر دیجیتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد ۲ ----- ۱۶

مشخصات کتاب ----- ۱۶

اشاره ----- ۱۷

۷- تقدم در اسلام، دانش، و بردباری از صفات بارز علی علیه السلام ----- ۱۹

اشاره ----- ۱۹

سند روایت ----- ۱۹

روایات متناسب ----- ۲۲

تذکر ضروری ----- ۲۴

اهمیت تقدّم در اسلام ----- ۲۵

شواهد تقدّم ایمان و اسلام امیرمؤمنان علیه السلام ----- ۲۶

اشاره ----- ۲۶

شواهد قرآنی ----- ۲۶

تذکر ----- ۳۱

روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و اله ----- ۳۲

روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام ----- ۳۸

صحت و اعتبار روایت گذشته ----- ۳۸

مخالفت با حدیث گذشته ----- ۳۹

دفاع از اعتبار حدیث گذشته ----- ۴۰

شواهد سبقت در هفت سال نماز ----- ۴۴

شواهد روایی دیگر ----- ۵۱

اقوال و کلمات صحابه ----- ۵۱

واکنش بخاری نسبت به روایت عفیف! ----- ۶۴

آثاری از تابعین ----- ۶۷

اقوال اعلام و نویسندگان عامه ---- ۷۳
شواهد و آثاری دیگر ---- ۸۰
واکنش مخالفان ---- ۸۳
اشاره ---- ۸۳
واکنش اول: انکار و تضعیف روایات ---- ۸۳
واکنش دوم: جعل روایت در تقدّم اسلام دیگران و پاسخ آن ---- ۹۰
اشاره ---- ۹۰
تصریح به تأخیر اظهار اسلام ابوبکر ---- ۹۵
وجه جمع روایات ساختگی با روایات تقدم اسلام علی علیه السلام ---- ۹۷
واکنش سوم: کم رنگ نشان دادن تقدّم اسلام حضرت امیر علیه السلام ---- ۹۸
ذکر چند نکته: ---- ۱۰۲
نکته اول: اهمیت اسلام آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی ---- ۱۰۲
نکته دوم: مخفی بودن اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام ---- ۱۰۶
نکته سوم: اولین مؤمن امیرمؤمنان علیه السلام یا حضرت خدیجه علیها السلام؟ ---- ۱۰۷
نکته چهارم: شخصیت و ثروت ابوبکر ---- ۱۰۸
واکنش چهارم: تحریف به حذف بخشی از روایت ---- ۱۱۲
برتری امیرالمؤمنین علیه السلام در علم و دانش ---- ۱۱۳
حلم و بردباری امیرالمؤمنین علیه السلام ---- ۱۱۴
۸- تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت ---- ۱۱۸
اشاره ---- ۱۱۸
نقل روایت به گونه های مختلف ---- ۱۱۸
واکنش مخالفان ---- ۱۲۴
واکنش اول: تحریف به حذف بخشی از روایت یا مبهم آوردن عبارت ---- ۱۲۴
واکنش دوم: تضعیف سند ---- ۱۳۳
واکنش سوم: جعل روایت برای دیگران ---- ۱۳۶
واکنش چهارم: بهانه های بنی اسرائیلی ! ---- ۱۳۷

واکنش پنجم: تحریف معنوی ---------- ۱۴۰
واکنش ششم: انکار وجود روایت در مصادر معتبر ---------- ۱۴۱
تذکر چند نکته: ---------- ۱۴۲
نکته اول: ---------- ۱۴۲
نکته دوم: ---------- ۱۴۲
نکته سوم: ---------- ۱۴۲
۹- علی علیه السلام تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۱۴۴
اشاره ---------- ۱۴۴
سند روایت ---------- ۱۴۴
انحصار برادری در خطبه فدکیه و اعتراف ابوبکر به آن ---------- ۱۵۶
اهمیت حدیث اخوت ---------- ۱۵۹
داستانی زیبا در برادری حضرت از زبان دشمن ---------- ۱۶۱
تألیفات مستقل در حدیث مؤاخات و برادری ---------- ۱۶۱
واکنش مخالفان ---------- ۱۶۲
واکنش اول: انکار برادری حضرت ---------- ۱۶۲
واکنش دوم: کتمان حدیث اخوت ---------- ۱۶۲
واکنش سوم: تضعیف حدیث اخوت به توهم متن شناسی ---------- ۱۶۳
واکنش چهارم: انکار اصل مؤاخات بین مهاجرین ---------- ۱۶۴
واکنش پنجم: جعل حدیث برای دیگران ---------- ۱۶۵
واکنش ششم: تلاش برای کم رنگ نشان دادن فضیلت اخوت ---------- ۱۶۶
۱۰- علی علیه السلام دروازه شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۱۶۸
اشاره ---------- ۱۶۸
اعتبار سند روایت ---------- ۱۶۸
تألیف مستقل در حدیث مدینهٔ العلم ---------- ۱۷۸
واکنش مخالفان ---------- ۱۷۹
واکنش اول: منکر دانستن روایت ---------- ۱۷۹

واکنش دوم: ساختگی دانستن روایت ---- ۱۷۹
اشاره ---- ۱۷۹
تکذیب روایت به توهم متن شناسی ---- ۱۸۱
واکنش سوم: تضعیف بی جای راویان ---- ۱۸۱
الف) تضعیف ابو الصلت هروی ---- ۱۸۱
ب) تضعیف ابو معاویه ---- ۱۸۴
ج) تضعیف محمد بن قیس ---- ۱۸۴
د) تضعیف سلمهٔ بن کهیل ---- ۱۸۵
ه-) تضعیف احمد بن حفص سعدی ---- ۱۸۶
واکنش چهارم: تحریف معنای روایت ---- ۱۸۷
واکنش پنجم: استبعاد بی جا ---- ۱۸۹
واکنش ششم: جعل روایت برای دیگران ---- ۱۸۹
واکنش هفتم: تلاش برای کم رنگ نشان دادن حدیث: «مدینهٔ العلم» ! ---- ۱۹۱
شواهدی برای دانش و حکمت امیرمؤمنان علیه السلام ---- ۱۹۶
چند شاهد قرآنی ---- ۱۹۶
واکنش های مختلف ذهبی نسبت به روایت اخیر ---- ۱۹۷
کلمات نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله ---- ۲۰۱
احادیثی از امیرمؤمنان علیه السلام ---- ۲۱۲
آثاری از صحابه و تابعین ---- ۲۲۴
اشاره به تکذیب بی جای ابن تیمیه ---- ۲۴۰
کلماتی از دانشمندان اهل تسنن ---- ۲۴۵
۱۱- علی علیه السلام هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضاوت ---- ۲۵۱
اشاره ---- ۲۵۱
اعتبار سند روایت ---- ۲۵۲
توضیح مفاد روایت ---- ۲۵۴
شواهدی دیگر ---- ۲۵۵

واکنش مخالفان ---------- ۲۵۷
واکنش اول: تضعیف و تکذیب روایت ---------- ۲۵۷
واکنش دوم: تلاش در کم رنگ کردن این فضیلت به ایجاد شک و تردید ---------- ۲۵۸
۱۲- علی علیه السلام تنها یار بت شکن ---------- ۲۶۱
اشاره ---------- ۲۶۱
اعتبار سند روایت ---------- ۲۶۲
تألیف مستقل در حدیث ---------- ۲۶۳
اشاره ---------- ۲۶۳
واکنش مخالفان ---------- ۲۶۳
واکنش اول: این روایت منکر است! ---------- ۲۶۳
واکنش دوم: تلاش برای کم رنگ کردن مطلب ---------- ۲۶۴
۱۳- علی علیه السلام پرچمدار خیبر و دوست خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۲۶۵
اشاره ---------- ۲۶۵
اعتبار حدیث رایت ---------- ۲۶۹
تألیف مستقل در حدیث رایت ---------- ۲۶۹
چند نکته مهم ---------- ۲۷۰
نکته اول: ---------- ۲۷۰
نکته دوم: ---------- ۲۷۳
نکته سوم: ---------- ۲۷۳
نکته چهارم: ---------- ۲۷۴
نکته پنجم: ---------- ۲۷۶
نکته ششم: ---------- ۲۷۸
نکته هفتم: ---------- ۲۸۲
نکته هشتم: ---------- ۲۸۴
نکته نهم: ---------- ۲۸۴
نکته دهم: ---------- ۲۸۵

واکنش مخالفان ---------- ۲۹۰
واکنش اول: کم رنگ کردن قضیه به ایجاز در نقل ---------- ۲۹۰
واکنش دوم: کم رنگ کردن قضیه به انکار امتیاز امیرالمؤمنین علیه السلام ---------- ۲۹۱
واکنش سوم: کم رنگ کردن قضیه به عادی دانستن مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام ---------- ۲۹۴
واکنش چهارم: تضعیف روایات اهمیت کندن درب قلعه خیبر ---------- ۲۹۹
واکنش پنجم: سکوت از قاتل مرحب یا معرفی دیگران ! ---------- ۲۹۹
واکنش ششم: تحریف لفظی: چه کسانی خود را پیش انداختند؟! ---------- ۳۰۴
واکنش هفتم: مقابله با روایات فرار و شکست شیخین ---------- ۳۰۹
روایات متعدد و معتبر در فرار و شکست شیخین ---------- ۳۰۹
کتمان روایات فرار و شکست شیخین ---------- ۳۱۱
تحریفات لفظی روایات فرار و شکست شیخین ---------- ۳۱۱
تکذیب روایات فرار و شکست شیخین ---------- ۳۱۳
منکر دانستن روایات فرار و شکست شیخین ---------- ۳۱۴
تعصب رازی و برخی از متکلمین ---------- ۳۱۵
ذکر چند نکته ---------- ۳۱۷
نکته اول: ---------- ۳۱۷
نکته دوم: ---------- ۳۱۸
نکته سوم: ---------- ۳۱۹
واکنش هشتم: جعل روایت برای دیگران ---------- ۳۱۹
۱۴- بازگشت خورشید برای علی علیه السلام ---------- ۳۲۰
اشاره ---------- ۳۲۰
اعتبار سند روایت ---------- ۳۲۰
اهمیت روایت ---------- ۳۲۱
دفاع علمای عامه از اعتبار روایت ---------- ۳۲۱
تألیفات مستقل در حدیث ردّ الشمس ---------- ۳۲۴
واکنش مخالفان ---------- ۳۲۵

واکنش اول و دوم: تضعیف بی جای سندی و مجعول دانستن روایت ---------- ۳۲۵
اشاره ---------- ۳۲۵
پاسخ دندان شکن اهل تسنن به ابن تیمیه ---------- ۳۲۹
واکنش سوم: اشکال در مفاد! ---------- ۳۲۹
واکنش چهارم: ادعای تنافی با روایات دیگر! ---------- ۳۳۰
واکنش پنجم: اعتراض به خدا !! ---------- ۳۳۱
واکنش ششم: اتهام ناقلان به کذب و تشیع ---------- ۳۳۲
واکنش هفتم: چرا این مطلب مشهور نشده است؟! ---------- ۳۳۲
واکنش هشتم: حذف عبارت طحاوی از کتاب مشکل الآثار ---------- ۳۳۴
تذکر دو نکته: ---------- ۳۳۴
نکته اول: ---------- ۳۳۴
نکته دوم: ---------- ۳۳۵
۱۵- تبلیغ سوره برائت/فقط علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است! ---------- ۳۳۶
اشاره ---------- ۳۳۶
سند روایت ---------- ۳۳۸
تألیف مستقل در تبلیغ سوره برائت ---------- ۳۳۸
شواهد دیگر ---------- ۳۳۹
فضیلت اختصاصی و ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام ---------- ۳۴۲
شرح روایت «علی منّی...» از زبان علمای اهل تسنن ---------- ۳۴۸
اهمیت روایت: احتجاج به عزل ابوبکر و تبلیغ امیرالمؤمنین علیه السلام ---------- ۳۵۰
واکنش مخالفان ---------- ۳۵۲
واکنش اول: کتمان فضیلت ---------- ۳۵۲
واکنش دوم: تحریف سیره و تاریخ ---------- ۳۵۲
اشاره ---------- ۳۵۲
الف) تحریف لفظی به تغییر کیفیت نقل ---------- ۳۵۳
اشاره ---------- ۳۵۳

نمونه ای دیگر از تحریف و حذف عزل ابوبکر ---------- ۳۵۴
ب) تحریف لفظی به حذف برگرداندن ابوبکر ---------- ۳۵۵
ج) تحریف لفظی به حذف واقعیت ها و افزودن مطالب زائد! ---------- ۳۵۷
د) تحریف لفظی به افزودن اشتراک دیگران در تبلیغ برائت ! ---------- ۳۵۸
ه-) تحریف لفظی به تغییر الفاظ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ---------- ۳۶۰
اشاره ---------- ۳۶۰
کیفیت سوء استفاده مخالفان از این تحریف ---------- ۳۶۳
واکنش سوم: منکر دانستن روایات یا انکار و تضعیف آن ---------- ۳۶۳
واکنش چهارم: کم رنگ نشان دادن فضیلت رساندن سوره برائت ---------- ۳۶۷
واکنش پنجم: مناقشه در دلالت روایات ---------- ۳۶۹
الف) مناقشه فخر رازی و... ---------- ۳۶۹
ب) مناقشه محبّ طبری و عسقلانی ---------- ۳۷۱
ج) مناقشه ابن تیمیه ---------- ۳۷۱
واکنش ششم: جعل روایت برای دیگران ---------- ۳۷۲
۱۶- باز گذاشتن درب خانه علی علیه السلام به فرمان خدا ---------- ۳۷۴
اشاره ---------- ۳۷۴
اعتبار روایات ---------- ۳۷۷
تألیف مستقل در حدیث سد الأبواب ---------- ۳۸۱
واکنش صحابه در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله !! ---------- ۳۸۱
واکنش مخالفان در برابر حدیث سدّ الابواب ---------- ۳۸۴
واکنش اول: ساختگی دانستن احادیث ---------- ۳۸۴
واکنش دوم: برخی از تضعیفات بی جای سندی ---------- ۳۸۶
واکنش سوم: منکر دانستن روایت ---------- ۳۸۹
واکنش چهارم: کتمان مطالب مهم برای کم رنگ کردن قضیه ---------- ۳۸۹
اشاره ---------- ۳۸۹
نکات مهم روایات گذشته ---------- ۳۹۵

نکات روایت اول: ---- ۳۹۵
نکته روایت دوم: ---- ۳۹۶
نکته روایت سوم: ---- ۳۹۶
نکات روایت چهارم: ---- ۳۹۶
واکنش پنجم: اختلاف در کیفیت نقل روایت ---- ۳۹۷
واکنش ششم: جعل روایت برای ابوبکر ---- ۴۰۱
اشاره ---- ۴۰۱
جمع بین روایات متعارض در سدّ الابواب ---- ۴۰۳
بیان چند مطلب در اشکال بر جمع گذشته ---- ۴۰۷
یک بام و دو هوا ! ---- ۴۱۴
واکنش هفتم: تحریفات معنوی ---- ۴۱۵
واکنش هشتم: تعصّب بی جا و تناقض ---- ۴۱۸
واکنش نهم: بیشرمی بی اندازه ! ---- ۴۲۰
روایتی مشکوک و احتمال تحریف ---- ۴۲۱
تذکر: تعابیر مختلف در روایات سد الابواب ---- ۴۲۲
امتیاز ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام: مکث در مسجد و مرور از آن در هر حال ---- ۴۲۴
اعتبار روایات ---- ۴۲۴
بحث در مفاد روایات ---- ۴۲۵
شواهد اعتبار امتیاز گذشته ---- ۴۲۹
واکنش مخالفان نسبت به امتیاز گذشته ---- ۴۳۲
واکنش اول: اشکال بی جای سندی و کتمان روایت ! ---- ۴۳۲
واکنش دوم: استبعاد بی جا ---- ۴۳۲
واکنش سوم: ادعای تعارض با روایت مربوط به ابوبکر ---- ۴۳۲
واکنش چهارم: جعل روایت برای اشتراک دیگران ---- ۴۳۳
واکنش پنجم: تقطیع روایت و حذف بخش مهم آن ! ---- ۴۳۴
واکنش ششم: تضعیف بی جای سندی ---- ۴۳۵

۱۷- تنها یار ثابت قدم ---- ۴۳۸
اشاره ---- ۴۳۸
اعتبار سند روایت ---- ۴۳۹
دلالت روایت ---- ۴۳۹
واکنش مخالفان ---- ۴۴۰
واکنش اول: تحریف روایت ---- ۴۴۰
اشاره ---- ۴۴۰
واکنش دوم: منکر دانستن روایت ---- ۴۴۱
واکنش سوم: ادعای بی جای اشتراک دیگران ---- ۴۴۲
۱۸- علی علیه السلام مُجری عدالت و سختگیر در راه خدا ---- ۴۴۶
اشاره ---- ۴۴۶
اعتبار سند روایت ---- ۴۴۷
روایات مشابه ---- ۴۴۸
هراس از اجرای عدالت ---- ۴۵۰
سنجش رفتار حضرت و رفتار دیگران ---- ۴۵۲
دفع توهم ---- ۴۵۵
۱۹- پیوند آسمانی ---- ۴۵۸
اشاره ---- ۴۵۸
اعتبار سند روایت ---- ۴۵۸
شواهد روایت ---- ۴۵۹
توضیح مطلب ---- ۴۶۲
واکنش مخالفان: ---- ۴۶۵
واکنش اول: مناقشه بی جا ---- ۴۶۵
واکنش دوم: مناقشه ای دیگر ---- ۴۶۵
واکنش سوم: جعل حدیث برای دیگران ---- ۴۶۷
۲۰- ترجیح امیرالمؤمنین علیه السلام بر همهٔ گذشتگان و آیندگان! ---- ۴۶۸

اشاره ---- ۴۶۸
اعتبار روایت ---- ۴۶۹
واکنش مخالفان ---- ۴۷۲
واکنش اول: منکر دانستن روایت ---- ۴۷۲
واکنش دوم: تحریف لفظی روایت به حذف «الأولون» ---- ۴۷۲
واکنش سوم: جعل روایت برای دیگران ---- ۴۷۳
۲۱- هر چه از خدا برای علی علیه السلام خواستم داد ---- ۴۷۴
اشاره ---- ۴۷۴
اعتبار سند روایت ---- ۴۷۵
اهمیت روایت ---- ۴۷۶
واکنش مخالفان: خدشه در سند روایت ---- ۴۷۶
۲۲- نگاه به امیرمؤمنان علیه السلام عبادت است ! ---- ۴۷۸
اشاره ---- ۴۷۸
اعتبار سند روایت ---- ۴۷۸
تألیف مستقل در حدیث ---- ۴۸۰
اهمیت حدیث «النظر إلی علی عبادة» ---- ۴۸۰
حدیثی مشابه ---- ۴۸۱
واکنش مخالفان ---- ۴۸۱
واکنش اول: تضعیف سند روایت ---- ۴۸۱
واکنش دوم: حکم به بطلان و جعلی دانستن روایت ---- ۴۸۲
واکنش سوم: توجیه دلالت یا تحریف معنوی روایت ! ---- ۴۸۴
فهرست اجمالی دفتر اول ---- ۴۸۸
درباره مرکز ---- ۵۰۷

بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن جلد 2

مشخصات کتاب

سرشناسه : صدری، مهدی، 1347 -

عنوان و نام پدیدآور : بررسی فضائل امیرالمومنین علیه السلام در منابع معتبر اهل تسنن/ مهدی صدری.

مشخصات نشر : تهران: دلیل ما ، 1402 -

مشخصات ظاهری : 6ج.

فروست : مطالعات شیعی.

شابک : دوره: 978-600-442-323-6 ؛ ح.1978-600-442-324-3 : ؛ ج.2978-600-442-325-0 : ؛ ج.3 978-600-442-326-7 : ؛ ج.4978-600-442-327-4 : ؛ ج.5978-600-442-328-1 : ؛ ج.6 978-600-442-329-8 :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.2 - 6 (چاپ اول: 1402) .

یادداشت : عنوان دیگر: فضایل امیرالمومنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : .- ج.3. روایت 633 - 851.- ج.5. روایت 1120 - 1612

عنوان دیگر : فضایل امیرالمومنین (ع) (در منابع معتبر اهل تسنن).

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- فضایل -- احادیث اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-Talib, Imam I, 600-661 -- Virtues -- Hadiths (Sunnite)

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- نظر اهل سنت

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Views of sunnites

رده بندی کنگره : BP37/35

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسی ملی : 9117461

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 481

اشاره

صفحه شناسنامه

ص: 482

7- تقدم در اسلام، دانش، و بردباری از صفات بارز علی علیه السلام

اشاره

[237 / 1] بنـابر نقل معتبر پیامبر صـلی الله علیه و آله به حضـرت زهرا علیها السـلام فرمود: (أَمَا تَرْضَـيْنَ أَنِّي زَوَّجْتُكِ أَقْدَمَ أُمَّتِي سِلْماً، وَأَكْثَرَهُمْ عِلماً، وَأَعظَمَهُمْ حِلماً؟! قالت: بَلَى، رَضِيتُ يا رسول الله). (1)

یعنی: آیا خوشـنود نیستی که تو را به همسری کسی درآوردم که سابقه اش در اسلام از همهٔ امت بیشتر علم و دانش او از همه افزون تر و در حلم و بردباری از همه برتر است؟!

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: چرا راضی و خوشنود هستم.

سند روایت

* هیثمی این روایت را از احمد بن حنبل (متوفی 241) و طبرانی (متوفی 360) نقل و رجال آن را موثق می داند. (2)

1- مسند احمد 5/ 26، و مراجعه شود به کنز العمال 11/ 605.

2- مجمع الزوائد 9/ 114. قال عبـد الله: وجـدت في كتاب أبي - يعني احمد بن حنبل - بخط يده في هذا الحديث: قال:... إلى آخر ما في المتن. (مسند أحمد 26/5) و مراجعه شود به المصنف لابن أبي شيبة 505/7، الآحاد والمثاني 1/ 142، نقض العثمانية 289 - 290، شرح ابن أبي الحديد 13/ 227، المعجم الكبير 1/ 94 و 20/ 230، تاريخ مدينة دمشق 42/ 126 و 113/70، اسد الغابة 520/5، نظم درر السمطين،188، كنز العمال 605/11، سبل الهدى والرشاد 11 291. و قال الهيثمي في موضع آخر: رواه أحمد والطبراني، وفيه خالد بن طهمـان، وثقه أبو حـاتم و غيره، وبقيـة رجاله ثقات. (مجمع الزوائـد 9/ 101) و قـال المغربي: رجـاله ثقات. (فتـح الملك العلي 66) نگارنـده گوید: از خالد بن طهمان این گونه یاد شده: أبو العلاء الكوفي، الخفاف عن أنس، و عدّة، و عنه الفريابي، و أحمد بن يونس، صدوق شيعي، ضعفه ابن معين. (الكاشف 365/1) و قال ابن عدي: ولم أر له في مقدار ما يرويه حديثا منكراً. (تهذيب التهذيب 3/ 86) و قال أبو حاتم: هو من عتق الشيعة، محله الصدق. و قال أبو عبيد الآجري: سألت أبا داود عن خالد الإسكاف، فقال: حدّث عنه سفيان. ولم يذكره أبو داود إلا بخير و ذكره ابن حبان في كتاب الثقات.... (تهذيب الكمال 8/ 95 - 96)

* فتنی نیز آن را صحیح دانسته است. (1)

[2/238] جلال الدین سیوطی (متوفی 911) و به تبع او متقی هندی (متوفی 975) این روایت را بـا عبارتی مشابه از ابن جریر طبری این گونه نقل کرده: (يَا فَاطِمَةُ - وَاللّهِ - لَقَدْ أَنْكَحْتُكِ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً، وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْماً، وَ أَقدمهُمْ سِلْماً. و في لفظ: «أَوّلَهُمْ سِلْماً»).

* و هر دو گفته اند: طبری حکم به صحت این روایت نموده است. (2)

* حسنی مغربی برای این حدیث 6 سند دیگر ذکر کرده می گوید: اسناد دیگری هم دارد از علی [علیه السلام]، ابن عباس و... (3)

[3/239] هیثمی روایت را با عبارتی دیگر از طبرانی مرسلاً به سند صحیح نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (زَوَّجْتُكِه و ان [و إنه] لأول أصحابي

1- تذكرة الموضوعات 178.

2- جامع الأحاديث 16/ 239، كنز العمال 13/ 114، قال: رواه ابن جرير و صححه.

3- فتح الملك العلى 66- 68

سِلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً). (1)

و برخی آن را با عباراتی مشابه آن چه گذشت نقل کرده اند مانند:

[240/ 4] زوجتك - يا بنية - [خير أهلي] أعظمهم حلماً و أقدمهم سلماً و اكثرهم علماً و يا عبارتی قريب به آن. (2)

[5/241] أما تَرْضَيْنَ أني زوّجتك [أن زوجك] أول المسلمين إسلاماً و أعلمهم علماً ؛ فإنك سيدة نساء أُمتي كما سادت مريم قومها. (3)

[242 /6] أو: أعلمهم علماً و أفضلهم حلماً و أولهم سلماً. (4)

[7/243] أو: أَقْدَمُهُمْ سِلْماً وَ أَعْلَمُهُمْ عِلْماً وَ أَحْلَمُهُمْ حِلْماً. (5)

[244/ 8] أو: أعلم المؤمنين علماً و أقدمهم و أولهم سلماً و أفضلهم حلماً. (6)

[9/245] أو: أَعْلَمُ النّاسِ عِلْمًا، وَ أَوَّلُهُمْ سِلْمًا، وَ أَفْضَلُهُمْ حِلْمًا. (7)

[246/ 10] أو: أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْماً. (8)

1- قال الهيثمي: رواه الطبراني، و هو مرسل صحيح الإسناد. (مجمع الزوائد 102/9 و مراجعه شود به المعجم الكبير 1/ 94، المصنف لعبد الرزاق الصنعاني 5/ 490، كنز العمال 11/ 605)

2- رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 131 - 133 (روايات متعدد)، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 764، العثمانية 290، 294، 300، الرياض النضرة 3/ 160، شواهد التنزيل 1/ 108، شرح ابن أبي الحديد 7/ 220 و 9/ 174 و 13/ 233، 240، تاريخ الإسلام 3/ 628، نظم درر السمطين 128، الفصول المهمة 2/ 1114، جواهر المطالب 1/ 194، كنز العمال 11/ 605 و 13/ 135.

3- المعجم الكبير للطبراني 22/ 417، كنز العمال 11/ 605، سبل الهدى والرشاد 11/ 291.

4- كنز العمال 11/ 605 و 13/ 135.

5- تاريخ مدينة دمشق 42/ 131.

6- تاريخ مدينة دمشق 132/42.

7- الذرية الطاهرة للدولابی 144 در مصدر اشتباهاً (اسلماً) ثبت شده بود.

8- شرح ابن أبي الحديد 220/7، و رجوع شود به مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 106.

[247/ 11] إن الله أمرني فأنكحتك أقدمهم سلماً، و أكثرهم علماً، و أعظمهم حلماً، و ما زوجتك إلا بأمر من السماء. أما علمت أنه أخي في الدنيا والآخرة !! (1)

[248/ 12] و روي عن السُّدِّي أنه قال: ان أبا بكر و عمر خطبا فاطمة عليها السلام، فردّهما رسول الله صلى الله عليه و آله، و قال: «لم أومر بذلك»، فخطبها عليُ عليه السلام، فزوّجه إياها، و قال لها: «زوّجتك أقدم الأمة إسلاماً...» و ذكر تمام الحديث... .

و قد روى هذا الخبر جماعة من الصحابة، منهم أسماء بنت عميس بنت عميس، و أم أيمن، و ابن عباس و جابر بن عبد الله. (2)

روايات متناسب

بنابر روايات معتبر اهل تسنن، پيامبر صلى الله عليه و آله براى طيب خاطر و جلب خوشنودى حضرت زهرا عليها السلام به ايشان مطالب ديگرى نيز فرمود.

[249/ 13] سيوطى و متقى هندى روايتى را از خطيب بغدادى نقل كرده و آن را نيكو و معتبر دانسته اند كه: پيامبر فرمود: (أَمَا تَرْضَيْنَ أَنّ اللّهَ تَعَالَى اخْتَارَ مِنْ أَهلِ الأَرْضِ رَجُلَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَبُوكِ وَالأَخَرُ زَوجُكِ. (3) و في رواية: بعلك). (4)

يعنى: آيا خوشنود نيستى كه خداوند تعالى از بين مردم زمين دو نفر را انتخاب نموده يكى پدر توست و ديگرى همسر تو !

1- العثمانية 290، شرح ابن أبي الحديد 13/ 227 - 228.

2- شرح ابن أبي الحديد 13/ 228.

3- جامع الأحاديث 236/16، كنز العمال 13/ 108 - 109 و هر دو گفته اند: و سنده حسن، و مراجعه شود به تاريخ بغداد 418/4، تاريخ مدينة دمشق 135/42، المعجم الكبير 77/11 - 78، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 106، المناقب للخوارزمي 112، الفصول المهمة لابن الصباغ 2/ 1113 - 1114، ينابيع المودة 1/ 240 و 3/ 269.

4- تاريخ بغداد 418/4، تاريخ مدينة دمشق 42/ 135 - 136، المستدرك 129/3، تمهيد الأوائل للباقلانى 546

و در روایات دیگر با کمی تفاوت چنین آمده است: أو ما تَرْضَ يْنَ أن يكون الله اطّلع على أهل الأرض فاختار منهم رجلين، فجعل أحدهما أباك، والآخر بعلك. (1)

أما علمت أن الله عزّ وجلَ اطّلع إلى [على] أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبيًا، ثم اطّلع الثانية فاختار بعلك فأوحى إليّ فأنكحته واتخذتُه وصيّاً. (2)

... يا حبيبتي، أما علمت أن الله اطّلع إلى أهل الأرض اطلاعة فاختار منها أباك [فابتعثه برسالته]، ثم اطّلع إليها اطلاعة فاختار منها بعلك، و أوحى إليّ أن أُنكحكِ إياه. (3)

[250/ 14] هیثمی و صالحی شامی روایتی را از طبرانی (متوفی 360) نقل و حکم به صحت آن کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: أما إنِّي لَمْ آلَكِ أَنْ أَنكحتُكِ أحب أهلي إلي. (4)

و بنابر روایت ابن سعد: أما إني ما أليت [ألوتك] أن أنكحتك خير أهلي. (5)

یعنی: من در خیرخواهی تو کوتاهی نکردم، تو را به ازدواج محبوب ترین و بهترین افراد خاندانم درآوردم.

و بنابر روایت عبدالرزاق فرمود: فما ألوتك في نفسي، و قد طلبت [أصبت] لك

1- تاریخ بغداد 418/4، تاریخ مدینة دمشق 42/ 135.

2- المعجم الکبیر 4/ 171 - 172، کنز العمال 11/ 604 - 605، و في مجمع الزوائد 8/ 253: رواه [الطبراني] بأسانید و أحدها حسن.

3- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 156 روایت شماره 42.

4- مجمع الزوائد 210/9، سبل الهدی والرشاد 11/ 43 و رجوع شود به المصنف عبدالرزاق 485/5، السنن الکبری للنسائي 143/5، المعجم الکبیر 136/24 - 137، المستدرك 159/3، تاریخ مدینة دمشق 136/42، الذریة الطاهرة 97، الفائق 313/1، الریاض النضرة 116/3، 143، ذخائر العقبی 29، 35 کنز العمال 604/11.

5- الطبقات الکبری لابن سعد 8/ 24، کنز العمال 11/ 606.

خير أهلي. والذي [وايم الذي نفسي بيده لقد زوّجتكه [زوجتك] سعيدا في الدنيا، وإنه في الآخرة لمن الصالحين. (1)

و بنابر روايت ابن عساكر: إني قد زوّجتك [والله لقد أنكحتكيه] سيّداً في الدنيا و إنه في الآخرة من الصالحين. (2)

كه گذشته از مطالب روايت پيشين اضافه شده: به خدايى كه جانم در دست اوست سوگند تو را به ازدواج كسى در آوردم كه در دنيا خوشبخت - يا آقا و سرور - و در و در آخرت از صالحان و شايستگان است.

و در روايت شماره 42 آمده است و زوّجك الله زوجك [زوجاً] و هو أشرف أهل بيتي [بيتك] حسباً، و أكرمهم منصباً، و أرحمهم بالرعية، و أعدلهم بالسوية، و أبصرهم بالقضية.

و در روايت شماره 884 خواهد آمد: والذي بعثني بالحق لقد زوّجتك سيّداً في الدنيا، و سيّداً في الآخرة، فلا يحبّه إلا مؤمن، ولا يبغضه إلّا منافق.

تذكر ضرورى

مكرر تذكر داده ايم كه ما از باب الزام اعتراف مخالفان به فضائل اهل بيت عليهم السلام را مى پذيريم ولى مطالب ناشايستى كه در برخى از مصادر روايات گذشته به آنان نسبت داده شده هرگز قبول نداريم. (3)

1- المصنف لعبد الرزاق 5/ 488 - 489، كنز العمال 11/ 606.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 128، 133. براى اطلاع از اعتبار سند اين روايت و منابع ديگر آن مراجعه شود به أسانيد فضائل أمير المؤمنين عليه السلام للشيخ باسم الحلّي 2/ 176 - 177

3- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1723، پيوست:8: «تفكيک در حجيت».

اهمیت تقدّم در اسلام

کاملاً روشن است که تقدّم در ایمان، اسلام و عبادت و بندگی خدا از امتیازات مهم است لذا ابوبکر در مقدمه چینی برای گرفتن خلافت از این شگرد استفاده و مطلب را برای انصار (اهل مدینه) بدین گونه مطرح کرد که: ما مهاجران، در ایمان و اسلام و عبادت بر شما مقدم بوده ایم و (علاوه بر آن) از نزدیکان و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله بشمار می رویم!!!

که البته نتیجه احتجاج او چیزی جز تقدم و شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت نیست! متن کلمات او را - بنابر نقل اهل تسنن - بنگرید:

فقال أبو بكر: و كنا معشر المهاجرين أول الناس إسلاماً، و نحن عشيرته و أقاربه و ذوو رحمه. (1)

نحن أول الناس إسلاماً... و أمسّهم برسول الله صلى الله عليه و آله رحماً... أسلمنا قبلكم. (2)

و كنّا معاشر المسلمين المهاجرين أول الناس إسلاماً، والناس لنا في ذلك تبع... إن رسول الله صلى الله عليه و آله لما بُعث عظم على العرب أن يتركوا دين آبائهم فخالفوه، و شاقوه، و خص الله المهاجرين الأولين من قومه بتصديقه والإيمان به، والمواساة له، والصبر معه على شدة أذى قومه، ولم يستوحشوا لكثرة عدوهم، فهم أول من عبد الله في الأرض، و هم أول من آمن برسول الله [أول من آمن بالله و بالرسول صلى الله عليه و آله]، و هم أولياؤه و عترته [و عشيرته]، و أحق الناس بالأمر بعده، لا ينازعهم فيه إلّا ظالم،

1- السنن الكبرى للبيهقي 165/6، الرياض النضرة 2361 شرح ابن أبي الحديد 7/6، فتح الباري 24/7، الاكتفاء للكلاعي 53/2، سبل الهدى والرشاد 312/12، السيرة الحلبية 480/3.

2- أنساب الأشراف 582/1، البيان والتبيين للجاحظ 527، عيون الأخبار لابن قتيبة 254/2، نهاية الأرب 168/8 - 169، جمهرة خطب العرب لأحمد زكى صفوت 1/ 174 - 175

وليس أحد بعد المهاجرين فضلاً و قدماً في الإسلام مثلكم. (1)

شواهد تقدّم ایمان و اسلام امیرمؤمنان علیه السلام

اشاره

بزرگان اهل تسنن آثار فراوانی نقل کرده اند که حاکی از آن است که اولین نمازگزار این امت و کسی که در ایمان و اسلام سابقه اش از همه بیشتر بوده، امیر مؤمنان علیه السلام است

شواهد قرآنی

[15/251] قال امیر المؤمنین علیه السلام- للمهاجرین والأنصار في خلافة عثمان -: أَنْشُدُكم الله، أتعلمون حیث نزلت: (وَالسّابِقُونَ الْأَوّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ) [التوبة (9): 100] (والسّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرّبُونَ) [الواقعة (56): 10 - 11] سُئل عنها رسول الله صلی الله علیه و آله، فقال: (أَنْزَلَهَا اَللَّهُ تَعَالَى فِي اَلْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْصِيَائِهِمْ، فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اَللَّهِ وَ رُسُلِهِ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي أَفْضَلُ اَلْأَوْصِيَاءِ)؟ قَالُوا: اَللَّهُمَّ نَعَمْ. (2) امیر مؤمنان علیه السلام در ایام خلافت عثمان خطاب به مهاجرین و انصار فرمود: شما را به خدا سوگند آیا می دانید هنگامی که آیات شریفه گذشته - سوره التوبة (9): 100 و سوره الواقعة (56): 10 - 11 - نازل شد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: این آیات مربوط به چه کسی است؟ فرمود: پیامبران و جانشینان آنان من برترین پیامبران و رسولان هستم و علی بن ابی طالب وصی من برترین اوصیاست.

همه حضرت را تصدیق نمودند.

1- السقيفة و فدك للجوهري 58 - 59 تاريخ الطبري 2/ 457، الإمامة والسياسة 1/ 23 - 24 (تحقيق الشيري) نهاية الأرب 19/ 33، شرح ابن أبي الحديد 7/6- 8، جمهرة خطب العرب لأحمد زكي صفوت 1/ 174 - 175

2- فرائد السمطين 1/ 314.

[252/ 16] عن الحسن بن علي عليه السلام: أنه حمد الله و أثنى عليه و قال: (وَالسّابِقُونَ الأوّلُونَ...) إلى آخر الآية، فكما أن للسابقين فضلهم على من بعدهم كذلك لأبي علي بن أبي طالب [عليه السلام] فضيلة على السابقين بسبقه السابقين.... (1)

از امام مجتبی علیه السلام روایت شده که در ضمن صحبتی طولانی، درباره آیه شریفه گذشته فرمود: همان گونه که سابقین بر کسانی که پس از آنان به اسلام گرویدند فضیلت و برتری دارند پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام بر سابقین فضیلت و برتری دارد ؛ زیرا بر آنان سبقت گرفته است.

[253/ 17] و عن ابن عباس - [في قوله تعالى:] (وَالسّابِقُونَ الْأَوّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ) -: قال: نزلت في عليّ، سبق الناس كلّهم بالايمان بالله و برسوله، و صلّى القبلتين، و بايع البيعتين، و هاجر الهجرتين، ففيه نزلت هذه الآية. (2)

در روایت دیگری از ابن عباس آمده است که آیه شریفه گذشته درباره علی علیه السلام نازل شده که در ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از همه مردم سبقت گرفت و به هر دو قبله (کعبه و بیت المَقدِس) نماز گزارد و دو بار بیعت کرد و در هر دو هجرت شرکت داشت.

[254/ 18] عن عبد الرحمن بن عوف في قوله جل و عزّ: (وَالسّابِقُونَ الْأَوّلُونَ)، قال: هم عشرة من قريش، كان أولّهم إسلاماً علي بن أبي طالب. (3)

1- شواهد التنزيل 1/ 335 - 336.

2- شواهد التنزيل 336/1

3- تاريخ مدينة دمشق 42 43 - 44 (و في شواهد التنزيل: 1/ 334 هم ستة من قريش. و نيز رجوع شود به شواهد التنزيل 1/ 335 روايت شماره 243 به نقل از ابن عباس) در سند اين حديث اشكال شده كه: الحسن بن علي الهمداني: مجهول... لا يتابع على حديثه، و لا يعرف إلا به (ضعفاء العقيلي 1/ 235) و ذهبي گفته: الحسن بن علي الهمداني. روى عنه إسماعيل ابن بنت السّدّي، لا يدرى من ذا، جاء بحديث منكر عن اسماعيل عنه (أي عن السّدّي) عن حميد بن القاسم بن حميد بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبيه، عن عبد الرحمن..... (ميزان الاعتدال 1/ 505 - 506) ولى ابن حجر درباره او گفته: و ذكره ابن حبان وابن شاهين في الثقات، وزاد ابن حبان: روى عنه عبد الصمد بن عبد الوارث (لسان الميزان 2/ 227) چگونه ممكن است حسن بن على همدانى مجهول باشد در حالى كه ابن حبان و ابن شاهين او را توثيق كرده و حتى ابن حبان راوى از او را نيز نام برده است؟!!

از عبـد الرحمن بن عوف نیز روایت شـده که: مراد از آیه شـریفه: (وَالسّـابِقُونَ الأَوّلُونَ...) ده نفر از قریش هسـتند. اولین کسـی که از آن ها اسلام آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

[255/ 19] عن مجاهـد، عن ابن عبـاس - [في قوله تعالى:] (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ...) [الواقعـة (56): 11]- قال: يوشع بن نون سـبق إلى موسى، و مؤمن آل يس سبق إلى عيسى، و علي بن أبي طالب سبق إلى محمد رسول الله صلى الله عليه و آله. (1)

بنابر روایتی که در تفسـیر ابن ابی حاتم و ابن کثیر و سـیوطی و... نقل شـده ابن عباس در شـرح آیه شـریفه گفته است: سابقین سابقین (در ایمان به پیامبران علیهم السـلام) سه نفر هسـتند: یوشع در ایمان به حضـرت موسـی علیه السـلام، مؤمن آل یاسین به حضرت عیسی علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله.

و در روایتی دیگر سابق به حضرت عیسی علیه السلام، شمعون ذکر شده است:

[256/ 20] عن ابن عباس - في قوله تعالى: (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ) - قال:

1- تفسـیر ابن ابی حاتم 10/ 3329 - 3330، تفسیر سمعانی 5/ 343، تفسیر ابن کثیر 4/ 304، تفسیر الآلوسی 27/ 132، و رواه في الدر المنثور 154/6 وفتح القدير 5/ 151 عن ابن أبي حاتم، و ابن مردويه.

يوشع إلى موسى، و شمعون إلى عيسى، و علي بن أبي طالب إلى النبي صلى الله عليه و سلم. (1)

[257/ 21] وأيضاً عن ابن عباس في قوله تعالى: (السّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولئِكَ الْمُقَرّبُون) [الواقعة (56): 10 - 11] قال: نزلت في علي عليه السلام. (2)

[258/ 22] و في رواية أخرى قال: سابق هذه الأمة علي بن أبي طالب. (3)

[259/ 23] و عن السُّدِّي - أيضاً - في هذه الآية - قال: نزلت في علي [عليه السلام]. (4)

[260/ 24] و عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه و سلم، قال: «السبق ثلاثة: السابق إلى موسى يوشع بن نون والسابق إلى عيسى صاحب، ياسين و السابق إلى محمد صلى الله عليه و آله علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام]. (5)

[261/ 25] و عن ابن أبي ليلى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «سباق الأمم ثلاثة،

1- شواهد التنزيل 2/ 297

2- شواهد التنزيل 2/ 296.

3- شواهد التنزيل 2/ 296

4- شواهد التنزيل 2/ 295

5- المعجم الكبير 11/ 77، تخريج الأحاديث والآثار 3/ 162، شواهد التنزيل 2/ 294، الدر المنثور 262/5، الجامع الصغير 2/ 66 و مراجعه شود به عمدة القاري 16/ 19، فتح الباري 6/ 336 - 337، تخريج الأحاديث والآثار 3/ 162 - 163، فيض القدير 178/4. در برخى از مصادر به لفظ: «السباق ثلاثة» نقل شده، مانند: الآحاد والمثاني 1/ 150، العثمانية 287، شواهد التنزيل 2/ 292، الرياض النضرة 3/ 110 - 111، شرح ابن أبي الحديد 13/ 225، و در كنز العمال 601/11 به لفظ: «سبق ثلاثة». قال الهيثمي: رواه الطبراني وفيه حسين بن حسن الأشقر، وثقه ابن حبان وضعفه الجمهور، و بقية رجاله حديثهم حسن أو صحيح. (مجمع الزوائد 9/ 102) و قال ابن كثير - والله يعلم ما في قلبه! -:... فإنه حديث لا يثبت؛ لأن حسيناً هذا متروك، و شيعى من الغلاة، و تفرده بهذا مما يدل على ضعفه بالكلية، والله أعلم. (البداية والنهاية 1/ 267)

لم يكفروا بالله طرفة عين: علي بن أبي طالب، و صاحب آل يس، و مؤمن آل فرعون، فهم الصديقون، و على أفضلهم» (1)

1- تفسير الثعلبي 8/ 126، و مراجعه شود به تخريج الأحاديث والآثار 3/ 162 - 163، الكشاف 3/ 319، المحرر الوجيز (تفسير ابن عطية) 4/ 450، تفسير ابن عربى 2/ 165، تفسير القرطبي 15/ 20، تفسير البحر المحيط 314/7، تفسير الآلوسى 22/ 225، السيرة الحلبية 1/ 435 (با قدرى اختلاف) اين حديث به كيفيتى ديگر نيز نقل شده است: عن النبي صلى الله عليه و سلم: «الصديقون ثلاثة: حبيب بن مري النجار مؤمن آل يس، و حزبيل [و حزقيل] مؤمن آل فرعون، و علي بن أبي طالب، و هو أفضلهم». (فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 238 شماره 194، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 778/2 شماره 1072 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض). و عنه صلى الله عليه و آله: «الصديقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل يس الذي قال: (يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ) [يس (36): 20]، و حزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: (أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ) [غافر: (40) 28]، و على بن أبي طالب، و هو أفضلهم». (فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 278 شماره 239 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 814 شماره 1117) و مراجعه شود به فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 655، ذخائر العقبى 56، الرياض النضرة 104/3، تاريخ مدينة دمشق 42/ 43، 313، شواهد التنزيل 2/ 304، 306، تفسير الرازي 57/27، تفسير البحر المحيط 7/ 442، شرح ابن أبي الحديد 172/9، الجامع الصغير 2/ 115، كنز العمال 601/11، الصواعق المحرقة 125، فيض القدير 313/4، تفسير الآلوسى 16/ 145. در تفسير الدر المنثور 262/5 آن را از تاريخ بخارى از ابن عباس نقل كرده و گفته: و أخرج [ه] أبو داود و أبو نعيم و ابن عساكر والديلمي عن أبي ليلى. توجه شود كه فرمايش حضرت: «الصديقون ثلاثة...» مفيد حصر است !! و عن النبي صلى الله عليه و اله أنه قال: (ثَلاثَةٌ ما كَفَروا بِاللّه قَطُّ: مُؤمِنُ آلِ ياسينَ، و عَلِيُّ بنُ أبى طالِبٍ، و آسِيَةُ امرَأَةُ فِرعَونَ). (تاريخ مدينة دمشق 313/42، الدر المنثور 5/ 262) از فرمايش حضرت: «ما كفروا بالله قطّ» سبقت در اسلام نيز استفاده مى شود. و قال صلى الله عليه و آله: أنا دَعْوَةُ أبي إبراهيم، قلنا: يا رسول الله و كيف صِرْتَ دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: أوحى الله عزّ وجلّ إلى إبراهيم: (إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إماماً)، فاستَخَفّ إبراهيم الفَرَحُ قال: يا رَبِّ! (و مِنْ ذُرِّيَّتِي) [البقرة (2): 124] أئمة مِثْلي؟! فأوحى الله إليه أن يا إبراهيم إني لا أعطيك عهداً لا أفي لك به، قال: يا ربّ ما العهد الذي لا تفى لى به. قال: لا أعطيك لظالم من ذُرِّيّتك [قال: يا ربّ و من الظالم من ولدي الذي لا يناله عهدك؟ قال: من سجد لصنم من دوني لا أجعله إماماً أبداً، ولا يصلح أن يكون إماماً] قال إبراهيم عندها: ف(- أَجْنُبْنِي وَ بَنِيّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كثيراً مِنَ النّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) [إبراهيم (14): 36]، قال النبي صلى الله عليه و آله: فَانْتَهَتِ الدّعوة إلى و إلى عَلى، لم يَسْجُدْ أحدٌ منا لِصَنَم قطُّ، فَاتّخَذني الله نَبيّاً، واتّخذ عَليّاً وَصِيّاً. (مناقب على بن أبى طالب عليه السلام لابن المغازلى 224، شواهد التنزيل 1/ 411 - 412)

در این روایت نیز سابقین سه نفر معرفی و افزوده شده که: آن ها چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزیده اند: علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب آل یاسین و مؤمن آل فرعون این سه نفر صدیق هستند و علی علیه السلام برترین آن هاست.

[26 / 1262] و أخرج ابن مردويه، عن ابن عباس - في قوله (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ...) - قال: نزلت في حزقيل مؤمن آل فرعون، و حبيب النجار الذي ذكر في يس، و علي بن أبي طالب، و كل رجل منهم سابق أمته، و عليٌّ أفضلهم سبقاً.

بنابر نقل سیوطی از ابن مردویه، این کلام را ابن عباس در شرح آیه شریفه گذشته گفته است. (1)

تذکر

عده ای از مفسرین اصلاً متعرض روایات فوق نشده اند، مانند ابن الجوزی که در این زمینه - تفسیر (وَالسّابِقُونَ...) - پنج قول نقل کرده ولی اصلاً اشاره ای به روایاتی که دربارهٔ امیر مؤمنان علیه السلام است ننموده است. (2)

1- الدر المنثور 154/6، فتح القدير 5/ 151

2- زاد المسير في علم التفسير 7/ 278.

روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و اله

[263/ 27] عن أبي ذر، قال: سمعت رسول الله يقول لعلي [عليه السلام]: (أَنْتَ أَوَّل مَنْ آمَنَ بِي و صَدَّقَ). (1)

و في لفظ: «و صدّقني» (2)

و في بعض الروايات: (هذا اَوَّلُ مَن آمَنَ بی وَ صَدَّقَنِی وَ صَلّی مَعِیَ). (3)

پیامبر درباره امیرالمؤمنین فرمود: اولین کسی است که به من ایمان آورده، مرا تصدیق کرده و با من نماز گزارده است.

[264/ 28] عن محمد بن عبد الله بن أبي رافع، عن أبيه، عن جده أبي رافع، قال: أتيت أبا ذر بالربذة أودعه، فلما أردت الانصراف، قال لي ولأناس معي: ستكون فتنة، فاتقوا الله، و عليكم بالشيخ علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فاتبعوه، فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول له: (أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَنْتَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ أَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَأَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْكافُرين وَ أنتَ أَخي وَ وَزيري وَ خَير مَن أترك بعدي تَقضي دَيني وَ تُنجِزُ مَوعِدي). (4)

ابورافع می گوید برای دیدار ابوذر به (تبعیدگاهش در) ربذه رفته بودم هنگام خداحافظی به من و همراهانم گفت: در آینده فتنه ای رخ می دهد. تقوا

1- ذخائر العقبى 58، الرياض النضرة 3/ 110.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 36، العثمانية للجاحظ 294، شرح ابن أبي الحديد 13/ 233، جواهر المطالب 1/ 38، ينابيع المودة 2/ 146.

3- العثمانية 287، شرح ابن أبي الحديد 13/ 225.

4- العثمانية للجاحظ 290، شرح ابن أبي الحديد 13/ 228 و مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 42/42

پیشه کرده و ملازم علی بن ابی طالب علیه السلام باشید و از او پیروی کنید که من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که به او فرمود: «تو اولین کسی هستی که به من ایمان آوردی. اولین کسی هستی که روز قیامت (به دیدار من آمده و) با من مصافحه می کنی. تو صدّیق اکبر هستی. تو فاروق هستی که مرز حق و باطل را تعیین می کنی تو بزرگ اهل ایمان هستی و مالِ دنیا بزرگ کافران» - و بنابر روایات دیگر: «و مالِ دنیا بزرگ ظالمان یا منافقان»-.

«تو برادر من، وزیر من و بهترین کسی هستی که من پس از خود به جای می گذارم تو بدهی های مرا می پردازی و به وعده های من وفا می کنی»

روایات دیگری نیز با مضمونی مشابه روایت گذشته نقل شده است.

[265/ 29] عن أبي ذر وسلمان، قالا: أخذ النبي صلى الله عليه و سلم بيد علي [عليه السلام] فقال: (إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِی، وَ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِی يَوْمَ اَلْقِيَامَهِ ، وَ هَذَا اَلصِّدِّيقُ اَلْأَكْبَرُ، وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ اَلْأُمَّهِ، يُفَرِّقُ بَيْنَ اَلْحَقِّ وَ اَلْبَاطِلِ، وَ هَذَا يَعْسُوبُ اَلْمُؤْمِنِينَ، وَ اَلْمَالُ يَعْسُوبُ [اَلظَّالِمِ/ الكفار]). (1)

[266/ 30] و عن أبي سخيلة، قال: مررت أنا و سلمان بالربذة على أبي ذر، فقال: إنّه ستكون فتنة، فإن أدركتموها فعليكم بكتاب الله وعلي بن أبي طالب ؛ فإني سمعت رسول الله يقول: (عَلِيٌّ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِی وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِی يَوْمَ اَلْقِيَامَهِ وَ هُوَ يَعْسُوبُ اَلْمُؤْمِنِينَ). (2)

1- مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 41 - 42، المعجم الكبير 6/ 269، نظم درر السمطين 82، كنز العمال 11،616، فيض القدير 4/ 472 قال الهيثمي: رواه الطبراني، والبزار، عن أبي ذر وحده، وقال فيه: «أنت أول من آمن بي» وقال فيه: «والمال يعسوب الكفار»، وفيه عمرو بن سعيد المصري، و هو ضعيف. (مجمع الزوائد 102/9) نگارنده گوید: در سند بزار عمرو بن سعید نیست، مراجعه شود به البحر الزخار 9/ 342، كشف الأستار 3/ 183

2- أنساب الأشراف 2/ 118 - 119.

[267/ 31] و رواه ابن عساكر، عن أبي سخيلة هكذا: حججت أنا و سلمان فنزلنا بأبي ذر فكنا عنده ما شاء الله، فلما حان منا حفوف قلت: يا أبا ذر إني أرى أموراً قد حدثت، وإني خائف أن يكون في الناس اختلاف، فإن كان ذلك فما تأمرني؟ قال: الزم كتاب الله عزّ وجلّ وعلي بن أبي طالب؛ فأشهد أني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: (عَلِيٌّ اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بی وَ اَوَّلُ مَنْ يُصافِحُنی يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ هُوَ الصِّدّيقُ الأَكْبَرُ وَ هُوَ الْفارُوقُ يَفْرِقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ). (1)

[268/ 32] ورواه أيضاً ابن عساكر، عن ابن عباس هكذا: ستكون فتنة فإن أدركها أحد منكم فعليه بخصلتين: كتاب الله و علي بن أبي طالب ؛ فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول – و هو آخذ بيد علي [عليه السلام] –: (هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِی وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِی يَوْمَ اَلْقِيَامَهِ وَ هُوَ فَارُوقُ هَذِهِ اَلْأُمَّهِ يُفَرِّقُ بَيْنَ اَلْحَقِّ وَ اَلْبَاطِلِ وَ هُوَ يَعْسُوبُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمَالُ يَعْسُوبُ اَلظَّلَمَهِ وَ هُوَ اَلصِّدِّيقُ اَلْأَكْبَرُ وَ هُوَ بَابِیَ اَلَّذِی أُوتَی مِنْهُ). (2)

[269/ 33] ورواه ابن حجر، عن أبي ليلى الغفاري، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: (سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِی فِتْنَهٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِکَ فَالْزَمُوا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِی وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِی يَوْمَ اَلْقِيَامَهِ وَ هُوَ اَلصِّدِّيقُ اَلْأَكْبَرُ وَ هُوَ فَارُوقُ هَذِهِ اَلْأُمَّهِ، وَ هُوَ يَعْسُوبُ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمَالُ يَعْسُوبُ اَلْمُنَافِقِينَ) (3)

[270/ 34] قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (اِنَّ اَولَّ مَن صَلَّی مَعِی عَلیّ). (4)

اولين كسى كه با من نماز گزارد على است.

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 41.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 42 – 43.

3- الإصابة 294/7

4- فرائد السمطين 245،1، كنز العمال 11/ 616.

[271/ 35] قال ابن عبـد البر في ترجمة ليلى الغفارية (1): كانت تخرج مع النبيّ صـلى الله عليه و آله في مغازيه تداوى الجرحى، و تقوم على المرضى.

حـديثها: ان النبي صـلى الله عليه و آله قال لعائشـة: «هذا علي بن أبي طالب أول الناس ايمانا». (2) على بن ابى طالب عليه السـلام اولين است كسى كه ايمان آورد.

[272/ 36] قال موسـى بن القاسم التغلبي: حـدّثتني ليلى الغفاريـة، قالت: كنت أخرج مع رسول الله صـلى الله عليه و سـلم في مغازيه، فأداوي الجرحى، وأقوم على المرضـى، [قال موسـى:] فلما خرج علي [عليه السـلام] بالبصـرة خرجت معه، فلمّا رأيت عائشـة واقفة دخلني شيء من الشكّ، فأتيتها - يعني ليلى الغفارية - فقلت: هل سـمعت من رسول الله صـلى الله عليه و آله فضـيلة في علي؟ قالت نعم، دخل علي على رسول الله صلى الله عليه و آله و هو مع عائشة وهو على

1- همه اتفاق نظر دارند كه او از صحابيات است و گفته شده كه او همسر ابوذر غفارى است. (الروض الأنف للسهيلي 4/ 63، الإصابة 8/ 44، عون المعبود للعظيم آبادي 1/ 347)

2- الاستيعاب 4/ 1910، أسد الغابة 5/ 543 بنـابر نقل اين دو مصـدر، راوى از ليلى الغفاريـة، محمـد ابن قاسم طائى است برخى اين روايت را با تفصـيل بيشتر از موسى بن قاسم تغلبى نقل كرده اند كه در متن خواهد آمد. و برخى ديگر آن را از مسلم بن القاسم نقل كرده و او را تضـعيف كرده انـد كه مجهول و ناشـناخته،است و بخـارى افزوده كه كس ديگرى هم اين روايت را نقـل نكرده است ! قـال ابن عـدي الجرجـاني في الكامل 312/6 - 313: مسـلم بن القاسم عن ليلى الغفاريـة... لا يتابع عليه، سـمعت ابن حماد يـذكره عن البخاري. قال الشيخ: و مسلم هذا غير معروف، و إنما أشار البخاري إلى حديث واحد عن ليلى الغفارية انه لا يتابع عليه. و في المغني للذهبي 2/ 304 و ميزان الاعتدال 4/ 106 ولسان الميزان 6/ 32: مسلم بن القاسم، عن ليلى الغفارية قال البخاري: لا يتابع عليه. نگارنده گويد: ابن حبان او را در ثقـات ذكر و توثيق نموده و راوى از او را نيز نام برده و گفته است: مسـلم بن القاسم، يروى عن ليلى، روى على بن هاشم عن أبيه عنه. (الثقات 5/ 398) پس هم توثيق دارد هم شناخته شده و راوى از او نيز ذكر شده است ! و همين مضمون از راويان ديگر در متن نقل شد !!

فرش لي و عليه جزء [جرد] قطيفة فجلس بينهما، فقالت له عائشة: أما وجدت مكانا هو أوسع لك من هذا؟ فقال النبي صلى الله عليه و آله: «يا عائشة، دعي لي أخي ؛ فإنه أول الناس بي إسلاماً، و آخر الناس بي عهداً عند الموت، وأول الناس بى لقياً يوم القيامة». (1)

[37 / 273] قال عمر بن الخطاب: كفّوا عن ذكر علي بن أبي طالب ؛ فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول في علي ثلاث خصال لان يكون لي واحدة منهن أحبّ إلى مما طلعت عليه الشمس، كنت أنا وأبو بكر وأبو عبيدة ابن الجراح و نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و اله، والنبي رسول الله صلى الله عليه و اله متكئ على علي بن أبي طالب حتى ضرب بيده على منكبه، ثم قال: «أنت يا على أول المؤمنين إيماناً، وأولهم إسلاماً»، ثم قال: «أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی کَذَبَ یَا عَلِیُّ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یُحِبُّنِی وَ یُبْغِضُکَ» (2)

به گونه های مختلف نقل شده که عمر گفته است:

سه ویژگی در علی وجود دارد که اگر من یکی از آن ها را داشتم از آن چه خورشید بر آن می تابد برایم بهتر بود من با ابوبکر و عده ای از اصحاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که دست بر شانه علی زد و فرمود:

تو اولین مؤمن و اولین مسلمان هستی

تو نسبت به من مانند هارون نسبت به حضرت موسی هستی.

[دروغ می گوید کسی که خیال کند مرا دوست دارد و با تو دشمنی داشته باشد]. (3)

1- تاریخ مدینة دمشق 45/42 و مراجعه شود به 44/42 ضعفاء العقیلی 166/4، الإصابة 307/8.

2- کنز العمال 13/ 122 - 123 عن الحسن بن بدر فیما رواه الخلفاء والحاکم فی الکنی والشیرازي في الألقاب وابن النجار.

3- قسمت داخل کروشه به نقل از مصدر آینده است

[274/ 38] و في رواية: قال عمر: لن تنالوا عليّا ؛ فإني سـمعت رسول الله صـلى الله عليه و آله يقول ثلاثة (1) لان يكون لي واحدة منهن أحب إلي مما طلعت عليه الشـمس، كنت عند النبي صـلى الله عليه و آله و عنده أبو بكر وأبو عبيدة ابن الجراح و جماعة من أصحاب النبي صلى الله عليه و سـلم فضـرب بيده على منكب علي فقال: (أنت وَّلُ النَّاسِ إِسْلاماً وَ أَوَّلُ النَّاسُ إِيمَاناً وَ أَنْتَ مِنِّى بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسَى) (2)

[275/ 39] ورواه بعضهم عن عمر هكذا: كفّوا عن علي بن أبي طالب ؛ فإني سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فيه خصالاً، لو أن خصـلة منها في جميع آل الخطاب، كان أحبّ لي مما طلعت عليه الشـمس، كنت ذات يوم وأبو بكر وعثمان وعبد الرحمن ابن عوف وأبو عبيدة مع نفر من أصـحاب رسول الله صـلى الله عليه وسلم نطلبه، فانتهينا إلى باب أم سلمة، فوجدنا عليا متكئا على نجاف الباب، فقلنا أردنا رسول الله صـلى الله عليه و آله، فقال هو في البيت، رويدكم فخرج رسول الله صـلى الله عليه وسـلم فسرنا حوله، فاتكأ على علي عليه السـلام و ضـرب بيده على منكبه، فقال: «ابشـر يا علي بن أبي طالب، انك مخاصم، و انك تخصم الناس بسـبع لا يجاريك أحد في واحدة منهن أنت أول الناس إسلاماً، وأعلمهم بأيام الله».

قال ابن أبي الحديد: روى أبو سعيد الخدري، عن النبي صلى الله عليه و آله مثل هذا الحديث. (3)

* و در روايت شماره 80 گذشت: (أَفْضَلُكُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَقْدَمُكُمْ إِسْلاماً).

* و در روايت شماره 234: (أنت أقدَمُهُم سِلما، وأكثَرُهُم عِلما).

1- در كنز العمال سقطى واقع شده چنان كه از روايت گذشته معلوم مى شود.

2- كنز العمال 13/ 124 به نقل از ابن النجار و رجوع شود به تاريـخ مدينة دمشق 42/ 167، المناقب للخوارزمي 55 الرياض النضرة 3/ 109، 118، سبل الهدى والرشاد 11/ 291 - 292.

3- شرح ابن أبي الحديد 13/ 230 و مراجعه شود به العثمانية للجاحظ 292.

روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام

* روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام(1)

[40/276] ابن ابی شیبه - استاد بخاری - نَسائی، طبری، حاکم نیشابوری ابن ماجه و ابونعیم با سند صحیح از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده اند که حضرت فرمود: أَنَا [إني] عَبدُ اللهِ وَأَخُو رَسولِهِ، وَأَنَا الصدِّيقُ الأكبر، لا يَقُولَها بَعدي إِلّا كَذّابٍ مُفتَرٍ، لَقَدْ صَلّيْتُ قَبلَ الناسِ سَبعَ [لسبع] سِنين. (2)

یعنی: من بنده خدا برادر پیامبر و صدیق اکبرم هر کس پس از من چنین : ادّعایی نماید کذّاب و دروغگوست. من هفت سال قبل از مردم نماز گزاردم.

صحت و اعتبار روایت گذشته

سیوطی و محمد فؤاد عبد الباقی در تعلیقه بر سنن ابن ماجه قزوینی می گویند: این سند صحیح و راویان آن ثقه هستند. (3)

1- قال ابن أبي الحديد في ضمن كلام له.... و انه ما زال يقول: أنا أول من أسلم»، و يفتخر بذلك، و يفتخر له به أولياؤه ومادحوه و شيعته فی عصره وبعد وفاته. والأمر فی ذلك أشهر من كل شهير وقد قدمنا منه طرفاً، وما علمنا أحداً من الناس فيما خلا استخف بإسلام علی عليه السلام، ولا تهاون به. (شرح ابن أبي الحديد 13/ 244)

2- مراجعه شود به المصنف لابن ابی شيبة 7/ 498 فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 183 شماره 117، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 725 شماره 933 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، السنن لابن ماجة 1/ 44، الآحاد والمثاني 148/1، السنة لابن ابی عاصم 584، السنن الكبری للنسائی 106/5 - 107 تاريخ الطبري 56/2 تهذيب الكمال 514/22، الرياض النضرة 3 /111 - 112 ذخائر العقبی 60 الكامل لابن الأثير 2/ 57، شرح ابن أبي الحديد 200/13، 228، جواهر المطالب 70/1، ينابيع المودة 189/1، 193 و 148/2، كنز العمال 122/13 به نقل از ابن ابی شيبة نسائی در الخصائص السنة لابن أبي عاصم، عقيلی، حاكم و ابونعيم در المعرفة، كنز العمال 13/ 126 به نقل از طبرانی، أحمد، أبي يعلی و حاكم. در خصائص أمير المؤمنين عليه السلام نسائی 46: بجای «صليت» عبارت «آمنت» نقل كرده است. و در المستدرك 3/ 111 - 112، افزوده: قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة.

3- مصباح الزجاجة في زوائد ابن ماجه 1 /20، تعليقه السنن لابن ماجة 1/ 44.

وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به اعتبار سند روایت نسائی در خصائص أمیر المؤمنین نموده است. (1)

مخالفت با حدیث گذشته

ابن الجوزی این روایت را در شمار روایات جعلی ذکر کرده و به احمد بن حنبل نسبت داده که آن را منکر دانسته است. (2)

ابن تیمیه می گوید: ما می دانیم که علی نیکوکارتر، راستگوتر و باتقواتر از آن است که چنین دروغی را بر زبان جاری، نماید بالضروره معلوم است که این کلام دروغ است. (3) ذهبی نیز آن را تکذیب کرده است. (4)

ابن کثیر دمشقی - پس از اشکال در سند به این که بعضی از راویان شیعه هستند گرچه توثیق هم شده اند! - عصبانی شده و می گوید: در هر صورت این حدیث منکَر و غیر قابل قبول است چگونه ممکن است علی هفت سال پیش از همه نماز بگزارد؟! این غیر قابل تصور است! این دروغ است، اصلا درست نیست، از زید بن ارقم و ابوایوب انصاری هم نقل شده ولی این روایت به هر وجهی (و با هر سندی) که نقل شود صحیح نیست ! (5)

1- تعلیقه فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 725 شماره 993 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).

2- الموضوعات 1/ 341.

3- منهاج السنة 7/ 444.

4- الكشف الحثيث 144، ميزان الاعتدال 102/3، وفي ميزان الاعتدال 2/ 368: «ولقد أسلمت وصليت قبل الناس بسبع سنين». قلت: هذا كذب على على [عليه السلام]. ذهبی در تلخیص مستدرک گفته: شاید راوی درست نشنیده و مطلب را اشتباه ضبط کرده باشد. (القول المسدّد لابن حجر 103، تحفة الأحوذي 10/ 161)

5- قال ابن كثير:... حدثنا عبيد الله بن موسى، حدثنا العلاء بن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله، سمعت علياً [عليه السلام] يقول: أنا عبد الله وأخو رسوله، وأنا الصديق الأكبر، لا يقولها بعدي إلا كاذب مفتر، صليت قبل الناس بسبع سنين و هكذا رواه ابن ماجة عن محمد بن إسماعيل الرازي، عن عبيد الله بن موسى الفهمي - و هو شيعي من رجال الصحيح - عن العلاء بن صالح الأزدي الكوفي - و ثقوه، ولكن قال أبو حاتم: كان من عتق الشيعة، وقال علي بن المديني: روى أحاديث مناكير، والمنهال بن عمرو ثقة، و أما شيخه عباد بن عبد الله - وهو الأسدي الكوفي - فقد قال فيه علي بن المديني: هو ضعيف الحديث، وقال البخاري: فيه نظر، و ذكره ابن حبان في الثقات. و هذا الحديث منكر بكل حال، ولا يقوله علي رضى الله عنه [عليه السلام]، وكيف يمكن أن يصلي قبل الناس بسبع سنين؟ هذا لا يتصور أصلا، والله أعلم. (البداية والنهاية 3/ 36) وقال - في موضع آخر: عن علي [عليه السلام]، قال: عبدت الله مع رسول الله [صلى الله عليه و اله] سبع سنين قبل أن يعبده أحد. و هذا لا يصح أبداً، و هو كذب.... . وقد روي عن زيد بن أرقم، وأبي أيوب الأنصاري: أنه صلّى قبل الناس بسبع سنين، و هذا لا يصح من أيّ وجه كان وجه كان روي عنه. (البداية والنهاية/ 369 - 370)

دفاع از اعتبار حدیث گذشته

برخی در سند این روایت اشکال کرده اند که در آن عباد بن عبدالله وجود دارد که ضعیف است. (1)

پاسخ (2)

1. ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است.

2. حاکم نیشابوری حدیث او را صحیح دانسته است.

3. احمد بن حنبل در مسند و بیهقی و دارقطنی در سنن از او روایت کرده اند و او از رجال نَسائی و ابن ماجه نیز می باشد.

4. شافعی هم به حدیث او فتوا داده است.

1- تهذیب الکمال 14/ 138، میزان الاعتدال 2/ 368، الکاشف (1/ 531 تنزیه الشریعة 376/1 و قال ابن حزم: هو مجهول. (پاورقی کنز العمال 2/ 434)

2- در پاسخ از سلسلة الأحادیث الصحیحة والحسنة في فضائل الإمام علی علیه السلام 365 استفاده شد.

5. گذشته از آن، همین حدیث با اسناد معتبر دیگر نیز نقل شده که در آن عباد بن عبدالله وجود ندارد. (1)

6. ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) نیز در کلام ابن الجوزی مناقشه کرده، و به دفاع از اعتبار حدیث - به جهت اثبات اعتبار مسند احمد - پرداخته است. (2)

7. سندی - شارح سنن ابن ماجه - می نویسد: گویا کسانی که آن را جعلی دانسته اند به جهت ظاهر نبودن معنای آن بوده نه آن که در سندش خللی باشد! (3)

اما این که چگونه ممکن است علی هفت سال پیش از همه نماز بگزارد؟!

پاسخ آن را علامه امینی رحمه الله علیه چنین فرموده که از زمان بعثت تا زمان وجوب نماز که شب معراج و سه سال پیش از هجرت بوده، به مدت هفت سال، امیرالمؤمنین تنها کسی بوده که همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله به همان کیفیتی که آن حضرت عبادت می نمود عبادت کرده و نماز گزارده است. (4)

ابن ابی الحدید می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من هفت سال پیش از هر کسی از این امت بندگی خدا نموده ام و فرمود: من هفت سال صدا (ی وحی) را می شنیدم و نور را می دیدم در آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ساکت بود و هنوز اجازه انذار و تبلیغ نداشت. سپس می نویسد: او شش ساله بود که پدرش او را به پیامبر صلی الله علیه و آله سپرد و هنگام اظهار دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله 13 سال داشت، پس صحیح است که هفت سال پیش از همه بندگی خدا کرده باشد. (5)

1- برخی از منابع آن در تعلیقه گذشت، در کتاب سلسلة الأحادیث الصحیحة والحسنة في فضائل الإمام علی علیه السلام 357، 359، 360، 362 نیز دو روایت صحیحه و دو روایت حسنه نقل شده است.

2- القول المسدّد 102 الحدیث العاشر.

3- سنن ابن ماجة بشرح السندي 1/ 85 - 86.

4- الغدیر 3/ 241 - 242.

5- ... و هذا یطابق قوله علیه اللسام: «لقد عبدتُ الله قبل أن یعبده أحد من هذه الأمة سبع سنین». و قوله: «کنت أسمع الصوت وأبصر الضوء سنین سبعاً، و رسول الله صلی الله علیه و سلم حینئذ صامت ما أُذن له في الإنذار والتبلیغ»، و ذلك لأنه إذا کان عمره یوم إظهار الدعوة ثلاث عشرة سنة، و تسلیمه إلی رسول الله صلی الله علیه و آله من أبیه وهو ابن ستّ، فقد صح أنه کان یعبد الله قبل الناس بأجمعهم سبع سنین... . ثم قال: وابن ست تصح منه العبادة إذا کان ذا تمییز، علی أن عبادة مثله هي التعظیم والإجلال و خشوع القلب، واستخذاء الجوارح إذا شاهد شیئاً من جلال الله سبحانه و آیاته الباهرة، و مثل هذا موجود في الصبیان. (شرح ابن أبي الحدید 15/1)

تذکر: روایت گذشته را برخی چنین نقل کرده اند:

[277/ 41] أنا عبد الله، وأخو رسوله، وأنا الصديق الأكبر، والفاروق الأعظم، صلّيت قبل الناس سبع سنين، وأسلمت قبل اسلام أبي بكر و آمنتُ قبل ايمانه

که بر مطالب قبل افزوده شده: اسلام من پیش از ابوبکر بود، و من قبل از او ایمان آوردم. (1)

و بنابر نقلی حضرت این مطلب را بر بالای منبر در بصره ایراد فرمود.

[278/ 42] قالت معاذة العدوية: سمعت عليّاً عليه السلام- و هو يخطب على منبر البصرة - يقول: «أنا الصديق الأكبر ! آمنت قبل أن يؤمن أبو بكر، وأسلمت قبل أن يسلم». (2)

بخاری - به مقتضای طینتش! - در این روایت این گونه اشکال کرده که:

الف) کس دیگری این مطلب را نقل نکرده،

ب) و سماع سلیمان از معاذه هم معلوم نیست. (3)

1- العثمانية للجاحظ 300، شرح ابن أبي الحديد 13/ 240، و مراجعه شود به 13/ 200.

2- المعارف لابن قتيبة 169 أنساب الأشراف 2/ 146، العثمانية للجاحظ290، الآحاد والمثاني 151/1، تاريخ مدينة دمشق 42/ 32 - 33، الرياض النضرة 3/ 110، ذخائر العقبى 58 شرح ابن أبى الحديد 228/13، تهذيب الكمال 12/ 18، البداية والنهاية، 370، جواهر المطالب 1/ 38، كنز العمال 13/ 164.

3- قال البخاري: معاذة العدوية سمعت عليّاً: «أخا [أنا ظ] الصديق الأكبر». قاله بشر بن يوسف، عن نوح بن قيس سمع. سليمان. وقال لنا موسى: نا نوح، نا سليمان أبو فاطمة، عن معاذة بمثله. قال أبو عبد الله: لا يتابع عليه، ولا يعرف سماع سليمان من معاذة. (التاريخ الكبير 4/ 23)

پاسخ

الف) روایات دیگر به همین مضمون در متن گذشت و خواهد آمد.

ب) ابـن حبـان سـلیمان را از ثقـات شـمرده و گفتـه او از معـاذه روایت دارد. (1) ولی تنهـا مشـکلش آن است که روایـتی را در فضـیلت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که برای نواصب پذیرفتنی نیست !

[279 / 43] عن عبد الله بن نجي، قال: سـمعت عليا يقول: «[لقد] صـلّيت مع رسول الله صـلى الله عليه و آله ثلاث سـنين قبل ان يصلّى معه أحد [من الناس]». (2)

[280/ 44] قال أمير المؤمنين عليه السلام: «اللهم لا أعترف عبداً من هذه الأمة عَبَدَكَ قبلي غير نبيك - ثلاث مرات -، لقد صلّيتُ قبل أن يصلّي الناس سبعاً». (3)

1- وقال ابن حبان: سليمان بن عبد الله بصري، يروى عن معاذة العدوية. (الثقات 6/ 384 - 385)

2- فضائل اميرالمؤمنين عليه السـلام لأحمـد بن حنبل 315 - 316 شماره 288 - 289، فضائل الصـحابة لأحمد بن حنبل 2/ 848 - 849 شماره 1165 - 1166 (طبعـة دار ابن الجوزي، الرياض) الرياض النضـرة 3/ 111، ينابيع المودة 1/ 191 و رجوع شود به تـاريخ مدينة دمشق 42/ 34.

3- قال الهيثمي: رواه أحمد و أبو يعلى باختصار، والبزار والطبراني في الأوسط، و إسـناده حسن. (مجمع الزوائد 9/ 102 و مراجعه شود به مسند أحمد 99/1 فضائـل امير المؤمنين عليه السـلام لأحمـد بن حنبل 214 شماره 287، فضائل الصـحابة لأحمـد بن حنبل 2/ 847 شماره 1164 (طبعـة دار ابن الجوزي، الريـاض)، المعجم الاوسـط 270/2، تاريـخ مدينة دمشق 42/ 32) و فى تعليقـة كتـاب الأوائل للطبراني 79 و رأى بعضهم أن إسناده صحيح. انظر الفتح الرباني و شرحه 23/ 123. و بنابر نقل نسائى فرمود: ما أعرف أحداً من هذه الأمة عبد الله بعد نبيها غيري، عبدت الله قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة بسـبع سـنين». (السـنن الكبرى،1075 خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 47) و بنابر روايتى ديگر فرمود: «اللهم ما أعرف أن عبداً لك من هذه الأمة.... » (كنز العمال 13/ 126)

یعنی: امیرمؤمنان علیه السلام سه مرتبه فرمود: خدایا من نمی پذیرم که کسی از این امت پیش از من بندگی تو را کرده و تو را پرستیده باشد جز پیامبرت! سپس در ادامه فرمود: من هفت سال قبل از بقیهٔ مردم نماز گزاردم

این روایت را هیثمی از بزار و معجم اوسط طبرانی نقل و حکم به اعتبار سند آن نموده است.

شواهد سبقت در هفت سال نماز

در روایات دیگر نیز نقل شده که آن حضرت هفت سال قبل از بقیهٔ مردم نماز گزارده است، مانند روایات ذیل:

[281/ 45] عن أبي أيوب الأنصاري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لقد صلّت الملائكة عليّ و على علي سبع سنين، و ذاك أنه لم يصل معي رجل غيره» (1)

وفي لفظ: «لقد صلّت الملائكة عليّ و على علي سبع سنين ؛ لأنا كنا نصلي، ليس معنا أحد يصلّي غيرنا». (2)

وفي لفظ آخر: «صلت الملائكة عَلَيّ وعلى عَلِيّ سبعاً، و ذلك أنه لم يرفع إلى السماء شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله إلا منّي و منه». (3)

ابوایوب انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: فرشتگان هفت سال (فقط) بر من و علی صلوات و درود می فرستادند؛ زیرا در طول آن مدت هیچ کسی جز او با من نماز نمی گزارد.

1- أسد الغابة 4/ 18، شرح ابن أبي الحديد 13/ 230

2- تاريخ مدينة دمشق 39/42.

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي،33، شواهد التنزيل 2/ 185، تاريخ مدينة دمشق 42 /39، الكامل لابن عدي 14/ 342 - 343

و بنابر نقلی شهادت به وحدانیت خدا و بندگی و رسالت محمد [صلی الله علیه و اله] فقط از من و او صادر می شد.

[282/ 46] عن علي، قال: صليت قبل الناس سبع سنين.... (1)

283/ 47] وفي رواية: أسلمت قبل أن يسلم الناس بسبع سنين. (2)

[284/ 48] وعن حبّة العرني، عن علي، قال: عبدت الله مع رسول الله صلى الله عليه و سلم سبع سنين قبل أن يعبده أحد من هذه الأمة. (3)

روایت حبّه عرنی به گونه های متفاوت نقل شده: 5 سال، 6 سال، 7 سال و یا تردید بین 5 و 7 سال.

[285/ 49] ففي رواية ابن عبد البر، عن حبّة، قال: سمعت عليّاً عليه السلام يقول: (لَقَدْ عَبَدْتُ اَللَّهَ قَبْلَ أَنْ يَعْبُدَهُ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ اَلْأُمَّهِ خَمْسَ سِنِينَ) (4)

[286/ 50] وروى الطبراني عن حبّة العرني أن عليّاً عليه السلام قال: «اللهم إنك تعلم أنه لم يعبدك أحد من هذه الأمة بعد نبيها قبلي، ولقد عبدتك قبل أن يعبدك أحد من هذه الأمة ست [بست] سنين». (5)

[287/ 51] وروى أبو يعلى وابن عساكر عن حبة بن جوين، عن علي [عليه السلام]، قال: «ما أعلم أحدا من هذه الأمة بعد نبيها عبد الله قبلي، لقد

1- مراجعه شود به الرياض النضرة 111/3، ذخائر العقبى 60 شرح ابن أبى الحديد 229/13 و 15/1.

2- فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 589، الرياض النضرة 3/ 111، ذخائر العقبى 60.

3- المستدرك 112/3، تحفة الأحوذي 161/10، كنز العمال 122/13 به نقل از حاكم وابن مردويه.

4- الاستيعاب 3/ 1095، ذخائر العقبى 59 - 60، الرياض النضرة 3/ 111، شرح ابن أبي الحديد 4/ 118، القول المسدد في مسند أحمد لابن حجر 103، تهذيب الكمال 20/ 482، تهذيب التهذيب 7 /296، جواهر المطالب 1/ 44، السيرة الحلبية 1/ 437.

5- المعجم الأوسط للطبراني 2/ 207، كنز العمال 13/ 122

عبدته قبل أن يعبده أحد منهم خمس سنين أو سبع سنين». (1)

* و در روایتی از زید بن ارقم خواهد آمد که: صلّی قبل الناس بسبع سنین. (2)

[288/ 52] ابورافع این مطلب را در ضمن روایتی چنین نقل کرده است:

فمكث علي [عليه السلام] يصلّي مستخفياً سبع سنين و أشهراً قبل أن يصلّي أحد. (3) علی علیه السلام هفت سال و چند ماه مخفیانه نماز می گزارد پیش از آن که احدی نماز بخواند.

[289/ 53] این مطلب - بدون ذکر هفت سال - در ضمن روایتی از ابن اسحاق چنین آمده است: و ذكر بعض أهل العلم ان رسول الله صلى الله عليه و اله كان إذا حضرت الصلاة خرج إلى شعاب مكة و خرج معه علي بن أبي طالب [عليه السلام] مستخفياً من عمه أبي طالب و جميع أعمامه و سائر قومه فيصلّيان الصلوات فيها فإذا أمسيا رجعا فمكثا كذلك ما شاء الله أن يمكثا. (4)

خلاصه آن که تا مدت ها پیامبر صلی الله علیه و اله و امیرالمؤمنین علیه السلام مخفیانه دور از چشم دیگران نماز می گزاردند.

[290/ 54] حافظ علاء الدین مغلطای حنفی (متوفی 762) در شرح حال حضرت نوشته: قضاعی در کتاب ما صح من شعر علی [علیه السلام] (5) نقل کرده که

1- مسند أبي يعلى 1/ 348، تاريخ مدينة دمشق 42/ 30 - 31

2- تاريخ مدينة دمشق 38/42

3- المعجم الكبير للطبراني 1/ 320، مجمع الزوائد 9/ 103، فيض القدير 468/4 و مراجعه شود به شواهد التنزيل 2/ 185، تاريخ مدينة دمشق 42/ 27 - 28، المناقب للخوارزمي 57.

4- تاريخ الطبري 58/2 السيرة النبوية لابن هشام 162/1 - 163، الرياض النضرة 112/3 - 113 ذخائر العقبى 60 نهاية الأرب 16/ 182، الاكتفاء للكلاعي 1/ 170، السيرة النبوية لابن سيد الناس (عيون الأثر) 1/ 125، سبل الهدى والرشاد 2/ 301، السيرة الحلبية 1/ 435 - 436 5

5- نام کتاب حاکی از آن است که مؤلف در صدد نقل اشعاری بوده که اسنادش به امیرالمؤمنین علیه اللسام صحیح باشد

امیرمؤمنان علیه السلام در حضور صحابه شعری سرود و هیچ کس آن را انکار نکرد، در ضمن ابیات آن آمده است:

سبقتُكُم إلى الإسلام طرّاً *** صغيراً ما بلغتُ أوان حُلمي

یعنی: من پیش از همهٔ شما به اسلام سبقت گرفتم.... (1)

[291/ 55] خطیب دمشقی اشعار دیگری از آن حضرت نقل کرده که در ضمن آن فرمود:

صدّقته و جميع الناس في بهم *** من الضلالة والإشراك والنكد

یعنی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من زمانی پیامبر صلی الله علیه و اله را تصدیق کردم که همه مردم در مشکلات و گرفتاری های ضلالت و شرک و سختی (و بدبختی) بودند.

1- اکمال تهذیب الکمال 339/9 (نشر الفاروق). مصرع دوم به سه کیفیت نقل شده: (صغیرا) و (صبیا) و (غلاما) و قال قتادة: أما بیته غلاما ما بلغت أوان (حلمي إنما قال: «قد بلغت». (مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب 1/ 295، بحار الأنوار 38/ 236) رجوع شود به انساب الأشراف 5/ 111 تاریخ مدینة دمشق 42/ 521، تاریخ أبي الفداء 116/1 الوافي بالوفیات 184/21 نظم درر السمطین 82 97، الدرایة في تخریج أحادیث الهدایة لابن حجر 2/ 138، البدایة والنهایة 10/8، مطالب السؤول61 جواهر المطالب 131/2، کنز العمال 13/ 112، سبل الهدی والرشاد 11/ 301، السیرة الحلبیة 1/ 433 - 434، معجم الأدباء 48/14، ینابیع المودة 2/ 420 و 3/ 143. و مصرع اول در کنز العمال 13/ 111 چنین است: سبقتهم إلى الإسلام قدما. برخی از فقهای عامه به مناسبتی آن را در کتب فقهی نقل کرده اند مانند: المجموع للنووي 224/19، الدر المختار للحصفكي 4/ 445، المغني لعبد الله بن قدامه 10/ 88، الشرح الکبیر لعبد الرحمن بن قدامه 10/ 84، کشاف القناع للبهوتي 6/ 222. و نقل ابن حجر الهیتمي المکي عن البیهقي أنه قال: إن هذا الشعر مما یجب على کل أحد متوان في علي [علیه السلام] حفظه لیعلم مفاخره في الإسلام. (الصواعق المحرقة 132 - 133)

پس از تمام شدن آن اشعار، پیامبر صلی الله علیه و سلم تبسمی نموده و سپس آن حضرت را تصدیق فرمود که: (صَدَقْتَ یَا عَلِیُّ). (1)

[56/292] از حبّه عرنی روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: (أَنَا أَوَّلُ مَنْ صَلَّی مَعَ رَسُولِ اَللَّهِ صَلَّی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ)، و في لفظ: «أنا أول رجل صلّی مع النبي صلی الله علیه و اله. یعنی: من اولین کسی هستم که با پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز گزاردم. (2)

[57/293] و بنابر برخی از روایات: أنا أول من أسلم..... . (3)

[58/294] و در برخی از منابع: أنا أول من أسلم أو صلّی مع رسول الله صلی الله علیه و آله. (4)

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 521 - 522.

2- مراجعه شود به مسند أحمد 1/ 141، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 184، 189، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 732 شماره 1003 (طبعة دار ابن الجوزي، الریاض)، المصنف لابن أبي شیبة 43/8، 332، أنساب الأشراف 2/ 92، الآحاد والمثاني 1/ 149، کتاب الأوائل لابن أبي عاصم 35، المعارف لابن قتیبة 168 - 169، السنن الکبری للنسائی 5/ 105، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي،42 الطبقات الکبری لابن سعد 3/ 21، الاستیعاب 3/ 1095، تاریخ مدینة دمشق 30/ 38 و 32/ 251 و 42/ 31 أسد الغابة،4/ 17 شرح ابن أبي الحدید 4/ 118، الریاض النضرة 3/ 112، تهذیب الکمال 5/ 354 و 20/ 482 تهذیب التهذیب 7/ 296، جواهر المطالب 45/1، کنز العمال 124/13. قال الهیثمي في مجمع الزوائد 9/ 103: رواه أحمد، و رجاله رجال الصحیح غیر حبة العرني، و قد وُثّق. احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند أحمد 2/ 98 شماره 1191 گفته: إسناده صحیحٌ. نگارنده: گوید ابن حجر و سیوطی دربارهٔ حبّة آورده اند قال العجلی: تابعی ثقة. وقال الطبراني یقال له رؤیة. وقال ابن عدي: ما رأیت له منکراً قد جاوز الحدّ. (القول المسدد 102 - 104)

3- أمالي المحاملي 221 - 222، تاریخ بغداد 4/ 456، تاریخ مدینة دمشق 42/ 31، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي،33، شرح مسند أبي حنیفة للقاري 498 - 499 و در شرح ابن أبي الحدید 13/ 228 - 230 آمده: «أنا أول رجل أسلم مع رسول الله صلی الله علیه و آله»

4- مسند ابن الجعد 87، تاریخ مدینة دمشق 42/ 31، تهذیب الکمال 5/ 354، الطبقات الکبری لابن سعد 21/3.

[295 / 59] و قـال علي عليه السـلام: صـلّيت مع رسول الله صـلى الله عليه و آله كـذا و كـذا.. لا ـ يصـلّي معه غيري إلّا خديجـة [عليها السلام]. (1)

يعنى: امير مؤمنان عليه السـلام فرمود: تا مدت هاى طولانى فقط من با پيامبر صـلى الله عليه و آله نماز مى گزاردم و جز حضـرت خديجه عليها السلام كسى با ما نبود.

[296/ 60] در روايت ازدواج امير مؤمنان عليه السلام آمده كه آن حضرت در ضمن كلامى فرمود: إني لأَوَّلُ مَن أسلم. (2)

[297/ 61] و عنه عليه السـلام: ولقـد بلغني أنكم تقولون عليٌّ يكذب. قاتلكم الله فعلى من أكذب أعلى الله؟ فأنا أول من آمن به، أم على نبيّه؟ فأنا أول من صدّقه. (3)

اميرمؤمنان عليه السـلام در ضمن سخنى فرمود: شنيده ام گفته ايد: على دروغ مى گويد. خدايتان بكشد! بر چه كسى دروغ ببندم بر خدا؟! من اولين كسى هستم كه به او ايمان آوردم يا بر پيامبر صلى الله عليه و آله؟! كه من اولين كسى هستم كه او را تصديق نمودم.

29/ 62] و عنه عليه السلام: بعث النبي صلى الله عليه و آله يوم الاثنين و أسلمت يوم الثلاثاء. (4)

يعنى: امير مؤمنان عليه السلام فرمود: پيامبر صلى الله عليه و اله روز دوشنبه به پيامبرى مبعوث شد و

1- الاستيعاب 3/ 1096. قال ابن شـهر آشوب السروي رحمه الله عليه: والمحراب الذي كان النبي صلى الله عليه و آله يصلي و معه علي و خديجة عليهما السـلام معروف، وهو على باب مولد النبي صـلى الله عليه وسـلم في شعب بني هاشم. يعنى محرابى كه پيامبر صلى الله عليه و اله به همراه حضـرت على و خـديجه عليهما السـلام در آن نماز مى خواندند معروف است. كنار درب محل تولد پيامبر صـلى الله عليه و آله در شعب بنى هاشم قرار دارد. (المناقب 1/ 300، بحار الأنوار (38/ 205)

2- المصـنف لعبـد الرزاق 5 / 486، الأحـاديث الطوال للطبراني،139، المعجم الكـبير للطـبراني 411/22 و 24 / 133، النهايـة لابن الأثير/14/1 لسان العرب 5/4 تاج العروس 5/6، المناقب للخوارزمى 338 مجمع الزوائد 207/9، سبل الهدى والرشاد 11/ 40.

3- نهج البلاغة 1/ 119 - 118 خطبة 71 شرح ابن أبي الحديد 6/ 127

4- الأوائل 133، الباب الرابع. (چاپ القاهرة، مؤسسة الإهرام، چاپ اول)

من روز سه شنبه اسلام آوردم. (1)

[63 / 299] قال ابن أبي الحديـد: والذي صحّ عندنا أنه عليه السـلام... قال لهم - أي لأصـحاب الشورى- : ... ألا تعلمون أني أول الناس إسلاماً؟ قالوا: بلى. (2)

حضـرت در احتجاج به اصـحاب شورا فرمود آیا نمی دانیـد که از میان مردم من اولین کسـی هسـتم که اسـلام آورده ام؟ گفتند: آری (می دانیم)!

وفي رواية ابن عساكر: قال: أَنْشُدُكُم بالله الذي لا إله إلا هو أفيكم أحد وحد الله قبلي؟ قالوا: اللهم لا

قال: أَنْشُدُكُم بالله هل فيكم أحد صلّى الله قبلي و صلّى القبلتين؟ قالوا: اللهم لا. (3)

و في رواية ابن المغازلي: و قد علمتم أني أوّلُكم إيماناً بالله و رسوله ثم دخلتُم بعدي في الإسلام رسلاً. (4)

یعنی: شما را به خدای یکتا سوگند آیا بین شما کسی هست که پیش از من وحد و خداپرست شده باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: آیا بین شما کسی هست که پیش از من نماز گزارده و به هر دو قبله نماز خوانده باشد؟ گفتند: نه.

و بنابر روایتی فرمود: شـما خوب می دانید که من پیش از همه شـما به خدا و پیامبر صـلی الله علیه و اله ایمان آورده ام و شما پس از من به دین اسلام گرویده اید.

1- توجه شود که نقل امثال این روایت فقط از باب الزام خصم است

2- شـرح ابن أبي الحديد 6/ 168 وفي روايـة ابن عساكر: أَنْشُدُكم بالله الـذي لا إله إلا هو أفيكم أحد وحدالله قبلي؟ قالوا: اللهم لا. قال: انْشُدُكم بالله هل فيكم أحد صلّى الله قبلي و صلّى القبلتين؟ قالوا اللهم لا. (تاريخ مدينة دمشق 42/ 431 - 433)

3- تاريخ مدينة دمشق 42/ 431 - 433.

4- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 114 (چاپ اسلاميه 111).

شواهد روایی دیگر

[300 / 64] و في مفـاخرة بين مولانا الحسن بن على عليه السـلام و رجالات من قريش: فتكلم عليه السـلام فقال: (...وَ اَنشُدُكُمُ اللهَ هَل تَعلَمُونَ اَنَّهُ اَوَّلَ النّاسِ ايمانًا)؟! (1)

در ضـمن مفاخره امام مجتبى عليه السـلام با عده اى از قريش آمده است: شـما را به خدا سوگند آيا مى دانيد كه پدرم اولين كسى است كه ايمان آورد؟!

[301/ 65] و في احتجاج سيد الشهداء عليه السلام على أهل الكوفة: (أَلَستُ ابنَ بِنتِ نَبِيِّكُم وَابنَ ابنِ عَمِّهِ وَابنَ أَوَّلِ المُؤمِنينَ إيماناً)؟! (2)

[302/ 66] و في بعض المصادر: (ألستُ ابْنَ بِنتِ نَبِيّكُم وَابنَ وَصِيِّهِ وَابْن عَمِّهِ، وأوّل المُؤمِنِينَ باللّهِ، وَالمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بما جاءَ بِهِ مِن عِندِ رَبِّهِ)؟! (3) روز عاشورا امام حسـين عليه السـلام نيز در ضـمن احتجاج بر كوفيان فرمود: آيا من فرزند دختر پيامبر صـلى الله عليه و آله، و فرزند وصى، پسر عمو و اولين مؤمن و تصديق كننده پيامبر صلى الله عليه و آله نيستم؟!

اقوال و كلمات صحابه

با سـندهاى صـحيح و معتبر از جمعى از صحابه، مانند ابن عباس و زيد بن ارقم و... نقل شده كه آن ها اولين نمازگزار اين امت - يا اولين مؤمن و مسلمان - را حضرت على عليه السلام دانسته اند.

[303/ 67] ابن عبدالبرّ در الاستيعاب مى نويسد: روي عن سلمان، و أبي ذر،

1- شرح ابن أبي الحديد 6/ 288

2- ترجمة الإمام الحسين عليه السلام من طبقات ابن سعد 72

3- تاريخ الطبري 4/ 322، نهاية الأرب 20/ 440، جمهرة خطب العرب 2/ 52.

والمقداد، و خباب، و جابر، و أبي سعيد الخدري، و زيد بن أرقم رضي الله عنهم أن علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام] أول من أسلم، و فضّله هؤلاء على غيره.... (1)

یعنی: عده ای از صحابه علی علیه السلام را اولین مسلمان می دانند و آن ها عبارت هستند از سلمان، ابوذر، مقداد خباب جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خُدری و زید بن ارقم. آن ها علی علیه السلام را بر دیگر صحابه ترجیح داده و از همه برتر می دانستند.

[304/ 68] حافظ علاء الدین مغلطای (متوفی 762) پس از نقل کلام ابن عبدالبرّ می گوید: ابن عساکر تعدادی را بر آن افزوده: انس بن مالک، عفیف کندی ابن عباس ابوایوب یعلی بن مرة، لیلی الغفاریه و محمد بن کعب قرظی.

ابو احمد عسکری نیز عائشه دختر ابوبکر را از آنان دانسته

و بغوی در معجم خود امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز ذکر کرده است. (2)

[305/ 69] مسعودی در ضمن کلامی می نویسد: فقال فريق منهم: أول ذكر آمن به علي بن أبي طالب [عليه السلام]، هذا قول أهل البيت و شيعتهم، و روى ذلك عبدالله بن عباس بن عبد المطلب و جابر بن عبد الله الأنصاري، و زيد بن أرقم في آخرين. (3)

1- الاستيعاب 1090/3، و رجوع شود به أسد الغابة 18/4، تهذيب الكمال 20/ 480، عيون الأثر 1/ 124، الوافي بالوفيات 21/ 178، العقد الثمين لإمام الحرم الفاسي المكي (المتوفى 832) 270/5، تهذيب التهذيب 7/ 295، تاريخ الخلفاء للسيوطي 183، الصواعق المحرقة 58، 120، سبل الهدى والرشاد 2/ 302. وفي العثمانية للجاحظ 291 وشرح ابن أبي الحديد 13/ 229: وقد روى بروايات مختلفة كثيرة متعدّدة، عن زيد بن أرقم، و سلمان الفارسي، و جابر بن عبد الله، و أنس بن مالك: أن علياً أول مَن أسلم.

2- اكمال تهذيب الكمال 9/ 340 (نشر الفاروق).

3- التنبيه والإشراف 198 و مراجعه شود به تفسير الثعلبى 5/ 83.

گروهی بر این عقیده اند که اولین مرد مسلمان علی ابن ابی طالب علیه السلام است و این نظریه اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آن هاست این مطلب را ابن عباس جابر،انصاری زید بن ارقم و دیگران نیز روایت کرده اند.

[70/306] وروی ابن الاثیر عن عبد الله بن سلمة الجبيري، عن أبيه، عن عمرو بن مرة الجهني و عبد الله بن فضالة المزني - و كانت لهما صحبة - عن جابر بن عبد الله: انهم كانوا يقولون: علي بن أبي طالب [عليه السلام] أول من أسلم. (1) در روایت جابر بن عبدالله آمده که: صحابه می گفتند که اولین مسلمان علی علیه السلام است.

[71/307] ابن اثیر - در جای دیگر - پس از نام بردن عده ای از صحابه و تابعین می نویسد: غیر از کسانی که نام برده شدند جماعت دیگری نیز علی ابن ابی طالب علیه السلام را اولین مسلمان می دانند. (2)

[72/308] قال عبد الله بن عباس: أول من أسلم عليٌّ عليه السلام. (3)

[73/308] و بنابر برخی از روایات: أول من صلّى عليٌّ عليه السلام. (4)

[74/310] روی ابن عبد البر و غیره عن ابن عباس، قال: كان علي بن

1- أسد الغابة 3/ 242.

2- و قد قال جماعة غير من ذكرنا: إن عليّاً [عليه السلام] أول من أسلم. (أسد الغابة 18/4)

3- مسند أحمد 1/ 373، المصنف لعبد الرزاق 5/ 325 و 11/ 227، كتاب الأوائل لابن أبي عاصم 36، الآحاد والمثاني 1/ 151 - 152، المعجم الكبير للطبراني 11/ 21، 321، الاستيعاب 1094/3، أسد الغابة 4/ 17، ذخائر العقبى 58.

4- سنن الترمذي 305/5، مسند أحمد 373/1 تاريخ الطبري 55/2، ذكر أخبار إصبهان 181/2 الأحاديث المختارة 30/13، الكامل لابن الأثير 2/ 57. صالح أحمد الشامي در جامع الأصول التسعة 287/13 شماره 15904 گفته: صحيحٌ. تذكر: در دفتر نخست، صفحه 10 - 11، نكته شماره 7 گذشت كه روايات مسند احمد و الأحاديث المختارة اعتبارش پذيرفته شده است.

أبي طالب [عليه السلام] أول من آمن من الناس بعد خديجة [عليها السلام] رضي الله عنهما.

قال أبو عمر: هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد لصحته و ثقة نقلته. (1)

ابن عبد البرّ (متوفی 463) نقل کرده که ابن عباس گفت: اولین کسی که پس از حضرت خدیجه علیها السلام ایمان آورد علی بن أبي طالب علیه السلام بود.

سپس ابن عبدالبر می نویسد این سند هیچ جای خدشه ندارد ؛ زیرا سند صحیحی است و ناقلان آن است و ناقلان آن مورد اطمینان هستند.

[311/ 75] احمد بن حنبل و طبرانی و دیگران به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده اند که او همین مطلب را در مناظره با خوارج صریحاً بیان کرده و گفته: أخبروني ما تنقمون على ابن عم رسول الله صلى الله عليه و آله، و ختنه، و أول من آمن به، و أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله معه؟! (2) شما چه رفتار ناپسندی که باعث نفرت باشد - از پسرعمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و اولین کسی که به او ایمان آورد... سراغ دارید؟!

1- الاستيعاب 3/ 1091 - 1092 و رجوع شود به تهذيب الكمال 20/ 481، تهذيب التهذيب 295/7، شرح ابن ابی الحديد 4/ 117، العقد الثمين 27/5، كفاية الطالب للشنقيطي 46 و.... و رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1625 - 1626، پیوست چهارم. این روایت به سه کیفیت نقل شده: عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس، قال: كان علي بن أبي طالب [عليه السلام] أول من آمن من الناس بعد خديجة [عليها السلام]. (الاستيعاب 4/ 1820) أول من أسلم.... كتاب الأوائل لابن أبي عاصم 58، الطبقات الكبرى لابن سعد 3/ 21) أول من صلّى... (مسند أبي داود الطيالسي 360، سنن الترمذي 5/ 305، الاستيعاب 3/ 1091، البداية والنهاية 3/ 36)

2- المصنف لعبد الرزاق الصنعاني 10/ 158، المعجم الكبير 10/ 258، الأحاديث المختارة 414/10 حديث شماره 437 (و قال محقق الكتاب إسناده حسن)، نصب الراية للزيلعي 358/4 الدر المنثور 2/ 157، سبل الهدى والرشاد 11/ 126 قال الهيثمي: رواه الطبراني وأحمد ببعضه، و رجالهما رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 240/6) در دفتر نخست صفحه 10 - 11 نکته شماره 7 گذشت که روایات الاحادیث المختارة معتبر است.

ولی در برخی از مصادر این بخش از عبارت را حذف کرده اند! (1)

[312/ 76] قال عبد الله بن عباس: علي بن أبي طالب [عليه السلام] أول ذكران العاملين ايماناً بالله و رسوله، و أول من صلّى و ركع. (2)

[313/ 77] روى الحاكم و غيره عن ابن عباس، قال: لعلي أربع خصال ليست لأحد [غيره]: هو أول عربي و أعجمي [و عجمي] صلّى مع رسول الله صلى الله عليه و آله، و هو الذي كان لواؤه معه في كل زحف، والذي صبر معه يوم المهراس (3) [يوم فرّ عنه غيره] و هو الذي غسله و أدخله قبره. (4)

ابن عباس می گوید: علی علیه السلام را چهار ویژگی است که هیچ کس جز او دارای آن نیست: او اولین کسی است از عرب و عجم که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد.

پرچمداری در تمامی جنگ ها به او اختصاص داشت.

1- مناظره گذشته با قدری اختلاف در منابع ذیل آمده ولی قسمت: (و أول من آمن به) حذف شده: السنن الكبرى للنسائي 5/ 165 السنن الكبرى للبيهقي 179/8، جامع بيان العلم و فضله لابن عبد البر 2/ 103، المستدرك 2/ 150 و 4/ 182 (قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه) تاريخ مدينة دمشق 463/42، المنتظم 5/ 124، المناقب للخوارزمي 261، ذخائر العقبى 231، الرياض النضرة 226/3

2- المحاسن والمساوئ للبيهقى 65/1.

3- يعني يوم احد. (رجوع شود به النهاية 5/ 259، بحار الانوار 20/ 81)

4- رجوع شود به المستدرك حاكم نيشابورى 3/ 111، الاستيعاب 3/ 1090، تاريخ مدينة دمشق 242/ 72 - 73، شواهد التنزيل 1/ 118، شرح ابن أبي الحديد 4/ 116 - 117، الرياض النضرة 111/3، 173، ذخائر العقبى 59، 86، تهذيب الكمال 20/ 480، الوافي بالوفيات 178/21، نظم در رالسمطين 133 - 134، جواهر المطالب 1/ 209. حاكم حسكانى اشاره كرده كه در جمع آورى اسناد اين روايت تأليف مستقلى نگاشته شده است. (شواهد التنزيل 1/ 118)

در جنگ احد که همه پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته و فرار کردند او ثابت و استوار باقی ماند. او پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و به خاک سپرد.

ابن عباس مکرر در شرح و بیان آیات گفته است که اولین نمازگزار و اولین مؤمن علی بن أبي طالب علیه السلام بوده است.

[314/ 78] عن ابن عباس - [في قوله تعالى:[(وَأَرْكَعُوا مَعَ الرّاكِعِينَ) [البقرة (2): 43] -: أنها نزلت في رسول الله صلى الله عليه و آله خاصّة، و هما أول من صلّى و ركع. (1)

[315/ 79] عن ابن عباس، قال: مما نزل من القرآن خاصة في رسول الله صلى الله عليه و آله و علي عليه السلام و أهل بيته من سورة البقرة [قوله تعالى:] (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحَاتِ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خالِدُونَ) [البقرة (2): 82] نزلت في علي عليه السلام خاصة، و هو أول مؤمن، و أول مصلّ بعد رسول الله صلى الله عليه و آله. (2)

[316/ 80] عن ابن عباس [في] قوله تعالى: (إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ - يا محمد تَقُومُ - تصلي - أَدْنَى مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ) [المزمل (73): 20] قال: فأول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه و آله علي بن أبي طالب عليه السلام، و أول من قام الليل معه على عليه السلام، و أول من بايع معه على عليه السلام، و أول من هاجر معه على عليه السلام. (3)

[317/ 81] ذهبی می گوید این مطلب از ابن عباس ثابت است که علی علیه السلام را اولین مسلمان می داند. (4)

[318/ 82] عن زيد بن أرقم، قال: إن أول من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه و آله

1- شواهد التنزيل 1/ 111 - 112 و مراجعه شود به المناقب للخوارزمی 280

2- شواهد التنزيل 117/1

3- شواهد التنزيل 2/ 387 - 388.

4- و ثبت عن ابن عباس، قال: أول من أسلم على [عليه السلام]. (تاريخ الإسلام 3/ 624)

علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (1)

[319/ 83] و في لفظ: أول من [رجل] صلّى... (2)

1- مراجعه شود به مسند أحمد 4/ 368، 371، فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 187 شماره 122 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 730 شماره 1000 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، المصنف لابن أبي شيبة 502/7 و 42/8، 329، 345، 449، الآحاد والمثاني 149/1، كتاب الأوائل لابن أبي عاصم 35، كتاب الأوائل للطبراني 79، السنن الكبرى للنسائي 44/5، 105 - 106 فضائل الصحابة للنسائي 13، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 44، سنن الترمذي 306/5، المستدرك 3/ 136، الاستيعاب 3/1093، تاريخ الطبري 2/ 55 - 56، الطبقات الكبرى لابن سعد/ 21 تاريخ مدينة دمشق 42/ 36 - 37، أسد الغابة 17/4، الكامل في التاريخ 57/2، الرياض النضرة 110/3، ذخائر العقبى 58 مقدمة ابن الصلاح،178، البداية والنهاية 36/3 - 38 و 7/ 370، السيرة النبوية لابن كثير 1/ 431، 434، كنز العمال 144/13. و حمزة احمد زين در تعليقه مسند أحمد 14/ 430 - 431 شماره 19177، 19180 (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيحٌ. صالح أحمد الشامي در جامع الأصول التسعة 13/ 287 شماره 15905 و وصى الله بن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة (آدرس گذشته) حكم به صحت و مصطفى ابن العدوى در الصحيح المسند من فضائل الصحابة 111 حكم به اعتبار آن نموده است.

2- مراجعه شود به مسند أحمد 4/ 368، 370 - 371 فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 189، 216 شماره 126، 162، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 732/2، 754 شماره 1004، 1040 (طبعة دار ابن الجوزى، الرياض)، مسند أبي داود الطيالسي 93، السنن الكبرى للبيهقي 6/ 206، معرفة السنن والآثار للبيهقي 39/5، مسند ابن الجعد 29، السنن الكبرى للنسائي 5/ 44، 105 - 106، فضائل الصحابة للنسائى 13، أنساب الأشراف 1/ 112 و 2/ 93، ذكر أخبار إصبهان 2/ 150، تاريخ الطبري 56/2، المعجم الأوسط للطبراني 290/2، المعجم الكبير للطبراني 5/ 177، تاريخ مدينة دمشق 42/ 38، الطبقات الكبرى لابن سعد 3/ 21، شرح ابن أبي الحديد 4/ 119، الاستيعاب 1095/3، تهذيب الكمال 13/ 449. قال الهيثمي: رواه أحمد والطبراني في الاوسط، و رجال أحمد رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 103/9) و حمزة احمد زين در تعليقه مسند أحمد 14/ 437 شماره 19199، 19202 (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيحٌ.

حاکم نیشابوری، ذهبی، هیثمی، احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند احمد و صی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة همه حکم به صحت کلام زید بن ارقم کرده اند.

[320/ 84] وفي لفظ آخر: أوّل من آمن بالله بعد رسول الله صلى الله عليه و آله عليّ بن أبي طالب [عليه السلام]. (1)

ابن عبدالبر می نویسد: حدیث زید بن ارقم با اسناد متعدد از نسائی و دیگران نقل شده است. (2)

[321/ 85] عن إبراهيم القرظي [القرطبي]، قال: كنا جلوسا في دار المختار ليالي مصعب، معنا زيد بن أرقم، فذكروا علياً عليه السلام فأخذوا يتناولونه، فوثب زيد، و قال: أف أف ! والله إنكم لتتناولون رجلاً قد صلّى قبل الناس بسبع سنين. (3)

راوی می گوید: عده ای به بدگویی از حضرت امیر علیه السلام مشغول بودند که زید بن ارقم آن ها را توبیخ کرده و قسم یاد کرد که شما از کسی بدگویی می کنید که هفت سال پیش از دیگران نماز گزارد.

* در روایات معتبر شماره 1004، 1005، 1006 خواهد آمد که: (إِنّ أَوّلَ هذه الأمّة وُرُوداً علَى نَبيّها اَوّلُها اسلاماً عليُ بن أبي طالب). اولین کسی که از این امت (در قیامت) بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شود اولین مسلمان است که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد.

[322/ 86] بنابر نقل صحیح از قُثَم- برادر ابن عباس - پرسیدند: چه شد که

1- الاستیعاب 3/ 1095، تهذیب الکمال 20/ 482 - 483.

2- الاستیعاب 3/ 1095.

3- تاریخ مدینة دمشق 38/42

در بین شـما فقط علی علیه السـلام وارث پیامبر صـلی الله علیه و آله گردیـد؟! او پاسـخ داد: لَأَنَّهُ کَانَ أَوَّلَنَا بِهِ لُحُوقاً، وَأَشَدُّنَا بِهِ لُزُوقاً. یعنی: چون او اولین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید و ارتباط او با آن حضرت از همه بیشتر (و به ایشان نزدیک تر) بود.

ذهبی – در حکم به صحت این روایت – با حاکم موافقت کرده است. (1)

[87/323] حاکم از بریده نقل می کند که او گفته: أوحی الله إلی رسوله صـلی الله علیه واله وسلم یوم الاثنین و صلّی عليّ [علیه السلام] یوم الثلاثـاء. یعنی: پیـامبر صـلی الله علیه و آله روز دوشـنبه به پیامبری مبعوث شـد و امیرمؤمنان علیه السـلام روز سه شـنبه [به همراه آن حضرت] نماز گزارد.

ذهبی در حکم به صحت این روایت نیز با حاکم موافقت کرده و ابن الملقّن (متوفی 804) نیز صحت آن را پذیرفته است. (2)

همین مطلب از امیرمؤمنان علیه السلام، (3) جابر بن عبدالله انصاری (4)، أنس بن مالک (5)، ابو رافع (6) و... نقل شده است

1- المستدرك 3/ 125، کنز العمال 13/ 143 و رجوع شود به تاریـخ مدینة دمشق 42/ 392. و في تاریـخ مدینة دمشق 42/ 392: عن إسـماعیل بن أبي خالد قال: قلت لقُثَم: ما شأن علی [علیه السـلام] کان له من رسول الله صـلی الله علیه و آله منزلة لم تکن للعباس؟! قال لأنه کان أسرعنا به لحوقاً، وأشدّنا به لصوقاً.

2- المستدرك 112/3، مختصر استدراك الذهبي علی مستدرك الحاکم لابن الملقن 1326/3.

3- مسـند أبي یعلی 1/ 348، تاریخ مدینة دمشق 42/ 30، شواهد التنزیل 2/ 300، العثمانیة للجاحظ 302، شرح ابن أبي الحدید 13/ 244، الصواعق المحرقة 120، کنز العمال 13/ 128.

4- تاریـخ الطبري 2/ 55، الکامـل لابن الأثیر 2/ 57، العثمانیة للجاحظ 291، شـرح ابن أبي الحدید 229/13، البدایة والنهایة 3/ 36، السیرة النبویة لابن کثیر 1/ 431، سبل الهدی والرشاد 2/ 302.

5- المستدرك 3/ 112، الاستیعاب 3/ 1095، العثمانیة للجاحظ 291 تاریخ بغداد 1/ 144، تاریخ مدینة دمشق 42/ 28 – 29، أسد الغابة 4/ 17، المنتظم 67/5، ذخـائر العقبی 59 شـرح ابن أبي الحدید 4/ 119 و 13/ 229، تهذیب الکمال 20/ 482، 504، البدایة والنهایة 7/ 369.

6- العثمانیة للجاحظ 291، المعجم الکبیر للطبراني 1/ 320، تاریخ مدینة دمشق 42/ 27 – 28، شواهد التنزیل 2/ 185، شرح ابن أبي الحدید 13/ 229، السـیرة النبویة لابن سید الناس 1/ 124، المناقب للخوارزمي 57، نظم درر السمطین 82، فیض القدیر 468/4. قال الحاکم النیسابوري: هذا حدیث صحیح. (المستدرك 3/ 183). و قال الهیثمي: رواه البزار [کشف الأستار 3/ 182]، وفیه محمد ابن عبید الله بن أبي رافع، و ثقه ابن حبان وضعفه الجمهور، وبقیة رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/ 103) برخی از عامه این مطلب را از ابورافع با 20 سند نقل کرده اند. (بحارالانوار (203/38)

[324/ 88] عن أبي رافع، قال: أول من أسلم من الرجال علي [عليها السلام]، و اول من أسلم من النساء خديجة [عليها السلام]. (1)

ابورافع گفته: اولين مرد مسلمان حضرت على عليه السلام و اولين زن مسلمان حضرت خديجه عليها السلام است.

هيثمى گويد: اين مطلب را بزار به سند صحيح نقل كرده است.

[325/ 89] قال بريدة الأسلمي: خديجة [عليها السلام] أول من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه و آله و علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (2) مانند روايت قبل ولى قائل آن بريده است.

[326/ 90] قال أبو موسى الأشعري: ان عليّاً أول من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه و آله. (3) ابوموسى اشعرى گفته: حضرت على عليه السلام اولين كسى است كه به پيامبر صلى الله عليه و آله گرويد و اسلام آورد.

حاكم مى گويد: اين مطلب به سند صحيح نقل شده است.

1- مجمع الزوائد 9/ 220، قال الهيثمي: رواه البزار، و رجاله رجال الصحيح، و مراجعه شود به تهذيب التهذيب 7/ 295.

2- الآحاد والمثاني 1/ 148 و 5/ 384، كتاب الأوائل لابن أبي عاصم 37، 48 - 49، المعجم الكبير للطبراني 22/ 452، أسد الغابة 4/ 18، قال الهيثمي: رواه الطبراني و رجاله و ثقوا وفيهم ضعف. (مجمع الزوائد 9/ 220)

3- قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح الإسناد. (المستدرك 3/ 465)

[327/ 91] عن مالك بن الحويرث، قال: أول من أسلم من الرجال على [عليه السلام]. (1)

مالك بن حويرث صحابی گفته: اولین مرد مسلمان حضرت علی علیه السلام است.

[328/ 92] به سند صحیح نقل شده که سعد بن ابی وقاص دید شخصی به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می دهد به او اعتراض کرد که: چرا چنین می گویی؟! ألم یکن أول من أسلم؟! ألم یکن أول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله؟!

آیا علی اولین مسلمان نبود؟ آیا او اولین کسی نبود که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد؟ آیا او زاهدترین مردم نبود؟ آیا او عالم ترین مردم نبود؟!

و شروع کرد به بیان فضائل آن حضرت تا آن که گفت آیا او داماد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟! آیا او پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ ها نبود؟!

حاکم و ذهبی این روایت را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته اند. (2)

1- المعجم الكبير للطبراني 19/ 291، قال الهيثمي: رواه الطبراني وفي رجاله ضعف، و وثقهم ابن حبان. (مجمع الزوائد 9/ 220)

2- روى الحاكم بسنده عن قيس بن أبي حازم، قال: كنت بالمدينة فبينا انا أطوف في السوق إذ بلغتُ أحجار الزيت فرأيت قوما مجتمعين على فارس قد ركب دابة، و هو يشتم علي بن أبي طالب، والناس وقوف حواليه، إذ أقبل سعد بن أبي وقاص فوقف عليهم فقال: ما هذا؟! فقالوا: رجل يشتم علي بن أبي طالب، فتقدم سعد، فأفرجوا له حتى وقف عليه، فقال: يا هذا، على ما تشتم علي بن أبي طالب؟! ألم يكن أول من أسلم؟! ألم يكن أول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه و آله؟! ألم يكن ازهد الناس؟! ألم يكن أعلم الناس؟!... و ذكر حتى قال: ألم يكن ختن رسول الله صلى الله عليه و آله على ابنته؟! ألم يكن صاحب راية رسول الله صلى الله عليه و آله في غزواته؟! ثم استقبل القبلة و رفع يديه وقال: اللهم ان هذا يشتم وليا من أوليائك فلا تفرّق هذا الجمع حتى تريهم قدرتك. قال قيس فوالله ما تفرقنا حتى ساخت به دابته فرمته على هامته في تلك الأحجار فانفلق دماغه و مات. قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه. (المستدرك 3/499 - 500، إمتاع الأسماع 12/ 35 - 36، كفاية الطالب اللبيب للسيوطي 2/ 166)

[93 / 329] روایت عفیف کِنـدی در منابع اهل تسـنن با سـندهای متعـدد و معتبر آمده است. خلاصه مطلب آن که عفیف برای خرید به مکه آمده بود، دید در مسـجد الحرام مردی رو به کعبه ایسـتاد و نوجوانی سمت راست او قرار گرفت و زنی آمد و پشت سر آنان ایستاد و هر سه مشغول نماز شدند. به عباس گفت: این امر عظیم و مهمی است. عباس او را تصدیق کرد و گفت: این ها را می شناسی؟! این برادر زاده ام محمد بن عبدالله [صلی الله علیه و آله]، دومی برادرزاده دیگرم علی ابن ابی طالب [علیه السلام] و سومی همسر محمد [صلی الله علیه آله] است.

محمّد [صلی الله علیه و آله] مدّعی است که آیین او از جانب خداست.

ولم یتبعه علی أمره إلّا امرأته وابن عمه هذا الفتی، یعنی کسی جز همسرش و این جوان- که پسر عموی اوست - از او پیروی نمی کنند.

و بنابر روایتی زیر آسمان، کسی جز این سه نفر از این دین پیروی نمی کنند.

عفیف کندی آرزو می کرد که ای کاش من آن روز (به عنوان چهارمین نفر) به آنان گرویده بودم. (1)

1- الأحادیث المختاره 388/8 شماره های 479 - 480، الاستیعاب 1096/3، 1241 - 1243. این روایت را عده ای به گونه ای دیگر نقل کرده اند. عن عفیف الکِنْدي، قال: کنت امرءاً تاجراً، فقدمت مکة، فأتیت العباس بن عبد المطلب لأبایع منه بعض التجارة، وکان امرءاً تـاجراً، قال: فوالله إني لعنـده بمنی إذ خرج رجل من خباء قریب منه إذ نظر إلی السـماء، فلما رآها مالت، قام یصـلّي، ثم خرجت امرأة من ذلك الخباء الذي خرج ذلك الرجل منه، فقامت خلفه تصـلّي، ثم خرج غلام حین ناهز الحلم من ذلك الخباء فقام معه یصلي، قال: فقلت للعباس: یا عباس، ما هـذا؟ ! قال: هذا محمد [صـلی الله علیه و آله] ابن أخي ابن عبد الله بن عبد المطلب [علیه السـلام]، قال: قلت: من هذه المرأة؟ قال: هذه امرأته خدیجة ابنة خویلد [علیها السـلام]، قال: فقلت: من هذا الفتی؟ قال: هذا علي بن أبي طالب [علیه السلام] ابن عمه، قـال: قلت: فما هـذا الـذي یصـنع؟ قال: یصـلي، وهو یزعم أنه نبي، ولم یتبعه علی أمره إلا امرأته وابن عمه هـذا الفتی، وهو یزعم أنه ستفتح علیه کنوز کسـری و قیصـر. قال: فکان عفیف - وهو ابن عم الأشـعث بن قیس - یقول - و أسـلم بعد فحسن اسـلامه -: لو کان الله رزقني الإسلام یومئذ فأکون ثانیاً مع علي بن أبي طالب [علیه السلام]. (مجمع الزوائد 103/9)

احمد بن حنبل در مسند، حاکم در مستدرک، ضیاء مقدسی در الأحادیث المختاره و ابن عبدالبرّ در الاستیعاب با اسناد متعدد این مطلب را نقل کرده اند. حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته (1) و ابن عبدالبرّ درباره آن گفته: حدیث حسن جدّاً (2)، و هیثمی نیز برخی از اسناد آن را توثیق و حکم به اعتبار آن کرده است. (3)

این روایت در منابع دیگری از عامه نیز نقل شده است. (4)

عده ای مانند: یعقوب بن شیبه، طبرانی، ابن عساکر، ابن أبي الحدید و... نظیر همین مطلب عفیف را از ابن مسعود روایت کرده اند. (5)

1- قال الحاکم في المستدرك 3/ 183: هذا حدیث صحیح الإسناد، و لم یخرجاه، و وافقه الذهبي

2- الاستیعاب 3/ 1241.

3- قال الهیثمي: رواه أحمد [في المسند 209/1 - 210] و أبو یعلی [في المسند 3/ 117 - 118] بنحوه، والطبراني بأسانید [في المعجم الکبیر 18/ 100 و 452/22]، و رجال أحمد ثقات. (مجمع الزوائد 103/9 و نیز رجوع شود به مجمع الزوائد 9/ 222 - 223)

4- مراجعه شود به خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي 45، السنن الکبری للنسائي 5/ 106، المفاریدعن رسول الله صلی الله علیه و آله لأبي یعلی الموصلي60، مسند أبي یعلی 3/ 117 - 118، المعجم الکبیر للطبراني 18/ 100 و 22/ 452، العثمانیة للجاحظ 288، الطبقات الکبری لابن سعد 17/8 - 18، سیرة ابن إسحاق 2/ 119، تاریخ الطبري 2/ 56 - 57، دلائل النبوة للبیهقي 2/ 162 - 163، تاریخ مدینة دمشق 313/8 و 42/ 34، الریاض النضرة 3/ 111، ذخائر العقبی 59، عیون الأثر لابن سید الناس 1/ 125، شرح ابن أبي الحدید 226/13، نصب الرایة 4/ 355، الکامل لابن الأثیر 2/ 57، أسد الغابة 3/ 414 و 18/4، تهذیب الکمال 184/20، 482 - 483، تفسیر الثعلبي 84/5، البدایة والنهایة 3/ 35، السیرة النبویة لابن کثیر 429/1 - 430، إمتاع الأسماع 93/9 الاصابة 6/ 425 - 426، الدرایة في تخریج أحادیث الهدایة لابن حجر 2/ 138.

5- المعجم الکبیر للطبراني 10/ 183 - 184، تاریخ مدینة دمشق 33/ 67، سیر أعلام النبلاء 463/1 - 464 به نقل از یعقوب بن شیبة، مجمع الزوائد 9/ 222 - 223 به نقل از طبرانی، شرح ابن أبي الحدید 13/ 225 - 226.

واکنش بخاری نسبت به روایت عفیف!

بخاری روایت عفیف را ناقص نقل کرده و نامی از امیرالمؤمنین علیه السلام نبرده!

او به این هم اکتفا نکرده و گفته کسی دیگر آن را نقل نکرده است. (1)

ولی گذشت که علاوه بر اسناد متعدد و معتبر روایت عفیف، همین مطلب از ابن مسعود نیز روایت شده است.

[330/94] دانشمند رجالی معروف سنی مصری، مغلطای (متوفی 762) از کتاب الاوائل ابوهلال عسکری (متوفی 395) نقل کرده است که:

مشرکین شکایت خویش را از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر اظهار داشتند، ابوبکر از آن ها پرسید: آیا کس دیگری هم با (او هم عقیده شده و با) دین شما مخالفت می کند؟ گفتند: (آری) علی بن أبي طالب [علیه السلام]. (2)

این روایت به روشنی دلالت دارد که در آن زمان تنها کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان داشته امیر مؤمنان علیه السلام بوده و ابوبکر از دین بیگانه بوده است!

مطلب گذشته در نسخه های چاپی الاوائل - تحت عنوان «أول من

ص: 528

1- عفيف الكِنْدي له صحبة. قال علي: نا يعقوب بن إبراهيم، قال: نا أبي، عن أبي إسحاق، قال: حدثني يحيى بن أبي الأشعث، عن إسماعيل بن اياس بن عفيف الكندي، عن أبيه، عن جده، قال: كنت امرءاً تاجراً، فقدمت الحج، فأتيت العباس بن عبد المطلب لأبتاع منه بعض التجارة، وكان امرءاً تاجراً، فوالله اني عنده بمنى إذ خرج رجل من خباء قريب منه، فنظر إلى السماء فلما رآها مالت قام يصلّي، ثم خرجت امرأة من ذلك الخباء فقامت خلفه، فقلت: ما هذا يا عباس؟ ! قال: هذا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب، ابن أخي، فقلت: من هذه؟ فقال: هذه امرأته خديجة، قلت: فما هذا الذي يصنع؟ قال: يصلّي، وهو يزعم أنه نبي، ويزعم أنه ستفتح له عليه كنوز كسرى وقيصر. ثم قال البخاري: لا يتابع فى هذا (التاريخ الكبير 7/ 74 -75)

2- شكى المشركون النبي صلى الله عليه وسلم إلى أبي بكر... فقال: على مخالفة دينكم أحد؟ قالوا: علي بن أبي طالب [علیه السلام]. (اکمال تهذیب الکمال مغلطای 343/9 چاپ الفاروق).

أسـلم من المهـاجرين»- با قـدری تغییر این چنین آمـده: و من تبعه علی مخالفـة دینهم؟ قالوا: بني أبي طالب. (1) یعنی ابـوبکر از آن ها پرسید: چه کسی در پیروی از او با دینشان مخالفت می کند؟ گفتند فرزندان أبو طالب علیه السلام.

ولی تغییر و تحریف فوق به اسـتدلال ما لطمه ای وارد نمی کند. آن ها خواسته اند تقدم اسلام امیر مؤمنان علیه السلام معلوم نشود و آن را به لفظ جمع (بني أبي طالب) تغییر داده انـد ولی روشن است که از فرزندان أبو طالب علیه السـلام، امیرالمؤمنین علیه السـلام اولین مؤمن بوده و بیگانه بودن ابوبکر از دین در آن زمان نیز در آن باقی مانده است!

[95/331] برخی از صـحابه اول نمازگزار و اول مؤمن بودن آن حضـرت را در ضمن ابیاتی - به عنوان اعتراض بر خلافت ابوبکر - آورده اند و در منابع عامه - با زیاده و نقصان - منعکس شده، که به چند بیت آن اکتفا می شود:

ما کنت أحسب أن الأمر منصرف *** عن هاشم ثم منها عن أبي حسن

أليس أول من صلّى لقبلتكم *** و أعلم الناس بالقرآن والسنن

و أقرب الناس عهداً بالنبي و من *** جبريل عون له في الغسل والكفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به *** وليس في القوم ما فيه من الحسن

ماذا الذي ردّهم عنه فنعلمه *** ها إن ذا غبتنا من أعظم الغبن

بنابر نقلی، مصرع اول از بیت دوم نیز: «عن أول الناس إيماناً و سابقة» است. (2)

1- قال أبو بكر: فلما قدمت مكة استبشروا، و ظنوا أنه فتح عليهم بقدومي فتح، واجتمعوا إلي، و شكوا أبا طالب، و قالوا: لولا تعرضه دونه لما انتظرنا به. قلت: و من تبعه على مخالفة دينهم؟ قالوا: بني أبي طالب. (الاوائل 133، اول الباب الرابع، چاپ القاهرة، مؤسسة الإهرام، چاپ اول)

2- تاريخ اليعقوبي 2/ 124، تاريخ أبي الفداء 1/ 156.

و برخی این مصرع را «أليس أول من صلّى لقبلتهم [القبلتكم» نقل کرده اند. (1)

در سراینده این اشعار هم اختلاف و به افراد ذیل نسبت داده شده است: حسان بن ثابت، (2)

عباس بن عبد المطلب، (3)

ابوسفیان بن حرب بن أمية بن عبد شمس، (4)

خزیمة بن ثابت انصاری معروف به ذو الشهادتین، (5)

فضل بن عباس بن عتبة بن ابي لهب، (6)

عتبة بن أبی لهب، (7) و یکی از فرزندان ابی لهب بن عبدالمطلب بن هاشم. (8)

[96/332] بنابر نقل کلبی در کتاب شورا، مقداد بن اسود در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام اشعاری سروده که در ضمن آن می گوید:

کبّر لله و صلّی و ما *** صلّی ذووا العَیْب و ما کبّروا (9)

[97/333] بنابر نقل ابوهلال عسکری (متوفی 395) ولید بن جابر - که از صحابه است - در ضمن اشعاری درباره امیرالمؤمنین علیه السلام سروده:

1- الاستيعاب 3/ 1133، شرح ابن أبي الحديد 13/ 232، الوافي بالوفيات 13/ 192.

2- تفسير الرازي 2/ 212 و 18/ 212، تفسير البيضاوي 71/1، (چاپ دیگر 1/ 293)، تفسیر ابی السعود 1/ 87 و 4/ 307، تفسير الآلوسي 1/ 229 و 13/ 58 و 14/ 45

3- المناقب للخوارزمي 40، فرائد السمطين 2/ 82.

4- شرح ابن أبي الحديد 13/ 232.

5- الوافي بالوفيات 13/ 191 - 192.

6- الاستيعاب 3/ 1133، الوافي بالوفيات 13/ 192، اكمال تهذيب الكمال 339/9 - 340.

7- تاريخ اليعقوبي 2/ 124، تاريخ أبي الفداء 1/ 156.

8- شرح ابن أبي الحديد 6/ 21

9- اكمال تهذيب الكمال لمغلطاي 339/9 - 340 (نشر الفاروق).

أول من صام و صلّى واقترب

(334/ 98] و نیز در ضمن سخنی به معاویه گفته است:

و كان أول الناس سلماً، و أرجحهم حلماً، و أكثرهم علماً. (1)

آثاری از تابعین

[335/ 99] روی ابن إسحاق، عن عبد الله بن بريدة، قال: أول الرجال اسلاما علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (2) در سیره ابن اسحاق از عبدالله پسر بریده اسلمی نقل کرده که اولین مرد مسلمان علی علیه السلام است.

[336/ 100] روی الطبراني عن الحسن و غيره، قال: كان أول من آمن علي بن أبي طالب، و هو ابن خمس عشرة أو ست عشرة سنة. (3)

طبرانی (متوفی 360) با سند صحیح از حسن بصری و دیگران نقل کرده که اولین کسی که ایمان آورد علی ابن ابی طالب علیه السلام بود، در سن 15 یا 16 سالگی.

[337/ 101] قال الحجاج لعنه الله للحسن - و عنده جماعة من التابعين، و ذكر علي بن أبي طالب -: ما تقول أنت يا حسن؟ فقال: ما أقول؟! هو أول من صلّى إلى القبلة، وأجاب دعوة رسول الله صلى الله عليه و آله، وان لعلى منزلة من ربّه، و قرابة من رسوله، وقد سبقت له سوابق لا يستطيع ردّها أحد!

1- الأوائل 134 - 135، الباب الرابع. (چاپ القاهرة، مؤسسة الإهرام، چاپ اول)

2- سيرة ابن إسحاق 2/ 119

3- المعجم الكبير للطبراني 1/ 95، مجمع الزوائد 9/ 102، قال الهيثمي: رواه الطبراني، و رجاله رجال الصحيح. و مراجعه شود به المصنف لعبد الرزاق 5/ 325 و 11/ 226 - 227، السنن الكبرى للبيهقي 6/ 206 - 207، الاستيعاب 3/ 1094، تاريخ مدينة دمشق 42/ 27، أسد الغابة 18/4، تهذيب الكمال 20/ 482، تهذيب التهذيب 7/ 296

فغضب الحجاج غضباً شديداً، وقام عن سريره، فدخل بعض البيوت وأمر بصرفنا.

قال الشعبي: وكنا جماعة ما منا إلّا من نال من علي عليه السلام مقاربةً للحجاج غير الحسن بن أبي الحسن. (1)

جماعتی از تابعین نزد حجاج ثقفی بودند که سخن از علی ابن ابی طالب علیه السلام به میان آمد. بنابر گفته شعبی آن ها برای خوش آمد حجاج از آن حضرت بدگویی کردند. حجاج از حسن بصری پرسید نظر تو درباره علی چیست؟ او پاسخ داد: چه بگویم؟! او اولین کسی است که به سوی قبله نماز گزارد و دعوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را اجابت نمود علی را نزد پروردگار جایگاهی ویژه (علاوه بر آن) خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله (و افزون بر آن دو) سابقه هایی درخشان است که هیچ کس نمی تواند آن را انکار نماید.

حجاج از شنیدن این سخنان بسیار خشمناک گردید، از تخت خویش بلند شد و به اندرون رفت و فرمان داد که حضار از مجلس بیرون روند !

[338/ 102] وروى أبو هلال العسكري أن الحجّاج بعث إلى الحسن، فلمّا حضر... فاستوى الحجاج فقال: ما تقول في أبي تراب؟ قال: من أبو تراب؟ قال: ابن أبي طالب، قال: أقول: إن الله جعله من المهتدين. قال: هات برهاناً ! قال: قال الله تعالى: (وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ) [البقرة (2): 143] و كان عليٌ أول من هدى الله مع النبي صلى الله عليه و آله! قال: رأي عراقي ! قال [الحسن]: هو ما تسمع. ثم خرج. (2)

1- شرح ابن أبي الحديد 13/ 231

2- الأوائل 137، الباب الرابع. (چاپ القاهرة، مؤسسة الإهرام، چاپ اول) قال الشيخ المحمودي: والمستفاد من كلام الحجاج خذله الله أن العراقيين جميعاً كانوا يرون أن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام أول من آمن بالله و رسوله، والأمر كذلك. (پاورقی أنساب الأشراف 2/ 147)

ابوهلال عسکری (متوفی 395)می نویسد: حجّاج از حسن بصری پرسید: نظرت دربارهٔ ابوتراب چیست؟ حسن گفت: ابوتراب کیست؟ حجاج گفت: پسر ابوطالب حسن گفت: من می گویم خدا او را از هدایت شدگان قرار داده است. حجاج گفت: برهانی بر گفته خویش بیاور. حسن بصری با قرائت آیه گذشته گفت: علی اولین کسی است که خدا او را با پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت کرده است.

339/ 103] قال رجل للحسن: ما لنا لا نراك تثنی علی علی [علیه السلام] و تفرّ منه [و تقرظه]؟ قال: کیف و سیف الحجاج یقطر دماً ! إنه لأول من أسلم، و حسبکم بذلك. (1)

کسی به حسن بصری گفت: چرا از مدح و ستایش علی امتناع می کنی؟ پاسخ داد: در زمانی که از شمشیر حجاج خون می چکد، چگونه می توان چنین سخنانی بر زبان جاری نمود؟! کافی است بدانید که او اولین مسلمان است.

[340/ 104] روی الذهبي و غیره، عن محمد بن کعب القرظي، قال: أول من أسلم خدیجة [علیها السلام]، وأول رجلین أسلما أبو بکر و علي [علیه السلام]، و إن أبا بکر أول من أظهر الإسلام وکان علي [علیه السلام] یکتم الإسلام فرقاً من أبیه، حتی لقیه أبو طالب فقال: أسلمت؟ قال: نعم، قال: وازر ابن عمّك وانصره، وأسلم علي [علیه السلام] قبل أبي بکر. (2)

ذهبی در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام مطلبی از محمد بن کعب قرظی نقل کرده - که از اکتفای به آن ظاهر می شود که آن را پذیرفته، او- گفته: از مردان دو

1- العثمانیة للجاحظ 293، شرح ابن أبي الحدید 13/ 231.

2- تاریخ الإسلام للذهبي 624/3 - 625 و مراجعه شود به تاریخ الإسلام 1/ 136، فضائل الصحابة لابن حنبل 221/1، دلائل النبوة للبیهقي 2/ 163، تاریخ مدینة دمشق 42/ 44 - 45، السیرة النبویة لابن کثیر 431/1، البدایة والنهایة 36/3 و 250/7، سبل الهدی والرشاد 2/ 302. (با قدری اختلاف)

نفر اولین مسلمان هستند، ابوبکر اولین کسی است که اسلامش را آشکار کرد و علی [علیه السلام] ایمانش را از ترس پدرش کتمان می کرد تا آن که ابوطالب از او پرسید: مسلمان شده ای؟ پاسخ داد آری ابوطالب گفت: پسر عمویت را یاری کن. قرظی می گوید: (در هر صورت) اسلام علی [علیه السلام] پیش از ابوبکر بود.

تذکر: مطلب گذشته را از آن جهت نقل کردیم که محمد بن کعب قرظی - که نزد ذهبی کلامش مقبول و پذیرفته است. (1) - در آخر تصریح کرده که: علی [علیه السلام] پیش از ابوبکر اسلام آورد.

اما این که می گوید: حضرت ایمانش را از ترس پدرش کتمان می کرد، قابل قبول نیست.

چنان که تقدم اظهار اسلام ابوبکر بر دیگران نیز صحیح نیست.

در روایت گذشته ملاحظه فرمودید که حضرت ابوطالب علیه السلام به علی علیه السلام فرمود: پسر عمویت را یاری کن در روایات دیگر نیز آمده که فرمود: أما انه لا یدعونا [لم یدعُك] إلّا إلی الخیر فالزمه یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله ما را - یا تو را - جز به نیکی دعوت نمی کند، پس ملازم او باش.

ولی برای مخالفان این مطلب سخت و سنگین آمده لذا بعضی برای کاستن از شأن حضرت ابو طالب و ایجاد تردید در ذهن مخاطب پیش از عبارت گذشته افزوده اند: (فزعموا) یعنی به گمان راویان چنین گفته است !! (2)

1- ذهبی درباره او گفته: ثقة، حجه و با رمز (ع) اشاره کرده که ارباب صحاح ستة از او روایت کرده اند (الکاشف 2/ 213)

2- وقال ابن إسحاق وقال أبو طالب لعلي [علیه السلام]: ما هذا الدین الذي أنت علیه؟ قال: یا أبت آمنت بالله و برسوله و صلّیتُ معه، فقال: أما انه لا یدعونا إلا إلی الخیر فالزمه. (الکامل لابن الأثیر 2/ 58) و در بعضی از مصادر آمده: فقال له: أما إنه لم یدعُك إلا إلی خیر فالزمه. (تفسیر الثعلبي 5/ 84، مطالب السؤول 64 السیرة الحلبیة 436) و در مصادر متعدد گفته شده: فزعموا أنه قال له: أما إنه لم یدعُك إلا إلی خیر فالزمه. (السیرة النبویة لابن هشام 163/1 تاریخ الطبري 58/2 شرح ابن أبي الحدید 200/13 و 14/ 53، الریاض النضرة 3/ 113، ذخائر العقبی 60، عیون الأثر لابن سید الناس 1/ 126، نهایة الأرب 16/ 182، الاکتفاء للکلاعی 171/1، سبل الهدی والرشاد 2/ 301)

[341/ 105] در روایت دیگر از محمـد بن کعب نقل شده که او صـریحاً اظهار داشت: بدون شک اسـلام حضـرت امیر علیه السـلام بر ابوبکر مقدم بوده است و در پاسخ سؤال دیگران:گفته سـبحان الله ! عليّ [عليه السـلام] أولهما إسـلاماً... ولا شك أنّ عليّاً [عليه السـلام] عندنا أولهما إسلاماً. (1)

[342/ 106] قال مجاهد: أول من صلّى علي[عليه السلام]. (2)

[343/ 107] و في كتاب محمد بن أبي بكر إلى معاوية: فكان أول من أجاب و أناب و آمن و صدّق و أسـلم و سلّم أخوه وابن عمه على بن أبي طالب عليه السـلام، صدّقه بالغيب المكتوم... فكيف - يالك الويل ! - تعدِلُ نفسك بعلي وهو وارث رسول الله صـلى الله عليه و آله و وصيه وأبو ولده، أول الناس له اتباعاً، وأقربهم [وآخرهم] به عهداً. (3)

در نـامه محمـد بن ابی بکر به معـاویه آمـده است اولین کسـی که دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله را اجابت نمود، به او ایمان آورد، او را تصدیق کرده، اسلام آورد و

1- رجوع شود به الاستيعاب 3/ 1092، أسد الغابة 18/4، تهذيب الكمال 20/ 481، الرياض النضرة 1/ 91، تاريخ مدينة دمشق 42/ 44

2- الطبقات الكبرى لابن سعد 3/ 21 تاريخ مدينة دمشق،42 26 نصب الراية للزيلعى 4/ 356 تهذيب الكمال 20/ 480 - 481، تفسير البغوي 2/ 321.

3- مروج الذهب 13/ 11 - 12، وقعة صفين 118 - 119، شرح ابن أبي الحديد 3/ 188.

تسلیم آن حضرت شد، برادر و پسر عمویش علی ابن ابی طالب علیه السلام بود...

وای بر تو (ای معاویه) چگونه خود را با علی علیه السلام برابر می دانی در حالی که او وارث پیامبر صلی الله علیه و آله، وصیّ (و جانشین) او، پدر فرزندان او، اولین پیرو او و کسی است که تا آخرین لحظات در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود !

شایان ذکر است که طبری از نقل نامه های محمد پسر ابوبکر و معاویه امتناع ورزیده و می گوید: عموم مردم تاب شنیدن آن را ندارند. (1)

[344/ 108] عمرو بن العاص - پیش از آن که فریب معاویه را خورده و برای رسیدن به پادشاهی مصر در جبهه مخالفان آن حضرت قرار بگیرد - نیز بدین مطلب اعتراف می کند و در نامه به معاویه فضائل فراوان برای حضرت امیر علیه السلام نقل کرده و در ضمن آن گفته: و هو صاحب السبق إلی الإسلام والهجرة. (2) یعنی علی علیه السلام کسی است که در اسلام و هجرت گوی سبقت از همگان ربوده.

[345/ 109] ورووا أن الأشتر قام فخطب الناس بقناصرین، فقال: فنحن - بحمد الله و نعمته و فضله - قریرة أعیننا، طیّبة أنفسنا، نرجو في قتالهم حسن الثواب، والأمن من العقاب، معنا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله، و سیف من سیوف الله، علي بن أبي طالب علیه السلام، أول المؤمنین، و سید المسلمین، من صلّی مع رسول الله صلی الله علیه و آله أولاً، لم یسبقه بالصلاة معه ذکر... واعلموا أنکم علی الحق وأن القوم علی باطل، یقاتلون مع معاویة

1- قال الطبري في حوادث سنة 36: و ذکر هشام عن أبي مخنف، قال: وحدثني یزید بن ظبیان الهمداني: أن محمد بن أبي بکر کتب إلی معاویة بن أبي سفیان لما ولي.. فذکر مکاتبات جرت بینهما کرهت ذکرها لما فیه مما لا یحتمل سماعها العامة !! (تاریخ الطبري: 557/3، و نیز مراجعه شود به الکامل لابن الاثیر 273/3)

2- المناقب للخوارزمی 199

الطليق ابن الطليق... وأنتم مع ابن عم رسول الله صـلى الله عليه و آله و أخيه في دينه علي بن أبي طالب [عليه السلام]، والبدريون معكم – قريب من مائة رجل من أهل بدر – و مع أصـحاب نبيكم، و معكم رايات قد كانت مع رسول الله صـلى الله عليه و آله قاتل بها أعداء الله، و مع معاوية رايات قد كانت مع المشركين. (1)

مالک اشتر در ضـمن خطبه ای:گفت خدای را سـپاس که چشم ما روشن است و دلمان آرام ما در مبارزه با دشـمن امید به پاداشی نیکو از جانب خدا داریم و از عقاب او در امانیم (زیرا) پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و شمشیر خداوند، علی ابن ابی طالب علیه السلام با ماست او اولین مؤمن، سـرور مسـلمانان و اولین کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد هیچ مردی پیش از او نماز نگزارده است....

[110/346] در گفتگوی بزرگ قبیله قضاعه با معاویه آمـده است که به او گفت: ای معاویه، به خدا سوگند اگر به جهت ریاست تو با پسـر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که اولین مؤمن و اولین مهاجر است بجنگم کار درستی انجام نداده ام. (2)

اقوال اعلام و نویسندگان عامه

ابوالقاسم عبیدالله حنفی نیشابوری معروف به حاکم حسـکانی (قرن پنجم) تألیف مستقلی داشته با نام: إنّ علیاً علیه السلام أول من أسلم و سبق إسلامه.

1- بغية الطلب 3/ 1339 – 1340.

2- وافتقـد معاويـة رايـة قضاعـة فلم يرهـا فقـال – لغلام واقف على رأسه –: اذهب إلى النعمان بن جبلـة القضاعي فقل له: ما يجلسك عن الخروج إلى العـدو وقـد زحفت الرايات؟! والله لقـد هممت أن أولي أمر قضاعة من هو أنصح منك حبّاً وأقل منك عيباً... فقال النعمان: لا والله يا معاوية ! ما وقفت [وفقت ظ] لرشادي إذ أقاتل عن ملكك ابن عم رسول الله صـلى الله عليه و آله، وهو أول مؤمن وأول مهاجر معه، ولو أعطيناه من أنفسنا مثل الذي أعطيناك لكان أرأف بالرعية.... (الفتوح لابن أعثم الكوفي 3/ 69 – 70)

[347/ 111] نویسندگان اهل تسنن بالاتفاق نقل کرده اند که ابن إسحاق (متوفی 151)- صاحب سیره مشهور - گفته: أول من آمن بالله و برسوله محمد صلی الله علیه وسلم من الرجال علي بن أبي طالب علیه السلام. (1)

و في لفظ: أول ذکر آمن برسول الله صلی الله علیه و آله و صلّی معه و صدّقه علي بن أبي طالب [علیه السلام].

و عده ای از آنان افزوده اند که: ابن شهاب زهری (متوفی 124) نیز بر همین عقیده است ولی زهری می گوید: بعد از حضرت خدیجه. (2)

توجه شود که مستفاد از این کلام آن است که محمد بن اسحاق امیرمؤمنان علیه السلام را در اسلام مقدم بر حضرت خدیجه دانسته و گرنه تفاوت گذاشتن بین نظریه زهری و نظریه او وجهی نداشت. (3)

از عده ای دیگر مانند عبدالله بن محمد بن عقیل قتاده، محمد بن منکدر، ربیعة بن ابي عبدالرحمن، ابو حازم مدنی و کلبی نیز عقیده فوق نقل شده است.

[348/ 112] حدثنا ابن حمید، قال: حدثنا عیسی بن سوادة ابن الجعد، قال:

1- المعارف لابن قتیبة 168 - 169، تاریخ الطبري 2/ 57، الاستیعاب 3/ 1090، 1092، 1093، الدرر لابن عبد البر 38 الریاض النضرة 1/ 89، البدء والتاریخ 4/ 145، الکامل لابن الأثیر 58/2 - 59، أسد الغابة 2/ 226، تهذیب الکمال 20/ 480 تهذیب التهذیب 295/7، نهایة الأرب 16/ 180، البدایة والنهایة 3/ 35 - 36، سبل الهدی والرشاد 2/ 302 - 303.

2- وهو قول ابن شهاب، إلا أنه قال: من الرجال بعد خدیجة [علیها السلام]. (الاستیعاب 3/ 1090، تهذیب الکمال 20/ 480، السیرة النبویة لابن سید الناس 1/ 124، تهذیب التهذیب 2957، سبل الهدی والرشاد 2/ 302)

3- البته به زهری نظر دیگری نیز نسبت داده شده، در روایتی آمده است مَعْمَر از زُهری پرسید که ابن عباس گفته: اولین مسلمان علی علیه السلام است، او برای خوشایند امویان و یا به هر دلیل دیگری - پاسخ داد: ما علمنا أحداً أسلم قبل زید بن حارثة. قال عبد الرزاق: ولا أعلم أحداً ذکره. (المصنف لعبد الرزاق 11/ 227)

حدثنا محمد بن المنكدر و ربيعة بن أبي عبد الرحمن وأبو حازم المدني والكلبي قالوا: علي [عليه السلام] أول من أسلم. (1)

[349/ 113] قال ابن شهاب، و عبد الله بن محمد بن عقيل، و قتادة، و ابن إسحاق: أول من أسلم من الرجال علي [عليه السلام]. (2)

[350/ 114] قال المسعودي: وقد تنوزع في علي بن أبي طالب كرم الله وجهه [عليه السلام] و إسلامه، فذهب كثير من الناس إلى أنه لم يشرك بالله شيئاً فيستأنف الإسلام، بل كان تابعاً للنبي صلى الله عليه و آله في جميع أفعاله، مقتدياً به، وبلغ و هو على ذلك، وأن الله عصمه وسدّده و وفّقه لتبعيته لنبيه صلى الله عليه و آله، لأنهما كانا غير مضطرين ولا مجبورين على فعل الطاعات، بل مختارين قادرين، فاختارا طاعة الربّ، و موافقة أمره، واجتناب منهياته، و منهم من رأى أنه أول من آمن، وأن الرسول صلى الله عليه و اله دعاه وهو موضع التكليف بظاهر قوله عزّ وجلَ: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26): 214]، و كان بدوه بعلي [عليه السلام] إذ كان أقرب الناس إليه و أتبعهم له. (3)

خلاصه آن که مسعودی (متوفی 346) می نویسد: درباره اسلام علی [علیه السلام] اختلاف شده، بسیاری بر این عقیده هستند که او هیچ گاه به خدا شرک نورزیده بود تا نیاز به مسلمان شدن داشته باشد او در تمامی رفتارهایش تابع پیامبر صلی الله علیه و آله بود و بر همین منوال بالغ شد. خدا به او چنین توفیقی عنایت نمود که همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله با اختیار خویش اطاعت و فرمانبرداری پروردگار را انتخاب نمایند.

و برخی معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله به مقتضای آیه شریفه: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26): 214] او را - که نزدیک ترین مردم به آن حضرت و

1- تاريخ الطبري 57/2، الكامل لابن الأثير 2/ 57 - 58، البداية والنهاية ج 3/ 35.

2- الاستيعاب 3/ 1092، تهذيب الكمال 20/ 481.

3- مروج الذهب 2/ 276 - 277.

مطیع ترین آنان نسبت به او بود - به اسلام دعوت نمود.

[351 / 115] قـال الحاكم النيسابوري: ولا أعلم خلافا بين أصـحاب التواريـخ أن علي بن أبي طالب رضـى الله عنه [عليه السـلام] أولهم إسلاماً. (1) حاکم نیشابوری (متوفی 405) می گوید: بین تاریخ نویسان خلافی نیست که اولین مسـلمان علی ابن ابی طالب علیه السلام است. برخی دیگر نیز در این زمینه ادعای اجماع و اتفاق نموده اند. (2)

عـده ای ماننـد ابن عبد البر، ابن اثیر، ابن ابی الحدید، ابن حجر و ملاعلی قاری گفته اند: نظریه بیشتر یا بسـیاری از علما آن است که اولین مسلمان علی [علیه السلام] بود.

[352 / 116] قال ابن عبـد البر (المتوفى 463): واختلف في الأـول منهما - أي من علي عليه السـلام و أبي بكر... والأكثر منهم يقولون: علي [عليه السلام]. (3)

[353/ 117] و قال - في ضمن كلام له بعد ذكر خديجة و علي عليهما السلام -: و هما أول من أسلم عند أكثر أهل العلم. (4)

[354/ 118] قال ابن الاثير (المتوفى 606) والملّا على القاري (المتوفى 1014): وهو اول من اسلم من الذكور فى أكثر الاقوال. (5)

1- ثم قال: وإنما اختلفوا في بلوغه.... (معرفة علوم الحديث 22 - 23 و مراجعه شود به مقدمة ابن الصلاح 178، فيض القدير 3/ 692)

2- تاريخ الخلفاء للسـيوطي 183، الصواعق المحرقة 120، اسـعاف الراغبين بهامش نور الأبصار.162 وفى الاستيعاب 1092/3 واتفقوا على أن خديجة أوّل من آمن... ثم على [عليه السلام] بعدها.

3- الدرر لابن عبد البرّ 38.

4- الدرر 42.

5- جامع الأصول 9/ 175 (دار ابن كثير)، مرقاة المفاتيـح 3947/9 و رجوع شود به الإكمـال في أسـماء الرجال للخطيب التبريزي، آخر المشكاة 2554/6، سبل السلام للكحلاني المعروف بالأمير (شرح بلوغ المرام لابن حجر العسقلاني) 44/1.

[355/ 119] و في غير واحد من المصادر: وهو أول الناس اسلاماً في قول كثير من أهل العلم أو العلماء. (1)

[356/ 120] و قال ابن أبي الحديد (المتوفى 656): ان أكثر أهل الحديث وأكثر المحققين من أهل السيرة رووا أنه عليه السلام أول من أسلم. (2)

و قال: ذهب أكثر أهل الحديث إلى أنه أول الناس اتباعاً لرسول الله صلى الله عليه و آله إيماناً به، ولم يخالف في ذلك إلّا الأقلون... و من وقف على كتب أصحاب الحديث تحقق ذلك و علمه واضحاً و إليه ذهب الواقدي، وابن جرير الطبري، و هو القول الذي رجّحه و نصره صاحب كتاب الاستيعاب. (3)

[1357/ 121] وقال أبو الفداء (المتوفى 732): فذكر صاحب السيرة و كثير من أهل العلم أن أول الناس إسلاماً بعدها علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام]. (4)

[358/ 122] و قال الذهبي (المتوفى 748) بعد نقل بعض الأقوال: و قال غير واحد: بل عليٌ [عليه السلام]. (5)

حافظ ذهبی (متوفی 748) پس از نقل برخی اقوال گفته: و عده ای هم این نظریه ها را انکار کرده و گفته اند اولین مسلمان علی [علیه السلام] بود.

بیهقی (متوفی 458) نیز کلامی قریب به همین مضمون دارد. (6)

1- مراجعه شود به الدرر لابن عبد البر 42، أسد الغابة 4/ 16، الإصابة 4/ 464 - 465 خزانة الأدب للبغدادي 68/6.

2- شرح ابن أبي الحديد 116/4

3- شرح ابن أبي الحديد 1/ 30.

4- تاريخ أبي الفداء 1/ 115 و مراجعه شود به سنن ابن ماجة بشرح السندي 1/ 85.

5- السيرة النبوية 70 (دار الكتب العلمية، بيروت)، تاريخ الإسلام 1/ 127.

6- السنن الكبرى للبيهقى 207/6

[123 /359] مقریزی (متوفی 845) در امتاع الاسماع می نویسد:

و أمّا علي بن أبي طالب [علیه السلام]... فلم یشرك بالله قطّ... فلم یحتج أن یُدعی، ولا کان مشرکاً حتی یوحد، هذا هو التحقیق فی المسألة لمن أنصف. (1)

یعنی: اما علی ابن ابی طالب [علیه السلام]... پس او هیچ گاه به خدا شرک نورزیده بود... لذا نیازی نبود که او به خدا پرستی و توحید دعوت شود، اگر کسی انصاف داشته باشد می پذیرد که حق در این مسأله همین است.

[124 /360] وقال العسقلاني (المتوفی 852): المرجّح أنه أول من أسلم. (2)

ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) می گوید: نظریه راجح آن است که: اولین کسی که اسلام آورد علی علیه السلام بود.

[125 / 361] و قال المناوي - بعد شرح روایة: السبق ثلاثة: «فالسابق إلی موسی» بن عمران «یوشع» وهو القائم من بعده «والسابق إلی عیسی» ابن مریم «صاحب یس» حبیب النجار «والسابق إلی محمد [صلی الله علیه و آله] علي بن أبي طالب [علیه السلام] -: فأعظم بها من منقبة لعلیّ [علیه السلام] وکم له من مناقب لا یشارك فیها. (3)

مناوی (متوفی 1031) پس از نقل روایت: «سابقین (کسانی که در ایمان به پیامبران علیهم السلام سبقت گرفته اند) سه نفر هستند: یوشع به حضرت موسی علیه السلام، حبیب نجار- که در سوره یاسین آمده - به حضرت عیسی علیه السلام و علی ابن ابی طالب علیه السلام به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله» می گوید این منقبت (بسیار) عظیمی برای علی علیه السلام بشمار می رود و او را مناقب فراوانی است که هیچ کس با او در آن شریک نیست.

1- امتاع الأسماع 1/ 33.

2- تقریب التهذیب 1/ 696.

3- فیض القدیر 4/ 178

[126/362] قـال ابن العماد الحنبلي (المتوفى 1098): و هو أول من أسـلم عند كثيرين بعد خديجة [عليها السـلام]، وعلى كل حال لم يشرك بالله بالغاً. (1)

ابن عمـاد حنبلی (متوفی 1098) می گویـد: علی [علی السـلام] - نزد بسـیاری - اولین کسـی است که پس از حضـرت خـدیجه [علیها السلام] اسلام آورد، و در هر صورت او در حال بلوغ هیچ گاه مشرک نبوده است. (2)

1- شذرات الذهب 1/ 50.

2- شنقیطی گوید: بیشتر روایات صریح است که اولین مسلمان علی علیه السلام است. (کفایة الطالب 60) قال السید العاملي: وقد ذكرنا في كتابنا: الصـحيح... قائمـة بأسـماء أكثر من ستين رجلاً من أعلام الصـحابة والتابعين قالوا: بأنه أول الناس إسـلاماً... بل ادعى بعضـهم الإجماع على ذلك. (الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام 1/ 330 و مراجعه شود به الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه و آله 43/3)

شواهد و آثاری دیگر

[127/363] جنید بن عبد الرحمن می گوید برای دریافت عطایم به دمشق رفته بودم، نماز جمعه را خوانده و از باب الدرج بیرون رفتم که پیرمردی به نام ابوشیبه برای مردم داستان می گفت (و موعظه می کرد). او مردم را به دین ترغیب می کرد، ما تحت تأثیر کلامش واقع شده و اشك مي ريختيم، وقتی سخنش به پایان رسید، گفت: مجلس را به لعن ابوتراب پایان می دهیم. آن گاه همه به لعن پرداختند. من به کسی که در کنارم نشسته بود گفتم: ابوتراب کیست؟ او گفت: علي بن أبي طالب، ابن عم رسول الله صلى الله عليه و آله، و زوج ابنته، و أول الناس إسلاماً، و أبو الحسن والحسين [عليهم السلام] علی بن ابیطالب پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله شوهر دخترش اولین مسلمان و پدر حسن و حسین [عليهم السلام]... . (1)

[128/364] و في كتاب محمد بن عبد الله بن الحسن إلى المنصور الدوانيقي: فولدني... أقدمهم اسلاماً، و أوسعهم علماً، و أكثرهم جهاداً علي بن أبي طالب. (2)

محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه در نامه ای به منصور دوانیقی جدش علی را به عنوان اولین مسلمان معرفی کرده، اگر این مطلب مسلّم و مشهوری نبود او هرگز حاضر نمی شد در مقام احتجاج با منصور آن را ذکر کند.

[129/365] قال الفتى: إذا سألني ربّي قلت: قاتلت أهل العراق، لأن صاحبهم لا يصلّي كما ذكر لي، وإنهم لا يصلّون... فقال هاشم: أما قولك: إنه لا يصلّي، فهو أول من صلّى مع رسول الله صلى الله عليه و آله و أول من آمن به. (3)

1- تاريخ مدينة دمشق 11/ 290.

2- مراجعه شود به المنتظم لابن الجوزي 65/8، تاريخ ابن خلدون 4/4، صبح الأعشى 278/1.

3- شرح ابن أبي الحديد 36/8

وفي لفظ الطبري وغيره: وأما قولك: إن صاحبنا لا يصـلّي، فهو أول من صـلّى، وأفقه خلق الله في دين الله، وأولى بالرسول صـلى الله عليه و اله... (1)

در نبرد صـفين جوانى از لشكر شام گفت اگر فردای قيامت، پروردگارم بپرسد چرا با عراقيان جنگيدی؟ پاسخ می دهم: چون شنيده ام رهبر آنان (علی عليه السـلام) و خودشان اهل نماز نيسـتند. هاشم مرقال به او گفت: علی عليه السـلام اولين كسـی است كه با پيامبر صلی الله عليه و آله نماز گزارد و اولين كسی است كه به او ايمان آورد.

[366/ 130] ابن أبی الحديد می گويد: اشعاری كه در تقدم اسلام امير مؤمنان عليه السلام نقل شده مشهور، معروف، فراوان است و همه جا نقل و منتشر گرديده است. (2)

[367/ 131] بكر بن حماد تا هرتی قرن سوم در مذمت ابن ملجم ملعون و در ردّ اشـعار عمران بن حطان خارجی اشـعاری سروده كه در ضمن آن آمده:

قل لابن ملجم والأقدار غالبة *** هدمت ويلك للإسلام أركانا

قتلت أفضل من يمشي على قدم *** و أوّل الناس إسلاماً و إيمانا (3)

به ابن ملجم (ملعون) بگو: اركان اسلام را منهدم كردی، بهترين انسان، اولين مسلمان و اولين مؤمن را به شهادت رساندی... .

[368/ 132] مغلطای نقل كرده كه سيد حميری در ضمن اشعارش سروده:

1- تاريخ الطبري 4/ 30 - 31، الكامل لابن الأثير 3/ 313.

2- شرح ابن أبي الحديد 13/ 231: وأما الأشعار المروية فمعروفة كثيرة منتشرة.

3- الاستيعاب 3/ 1128، مروج الذهب 2/ 415، نهاية الأرب 20/ 215، طبقات الشافعية للسبكي 1/ 288، الوافی بالوفيات 18/ 174، اكمال تهذيب الكمال 340/9 (نشر الفاروق)، أضواء البيان للشنقيطي 3/ 126، خزانة الأدب 343/5

من كان أولها اسلاماً وأكثرها *** علماً وأطهرها أهلاً وأولاداً (1)

مصرع اول این بیت به گونه های دیگر نیز روایت شده است، مانند:

من كان أقدم إسلاماً وأكثرها و یا: من كان أقدمها سلماً و أكثرها (2)

[369 / 133] و نیز مغلطـای می گویـد: عبـد الله بن معتز که متهم به نـاصبی گری است بنـابر نقـل فرغانی در الـذیل در بیان سابقه های درخشان علی علیه السلام گفته است:

و أوّل من ظلّ في موقف *** يصلّى مع الطاهر الطيب

مغلطای پس از نقل شعر گذشته می گوید: فضیلت آن است که دشمن به آن شهادت دهد! (3)

سخن در این زمینه بسیار است و ما به همین اندازه اکتفا می کنیم. (4)

1- اكمال تهذيب الكمال 339/9 - 340 (نشر الفاروق) و رجوع شود به الاستيعاب 3/ 1133، أسد الغابة 4/ 40، مروج الذهب 3/ 15، الوافي بالوفيات 21/ 183، نهاية الأرب 20/ 9.

2- مروج الذهب 3/ 15، الوافي بالوفيات 21/ 183، نهاية الأرب 9/20.

3- اكمال تهذيب الكمال 9/ 339 - 340 (نشر الفاروق).

4- براى آگاهى بيشتر رجوع شود به انساب الأشراف 2/ 92، كتاب الأوائل للطبراني 78 خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 42، السنن الكبرى للنسائي 5/ 105، تاريخ الطبري 2/ 55، شرح ابن أبي الحديد 4/ 116 و 13/ 225، الطبقات الكبرى لابن سعد 3/ 21، ذخائر العقبى 59، الرياض النضرة 3/ 109، 111، 113، نظرة في كتاب البداية والنهاية (متخذ من الغدير للشيخ الأميني) 24: مائة كلمة في أن الإمام علي عليه السلام أول من أسلم، الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه و آله للسيد جعفر مرتضى العاملي 3/ 42 - 43، موسوعة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام في الكتاب والسنة والتاريخ للريشهري 9/ 111. قال العلامة المجلسي: سبق إسلامه صلوات الله عليه مع ورود تلك الأخبار المتواترة من طرق الخاصة والعامة من أوضح الواضحات. (بحار الأنوار 38/ 253 رجوع شود به 38/ 201 باب 65 أنه صلوات الله عليه سبق الناس في الإسلام والإيمان والبيعة والصلوات زماناً و رتبة...)

واکنش مخالفان

اشاره

اعتراف به این فضـیلت و امتیاز ویژهٔ امیرمؤمنان علیه السلام برای بعضی دشوار آمده لذا برای رویارویی با این همه روایات که بسیاری از آن ها صحیح و معتبر است به دست و پا زدن افتاده و با روش های گوناگون با آن مقابله نموده اند که به برخی از آن واکنش ها اشاره می شود.

واکنش اول: انکار و تضعیف روایات

بعضـی آن را انکار کرده اند بعضـی دیگر روایاتش را ساختگی یا ضعیف دانسته اند و عده ای هم با اعتراف به صحت برخی از سندهای آن گفته اند متن آن غیر قابل قبول است !

الف) بنابر نقل عامه بعضی از تابعین مانند زهری و ابراهیم نخعی منکر تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام شده اند مَعْمَر از زهری پرسید که ابن عباس گفته است: اولین مسـلمان علی [علیه السلام] است، او پاسخ داد: ما علمنا أحداً أسلم قبل زید بن حارثة (1). یعنی ما سراغ نداریم کسی پیش از زید بن حارثه مسلمان شده باشد!

به سند صحیح نقل شده که زید بن ارقم گفت: اولین مسلمان یا اولین نمازگزار علی علیه السلام است.

راوی می گوید: وقتی این مطلب را با ابراهیم نخعی در میان گذاشتم

1- المصـنف العبد الرزاق 5/ 325 و 11/ 227، العلل لأحمـد بن حنبل 3/ 426، تاریخ مدینة دمشق 19/ 354، الاستیعاب 2/ 546، أسـد الغابة 2/ 225، الإصابـة 2/ 496، کنز العمـال 13/ 399، شـرح ابن أبی الحدیـد 4/ 124. قـال عبـد الرزاق: ولا أعلم أحـداً ذکره (المصنف لعبد الرزاق 11/ 227) و قال ابن أبی الحدید: ولم یذکر صاحب الاستیعاب ما یدلّ علی سبق زید إلا هذه الروایة، واستغربها.

انکار کرد و گفت: اولین مسلمان ابوبکر است. (1)

اشکال

شگفتا از عامه که ادعای پیروی از صحابه را دارند و با وجود روایات معتبر از صحابه و قطعی بودن نظریه عده ای از آنان در تقدّم اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام باز به کلام زهری و نخعی تمسک کرده و بر آن پافشاری نمایند. ابراهیم نخعی از تابعین است و تصریح شده که از بزرگان تابعین هم نیست بلکه او از صحابه جز یک روایت نقل نکرده است و خود عامه درباره او گفته اند: از حاکمان و سلاطین درخواست جایزه می کرد. (2) با این وصف چرا چنین شخصی برای تقرّب به آنان چنین سخنانی بر زبان نیاورده باشد؟!

1- قال ابن كثير: وقد روى الإمام أحمد من حديث شعبة، عن عمرو بن مرة سمعت أبا حمزة - رجلا من موالي الأنصار - قال: سمعت زيد بن أرقم يقول: أول من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه و آله على [عليه السلام]، وفي رواية: أول من صلى. قال عمرو: فذكرت ذلك للنخعي فأنكره، وقال: أبو بكر أول من أسلم. (البداية والنهاية 7/ 250، و مراجعه شود به مسند أحمد 4/ 370 - 371، فضائل الصحابة لابن حنبل 589/2، 591، مسند ابن الجعد 29، المصنف لابن أبي شيبة 502/7 و 42/8، 329، 345، السنن الكبرى للبيهقي 206/6 تاريخ الطبري 2/ 55 تاريخ مدينة دمشق 42/ 36، 37، 38، أسد الغابة 17/4، تهذيب الكمال 13/ 449، السيرة النبوية لابن كثير 1/ 434، البداية والنهاية 3 /36 37 38 و 7 250) قال الهيثمي: رواه أحمد والطبراني في الأوسط [290/2]، و رجال أحمد رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 103/9)

2- قال ابن المديني: لم يلق النخعى أحدا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله. و قال أبو حاتم: لم يلق أحداً من الصحابة إلا عائشة، ولم يسمع منها، وأدرك انساً ولم يسمع منه. قال أحمد بن عبد الله العجلي: لم يحدّث عن أحد من أصحاب النبي صلى الله عليه و آله. و نقل في مسند البزار حديث لإبراهيم عن انس، ثم قال البزار لا نعلم إبراهيم أسند عن انس إلا هذا. (تهذيب التهذيب لابن حجر 155/1- 156 سير أعلام النبلاء 4/ 521) وكان يأتي السلطان، فيسألهم الجوائز !! (الطبقات الكبرى 6/ 277، سير أعلام النبلاء 4/ 521) البته نظريه شيخ محمد باقر محمودى رحمه الله آن است که او این مطلب را از باب تقیه گفته. (ترجمة الامام على بن أبي طالب عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق 1/ 75 تعليقه روايت شماره 101)

همین اشکال بر زهری نیز وارد است که او ریزه خوار سفره خلفای بنی امیه است. از زُهری و رفیق ناصبی اش عروة بن زبیر (1) هیچ بُعدی ندارد که به جهت کینه نهفته درونی یا برای خوشایند امویان و بهره مند شدن از سیم و زر آنان چنین مطالبی را به دروغ اظهار نمایند. (2)

خلیفه اموی هشام بن عبد الملك، در نوبت های مختلف هفت هزار هفده هزار هجده هزار سکه طلا به زهری پرداخت کرده است. (3)

گذشته از آن که این نقل قول از ابن شهاب زهری معارض است با نقل قول معروف از او که امیرمؤمنان علیه السلام را اولین مؤمن می داند (4)

1- روي عن عروة - أيضاً - أنه قال: أول من أسلم زيد بن حارثة. (كنز العمال 13/ 399)

2- ابن ابی الحدید می نویسد: وكان الزهري من المنحرفين عنه رحمه الله. روى جرير بن عبد الحميد، عن محمد بن شيبة قال: شهدت مسجد المدينة، فإذا الزهري وعروة ابن الزبير جالسان يذكران عليّاً عليه السلام، فنالا منه. (شرح ابن أبي الحديد 4/ 102) وقال: وقد تظاهرت الرواية عن عروة بن الزبير أنه كان يأخذه الزمع عند ذكر على عليه السلام فيسبه، و يضرب بإحدى يديه على الأخرى، و يقول: و ما يغني أنه لم يخالف إلى ما نهي عنه، وقد أراق من دماء المسلمين ما أراق ! (شرح ابن ابی الحدید 4/ 69) أقول: الزَّمَعُ: رِعْدةٌ تعتري الإنسان إذا هَم بأمر. (لسان العرب)

3- رجوع شود به صحيح ابن حبان 2/ 438، المعجم الأوسط للطبراني 7/ 34، مسند الشاميين للطبراني 161/1، شعب الإيمان للبيهقي 7 /450، فيض القدير 6/ 588، كشف الخفاء 2/ 375، تاريخ مدينة دمشق 55/ 97، 372 - 373 و 58/ 67، تذكرة الحفاظ 1/ 109، سير أعلام النبلاء 5/ 340 و 14/ 428، تاريخ الإسلام للذهبي 8/ 230، 234، 246.

4- قال ابن عبد البر: وقال ابن إسحاق: أول من آمن بالله و برسوله محمد صلى الله عليه و آله من الرجال على بن أبي طالب [عليه السلام]. و هو قول ابن شهاب، إلا أنه قال: من الرجال بعد خديجة [عليها السلام]. (الاستيعاب/1090 و مراجعه شود به شرح ابن أبي الحديد 4/ 116، تهذيب الكمال 20/ 480، تهذيب التهذيب 295/7، السيرة النبوية لابن سيد الناس (عيون الأثر) 1/ 124 و...)

ب) ابن الجوزی برخی از روایـات را در شـمار احادیث جعلی ذکر کرده، و گفته: این ها با روایات تقـدّم اسـلام حضـرت خـدیجه [علیها السلام] ابوبکر و زید سازگار نیست. (1)

اشکال

ابن حجر عسـقلانی (متوفی 852) - به جهت اثبـات اعتبار مسـند احمـد - در کلام ابن الجوزی مناقشه کرده، و به دفاع از اعتبار حـدیثی پرداخته است که ابن الجوزی آن را جعلی و ساختگی دانسته است. (2)

نگارنـده گویـد: شـگفت آن که خود ابن الجوزی در کتـاب المنتظم، در فصـل چهـارم از حوادث سال اول بعثت، پس از نقل اختلاف در اولین مسلمان، فقط دو روایت نقل کرده یکی از امیر مؤمنان علیه السلام «لا أعرف أن عبدا لك من هذه الأمة عبدك قبلي غير نبيك - ثلاث مرات - لقد صليت قبل أن يصلّي الناس سبعاً»، و دیگری روایت عفیف کندی در تقدّم اسلام و نماز گزاردن امیر مؤمنان علیه السلام. (3)

1- الموضوعات 1/ 340 - 345.

2- القول المسدّد 102 - 104 الحديث العاشـر. قال ابن حجر: الحديث العاشـر قال الإمام أحمد:...: «اللهم ! لا أعرف أن عبداً لك من هـذه الأمـة عبـدك قبلي غير نبيـك صـلى الله عليه و آله- ثلاـث مرار - لقـد صـليت قبـل أن يصـلّي الناس سـبعا». أورده ابن الجوزي في الموضوعات.... قال: الأجلـح منكر الحـديث، وحبـة واءٍ في الحـديث، غالٍ في التشـيع. ثم قال ابن حجر: هذا لا يقتضـى أن يكون حديثه موضوعاً. نگارنده گوید: در سـنن اربعه از اجلح روایت شده و ابن معین و عجلی او را توثیق کرده اند و ابن عدی گفته: او شـیعه راستگویی است. (رجوع شود به الكاشف 1/ 229، میزان الاعتدال 79/1، تهذیب التهذیب 1/ 165 - 166) بلکه گفته شده وثقه الجمهور (فیض القدیر 4/ 471) وأما حبّة فقال العجلي: تابعی ثقة. وقال الطبراني: يقال: له رؤية. وقال ابن عدي: ما رأيت له منكراً جاوز الحد. (رجوع شود به تهذیب التهذیب 2/ 154 - 155)

3- المنتظم 2/ 359.

و در بخش مربوط به امیر مؤمنـان علیه السـلام گفته: ذکر تقـدّم إسـلامه: اسـتنبئ النبي صـلی الله علیه و آله یوم الإثنین وأسـلم علي [علیه السلام] یوم الثلاثاء. (1) پس باید تبریك گفت به دانشمندی که در کتاب خود به روایاتی استناد نموده که خودش آن را جعلی می داند!

و البته اعتبار سند هر دو روایتی که نقل کرده پیش از این گذشت ! (2)

ج) ابن کثیر می گوید: روایات فراوان در تقدّم اسـلام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده ولی آن احادیث منکر است و اصلاً صحیح نیست! (3)

اشکال

نگارنده گوید: این کلام ابن کثیر به قدری سخیف است که اهل تسنن مجبور شده اند آن را توجیه کرده و بگویند: شاید مرادش آن باشد که این مطلب به صورت مطلق درست نیست از جهت آن که حضـرت خدیجه [علیها السـلام] اولین کسی بود که به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد (4) در هر صورت ابن کثیر خودش با فاصله چند سطر می نویسد:

وقد روی الترمذي والنسائي عن عمرو بن مرة، عن طلحة بن زید، عن

1- المنتظم لابن الجوزي 67/5.

2- رجوع شود به صفحه 507 روایت 280 و صفحه 523 روایت 323

3- وقد ورد عن علي أنه قال: أنا أول من أسـلم، ولا یصح إسناده إلیه. وقد روي في هذا المعنی أحادیث - أوردها ابن عساکر - کثیرة منکرة لا یصح شيء منها والله أعلم. (البدایة والنهایة 250/7) و قال في موضع آخر وقد ورد في أنه - أي علي علیه السـلام أول من أسلم من هذه الأمـة أحادیث کثیرة لا یصـح منها شـيء... علی أنه قـد خولف فیه وقـد اعتنی الحافظ الکبیر أبو القاسم ابن عساکر في تاریخه بتطریق هذه الروایات، فمن أراد کشف ذلك فعلیه بکتابه التاریخ. (البدایة والنهایة 370/7)

4- أبو إسـحاق الحویني الأثري پس از حکم به صـحت حدیث زید بن ارقم - روایت شـماره 318 - مطلب گذشـته را ذکر نموده است. رجوع شود به الحلي بتخریـج خصائص علی [علیه السـلام] صـفحه 26 که بـا کتـاب الخصائص للنسائي توسط دار الکتاب العربي سـنه 1996 به طبع رسیده است.

زيد بن أرقم قال: أول من أسلم على [عليه السلام]. قال الترمذي حسن صحيح! (1)

او روایات متعددی در این زمینه نقل کرده است که دیگران تصـریح به اعتبار آن،نموده اند مانند: 1. روایت عفیف (2) که اعتبار آن به نقل از حاکم، ذهبی، ابن عبدالبرّ و هیثمی گذشت. (3) -

2. روایت عمرو بن میمون از ابن عباس: أول من صلى علي عليه السلام، (4) - که اعتبار آن خواهد آمد (5)

3. روایت معاذه العدویه، (6)

4. کلام تابعی شهیر محمد بن کعب قرظی: و أسلم علي [عليه السلام] قبل أبي بكر. على [عليه السلام] پیش از ابوبکر اسلام آورد. (7)

5 - 6. روایت أنس بن مالك (8) و جابر بن عبدالله انصاری (9) در نماز گزاردن يك روز پس از بعثت،

7. شعر حضرت: سبقتُكُم إلى الإسلام طرّاً یعنی: من پیش از همه شما به اسلام سبقت گرفتم. (10)

1- البداية والنهاية 370/7.

2- البداية والنهاية 3/ 35، السيرة النبوية لابن كثير 429/1 - 430.

3- رجوع شود به صفحه 527

4- البداية والنهاية 3/ 36

5- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس»

6- البداية والنهاية 7/ 370

7- السيرة النبوية لابن كثير 1/ 431، البداية والنهاية 3/ 36.

8- البداية والنهاية 369/7

9- البداية والنهاية 3/ 36، السيرة النبوية لابن كثير 1/ 431.

10- . البداية والنهاية 8/ 10.

8. کلام مشهور ابن إسحاق (متوفی 151) - صاحب سیره که گفته: أول ذکر آمن [بالله و] برسوله محمد صلی الله علیه و آله و صلّی معه و صدّقه علي بن أبي طالب [علیه السلام]. (1) و روایات دیگر از او. (2)

9. کلام محمد بن المنکدر و ربیعة بن ابی عبدالرحمن و ابو حازم مدنی و کلبی که: علي [علیه السلام] أول من أسلم. (3)

10. بلکه روایات مربوط به آغاز رسالت و دعوت از بستگان و اجابت امیرالمؤمنین علیه السلام (4) و... .

پس چگونه به خود اجازه می دهد که بگوید: هیچ روایت صحیحی در این باره وجود ندارد؟!

اگر از شرح حال راویان روایاتی که خودش نقل کرده اطلاع ندارد از زمره علما و دانشمندان خارج است و حق نظر دادن ندارد. و اگر دانسته حق و حقیقت را قربانی هواهای نفسانی و امیال شیطانی می کند پس عناد خویش را اظهار کرده است. (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ) [الشعراء (26): 227].

د) پیش از این گذشت که ابن تیمیه، ذهبی، و دیگران در متن روایت شماره 276 اشکال کرده اند. ابن کثیر دمشقی گفته چگونه ممکن است علی هفت سال پیش از همه نماز بگزارد؟!

1- البدایة و النهایة 3/ 35 - 36.

2- في البدایة و النهایة 3/ 34: أول من أسلم من متقدّمي الإسلام والصحابة و غیرهم: قال ابن إسحاق: ثم إن علي بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام] جاء بعد ذلك بیوم و هما یصلّیان... فمکث علی [علیه السلام] تلك اللیلة، ثم إن الله أوقع في قلب علی الإسلام، فأصبح غادیا إلی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی جاءه... فعل علي [علیه السلام] و أسلم. (و رجوع شود به السیرة النبویة لابن کثیر 1/ 428).

3- البدایة والنهایة ج 3/ 35.

4- البدایة والنهایة 3/ 52، تفسیر ابن کثیر 3/ 363 - 364، السیرة النبویة لابن کثیر 1/ 457.

سندی می گوید: گویا کسانی که آن را جعلی دانسته اند به جهت ظاهر نبودن معنای آن بوده نه آن که در سندش خللی باشد! (1)

پاسخ

چرا معنـای روایت روشن نیست؟ گرچه روایـات در این زمینه مختلف است ولی علاـمه امینی رحمه الله- بـا اسـتناد به روایات و کلمات اعلام عامه می نویسد:

ممکن است مراد از روایـات سه سال از ابتـدای بعثت تا زمان اظهار دعوت باشـد و مراد از روایات پنـج سال دوران فترت وحی، از هنگام نزول (اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) [العلق (96): 1] تا زمان نزول (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) [المدثر (74): 1] که دو سال بوده - به علاوه سه سال دعوت مخفیانه باشد.

و مراد از روایات هفت سال که فراوان است و با اسناد صحیح نقل شده آن باشد که از ابتدای بعثت تا زمان وجوب نماز - که شب معراج و سه سال پیش از هجرت بوده به مدت هفت سال - امیرالمؤمنین علیه السلام تنها کسی بوده که همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله به همان کیفیتی که آن حضرت عبادت می نمود عبادت کرده و نماز گزارده است. (2)

واکنش دوم: جعل روایت در تقدّم اسلام دیگران و پاسخ آن

اشاره

واکنش دیگری که مخالفان بدان دست زده اند جعل روایت در تقدّم اسلام دیگران و به ویژه ابوبکر است.

شگفت آن که بسـیاری از آن روایات را از زبان امیرالمؤمنین علیه السـلام و صـحابه و تابعینی نقل کرده اند که به سـند صحیح از آنان ثابت شده قائل به تقدم اسلام

1- رجوع شود به صفحه 502 - 505.

2- الغدير/ 241 - 242، و رجوع شود به شرح ابن أبي الحديد 15/1.

علی علیه السلام بوده اند، بلکه گاهی با جعل سندی مشابه همان سند! (1)

این شگرد تأثیری فوق العاده بین عموم مخالفان و حتی بسیاری از عالم نمایان آنان داشته است ؛ زیرا با وجود روایات مختلف در معرفی اولین مسلمان، دست کم تقدّم امیرالمؤمنین علیه السلام مورد تردید واقع می شود (2) و همین

1- لما قبض أبو بكر جاء علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فقال: رحمك الله أبا بكر كنت أول الناس إسلاماً.... (شرح ابن أبي الحديد 13/ 218) و عنه عليه السلام: أول من أسلم من الرجال أبو بكر. (الرياض النضرة 85/1، البداية والنهاية 3/ 37) عمرو بن مرة، عن أبي حمزة - رجل من الأنصار -، عن زيد بن أرقم، قال: أول من صلى مع النبي صلى الله عليه و آله أبو بكر. (المعجم الأوسط للطبرانی 2/ 290 و مراجعه شود به حديث خيثمة بن سليمان الأطرابلسي 130 ذكر أخبار إصبهان 2/ 150، السيرة النبوية لابن كثير 1/ 434، البداية والنهاية 37/3 - 38، قال ابن كثير: رواه أحمد والترمذي والنسائي) و مقايسه كنيد آن را با سند روايت خود ابن كثير: وقد روى الإمام أحمد من حديث شعبة، عن عمرو بن مرة سمعت أبا حمزة - رجلاً من موالي الأنصار - قال: سمعت زيد بن أرقم يقول: أول من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه و آله علي، و في رواية أول من صلى. (البداية والنهاية 7/ 250 و...) يوسف بن الماجشون قال: أدركت مشيختنا منهم محمد بن المنكدر، و ربيعة بن أبي عبد الرحمن، و صالح بن كيسان، و عثمان بن محمد، لا يشكون أن أول القوم إسلاماً أبو بكر. (السيرة النبوية لابن كثير 1/ 435) و مقايسه كنيد آن را با: حدثنا محمد بن المنكدر و ربيعة بن أبي عبد الرحمن و أبو حازم المدني والكلبي، قالوا: علي [عليه السلام] أول من أسلم. (تاريخ الطبري 2/ 57، الكامل لابن الأثير 2/ 57 - 58، البداية والنهاية ج 3/ 35) كان أبو ذر وابن عبسة كلاهما يقول: لقد رأيتني ربع الإسلام، ولم يسلم قبلي إلا النبي صلى الله عليه و آله و أبو بكر و بلال، كلاهما لا يدرى متى أسلم الآخر. (تاريخ الطبري ج 2/ 59) با آن كه از الاستيعاب 1090/3 و غير آن گذشت كه ابوذر اميرالمؤمنين عليه السلام را اول مسلمان می داند. و با آن كه به سندهای صحيح و معتبر از ابن عباس گذشت كه اميرالمؤمنين عليه السلام را اول مسلمان می داند ولی در منابع عامه فراوان به او نسبت داده اند كه او ابوبكر را اول مسلمان می داند.

2- به عنوان نمونه مراجعه شود به: تاريخ الطبري 2/ 61: اختلف عندنا في ثلاثة نفر: به: في أبي بكر و علي [عليه السلام] وزيد بن حارثة أيهم أسلم أول... مروج الذهب 2/ 277: وقد اختلف في أول من أسلم:... . الرياض النضرة 1/ 88: ذكر أقاويل العلماء في أول من أسلم وبيان اختلافهم والجمع بين الأحاديث المختلفة... . منهاج السنة 7/ 155: الناس متنازعون في أول من أسلم....

اندازه برای آنان کافی است چه رسد که رسـماً اعلام شود قائل به تقدّم اسلام آن حضرت دروغگو و کاذب است چنان که در نامهٔ احمد بن حنبل به عنوان عقیدهٔ اهل تسنن بلکه در پاسخ به سؤال از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده!! (1)

اشکال

چگونه ممکن است این همه روایت صـحیح از امیرالمؤمنین علیه السـلام، ابن عباس، زیـد بن ارقم و.... وجود داشـته باشد و باز هر کدام بگویند: ابوبکر اولین مسلمان است آیا هیچ عاقلی این را می پذیرد؟!

لذا مجبور شده اند بین روایات مختلف وجه جمعی ذکر کنند که - بنابر اعتراف خودشان - مبدع آن ابوحنیفه است!

حقیقت آن است که این روایات برای تقرب به معاویه و به فرمان او جعل شـد ابن ابی الحدیـد از کتاب الاحـداث مدایني حکایتی طولانی نقل می کند که معاویه به کارگزاران خود نوشت که مردم را تشویق کنند تا درباره صحابه و

1- لمّا أشكل على مسدّد بن مسرهد أمر الفتنة وما وقع الناس فيه من الاختلاف كتب إلى أحمد بن حنبل: اكتب إلى بسنة رسول الله صلى الله عليه و آله، فكتب إليه: بسم الله الرحمن الرحيم الحمـد لله الذي جعل في كل زمان بقايا من أهل العلم يدعون من ضلّ إلى الهدى... فمن زعم أن إسـلام على أقدم من إسلام أبي بكر فقد كذب لأن أول من أسلم عبد الله بن عثمان عتيق ابن أبي قحافة، و هو يومئذ ابن خمس و ثلاثين سـنة، و علي ابن سـبع سنين لم تجر عليه الأحكام والفرائض والحدود. (طبقات الحنابلة لمحمد بن أبي يعلى 341/1 - 343 مع تلخيص يسير)

خلفا فضـیلت نقل کنند و هر فضیلتی که برای علی علیه السلام نقل شده می باید دربارهٔ آن ها نیز جعل گردد. و نیز به کارگزاران دستور داد این گونه افراد را اکرام کننـد. از این رو انبوه فضـیلت های دروغین برای صـحابه پدیـد آمـد و بر منابر نقل شـد و انتشار یافت و معلمان مغز اطفال را از آن انباشـتند و برای دست یازیدن به دنیا از هیچ دروغ و بهتانی دریغ نکردند؛ پس از آن این سـخن ها تحت عنوان سـخن پیامبر صلی الله علیه و آله به دست کسانی افتاد که دروغ نمی گفتند، لیکن آن ها را پذیرفته و روایت کردند. (1)

روایتی از زبان خود ابوبکر جعل شد که او در مقام شمارش سوابق خود خطاب به مردم گفته: مگر من اولین مسلمان - یا اولین نمازگزار - نبوده ام؟! (2)

اشکال

بدون شك این مطلب عاری از حقیقت و بر خلاف روایات مسلّم است چرا عمر و عثمان و... کسانی که در سقیفه مردم را به بیعت ابوبکر دعوت می کردند هیچ اشاره ای بدان ننمودند؟! (3)

1- شرح ابن ابی الحدید 44/11 - 46.

2- عن أبي نضـرة، عن أبي سـعيد الخدري، قال: قال أبو بكر: ألست أحق الناس بها؟! ألست أول من أسلم؟! ألست صاحب كذا؟!.. ألست صاحب كذا؟!.. (سنن الترمذي 5/ 273، كتاب الأوائل لا بن أبي عاصم 36، صحيح ابن حبان 279/15 تاريخ مدينة دمشق 37/30، فتح الباري 136/12) و في: حديث خيثمة 129: أنا أول من صلّى. و رواه ابن أبي الحديد عن أبي هريرة. (شرح ابن أبي الحديد 13/ 216)

3- قال العلامة الشـيخ الأميني: بل المحقق أنه لم يقل شـيئا، وإنما اصـطنعوا له هذه الصورة لإيهام أنه كانت له يوم ذاك فضائل مسـلمة... والقول به يخـالف رأي النبى الأـعظم صـلى الله عليه و آله و نصوص الصـحابة و... لمـا يقتصـر عمر بن الخطاب بقوله: إن أبا بكر صاحب رسول الله... و ثـاني اثنين إذ همـا في الغـار... ولمـا يكتفي عثمـان... بقوله: إن أبا بكر الصـديق أحق الناس بها، إنه لصـديق و ثاني اثنين و صاحب رسول الله صلى الله عليه و آله. الغدير 92/7 - 93)

ابن ابی الحدیـد – در ضـمن کلاـم مفصـلی – به نقل از ابوجعفر اسـکافی می گویـد: محـدّثان برای رسـیدن به مال دنیا در فضائل ابوبکر احادیثی جعل کردند. (1)

او می گوید: اگر ابوبکر اولین مسـلمان بود چرا در سـقیفه بدان استناد نکرد؟! چرا دیگران – در زمان خودش یا پس از آن– چنین استدلالی نکرده اند؟! جمهور محدثین گفته اند او پس از عده ای اسلام آورد. (2)

نگارنده گوید: این روایات به دو نفر نسبت داده شده یکی ابو هریره که حالش معلوم است و دیگری ابوسعید خُدری.

برخی تصریح کرده اند که نام ابوسعید در سند این روایت نبوده است. (3)

و عـده ای از علمای عامه از جمله ابن عبـدالبر در الاستیعاب گفته اند: ابوسـعید خُدری از صـحابه ای است که علی علیه السـلام را اولین مسلمان می داند. (4)

1- شرح ابن أبي الحديد 13/ 219.

2- قال أبو جعفر الإسـكافي: فأما ما احتج به الجاحظ بإمامة أبي بكر بكونه أول الناس إسلاماً ؛ فلو كان هذا احتجاجا صحيحا لاحتج به أبو بكر يوم السـقيفة، و ما رأيناه صـنع ذلك؛ لأنه أخـذ بيـد عمر و يد أبي عبيدة بن الجراح، و قال للناس: قد رضـيت لكم أحد هذين الرجلين، فبايعوا منهما من شـئتم. ولو كان هـذا احتجاجا صـحيحا لما قال عمر: كانت بيعة أبي بكر فلتة وقى الله شـرّها. ولو كان احتجاجا صـحيحا لادعى واحد من الناس لأبي بكر الإمامة في عصـره أو بعد عصـره بكونه سـبق إلى الإسـلام، و ما عرفنا أحدا ادّعى له ذلك، على أن جمهور المحـدثين لم يـذكروا أن أبا بكر أسـلم إلا بعـد عدة من الرجال منهم عليّ بن أبي طالب [عليه السـلام]... وإذا تأملنا الروايات الصـحيحة والأسانيد القوية الوثيقة وجدناها كلها ناطقة بأن عليا عليه السلام أول من أسلم. (رجوع شود به العثمانية 286 – 287، شرح ابن أبي الحديد 224/13) مطالب در این زمینه فراوان و از حوصـله این کتاب خارج است برای نمونه رجوع شود به شرح ابن أبي الحديد 13/ 215: القول في اسـلام أبی بكر و علي [عليه السـلام] و خصائص كل منهما، الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه و آله للسيد جعفر مرتضى 53/3: أبو بكر، وسبقه إلى الإسلام.

3- أصحاب شعبة لا يذكرون فيه عن أبي سعيد. (علل الدارقطني 1/ 235)

4- الاستيعاب 1090/3 و رجوع شود به أسـد الغابـة 18/4 تهـذيب الكمال 480/20، عيون الأـثر 124/1، الوافي بالوفيـات 21/ 178، العقد الثمين لإمام الحرم الفاسـي المكي (المتوفى 832) 270/5، تهذيب التهذيب 7/ 295، الصواعق المحرقة 58، 120، سبل الهدى والرشاد 2/ 302.

بعضی ادعای شهرت یا اجماع برای تقدّم اسلام ابوبکر کرده اند (1) تا بدین وسیله قول مخالف آن را از ارزش ساقط نمایند.

اشکال

چگونه ادعای اجماع کسی چون عسقلانی پذیرفته است در حالی که خودش می گوید: نظریه راجح آن است که اولین مسلمان علی علیه السلام بود؟! (2)

این ادعای اجماع و شهرت مخدوش است به اقوال صحابه و تابعین و کلام علمای اهل تسنن که قائل به تقدّم اسلام امیر مؤمنان علیه السلام هستند، چنان که پیش از این گذشت. (3) بلکه حاکم نیشابوری می گوید: خلافی بین تاریخ نویسان سراغ ندارم که اولین مسلمان علی ابن ابی طالب علیه السلام است. (4)

تصریح به تأخیر اظهار اسلام ابوبکر

عده ای مانند طبری، ابن حجر عسقلانی و... اعتراف کرده اند: زمانی که ابوبکر اظهار اسلام کرد، جماعتی اسلام آورده بودند (5) گرچه عسقلانی گفته: آنان از ترس بستگانشان دین خود را مخفی نموده بودند. (6)

1- وهو المشهور عن جمهور أهل السنة. (السيرة النبوية لابن كثير 435/1) قال ابن حجر: و قد اتفق الجمهور على أن أبا بكر أول من أسلم من الرجال. (فتح الباري 1307، تحفة الأحوذي 104/10)

2- حيث قال: المرجّح أنه أول من أسلم. (تقريب التهذيب 1/ 696)

3- رجوع شود به صفحه 515 اقوال صحابه، صفحه 531 آثار تابعین صفحه 537 کلمات اعلام.

4- معرفة علوم الحديث 22 - 23، مقدمة ابن الصلاح 178، فيض القدير 3/ 692.

5- تاريخ الطبري 2/ 60.

6- فقد كان حينئذ جماعة ممن أسلم لكنهم كانوا يخفونه من أقاربهم. (فتح الباري 17/7)

طبری به سند معتبر نقل کرده که پسر سعد بن ابی وقاص از پدرش پرسید: «آکانَ أبو بکر اَوّلَکُم اسلاماً»؟ فقال: «لأ، وَلَقَدْ أَسْلَمَ قَبْلَهُ أَکْثَرُ مِنْ خَمْسِین».

آیا ابوبکر اولین مسلمان بود؟ پدرش پاسخ داد: نه، بیش از پنجاه نفر قبل از ابوبکر اسلام آوردند. (1)

در ضمن سخنرانی عایشه در بصره آمده پدر من چهارمین کسی است که اسلام آورده است. (2) ابوهلال عسکری (متوفی 395) در شرح آن می نویسد: گفته شده که پیش از ابوبکر سه نفر دیگر اسلام آورده بودند: حضرت خدیجه، حضرت علی [علیه السلام] و زید بن حارثه. (3)

البته واضح است که ما اعتراف عایشه به تأخیر اظهار اسلام پدرش را می پذیریم ولی ادعای او در چهارمین مسلمان بودنش را هرگز ! (4)

بخاری به نقل از یحیی بن معین می گوید: عمار می گفت من پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که با او جز پنج برده و دو زن و ابوبکر کسی نبود. (5)

1- تاریخ الطبري 2/ 59 - 60، وفي الغدير 3/ 340: صحيحة محمد بن سعد بن أبي وقاص التي أخرجها الطبري في تاريخه بإسناد صحيح، رجاله ثقات.

2- و أبي رابع أربعة من المسلمين. (بلاغات النساء 6، غريب الحديث لابن قتيبة 2/ 456، الفائق للزمخشري 2/ 126، الأوائل للعسكري 138، الباب الرابع)

3- يقال: قد أسلم قبله خديجة و على [عليهما السلام] وزيد بن حارثة. (الاوائل 140 و رجوع شود به الفائق للزمخشري 2/ 127)

4- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1723، پیوست هشتم: «تفکیک در حجیت». قال ابن حجر في الصواعق المحرقة 76: صح عن سعد بن أبي وقاص أنه اسلم قبله أكثر من خمسة و اخیراً گذشت که در روایت طبری «خمسین» نقل شده است.

5- عن ابن معين:... سمعت عمارا يقول: رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله و ما معه إلّا خمسة أعبد و امرأتان و أبو بكر. (صحيح البخاري 4/ 192، 240، المستدرك 3/ 393، السنن الكبرى للبيهقي 6/ 369) پنج عبد: بلال، زید بن حارثة، عامر بن فهيرة، ابوفكيهة و یاسر و دو زن حضرت خدیجة علیها السلام و سمیه مادر عمار یا أم أیمن می باشند. (مقدمة فتح الباري 297، عمدة القاري 179/16)

بخاری و دیگران از سـعد بن ابی وقاص نقل می کنند که: ما أسلم أحد إلا في اليوم الذي أسلمت فيه. یعنی: هیچ کس مسلمان نشد مگردر همان روزی که من مسلمان شدم! (1)

پاسخ

این روایات ساختگی از اعتبار ساقط است و روایات صحیح و معتبر در تقدم اسلام امیر مؤمنان علیه السلام حاکم بر آن می باشد.

روشن است که دو روایت اخیر بخاری با یکدیگر، و آخرین روایت با روایات تقدم اسـلام ابوبکر تنافی دارد چه رسد با روایات معتبر تقدّم اسلام امیر مؤمنان علیه السلام، لذا در توجیه آن به حیص و بیص افتاده اند. (2)

وجه جمع روایات ساختگی با روایات تقدم اسلام علی علیه السلام

آنان برای فرار از سردرگمی و حیرت در برابر این همه روایات دروغین مجبور شدند آن را توجیه کنند و وجه جمعی برای آن ذکر کنند که باز برای همه روایاتشان - به ویژه روایات گذشته بخاری و.... - قطعاً کارساز نیست.

ابن کثیر متعصب از ابوحنیفه نقل می کنـد که اولین مرد آزادی که ایمان آورد ابوبکر، اولین زن خدیجه، [اولین برده بلال] از موالی زید بن حارثه، و از نابالغان علی بن ابی طالب علیه السلام بود. (3)

1- صحيح البخاري 4/ 212، 240

2- برای نمونه رجوع شود به فتح الباري 7/ 66 - 67.

3- قـد أجاب أبو حنيفـة بالجمع بين هذه الأقوال بأن أول من أسـلم من الرجال الأحرار أبو بكر، و من النساء خديجة [عليها السـلام] و من العبيـد بلالـ] و من الموالي زيـد بن حارثـة، و من الغلمان علي بن أبي طالب..... (البدايـة والنهايـة 3/ 39، السـيرة النبوية 1/ 437) قال السيوطي: و أول من ذكر هذا الجمع الإمام أبو حنيفة. (تاريخ الخلفاء 38 - 39) قریب به این مطلب از محب طبری و جمعی دیگر خواهد آمد، رجوع شود به صفحه 565، مصادر مطلب شماره 7. دقت شود که برای کم رنـگ کردن این امتیاز نام امیر مؤمنان علیه السـلام را در آخر آورده اند.

و عده ای هم در وجه جمع بین اخبار گفته اند: ابوبکر اولین کسی است که دین خویش را اظهار نمود. (1)

واکنش سوم: کم رنگ نشان دادن تقدّم اسلام حضرت امیر علیه السلام

از مهم ترین واکنش های مخالفان در این زمینه کم رنگ کردن تقدم اسلام حضرت امیر علیه السلام به کیفیت های مختلف بوده که به نمونه هایی اشاره می شود:

1. ساختن روایاتِ تقدّم اسلام دیگران با غرض بیان اشتراک آن ها در این فضیلت و اختصاص نداشتن آن به حضرت امیر علیه السلام به بیانی که صفحه پیش گذشت. در این مورد- و هم چنین موارد آینده - غالباً نام مبارك امیرمؤمنان علیه السلام در آخر آورده شده است !!

2. طرح مطلب در قالب این که متقدمین در اسلام دو یا چند نفر هستند. (2)

1- رجوع شود به صفحه 565 منابع مطلب شماره 7.

2- نقل مطلب به این عنوان که اولین مردان مسلمان دو نفرند: عن محمد بن كعب القرظي، قال: ان أول من أسلم من هذه الأمة برسول الله صلى الله عليه و آله خديجة بنت خويلد [عليها السلام]، و أول رجلين أسلما أبو بكر الصديق و علي بن أبي طالب [عليه السلام]، وأن أبا بكر الصديق أول من أظهر الإسلام، وأن علياً [عليه السلام] كان يكتم الإسلام فرقاً من أبيه حتى لقيه أبو طالب فقال: أسلمت؟ قال: نعم، قال: وآزر [ووازر] ابن عمك وانصره. (دلائل النبوة للبيهقي 2/ 163، و مراجعه شود به فضائل الصحابة لابن حنبل 1/ 221، تاريخ مدينة دمشق 42/ 44 - 45، تاريخ الإسلام للذهبي 1/ 136 و 3/ 624 - 625، السيرة النبوية لابن كثير 1/ 431، البداية والنهاية 3/ 36 و 7/ 250، سبل الهدى والرشاد 2/ 302. (با قدری اختلاف) نقل مطلب به این عنوان که فرزندان ابو طالب علیه السلام پیش از دیگران اسلام آورده اند: قال ابوبكر: و من تبعه على مخالفة دينكم؟ قالوا: بني أبي طالب. (الاوائل للعسكري 133 چاپ مؤسسة الإهرام، القاهرة، چاپ اول) نقل مطلب به این عنوان که خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام هم در بین آنان بود اولین کسانی بودند که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند: نقل عن ابن كثير أنه قال: والظاهر أن أهل بيته صلى الله عليه و آله آمنوا قبل كل أحد: زوجته خديجة [عليها السلام] و مولاه زيد وزوجة زيد أم أيمن، و على [عليه السلام]، و ورقة. (تاريخ الخلفاء للسيوطى 39 الصواعق المحرقة 76)

3. کاستن از ارزش ایمان حضرت به مقایسه نمودن با اسلام ابوبکر ! (1)

4. بزرگ نمایی اسلام ابوبکر به گونه های مختلف و دروغ پردازی درباره آن مانند انتشار روایات دروغین در تأثیر اسلام ابوبکر - به جهت شخصیت داشتن او بین قریش - در هدایت آنان و انفاق های او در راه پیشرفت اسلام. (2)

5. ادعای بی جای آن که امیرالمؤمنین علیه السلام چون در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و در کنار آن

1- در بسیاری از روایاتی که در این واکنش- واکنش سوم - نقل شد این مقایسه به چشم می خورد.

2- قال المقريزي: وكان أبو بكر أول من أسلم ممّن له أهلية الذب عن رسول الله صلى الله عليه و آله والحماية والمناصرة. (إمتاع الأسماع 1/ 34) و قال ابن كثير: والجمع بين الأقوال كلها: أن خديجة [عليها السلام] أول من أسلم من النساء... و أول من أسلم من الموالي زيد بن حارثة، و أول من أسلم من الغلمان علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فإنه كان صغيراً دون البلوغ على المشهور، و هؤلاء كانوا إذ ذاك أهل البيت. و أول من أسلم من الرجال الأحرار أبو بكر الصديق، و إسلامه كان أنفع من إسلام من تقدم ذكرهم إذ كان صدراً معظماً و رئيساً في قريش مكرماً، و صاحب، مال و داعية إلى الإسلام، و كان محبباً متألفاً يبذل المال في طاعة الله و رسوله. (البداية والنهاية 3/ 36 - 37، السيرة النبوية 1/ 432)

حضرت بوده به ایشان ایمان آورده ولی اسلام سودمند از آن ابوبکر است ! (1)

6. وانمود کردن آن که اسلام حضرت در کودکی بوده، (2) پس اهمیتی ندارد، بلکه صحت آن هم مورد بحث و نظر است! (3)

1- قال ابن كثير: وكان سبب اسلام علي [عليه السلام] صغيراً أنه كان في كفالة رسول الله صلى الله عليه و آله؛ لأنه كان قد أصابتهم سنة مجاعة، فأخذه من أبيه، فكان عنده، فلما بعثه الله بالحق آمنت خديجة [عليها السلام] و أهل البيت و من جملتهم علي [عليه السلام]، و كان الايمان النافع المتعدّي نفعه إلى الناس إيمان الصديق. (البداية والنهاية/ 250)

2- ففي كتاب العقيدة لأحمد بن حنبل 65:... لأن أبا بكر أسلم وهو يومئذ ابن خمس و ثلاثين سنة، و على يومئذ ابن سبع سنين، لم تجر عليه الأحكام والحدود والفرائض. وقال الجاحظ: فإن قال قائل: فما بالكم لم تذكروا علياً [عليه السلام] في هذه الطبقة وقد تعلمون كثرة مقدميه والرواية فيه؟ قلنا: لأنا قد علمنا بالوجه الصحيح، والشهادة القائمة أنه أسلم وهو حدث غرير، وغلام صغير. (العثمانية 4 - 5) مسعودی در بیان اقوالی که در مورد سن حضرت علی علیه السلام هنگام ایمان آوردن نقل شده می گوید: وقيل: تسع، و قيل ثمان، و قيل سبع، و قيل ست، و قيل خمس، و هذا قول من قصد إلى إزالة فضائله، و دفع مناقبه ليجعل إسلامه إسلام طفل صغير، وصبي غرير، لا يفرق بين الفضل والنقصان، ولا يميز بين الشك واليقين، ولا يعرف حقاً فيطلبه، ولا باطلاً فيجتنبه (التنبيه والإشراف 198) و قال ابن تيمية: الناس متنازعون في أول من أسلم، فقيل: أبو بكر أول من أسلم، فهو أسبق إسلاماً من علي، و قيل: إن عليا أسلم قبله، لكن علي كان صغيرا و إسلام الصبي فيه نزاع بين العلماء، ولا نزاع في أن إسلام أبي بكر أكمل و أنفع، فيكون هو أكمل سبقا بالاتفاق، وأسبق على الإطلاق على القول الآخر. (منهاج السنة 7/ 155) و ابن حجر گفته مراد از اجماع بر تقدّم او نیز اولین کودک مسلمان است ! (المنح المكية 585) بلکه گفته شده اسلام حضرت خديجه عليها السلام نيز اهميتی ندارد ان العبرة الكاملة بإيمان أبي بكر. قال العرب ما كانوا يعتبرون النساء والصبيان والموالي. (شرح مسند أبي حنيفة للقاري 499)

3- قال الرازي: ذكر أصحابنا أن أبا بكر انتقل إلى الإسلام بالدليل و أن علياً [عليه السلام] كان في ذلك الوقت صبياً... ولو أنه كان بالغاً، ولكن لا شك أن أبا بكر كان شيخاً و انتقال الشيخ عن دينه أشقّ عليه من انتقال من يقرب سنّه من الصبى. (نهاية العقول 4/ 537) و قال ابن تيمية:... فكان إسلام الثلاثة مخرجاً لهم من الكفر باتفاق المسلمين. و أما إسلام على فهل يكون مخرجاً له من الكفر؟ على قولين مشهورين، و مذهب الشافعي أن إسلام الصبي غير مخرج له من الكفر [!] (منهاج السنة 8/ 285 - 286)

7. تأکید بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام دین خود را مخفی داشته و اظهار نمی کرد. (1)

8. نقل مطلب به عنوان این که علی علیه السلام اولین مسلمان بعد از خدیجه علیها السلام است.

9. برای ایجاد تردید و یا انکار این فضیلت مسلّم گفته شده: مطلب اختلافی است که آیا هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام متولد شده بود یا نه !! (2)

1- روی ابن عبد البر... عن ابن عباس أنه قال: كان علي بن أبي طالب [عليه السلام] أول من آمن.... ثم قال: هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد... و هو يعارض ما ذكرناه عن ابن عباس في باب أبي بكر. والصحيح في أمر أبی بكر أنه أول من أظهر إسلامه (الاستيعاب 1091/3 - 1092 و رجوع شود به تهذيب الكمال 480/20 - 481، تهذيب التهذيب 295/7، فتح الباري 17/7، سبل الهدى والرشاد 304/2) و سئل محمد بن كعب القرظي عن أول من أسلم على [عليه السلام] أو أبو بكر؟ قال: سبحان الله ! على أولهما إسلاماً، و إنما شبه [اشتبه] على الناس لأن عليّاً [عليه السلام] أخفى إسلامه - أو أول ما أسلم كان يخفي اسلامه - وأسلم أبو بكر فأظهر إسلامه، ولا شك أن علياً [عليه السلام] عندنا أولهما إسلاماً. (الاستيعاب 3 / 1092، تاريخ مدينة دمشق 44/42، الرياض النضرة 1 / 91، أسد الغابة 4 / 18، تهذيب الكمال 20 / 481) و قال المحب الطبري: و قد وردت أحاديث فی أن أبا بكر أول من أسلم، و هي محمولة على أنه أول من أظهر إسلامه و علي [عليه السلام] أول من بدر إلى الإسلام. (ذخائر العقبى 58 - 59، الرياض النضرة 1 / 89) و قال: والأولى التوفيق بين الروايات كلها و تصديقها فيقال: أول من أسلم مطلقاً خديجة بنت خويلد [عليها السلام]، وأول ذكر أسلم علي بن أبي طالب و هو صبي لم يبلغ، كما تقدم في سنه، و كان مستخفياً بإسلامه، و أول رجل عربي بالغ أسلم و أظهر إسلامه أبو بكر ابن أبي قحافة. (الرياض النضرة 1 / 89 و مراجعه شود به سنن الترمذي 306/5 الثقات لابن حبان 52/1، الأوائل للطبراني 82 (تحقيق محمد شكور)، تفسير الرازي 16 / 170، البداية والنهاية 7 / 250، الإصابة 1 / 84، فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء لأحمد ابن عبد الرزاق الدويش 309/4)

2- اختلفوا هل كان علي مولوداً حين بعث النبي صلى الله عليه وسلم أم لا !! (الرياض النضرة 1 / 88)

10. یا آن که حضرت یك سال پس از نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد !! (1)

پاسخ

پاسخ روایات ساختگی تقدّم اسلام دیگران در واکنش دوم گذشت، و گفته شد که پیش از ابوبکر بیش از پنجاه نفر اسلام آورده بودند، (2) و با این بیان دیگر جایی برای مقایسه بین اسلام او و ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام باقی نمی ماند

در مورد دو شبهه اخیر نیز به جهت روشن بودن مطلب و مخالفت آن با مسلّمات، نیازی به پاسخ دیده نمی شود.

ذکر چند نکته:

نکته اول: اهمیت اسلام آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی

بدون شک ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام - در هر شرایط سنی - از برترین فضیلت ها بشمار می آید و گرنه وجهی نداشت که - بنابر روایات فراوان و معتبر - پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام بفرماید: (زَوّجْتُكِ أَقْدَمَ أُمّتِي سِلماً) تو را به همسری کسی درآوردم که سابقه اش در اسلام از همهٔ امت بیشتر است. (3)

1- نقل عن الواقدي أنه قال: ان علیّاً [علیه السلام] أسلم بعد ما تنبأ رسول الله صلی الله علیه و آله بسنة. (تاریخ الطبري 2/ 58، البدایة والنهایة 3/ 36، السیرة النبویة 1/ 431 لابن کثیر) صفحه 541 گذشت که واقدی قائل به تقدم ایمان حضرت است شاید مراد آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله یک سال پس از نبوت بستگانش و از جمله امیرالمؤمنین علیه السلام را به اسلام دعوت فرمود. و البته برخی از عامه بین نبوت و رسالت فرق گذاشته اند. (رجوع شود به الروض الأنف للسیهلي 1/ 281، فتح الباری 1/ 26، سبل الهدی والرشاد 2/ 272)

2- رجوع شود به صفحه 560.

3- مراجعه شود به صفحه 483 - 486، روایات شماره 237 - 248

بـدون شک این روایات معتبر مشتی است محکم بر دهان یاوه سـرایانی که (یُرِیـدُونَ أَن یُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ یَأْبَی اللّهُ إِلّا أَن یُتِمّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ) [التوبة (9): 32]!!!

در مناظره مأمون با علمای عامه که شـیعه و سنی آن را نقل کرده اند - آمده است که او با استناد به آیه شریفه: (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرّبُونَ) [الواقعة (56): 10 - 11] سـبقت در اسـلام را برترین اعمال دانسـته و آنان به این مطلب اعتراف کردند ولی نماینده آنان گفت: علی علیه السلام در کودکی اسلام آورده.

مأمون پاسـخ داد: آیا خودش به الهام الهی اسـلام آورد یا به دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله؟ بالاخره آن ها پذیرفتنـد که به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله

مأمون گفت: آیا حضـرت به فرمان خدا از او دعوت کرد یا از پیش خود؟! مجلس ساکت شد. او گفت نمی شود به آن حضـرت نسـبت داد که از پیش خود چنین کـاری کرده باشـد به نصّ قرآن که: (وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ) [سورة ص (38): 86] و این کلام مورد قبول دانشمندان حاضر در مجلس واقع شد.

مـأمون پرسـید: آیا ممکن است خـدای تعالی به پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمان دهـد که کسـی را به دینش دعوت کنـد که تکلیفی بر او نیست؟! آیا سراغ دارید که پیامبر صلی الله علیه و آله کودک دیگری را - حتی از بستگانش - دعوت به دین کرده باشد؟! (1)

1- قال المأمون: یا إسحاق أي الأعمال کانت أفضل یوم بعث الله رسوله؟ قلت: الإخلاص بالشهادة، قال: ألیس السبق إلی الإسلام؟ قلت: نعم، قـال: اقرأ ذلـك في کتـاب الله یقول: (وَالسّـابِقُونَ السّـابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرّبُونَ) [الواقعـة (56): 10 - 11]، إنما عنی من سـبق إلی الإسـلام، فهل علمت أحـداً سـبق علیّاً [علیه السـلام] إلی الإسـلام؟ قلت: إن علیّاً [علیه السـلام] أسـلم و هو حدیث السنّ لا یجوز علیه الحکم، و أبو بکر أسـلم و هو مسـتکمل یجوز علیه الحکم، قال: أخبرني أیهما أسـلم قبل، ثمّ أُناظرك بعـد في الحداثة والکمال، قلت: علي [علیه السـلام] أسـلم قبل أبي بکر علی هذه الشـریطة، فقال: نعم. فأخبرني عن إسـلام علیّ [علیه السلام] حین أسلم لا یخلو من أن یکون النبي صـلی الله علیه و آله دعاه إلی الإسـلام أو یکون إلهاماً من الله، فأطرقت. فقال لي: یا إسـحاق ! لا تقل إلهاماً فتقدّمه علی النبي صـلی الله علیه و آله، لأـن النبي صـلی الله علیه و آله لو لم یعرف الإسـلام حتی أتاه جبریل عن الله تعالی، قلت: أجل، بل دعاه النبي صـلی الله علیه و آله إلی الإسـلام، قال: یا إسـحاق، فهل یخلو حین دعاه النبي صـلی الله علیه و آله إلی الإسلام من أن یکون دعاه بأمر الله أو تکلّف ذلك من نفسه؟ فأطرقت، فقال: یا إسحاق لا تنسب رسول الله صلی الله علیه و آله إلی التکلف ؛ فإن الله یقول [فیه]: (وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ) [سورة ص (38): 86]، قلت: أجل یا أمیر المؤمنین بل دعاه بأمر الله، قال: [و في عیون أخبار الرضا علیه السلام 2/ 189 - 190، و بحار الأنوار 49/ 196: وإن کـان من قبل الله تعالی فقـد أمر الله تعالی نبیه صـلی الله علیه و آله بـدعاء علی علیه السـلام من بین صبیان الناس وإیثاره علیهم، فـدعاه ثقة به و علماً بتأیید الله تعالی]، فهل من صـفة الجبار جل ذکره أن یکلف رسوله دعاء من لا یجوز علیه حکم؟ قلت: أعوذ بالله، فقال: أفتراه في قیاس قولك - یا إسـحاق -: (إن علیّاً [علیه السـلام] أسـلم صبیاً لا یجوز علیه الحکم) قـد کلف النبي صـلی الله علیه وسـلم من دعاء الصبیان ما لا یطیقون، فهو یدعوهم الساعة و یرتدون بعد ساعة فلا یجب علیهم في ارتدادهم شـيء، ولا یجوز علیهم حکم الرسول صـلی الله علیه و آله! أترى هذا جائزاً عندك أن تنسـبه إلی الله؟! قلت: أعوذ بالله. قال: یا إسـحاق، فأراك إنما قصدت لفضـیلة فضل بها رسول الله صـلی الله علیه و آله علیّاً [علیه السـلام] علی هـذا الخلق أبانه بها منهم لیعرف مکانه وفضـله، ولو کان الله أمره بـدعاء

الصبيان لدعاهم كما دعا عليّاً [عليه السلام]؟ قلت: بلى، قال: فهل بلغك أن النبي صلى الله عليه وسلم دعا أحداً من الصبيان من أهله و قرابته.... (العقد الفريد 352/5، طبع دار الكتب العلمية، بيروت) [و في عيون الأخبار 2/ 205، والبحار 169/49: و خلة أخرى: خبروني عن الحكيم هل يجوز أن يكلف خلقه ما لا يطيقون؟ فإن قلتم نعم، فقد كفرتم، و إن قلتم لا، فكيف يجوز أن يأمر نبيه صلى الله عليه و آله بدعاء من لا يمكنه قبول ما يؤمر به لصغره وحداثة سنّه وضعفه عن القبول].

مناسب است از باب الزام بدانیم که نزد برخی از اهل تسنن صحیح ترین قول آن است که اسلام علی علیه السلام در 13 سالگی بوده است. (1)

راستی آیا ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله به کودکی که اهل تشخیص نیست، فرمان تهیه یک مهمانی مفصل را برای دعوت بستگانش به دین بدهد؟! (2)

1- الاستیعاب 3/ 1094، تهذیب الکمال 20/ 482 تهذیب التهذیب 7/ 296.

2- تهیه غذا توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در این قضیه، در روایات و مصادر متعدد آمده است، رجوع شود به سیرة ابن اسحاق 127 تاریخ مدینة دمشق 67/ 163 دلائل النبوة لأبي نعیم 425 - 426 دلائل النبوة للبیهقي 2/ 179، تخریج الأحادیث والآثار للزیلعي 2/ 477 - 478، تاریخ الإسلام للذهبي 1/ 145، کفایة الطالب اللبیب للسیوطي 1/ 123، سبل الهدی والرشاد 2/ 324.

امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح فرموده: «و ذلك الطعام أنا صنعته». آن (مهمانی را من ترتیب داده و) غذا را من تهیه کرده بودم. (1)

ابوهلال عسکری (متوفی 395) در کتاب الاوائل - پس از ذکر روایت شماره 330 - می گوید: ولو کان صبیاً لما اعتدّ به تابعاً. یعنی اگر علی بن أبی طالب علیه السلام هنگام ایمان آوردن کودک بود کسی به تبعیت او از پیامبر صلی الله علیه و آله اعتنایی نمی کرد (و در مقام مخالفت با مشرکین از او نام نمی برد)! (2)

نکته دوم: مخفی بودن اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در ابتدای بعثت رسالتش را مخفی می فرمود تا آن که آیه شریفه: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ) الحجر (15): 94] نازل گردید. (3) پس کتمان ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام منقصت و عیبی بشمار نمی آید.

تحت عنوان «تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت» خواهد آمد که امیرمؤمنان علیه السلام در مجلسی رسمی به صورت علنی اسلام خویش را اظهار فرمود.

و گذشت که عامه نقل کرده اند: ابوبکر در زمان کفرش از مشرکین پرسید: آیا کس دیگری هم با پیامبر صلی الله علیه و آله هم عقیده شده و با دین شما مخالفت می کند؟ گفتند: (آری) علی بن أبی طالب [علیه السلام]، (4)

1- کنز العمال 13/ 149.

2- الاوائل 133 اول الباب الرابع (چاپ القاهرة، مؤسسة الإهرام، چاپ اول)

3- ما زال النبي صلی الله علیه و آله مستخفياً حتى نزلت: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ)، فخرج هو و أصحابه. (جامع البيان الطبري 14/ 92)

4- صفحه 528 به نقل از اکمال تهذیب الکمال مغلطای 343/9 (چاپ الفاروق).

و بنابر نقلی گفتند: فرزندان أبوطالب [علیه السلام]. (1)

این روایت حاکی از آن است که پیش از آن که ابوبکر اظهار اسلام نماید، ایمان امیرمؤمنان - و یا حتی دیگر فرزندان حضرت أبوطالب علیه السلام- بر مشرکین معلوم بوده است !

نکته سوم: اولین مؤمن امیرمؤمنان علیه السلام یا حضرت خدیجه علیها السلام؟

قال أمیر المؤمنین علیه السلام: اللهم إني أول من أناب، و سمع وأجاب، لم یسبقني إلّا رسول الله صلی الله علیه و آله بالصلاة. (2) از این کلام سبقت ایمان علی علیه السلام بر حضرت خدیجه علیها السلام استفاده می شود و شیعه بر همین عقیده است ولی مخالفان برای کمرنگ کردن این فضیلت، حضرت خدیجه علیها السلام را اولین مؤمن گفته اند. (3)

البته مطلب نزد مخالفان مسلّم نیست بلکه بین آنان دو قول وجود دارد، چنان که پیش از این هنگام نقل نظریه ابن اسحاق (متوفی 151) اشاره شد. (4)

قال العیني في شرح البخاري: و هي أول من آمن من النساء باتفاق، بل أول من آمن مطلقاً علی قول. (5) پس این که حضرت خدیجه علیها السلام اولین مؤمن باشد مطلقا از زنان و مردان - نزد عامّه هم اتفاقی نیست.

1- الاوائل لأبي هلال العسکري (المتوفی 395) 133 (چاپ اول، مؤسسة الإهرام، القاهرة)

2- نهج البلاغة 2/ 13 - 14، شرح ابن أبي الحدید 263/8 و مراجعه شود به أعیان الشیعة 373/1.

3- ففي أعیان الشیعة 6/ 311: والذي ترویه الشیعة أن علیاً علیه السلام أسلم قبل خدیجة علیها السلام ثم أسلمت خدیجة علیها السلام لکنهم - أي العامة - رووا أن رسول الله صلی الله علیه و آله بعث یوم الاثنین واسلم علی علیه السلام یوم الثلاثاء.. .... و لعل روایة تقدّم إسلامها کانت ممن لم یترکوا وسیلة للغضّ من علی علیه السلام إلا توسلوا بها.

4- رجوع شود به صفحه 538.

5- عمدة القاري 1/ 63

نکته چهارم: شخصیت و ثروت ابوبکر

در کنار ادعای تقدّم اسلام ابوبکر، مطالبی دربارهٔ شخصیت و ثروت او ساخته شده که پرداختن به نقل و نقد آن از حوصله کتاب خارج و سخن در این زمینه فراوان است، ولی به نکته ای اشاره می کنیم.

از جمله مطالبی که دلالت بر شخصیت نداشتن او و قبیله اش دارد کلام ابوسفیان است که - پس از بیعت عده ای با ابوبکر در سقیفه - خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: غلبکم علی هذا الأمر أذل أهل بیت في قریش !! (1)

و بنابر نقلی: غلبکم علی هذا الأمر أرذل بیت في قریش !! (2)

و بنابر نقلی دیگر: أغلبکم علی هذا الأمر أقل بیت في قریش !! (3)

و لذا هنگامی که پدرش ابوقحافه خبر خلافتش را شنید تعجب کرد و گفت: فهل رضیت بذلك بنو عبد مناف و بنو المغیرة؟! (4)

نگارنده گوید: شگفتا از مخالفین که در روایات ساختگی ابوبکر را ثروتمند و با شخصیت معرفی کنند ولی در مقام انکار نصّ بر امامت و خلافت او را تهیدست و خوار! (5)

1- المصنف لعبد الرزاق 5/ 451.

2- الاستیعاب 3/ 974، الوافي بالوفیات 17/ 167، نهایة الأرب 19/ 40.

3- الاستیعاب 1679/4 النزاع والتخاصم للمقریزي 59 وفی الإرشاد 1/ 190: نادی بأعلی صوته: یا بنی هاشم، یا بني عبد مناف، أرضیتم أن یلي علیکم أبو فصیل الرذل بن الرذل؟!!

4- الاستیعاب 3/ 976، الریاض النضرة 1/ 256.

5- قال التفتازاني - فی استبعاد سکوت أمیر المؤمنین علیه السلام-: ترك حقه وسلّم الأمر لمن لا یستحقه من شیخ من بني تیم ضعیف الحال، عدیم المال، قلیل الأتباع والأشیاع ولم یقم بأمره و طلب حقه... !! (شرح المقاصد 260/5) درباره ثروت او نیز رجوع شود به الغدیر 49/8 - 59.

نکته پنجم: تنها کسی که در برابر بت سجده نکرد !

[370 / 134] در منابع متعدد عامه درباره امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که آن حضرت هیچ گاه بت نپرستید و بتی را سجده نکرد. (1)

عده ای برای انکار این فضیلت و سلب این امتیاز ویژه از امیرالمؤمنین علیه السلام به دروغ ادعا کرده اند که عده ای دیگر نیز برای بتان سجده نکرده اند و به خصوص از ابوبکر نام برده اند. (2)

اشکال

اولاً: سجده نکردن آنان برای بت منافات با کافر بودنشان ندارد، ممکن است کسی به بت سجده نکرده باشد لکن این غیر از مؤمن و موحد بودن اوست، و دیگران قطعاً سابقه کفر داشته اند و این قابل انکار نیست.

ثانیاً: این ادعایی بی جاست که روایات اهل تسنن آن را تکذیب می کند.

ابوبکر – در جمع مهاجران و انصار، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله – ادعا کرد که: ای پیامبر

1– لم يعبد الأوثان قط، أو لم يسجد لصنم قط. (الطبقات الكبرى 3/ 21، تاريخ مدينة دمشق 26/42، المنتظم 68/5 مرآة الزمان 434/6 تاريخ الخلفاء للسيوطي 184، ينابيع المودة 386/2، سبل الهدى والرشاد 288/11، نور الأبصار،85 اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 162) وفي الصواعق المحرقة 120 وأخرج ابن سعد عن الحسن بن زيد بن الحسن قال: لم يعبد الأوثان قط... و من ثمّ يقال فيه: كرّم الله وجهه. (و رجوع شود به المنح المكية 585) و به نقل از مقريزى (متوفى 845) گذشت كه علي بن أبي طالب [عليه السلام] هيچ گاه به خدا شرک نورزيده بود لذا نيازى نبود كه به خدا پرستى و توحيد دعوت شود، اگر كسى انصاف داشته باشد مى پذيرد كه حق در اين مسأله همين است. (امتاع الاسماع 33/1)

2– قال الحلبي: قيل أيضاً: إن أبا بكر لم يسجد لصنم قط، وقد عدّ ابن الجوزي مَن رَفَضَ عبادة الأصنام الجاهلية أي لم يأت بها أبا بكر الصديق وزيد بن عمرو بن نفيل وعبيد الله بن جحش و عثمان بن الحويرث و ورقة بن نوفل و رباب بن البراء و أسعد بن كريب الحميري و قس بن ساعدة الإيادي و أبا قيس ابن صرمة. (السيرة الحلبية 1/ 434 – 435)

به جان شـما سوگند، من هیچ گاه برای بتان سجده نکرده ام. عمر عصبانی شد (و آبروی او را برد) و به او گفت به جان پیامبر صلی الله علیه و آله سوگنـد می خوری که برای بتان سـجده نکرده ای در حالی که در جاهلیت چنین و چنان بوده ای (و من عبادت تو را در برابر بتها دیده ام)! (1)

بلکه بنابر نقل اهل تسنن ابوبکر پیش از اظهار اسلام به عنوان اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا این مطلبی که قریش از تو نقل می کنند درست است که آلهه (بت های) ما را رها کرده و ما را بی خرد دانسته و پدران ما را تکفیر می کنی؟! (2)

این روایت به روشنی دلالت بر بت پرستی او دارد؛ زیرا او با بکار بردن لفظ «آلهتنا» اعتراف به بت پرستی خویش نموده و در هر سه جمله، پیامبر صلی الله علیه و آله را در جبهه مقابل خود و پدرانش دانسته است !

روایتی ساخته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من تو را دعوت می کنم که به لات و عُزّی کفر بورزی (و آن دو را نپرستی). (3)

پاسخ

1- اجتمع المهـاجرون والأنصار عنـد رسول الله صـلی الله علیه و آله، فقال أبو بکر: و عیشك - یا رسول الله! - إني لم أسـجد لصـنم قط، فغضب عمر بن الخطاب، و قال: تقول: و عیشك یا رسول الله! إني لم أسـجد لصنم قط، وکنت فی الجاهلیة کذا و کذا سنة؟ (رجوع شود به بهجـة النفوس والأسـرار للمرجاني (المتوفی بعـد 770) 2/ 844 المصـباح المضـيء للأنصاري (المتوفی 783) 1/ 38، إرشاد الساري للقسـطلاني (المتوفی 923) 187/6 بـاب اسـلام أبی بکر) در مرقـاة المفاتیـح 3892/9 (چـاپ دارالفکر) 178/11 (چـاپ دار الکتب العلمیة) مطلب تحریف و تقطیع شده است.

2- عن ابن إسـحاق: ثم إن أبا بکر الصـدیق لقی رسول الله صـلی الله علیه و آله فقال: أحق ما تقول قریش - یا محمد - من ترکك آلهتنا، و تسفیهك عقولنا، و تکفیرك آباءنا؟ (السیرة النبویة لابن کثیر 1/ 432)

3- و أدعوك إلی الکفر باللات والعزی. (السیرة الحلبیة 1/ 434 - 435)

اولاً: این روایت نزد اهل تسنن سند معتبری ندارد.

ثانیاً: روایات متعدد و کلمات اعیان اهل تسنن آن را تکذیب می کند مانند روایات: «سبّاق الأمم ثلاثة، لم یکفروا بالله طرفة عین: علي بن أبي طالب، و صاحب آل یس، و مؤمن آل فرعون، فهم الصدیقون، و علي [علیه السلام] أفضلهم». (1)

و اخیراً از منابع متعدد گذشت که امیرمؤمنان علیه اسلام هیچ گاه بت نپرستید.

ثالثاً: ممکن است به کسی که لات و عُزّی را نمی پرستد این عبارت گفته شود و مقصود از آن، اظهار تبری و بیزاری از عبادت بت ها باشد.

ابن تیمیه که از سویی نمی تواند بت پرستی دیگران را انکار نماید و از سوی دیگر نمی خواهد به این امتیاز امیر مؤمنان علیه السلام اعتراف نماید، مطلب را به گونه ای دیگر عنوان کرده و با این فضیلت به مخالفت پرداخته و می گوید:

همه بت پرست بوده اند: کودکان، بزرگان، خلفا و علی (2)

البته ما اعتراف او را به بت پرستی دیگران می پذیریم، ولی ادعای بی دلیل و

1- مراجعه شود به تفسیر الثعلبي 126/8، تخریج الأحادیث والآثار 3/ 162 - 163، الکشاف 319/3، المحرر الوجیز (تفسیر ابن عطیة) 4/ 450، تفسیر ابن عربي 2/ 165، تفسیر القرطبي 15/ 20، تفسیر البحر المحیط 314/7، تفسیر الآلوسي 22/ 225، السیرة الحلبیة 1/ 435. و عن النبي صلی الله علیه و آله و أنه قال: «ثلاثة ما کفروا بالله قط مؤمن آل یاسین، و علی بن أبي طالب، و آسیة امرأة فرعون. (تاریخ مدینة دمشق 313/42، الدر المنثور 5/ 262) و قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أنا دَعْوَةُ أبي إبراهیم... فَانْتَهَتِ الدّعوةُ إِلَيّ وإِلی عَلِيّ، لم یَسْجُدْ أَحدٌ مِنا لِصَنَم قطُّ.... (مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 224)

2- قبل أن یبعث الله محمد [صلی الله علیه و آله] لم یکن أحد مؤمنا من قریش، لا رجل ولا صبي ولا امرأة ولا الثلاثة ولا علي ! وإذا قیل عن الرجال: إنهم کانوا یعبدون الأصنام. فالصبیان کذلك، علي و غیره !! (منهاج السنة 8/ 285)

بی جای او را دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام هرگز!

ابن حجر هیتمی مکی می گوید این که تعبیر «کرّم الله وجهه» برای علی [علیه السلام] بیشتر بکار برده می شود به سبب آن است که سجده نکردن آن حضرت برای بت ها امری اتفاقی و اجماعی است. (1)

بعضی دیگر در نقطه مقابل سخن ابن تیمیه - البته برای کم رنگ نشان دادن فضیلت مولا ! - گفته اند: این که علی علیه السلام هیچ گاه بت نپرستید جهتش آن است که او کودک بود! (2)

پاسخ

پاسخ این یاوه آن است که پس چرا در تاریخ نام دیگر کودکانی که بت نپرستیدند ثبت نگشت و آن ها مفتخر به «کرّم الله وجهه» نگردیدند !

(فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) [البقرة (2): 258]

واکنش چهارم: تحریف به حذف بخشی از روایت

پیش از این گذشت که بخاری روایت عفیف را ناقص نقل کرده و نامی از امیرالمؤمنین علیه السلام نبرده !

او به این اندازه هم اکتفا نکرده و با وجود اسناد متعدّد و معتبر گفته: کسی دیگر آن را نقل نکرده است. (3)

1- و إنما كان استعمال ذاك - أي قولهم: «كرّم الله وجهه» - في حق علي [عليه السلام] أكثر ؛ لان عدم سجوده لصنم أمر مجمع عليه. (الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي 56 (چاپ البابي الحلبي)

2- الطبقات الكبرى لابن سعد 3/ 21 تاريخ مدينة دمشق 42/ 26، المنتظم لابن الجوزي 5/ 68، نصب الراية للزيلعي 4/ 356، تاريخ الخلفاء للسيوطي 184، الصواعق المحرقة 120.

3- رجوع شود به صفحه 528 «واکنش بخاری نسبت به روایت عفیف»!

برتری امیرالمؤمنین علیه السلام در علم و دانش

دومین مطلبی که در حدیثِ فضیلت هفتم به آن اشاره شده بود برتری آن حضرت بر دیگران در علم و دانش است.

مغربی - یکی از دانشـمندان معاصر اهل تسنن - می نویسد: آن حضرت اعلم از همه صحابه است مطلقاً. این مطلب معلوم، مشهور و به نقل فراوان و متواتر اثبات شده تا جایی که اشتهار علم و دانش آن حضرت مثالی شده برای «تواتر معنوی». (1)

سپس از حافظ موفق الدین ابن قدامه مقدسـی دمشـقی (متوفی 620) در کتاب «اثبات صـفات العلو لله» نقل کرده که او می گویـد هرگاه خبرهای فراوان دربارهٔ مطلبی از راه های گوناگون به ما رسید که هر کدام دیگری را تصدیق نمود و چیزی که قادح در آن مطلب باشد و آن را تکـذیب کند وجود نداشت، «تواتر» محقق شده و قطع و یقین به آن مطلب حاصل می شود، مانند آن که ما یقین به وجود [جود ظ] حاتم داریم ولی هیچ روایت صحیحی درباره آن به ما نرسیده است... و همچنین شجاعت و علم و دانش امیرمؤمنان علی علیه السلام. (2)

به یـاری خداونـد دربارهٔ علم و دانش آن حضـرت شواهـد اخبار و آثاری در فضـیلت شـماره 10: «علی علیه السـلام دروازه شـهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله ارائه می شود. (3)

1- تواتر «معنوی» آن است که عـده ای- که اتفـاق آن هـا بر کـذب عادتاً ممتنع است - مطلبی را با الفاظ مختلف [نه به لفظ واحـد] نقل کنند، خواه دلالت الفاظ بر آن مضمون بالمطابقه باشد یا بالتضمن یا بالالتزام. (مصباح الاصول 2/ 192 - 193) شرح بیشتر آن از کلام و مثال آینده روشن می گردد.

2- فتح الملك العلي ص 65-68

3- رجوع شود به صفحه 631

حلم و بردباری امیرالمؤمنین علیه السلام

سومین نکته حدیث فضیلت هفتم حلم و بردباری امیرالمؤمنین علیه السلام است. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: ولو کانَ الحِلمُ رَجُلاً لَکانَ عَلِیّاً. (1)

شرح و بیان موارد بردباری امیرالمؤمنین علیه السلام در طول عمر شریف آن گرامی (2) از حوصله این کتاب خارج است فقط به بیان مطلبی از زبان ابن ابی الحدید معتزلی اکتفا می شود.

او می نویسد: علی علیه السلام بردبارترین و با گذشت ترین مردم بود. شاهدش آن که در نبرد جمل بر مروان بن حکم- که از سخت ترین دشمنان او بود - دست یافت ولی از او گذشت. و همچنین بر عبدالله بن زبیر ظفر یافت، با آن که او علناً آن حضرت را دشنام می داد و نسبت به آن حضرت جسارت می کرد، هنگامی که او را اسیر کرده و نزد حضرت آوردند او را نیز عفو نمود و فقط به او فرمود: «از چشمم دور شو که دیگر تو را نبینم». پس از جمل در مکه بر سعید بن عاص نیز دست یافت ولی او را رها کرد و با او برخورد ننمود.

پس از جنگ عایشه را با احترام به مدینه برگرداند به همراهی 20 زن که لباس مردانه و عمامه پوشیدند و شمشیر بسته با او حرکت کردند. او در بین راه بی ادبی کرد و گفت علی پرده دری کرد و مرا با مردان فرستاد. وقتی به مدینه رسید زن ها عمامه ها را برداشتند و خود را به او نشان دادند و گفتند: ما زن هستیم!

1- مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمي 60/1 ملحقات احقاق الحق 133/15 به نقل از مودة القربی 118.

2- مانند چگونگی برخورد با مخالفان در جریان سقیفه شوری فتنه های دوران عثمان، کسانی که با آن حضرت جنگیدند و حتی خوارج و به ویژه ابن ملجم

با آن که اهل بصره با آن حضرت جنگیدند... او را دشنام داده و لعن و نفرین کردند حضرت پس از پیروزی شمشیر را از آنان برداشته و منادی ندا داد فراریان را دنبال نکنید مجروحین و اسرا را نکشید هر کس سلاحش را کنار گذاشت در امان است. هر کس به لشکرگاه امام پناه آورد در امان است. حضرت اموالشان را به غنیمت نگرفت و کسی را اسیر نکرد و به روش پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه تأسی نمود و عفو و گذشت را اختیار نمود.

در نبرد صفین هنگامی که لشکر معاویه نهر آب را در اختیار داشت لشکریان علی را از آب منع کرده و گفتند نمی گذاریم یک قطره آب بنوشید تا از تشنگی جان دهید چنان که عثمان از تشنگی مرد.

پس از نبردی سخت و کشت و کشتار حضرت و یارانش بر نهر آب دست یافتند و معاویه و لشکریانش را به بیابان خشک و بی آب راندند. عده ای از آن حضرت درخواست تلافی کردند ولی علی علیه السلام نپذیرفت و فرمان داد که قسمتی از نهر آب را برای آنان بگذارید.

اگر این رفتارها را گذشت و بردباری بدانی که در نهایت حسن و زیبایی است و اگر دین و تقوا بخوانی باز شایسته شخصیتی چون علی علیه السلام است. (1)

و نیز می نویسد: از مطالعه کتب سیره روشن است که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از جنگ جمل با احترام با عایشه برخورد نمود اگر عایشه در زمان عمر دست به چنین کاری زده و موجب اختلاف امت و شورش علیه او شده بود عمر او را تکه تکه می کرد و به قتل می رساند ولی علی حلیم، بردبار و بزرگوار بود. (2)

1- فهذه إن نسبتها إلى الحلم والصفح فناهيك بها جمالا و حسنا، وإن نسبتها إلى الدين والورع فأخلق بمثلها أن تصدر عن مثله عليه السلام ! (شرح ابن أبي الحديد 1/ 22 - 24)

2- شرح ابن ابی الحدید 17/ 254

* و در روایت شماره 80 گذشت: و أرجحکم حلماً.

* و در روایات شماره 237 - 247 گذشت: أعظمهم حلماً یا: و أفضلهم حلماً و أحلمهم حلماً.

* در حدیث تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبران آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من أراد أن ینظر إلی إبراهیم في حلمه... فلینظر إلی علي بن أبي طالب. (1)

هرکس می خواهد به حضرت ابراهیم نظر نماید در حلم و بردباریش، به علی ابن ابی طالب علیه السلام نگاه نماید.

در منابع اهل تسنن مطالبی دیگر در این زمینه آمده که از حوصله این کتاب خارج است. (2)

1- مراجعه شود به دفتر پنجم، صفحه 1862 - 1866 روایات شماره 1224 - 1237.

2- رجوع شود به الریاض النضرة 3/ 160: ذکر اختصاصه علیه السلام بأنه أکبر الأمة علماً وأعظمهم حلماً، موسوعة الإمام علي بن أبي طالب علیه السلام في الکتاب والسنة والتاریخ للریشهري 9/ 149.

8- تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت

اشاره

هنگامی که آیه شـریفه (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26): 214] نازل شد، پیامبر صـلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السـلام فرمود تا غـذایی تهیه کنـد و بسـتگان خویش را دعوت نمود. همهٔ آن ها غذا خوردند ولی از آن غذا هیچ کاسـته نشد، و این معجزه ای بود آشکار پس از آن، حضرت آن ها را به دین اسلام فراخواند و کسی جز امیرمؤمنان علیه السلام نپذیرفت و به آن پاسخ مثبت نداد.

این ماجرا در منابع اهل تسنن به صورتهای گوناگون و با کمی و کاستی فراوان نقل شده و بلاهایی شگفت انگیز بر سر روایاتش آمده است!

نقل روایت به گونه های مختلف

[1/371] بنابر نقل معتبر، احمـد بن حنبل روایت می کند که پیامبر صـلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: چه کسـی دیون و وعده های مرا ضمانت می کند تا (من در برابر آن تضمین کنم) در بهشت با من باشد و جانشین من در بین خاندانم گردد؟

کسی- که راوی نامش را نبرده (1) -:گفت یا رسول الله! شما دریا (ی کرم)

1- در روایات دیگر - مانند شماره 386 - آمده که آن شخص عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

هستید چه کسی می تواند این مسئولیت را بپذیرد (و این همه دین و وعده را بر عهده گیرد)؟

حضرت به دیگری نیز این مطلب را گفت و در آخر آن را بر خانواده اش عرضه داشت، علی عرض کرد: من (می پذیرم). (1)

طبری نیز نظیر این روایت را نقل کرده و حکم به صحت آن کرده است.

[2/372] بنابر نقل معتبر دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن دو مرتبه فرمود: «أنت یا علي» یعنی: تو ای علی (این مسئولیت را پذیرفتی). (2)

1- عن علي [علیه السلام]، قال: لما نزلت هذه الآية... جمع رسول الله صلى الله عليه و آله من أهل بيته، فاجتمع له ثلاثون رجلاً، فأكلوا وشربوا، قال: فقال لهم: «من يضمن عنّي ديني و مواعيدي و يكون معي في الجنة و يكون خليفتي في أهلي»؟ فقال رجل - لم يسمه شريك - يا رسول الله أنت كنت بحراً، من يقوم بهذا؟! قال: ثم قال لآخر، فعرض ذلك على أهل بيته، فقال علي [عليه السلام]: «أنا». (مسند احمد 111/1، مجمع الزوائد 113/9 قال: رواه أحمد، و إسناده جيد. و قد تقدمت لهذا الحديث طرق في علامات النبوة في آيته في الطعام) احمد محمد شاکر نیز در تعلیقه اش گفته: إسناده حسن (مسند احمد 545/1 شماره 883 (طبعة دار الحديث، القاهرة)، فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 346 شماره 318، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 871 شماره 1196 (طبعة دار ابن الجوزى الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 32/4، الأحاديث المختارة 131/2، شماره 500 و مراجعه شود به فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لابن حنبل 271 شماره 230، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 808/2 شماره 1108) و نظير آن را طبری نقل کرده و در آخر آن آمده من يطيق هذا؟ حتى عرض على واحد واحد، فقال علي [عليه السلام]: «أنا». ثم قال الطبري: و هذا خبر عندنا صحيح سنده. (تهذيب الآثار، مسند علي بن ابي طالب عليه السلام 60/4 - 61) سيوطی و متقی هندی نیز اشاره به روایت احمد، طحاوی، مقدسی و تصحیح طبری نموده اند. (جامع الأحاديث 16/ 248 و كنز العمال 13/ 128 - 129)

2- في رواية:... فقال: «أيّكم يقضى عنّى دينى»؟ قال: فسكت وسكت القوم، فأعاد رسول الله صلى الله عليه و آله المنطق، فقلت: «أنا يا رسول الله صلى الله عليه و آله»، فقال: «أنت يا علي، أنت يا علي». رواه البزار واللفظ له، وأحمد باختصار، والطبراني في الأوسط باختصار أيضاً، و رجال أحمد وأحد إسنادي البزار رجال الصحيح غير شريك، و هو ثقة. (مجمع الزوائد 8/ 302 - 303)

دو روایت گذشته - که به تصریح هیثمی معتبر است - دلالت بر آن دارد که تنها کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت داد امیرمؤمنان علیه السلام بود، ولی باید توجه داشت که:

1. در این دو روایت اصلاً سخنی از دعوت آن ها به دین اسلام نیامده و این سؤال برانگیز است که چرا توجهی به مدلول آیه شریفه نشده؟

2. سعی شده که حتی المقدور فضیلت امیر مؤمنان کم رنگ نشان داده شود لذا فقط به جمله «أنت یا علي» و یا «و قال علي: أنا» اکتفا شده است.

البته در روایت اول، جانشینی امیر مؤمنان ذکر شده است.

3. تضمین دیون و وعده های پیامبر صلی الله علیه و آله و نپذیرفتن عباس از ترس از دست دادن ثروتش مربوط به بیماری وفات است. (1)

با رجوع به منابع دیگر مشاهده می شود که سؤال در این مجلس از اولین کسی بود که به حضرت پاسخ مثبت دهد، با ایشان بیعت نماید، و از حضرت در پیشرفت دین پشتیبانی کند چنان که در روایات آینده ملاحظه خواهید کرد ولی در روایات گذشته نیامده است !

ابتدای روایات متعدد مانند روایت طبری (2) و روایت آینده از ابن اسحاق و بیهقی به روشنی دلالت دارد که قضیه مربوط به آغاز رسالت بوده است

1- ینابیع المودة/ 299 به نقل از مودّة القربي (المودة السابعة)

2- رجوع شود به روایات شماره 377، 378، 380، 385، 386، 387.

ابن اسحاق (متوفی 151) در سیره و بیهقی (متوفی 458) در دلائل النبوة به نقل از ابن اسحاق روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده اند و در آخر آن آمده:

[3/373] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا من سراغ ندارم جوانی از عرب برای قومش چیزی بهتر از آن چه من برای شما آورده ام آورده باشد، من خیر - یا امر - دنیا و آخرت را برای شما به ارمغان آورده ام». (1)

و از این کلام روشن است که روایت مربوط به آغاز رسالت است.

[4/374] احمد بن حنبل در ضمن روایت معتبر دیگری نقل می کند که: حضرت با تذکر معجزه آشکاری که آن ها از کم نشدن غذا دیدند از آن ها پرسید: «کدام یک از شما حاضر می شود که با من بیعت کند و برادر و صاحب (رفیق و همراه) من باشد»؟ امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: من که از همه کوچک تر بودم بلند شدم حضرت به من فرمود: «بنشین» و سه مرتبه پرسش خود را تکرار فرمود، در هر سه مرتبه فقط من بلند می شدم در مرتبه سوم حضرت دستش را (به عنوان بیعت) به دست من زد. (2)

1- سیره ابن اسحاق 2/ 127، دلائل النبوة للبیهقي 179/2 - 180، تاریخ الإسلام للذهبي 1/ 145، البدایة والنهایة 3/ 52، تفسیر ابن کثیر 3/ 363 - 364، السیرة النبویة لابن کثیر 1/ 457. تذکر: در نسیم الریاض، شرح الشفا لشهاب الدین أحمد الخفاجي 3/ 35، و هامش آن شرح الشفا للقاري حکم به اعتبار روایت بیهقی [دلائل النبوة للبیهقي 179/2 - 180] شده است. ابونعیم اصفهانی (متوفی 430) نیز روایت را به همین سند - با کمی اختلاف در متن - نقل کرده ولی اصلاً چیزی از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نکرده و فقط گفته: ثم تکلم رسول الله صلی الله علیه و آله. (دلائل النبوة لأبي نعیم 425 - 426 شماره 331)

2- حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا عفان، حدثنا أبو عوانة، عن عثمان ابن المغیرة، عن أبي صادق، عن ربیعة بن ناجذ، عن علي رضی علیه السلام، قال: جمع رسول الله صلی الله علیه و آله - أو دعا رسول الله صلی الله علیه و آله - بني عبد المطلب، فیهم رهط کلّهم یأکل الجذعة و یشرب الفرق، قال: فصنع لهم مداً من طعام، فأکلوا حتی شبعوا، قال: و بقي الطعام کما هو کأنه لم یمس، ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا، و بقي الشراب کأنه لم یمس أو لم یشرب، فقال: «یا بني عبد المطلب! إنّي بُعثت لکم خاصة وإلی الناس بعامة، و قد رأیتم من هذه الآیة ما رأیتم، فأیکم یبایعني علی أن یکون أخي و صاحبي»؟ قال: فلم یقم إلیه أحد، فقمتُ إلیه، وکنت أصغر القوم، قال: فقال: «اجلس» قال ثلاث مرات، کل ذلك أقوم إلیه، فیقول لي: «اجلس» حتی کان في الثالثة ضرب بیده علی یدي. (مسند احمد 159/1) قال الهیثمي في مجمع الزوائد 302/8: رواه احمد و رجاله ثقات. احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند أحمد 2/ 164 - 165 شماره 1371 (طبعة دار الحدیث، القاهرة) گفته: إسناده صحیحٌ. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 357 شماره 342، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 887/12 2/ 887 شماره 1220 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض)، وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به صحت آن نموده است و مراجعه شود به الأحادیث المختارة 71/2-72 شماره 447 - 448، محقق کتاب گفته: إسناده صحیح، تاریخ مدینة دمشق 42/ 46 - 48، الریاض النضرة 3/ 124 - 125، تهذیب الکمال 147/9، جواهر المطالب 1/ 70، ینابیع المودة 311/1.

نسائی و ضیاء مقدسی در المختارة و دیگران در این زمینه همین روایت را با سند معتبر نقل کرده و گفته اند:

[5/375] حضرت پرسید: «فأیکم یبایعني علی أن یکون أخي و صاحبي و وارثي»؟ و پس از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أنت أخي، و صاحبي، و وارثي، و وزیري»، یعنی: تو برادر صاحب و همراه، وارث و وزیر من هستی. (1)

1- قال النسائي و غیره: أخبرنا الفضل بن سهل، قال حدثني عفان بن مسلم، قال: حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغیرة، عن أبي صادق، عن ربیعة بن ناجد: أن رجلا قال لعلي: یا أمیر المؤمنین ! لم ورثت ابن عمك دون عمك؟ قال: جمع - أو قال: دعا - رسول الله صلی الله علیه و آله بني عبد المطلب، فصنع لهم مداً من طعام، قال: فأكلوا حتی شبعوا، و بقي الطعام كما هو كأنه لم یمس، ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا، و بقی الشراب كأنه لم یمس أو لم یشرب، فقال: «یا بني عبد المطلب! إني بُعثت إلیكم بخاصة [خاصة] و إلی الناس بعامة [عامّة]، و قد رأیتم من هذه الآیة ما قد رأیتم فأیكم یبایعني علی أن یكون أخي و صاحبي و وارثی؟ فلم یقم إلیه أحد، فقمتُ إلیه، و كنت أصغر القوم، فقال: «اجلس» ثم قال ثلاث مرات، كل ذلك أقوم إلیه، فیقول: «اجلس» حتی كان في الثالثة ضرب بیده علی یدي، ثم قال: «أنت أخي، و صاحبي، و وارثي، و وزیري»، فبذلك ورثت ابن عمي دون عمّي. (السنن الكبری 5/ 125 - 126، الخصائص 86 - 87، تاریخ الطبري 2/ 64، شرح ابن ابي الحدید 212/13، كنز العمال 174/13 - 175 (به نقل از مسنداحمد، طبری و ضیاء مقدسی) گذشته از اعتبار مسند أحمد و الأحادیث المختارة مقدسی، سند این حدیث صحیح است: الفضل بن سهل: روی عنه البخاري و مسلم والأربعة ما عدا ابن ماجة. عفان بن مسلم: روی عنه الستة و غیرهم. أبو عوانة: هو الوضاح بن عبد الله الیشكري، روی عنه الستة و غیرهم. عثمان بن المغیرة: هو الثقفي، روی عنه الستة و غیرهم. أبو صادق: هو عبد الله بن ناجذ الأزدي، وثقه یعقوب بن شیبة، و ذكره ابن حبان في الثقات، وقال أبو حاتم: مستقیم الحدیث، وصحح حدیثه الحاكم النیسابوري، وقال ابن حجر في التقریب: صدوق. ربیعة بن ناجد: هو الأزدي، وثقه العجلي، و ذكره ابن حبان وابن خلفون في الثقات، و قال الحافظ ابن حجر في التقریب: ثقة نعم قال الذهبي - والله یعلم ما في قلبه ! -: لا یكاد یُعرف، فیه جهالة ! (سلسلة الأحادیث الصحیحة والحسنة فی فضائل الإمام علی علیه السلام بروایة أهل السنة ص 420)

با مقایسه متن دو روایت تحریفی که در نقل اول رخ داده روشن می شود!

* بنـابر نقل معتبر از ابن عباس خواهـد آمـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله به عموزادگانش فرمود: کـدام یک از شـما موالات مرا در دنیا و آخرت می پذیرید؟ دو مرتبه این مطلب را تکرار کرد و در هر مرتبه فقط علی علیه السـلام پاسخ مثبت داد، حضـرت فرمود: (أَنتَ وَلِيّي فِي الدنيا والآخرة) یعنی: تو در دنیا و آخرت ولی من هستی. (1)

[6/376] بلکه در نقل ابن مردویه به صـراحت آمـده است: «من يبايعني على أن يكون أخي و صاحبي و وليكم من بعـدي؟ کـدام یک از شما حاضر می شود که با من بیعت کند... و پس از من ولی و سرپرست شما باشد؟ (2)

1- رجوع شود به دفتر چهارم، پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».

2- روی المتقي الهنـدي عن ابن مردويه، عن على [عليه السـلام]، قال: لما نزلت هـذه الآيـة: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشـعراء (26) 214] دعا صـلى الله عليه و آله بنى عبـد المطلب، وصـنع لهم طعاماً ليس بالكثير فقال: «كلوا.. بسم الله من جوانبها ؛ فإن البركة تنزل من ذروتها»، و وضع يده أولهم فأكلوا حتى شـبعوا، ثم دعا بقدح فشـرب أولهم ثم سـقاهم فشـربوا حتى رووا، فقال أبو لهب: لقدما سحركم، و قال صـلى الله عليه و اله: «يا بني عبـد المطلب ! إني جئتكم بما لم يجئ به أحـد قط، أدعوكم إلى شـهادة أن لا إله إلا الله، وإلى الله وإلى كتابه»، فنفروا و تفرقوا، ثم دعاهم الثانية على مثلها، فقال أبو لهب كما قال المرة الأولى، فدعاهم ففعلوا مثل ذلك، ثم قال لهم - و مد يده - : «من يبـايعني على أن يكون أخي و صـاحبي و وليكم من بعـدي»؟ فمـددت و قلت: أنـا أبايعـك، و أنا يومئـذ أصـغر القوم، عظيم البطن، فبايعني على ذلك، قال [على عليه السلام]: و ذلك الطعام أنا صنعته. (كنز العمال 13/ 149)

واکنش مخالفان

واکنش اول: تحریف به حذف بخشی از روایت یا مبهم آوردن عبارت

پیش از این اشاره ای داشتیم به تلاش،راویان ناسخان و.... در کم رنگ کردن فضائل امیرمؤمنان علیه السلام و تقطیع و حذف و دست بردن در روایات. در خصوص این فضیلت نیز گفته شد که روایات به گونه های مختلف نقل شده است.

آیا راویان، نویسندگان، پیشکسوتان، پیشوایان، و دانشمندان این امت این گونه با صداقت و امانت داری میراث شریف نبوی را به نسل های آینده تحویل داده و از حقایق دین اسلام پاسداری نموده اند؟!!

1. چنان که در پاورقی ملاحظه فرمودید، روایت شماره 374 - 375 را احمد ابن حنبل و نسائی به یک سند نقل کرده اند، ولی در نقل احمد بن حنبل جمله: «أنت أخي، و صاحبي و وارثي، و وزيري» از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و جمله: «فبذلك ورثت ابن عّمي دون عمّي» از کلام امیر مؤمنان حذف شده است !!

2. چنان که گذشت این اسحاق و بیهقی به نقل از او، روایت شماره 373 را با تفصیل بیشتری نقل کرده اند، ولی آن دو نیز روایت را تا قسمت: (إِنّي قَدْ جِئْتُكُمْ

بِخَيرِ [بِأَمرِ] الدنيا والآخرة)، ذكر نموده (1) و دنباله آن - يعنى قسمتى را كه مربوط به پاسخ اميرمؤمنان عليه السلام بوده - اصلاً نقل نكرده اند با آن كه روايت را ابو مريم نقل كرده كه روايت آينده طبرى نيز از اوست.

3. طبرى در اين زمينه روايتى را نقل كرده در تاريخ و تهذيب الآثار به صورت كامل و واضح، ولى در تفسير با تحريف و تبديل الفاظ و ايجاد ابهام با آن مواجه مى شويم.

خلاصه مطلب بنابر نقل معتبر (2) در تاريخ طبرى آن كه اولين بارى كه پيامبر صلى الله عليه و آله رسالت خويش را اعلام كرد در جمع بستگانش فرمود:

[7/377] (إِنّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيرِ الدنيا والآخرة، و قَدْ أَمَرَنيَ اللهُ تعالى أَنْ أَدْعوَكُم إِلَيْهِ، فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُني عَلَى هَذَا الأَمرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيّي وَ خَليفَتى فِيكُم؟)

يعنى من خير دنيا و آخرت را براى شما آورده ام. خداوند تعالى به من دستور داده تا شما را دعوت نمايم كدام يک از شما در اين امر مرا يارى و مساعدت مى كند تا برادر، وصى و جانشين من بين شما باشد؟ همه سر به زير انداخته و سكوت كردند. على عليه السلام كه سنّ و سالش از همه كم تر بود، پاسخ مثبت داد و دعوت آن حضرت را پذيرفت و عرض كرد: أنا يا نبي الله أكون وزيرك عليه. يعني: اى پيامبر خدا، من مى پذيرم كه وزير و ياور شما در اين امر باشم.

1- سيرة ابن إسحاق 2/ 126 - 127، دلائل النبوة للبيهقي 2/ 178 - 180.

2- در مورد اعتبار آن رجوع شود به صفحه 596 - 597 پاورقى روايت شماره 373

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (إنّ هذا أخي وَ وَصيّي وَ خَليفَتي فيكم، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطيعوا). یعنی این برادر، وصیّ و جانشین من در میان شماست به حرف او گوش دهید و از او اطاعت نمایید.

آن ها با خنده از جای خویش بلند شده و به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد که (از این پس) مطیع و فرمانبردار فرزندت باشی! (1)

این روایت به روشنی دلالت بر تعیین جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام دارد ولی در تفسیر طبری - و همچنین سه کتاب ابن کثیر - در هر دو مورد کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به «أخي و كذا و كذا» تحریف و از نقل «وصيّي و خليفتي فيكم» اجتناب شده است. گرچه این تحریف سودی ندارد؛ زیرا جمله «فاسمعوا له و أطيعوا» - که باقی مانده است - به روشنی دلالت بر جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام دارد و شاهد و بیانگر قسمت محذوف است. (2) و اصلاً همین مطلب باعث استهزای آنان به حضرت ابوطالب علیه السلام شد که به او می گفتند: باید مطیع و فرمانبردار فرزند خویش باشی!

1- تاریخ الطبري 2/ 63، تهذیب الآثار طبری (مسند علي بن أبي طالب علیه السلام) 4/ 62 - 63 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/ 48 - 49، شواهد التنزیل 1/ 486، تفسیر البغوي 3/ 400، الکامل لابن الأثیر 2/ 62 -63 تاریخ أبي الفداء 1/ 116 - 117، شرح ابن ابی الحدید 13/ 211، 244 - 245، التأویل في معاني التنزیل 3/ 333، اللباب في علوم الکتاب 15/ 93، جواهر المطالب 1/ 79 - 80، کنز العمال 13/ 114، 132 - 133.

2- «... فأيكم يؤازرني على هذا الأمر على أن يكون أخي و كذا و كذا»؟ قال: فأحجم القوم عنها جميعا و قلت - و إني لأحدثهم سناً... -: «أنا يا نبي الله، أكون وزيرك عليه»، فأخذ برقبتي، ثم قال: «إن هذا أخي وكذا وكذا، فاسمعوا له وأطيعوا». قال: فقام القوم يضحكون و يقولون لأبي طالب: قد أمرك أن تسمع لابنك و تطيع! (رجوع شود به جامع البیان للطبري 19/ 149، تفسیر ابن کثیر 3/ 364، البدایة والنهایة 3/ 53، السیرة النبویة 1/ 459 - 460)

تذکر

بنابر نقل مرحوم رحمانی همدانی، در تفسیر طبری 321/2، تحقیق محمد ابی الفضل ابراهیم چاپ دار المعارف مصر، عبارت بدون تحریف به صورت: «فأيّكم يؤازرني على هذا الأمر وأن يكون أخي و وصيي و خليفتي فيكم» نقل شده است! (1)

نظیر روایت گذشته را ثعلبی (متوفی 427) و حاکم حسکانی (قرن پنجم) به تفصیل از براء بن عازب این گونه نقل کرده اند:

[8 / 378] عن البراء، قال: لمّا نزلت: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26) 214] جمع رسول الله صلى الله عليه و آله بني عبد المطلب و هم يومئذ أربعون رجلاً الرجل منهم يأكل المسنّة و يشرب العسّ، فأمر عليّاً [عليه السلام] برجل شاة فأدمها ثم قال: «ادنُوا باسم الله»، فدنا القوم عشرة عشرة فأكلوا حتى صدروا، ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعة، ثم قال لهم: «اشربوا باسم الله»، فشرب القوم حتى رووا، فبدرهم أبولهب فقال: هذا ما أسحركم [يسحركم] به الرجل، فسكت النبي صلى الله عليه و آله يومئذ فلم يتكلّم. ثمَّ دعاهم من الغد على مثل ذلك من الطعام والشراب، ثم أنذرهم رسول الله صلى الله عليه و آله فقال: «يا بني عبد المطلب، إنّي أنا النذير إليكم من الله سبحانه والبشير بما لم يجئ به أحد [لما يجيء به أحد منكم]، جئتكم بالدنيا والآخرة فأسلموا وأطيعوني تهتدوا، و مَن يواخيني [منكم] و يؤازرني و يكون وليّي و وصيي بعدي، و خليفتي في أهلي و يقضي ديني»؟

فسكت القوم، و أعاد ذلك ثلاثاً، كل ذلك يسكت القوم، و يقول علي [عليه السلام]: أنا فقال:

1- الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام للرحماني الهمداني 558.

«أنت»، فقام القوم، وهم يقولون لأبي طالب: أطع ابنك فقد أمّر عليك ! (1)

4. برخی در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله تصرف کرده و آن را این گونه نقل کرده اند:

[9/379] عن سالم، عن علي [عليه السلام] قال:... ثم قال صلى الله عليه و اله لهم: «من يؤازرني على ما أنا عليه و يتابعني على أن يكون أخي وله الجنة»، فقلت: أنا يا رسول الله... فسكت القوم، ثم قالوا: يا أبا طالب ألا ترى ابنك، قال: دعوه فلن يألو من ابن عمه خيراً. (2)

چنـان که ملاـحظه می فرماییـد: از بخش اول کلام پیامبر صـلی الله علیه و آله وصایت و جانشـینی و... را انـداخته، و بخش دوم آن را نیز کاملاً حذف کردند.

بلکه در کلام مخاطبان نیز تصـرف کرده جمله: (أطع ابنك فقـد أمِّر عليك، یعنی: باید مطیع و فرمانبردار فرزند خویش باشـی که امیر بر تو گردید) تبدیل شد به: (ألا ترى ابنك، یعنی: آیا نمی بینی پسرت به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده؟!).

ابن عساکر دمشقی از ابورافع روایتی نقل کرده که آن هم به تفصیل دلالت بر وصایت و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام دارد.

[10/380] قال أبو رافع: جمع رسول الله صـلى الله عليه و آله ولـد بني عبـد المطلب - و هم يومئـذ أربعون رجلاً - و إن كان منهم لمن يأكل الجذعـة و يشـرب الفرق من اللبن، فقال لهم: «يا بني عبـد المطلب إن الله لم يبعث رسولاً إلّا جعل له من أهله أخاً و وزيرا و وارثا و وصيّا و منجزا لعداته و قاضياً لدينه، فمن منكم يتابعني [يبايعني] على أن يكون أخي و وزيري و وصيي و ينجز عداتي و قاضي ديني»؟

فقال [فقام ظ] إليه علي بن أبي طالب [عليه السلام] - و هو يومئذ أصغرهم - فقال له:

1- شواهد التنزيل 543/1 - 548 تفسير الثعلبي 182/7 و مراجعه شود به نظم درر السمطين 83

2- تاريخ مدينة دمشق 46/42

«اجلس»، و قدم إليهم الجذعة والفرق من اللبن فصدروا عنه حتى أنهلهم و فضل منه فضـله، فلمّا كان في اليوم الثاني أعاد عليهم القول، ثم قال:

«يا بني عبـد المطلب كونوا في الإسـلام رؤوسا ولا تكونوا أذناباً، فمن منكم يبايعني على أن يكون أخي و وزيري و وصـيي و قاضـي ديني و منجز عداتي»؟

فقام إليه علي بن أبي طالب [عليه السـلام]، فقال: «اجلس»، فلما كان اليوم الثالث أعاد عليهم القول، فقام علي بن أبي طالب [عليه السلام] فبايعه بينهم، فتفل في فيه، فقال أبو لهب: بئس ما جبرت به ابن عمّك إذ أجابك إلى ما دعوته إليه ملأت فاه بصاقاً. (1)

[381 / 11] ابن عسـاكر از ابورافع روايتى ديگر نيز در اين زمينه نقـل كرده كه در آن آمـده است پيـامبر صـلى الله عليه و آله فرمود: يا بني عبـدالمطلب! إنه لم يبعث الله نبياً إلّا جعل له من أهله أخاً و وزيراً و وصـياً و خليفة في أهله، فمن يقوم منكم يبايعني على أن يكون أخي و وزيري و وصيي و خليفتي في أهلي. (2)

5. شـگفت آن است كه آن قدر از اين روايات كاسـته شد كه گاهى به يكى دو سـطر اكتفا شد، به عنوان نمونه به چند روايت از امير مؤمنان عليه السلام توجه فرماييد:

[382 / 12] عن ابن مردويه، عن على [عليه السـلام]، قال: لما نزلت (وَأَنـذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) قال رسول الله صـلى الله عليه و آله: علي يقضي ديني وينجز بوعدي». (3)

[383 / 13] عن عبّاد بن عبـد الله الأسدي، عن علي بن أبي طالب [عليه السـلام] أن النبي صـلى الله عليه وسـلم جمع قريشا ثم قال: «لا يؤدي أحد عنّي ديني إلا علي». (4)

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 49 - 50.

2- تاريخ مدينة دمشق 50/42 متن كامل آن در دفتر چهارم صفحه 1563 خواهد آمد.

3- كنز العمال 13/ 150، و رجوع شود به سبل الهدى والرشاد 11/ 297

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 47.

[14/ 384] روى الطبري، عن عبّاد، عن علي [عليه السلام]: ان النبي صلى الله عليه وسلم قال: «من يضمن عنّي ديني و يقضي عداتي و يكون معي في الجنة»؟ أو نحو ذلك قلت: أنا. (1)

[385/ 15] روى ابن عساكر، عن عباد بن عبد الله الأسدي، عن علي بن أبي طالب [عليه السلام] قال: لما نزلت (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) دعا رسول الله صلى الله عليه و آله رجالا من أهل بيته إن كان الرهط منهم لأكلاً الجذعة وإن كان لشارباً فرقاً، فقدم إليهم رجل - يعنى شاة - فأكلوا حتى شبعوا، ثم قال: «علي يقضي ديني وينجز موعدي». (2)

[386/ 16] عباد بن عبد الله، عن علي بن أبي طالب [عليه السلام]، قال: لمّا نزلت: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «يا علي اصنع لي رجل شاة بصاع من طعام وأعد قعباً من لبن - و كان القعب قدر ريّ رجل - قال: ففعلت، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «يا علي اجمع بني هاشم»، و هم يومئذ أربعون رجلاـ أو أربعون غير رجل، فدعا رسول الله صلى الله عليه و آله بالطعام فوضعه بينهم فأكلوا حتى شبعوا، وإن منهم لمن يأكل الجذعة بإدامها، ثم تناولوا القدح فشربوا حتى رووا، وبقي فيه عامته، فقال بعضهم: ما رأينا كاليوم في السحر، يرون أنه أبو لهب، ثم قال: «يا علي اصنع رجل شاة بصاع من طعام وأعد بقعب من لبن»، قال: ففعلت، فجمعهم فأكلوا مثل ما أكلوا بالمرّة الأولى، و شربوا مثل المرة الأولى، و فضل منه ما فضل المرة الأولى، فقال بعضهم: ما رأينا كاليوم في السحر، فقال - الثالثة -: «اصنع رجل شاة بصاع من طعام وأعد بقعب من لبن»، ففعلت: فقال: «اجمع بني هاشم»، فجمعتهم فأكلوا و شربوا فنذرهم رسول الله صلى الله عليه و آله بالكلام، فقال: «أيّكم يقضي ديني و يكون خليفتي و وصيي من بعدي»؟ قال: فسكت العباس مخافة أن يحيط ذلك بماله، فأعاد رسول الله صلى الله عليه و آله الكلام فسكت القوم وسكت العباس مخافة أن يحيط ذلك بماله، فأعاد رسول الله صلى الله عليه و آله

1- تهذيب الآثار 4 /60 حديث شماره 3 و رجوع شود به حديث شماره 4 و كنز العمال 249/7.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 47.

الكلام الثالثة، قال: و إني يومئذ لأسوأهم هيئة، إلى يومئذ لأحمش الساقين، أعمش العينين، ضخم البطن، فقلت: أنا يا رسول الله صلى الله عليه و آله، قال: «أنت يا علي، أنت يا علي». (1)

مقایسه بین پنج روایت گذشته برای قضاوت اهل انصاف کافی است !

6. در برخی از منابع از کلام مفصل پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به «اخي» فقط به «اخی» اکتفا شده. (2)

7. و بعضی آن را هم حذف و فقط پاسخ مثبت امیرمؤمنان علیه السلام را نقل کرده اند! (3)

8. بخاری در ترجمه عبّاد بن عبد الله الأسدي می نویسد:

يعدّ في الكوفيين، سمع عليا [عليه السلام]، سمع منه منهال بن عمرو، فيه نظر.

سپس از او چنین روایت کرده: محمد بن الفضل، قال: حدّثني شريك، عن

1- تاریخ مدینة دمشق 47/42 - 48 نظیر این روایت را با کمی اختلاف ابن ابی حاتم رازی (متوفی 327) از عبد الله بن حارث به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام آورده و به جای «و يكون خليفتي و وصيي من بعدي» گفته: «و يكون خليفتي في أهلي». (تفسیر ابن ابی حاتم 9/ 2827، تفسیر ابن کثیر 364/3) در کتاب أسانيد فضائل أمير المؤمنين علي عليه السلام للشيخ باسم الحلّي 1/ 641 - پس از نقل روایت گذشته از تفسیر ابن ابی حاتم - آمده است: سند این روایت نیکو و معتبر است، راویان آن همه ثقه هستند. البته تمیمی - یعنی عبدالله بن عبدالقدوس - را برخی به جهت نقل از اشخاص ضعیف، تضعیف کرده اند ولی- گذشته از آن که ابن حبان او را توثیق نموده - عیب مذکور در سند این روایت وجود ندارد (زیرا آن را از اعمش نقل کرده که ضعیف نیست). نگارنده گوید: او از راویان ترمذی است، بخاری نیز روایتش را به عنوان شاهد ذکر نموده و برخی مانند محمد بن عیسی و ابن حبان او را از ثقات دانسته اند بخاری می گوید: خودش راستگو است ولی از افراد ضعیف روایت نقل می کند. (تهذیب الکمال 15/ 243 - 244، تهذیب التهذیب 265/5)

2- مانند الطبقات الکبری 1/ 187، المنتظم 2/ 367.

3- برای نمونه رجوع شود به الدر المنثور 97/5 (با آن که روایت را از طبری [روایت شماره 377] و ابن ابی حاتم [روایت شماره 386] نقل کرده است)، کفاية الطالب اللبيب للسيوطي، 1231، سبل الهدى والرشاد 2/ 324.

الأعمش، عن المنهال، عن عَبّاد بن عبـد الله، عن علي رضـى الله عنه [عليه السـلام] قال: لمّا نزلت: (وَأَنـذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشـعراء (26): 214] جمع رسول الله صلى الله عليه و آله منهم ثلاثين رجلاً على على من جمعت من أبي... فذكر الحديث. (1)

ملاحظه فرموديد كه متن روايت تقطيع شده و مبهم چنين آمده است: (على على من جمعت من أبي). معلوم نيست خود بخارى دست به تصحيف آن زده يا ناسخان امين براى حفظ سنت شريف نبوى چنين رفتارى را داشته اند! محقق كتاب گفته: در عبارت تغيير و سقطى واقع شده و معناى آن معلوم نيست! (2)

روايات عبّاد بن عبد الله اسدى در اين زمينه در شماره هاى 383 تا 386 گذشت. روايت احمد بن حنبل از او نيز چنين است:

[1387/ 17] عن عبّاد بن عبد الله الأسدي، عن علي [عليه السلام]، قال: لمّا نزلت: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشعراء (26): 214] دعا رسول الله صـلى الله عليه و آله رجالاً من أهـل بيته، إن كان الرجل منهم لأكلاً جذعـة وإن كان شاربا فرقاً، فقـدم إليهم رجلاً فأكلوا حتى شبعوا. فقال لهم: «من يضـمن عنّي ديني و مواعيـدي و يكون معي في الجنـة و يكون خليفتي في أهلي»؟ فعرض ذلك على أهل بيته، فقال علي[عليه السلام]: انا.

فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «علي يقضي عنّي ديني وينجز مواعيدي». (3)

1- التاريخ الكبير 6/ 32 - 33، و مراجعه شود به الكامل لابن عدي 4/ 343.

2- كـذا في الأصـل، و فيه تصـحيف و سـقوط لا يعلم مفهومه، ولم نجـد العبارة في غيره من التراجم حتى نصـححها، و دعوة علي [عليه السـلام] بأمر النبي صـلى الله عليه وسـلم بني هاشم وهم يومئذ أربعون رجلا... إلى آخر الحديث بطوله مذكور فى تفسير ابن جرير والدر المنثور ناقلاً عن أبي نعيم وغيره، ليس فيه هذه العبارة، والله أعلم.

3- فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 268 - 271 شماره 230، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 807 - 808 شماره 1108، الرياض النضرة 3/ 125.

محمد حسنین هیکل در کتاب حیاة محمد صلی الله علیه و سلم، چاپ اول، داستان را به تفصیل نقل کرده و گفته: قال صلی الله علیه و اله لهم: (... فَأَيُّكُمْ يُؤَازِرُنِي عَلَى هَذَا اَلْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ)؟ فأعرضوا عنه و همّوا بتركه. (1)

ولی در چاپ های بعد، یعنی چاپ دوم و سوم سال های 1345 و 1358 هجری توسط انتشارات دار الکتب المصریه، بخش: (أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ) از آن حذف شده است! (2)

واکنش دوم: تضعیف سند

در این زمینه پنج روایت معتبر گذشت و معلوم شد که روایات دیگر - با مضمون های متفاوت - نیز مؤید آن است و اصل قضیه قابل انکار نیست. (3)

1. بعضی در سند روایت طبری - روایت شماره 377 - اشکال کرده اند که ابومریم عبدالغفار بن القاسم ضعیف است. (4)

پاسخ

اولاً: پیش از این - در پاورقی - اشاره کردیم که ملاعلی قاری و خفاجی مصری حکم به اعتبار روایت دلائل النبوة بیهقی نموده اند (5) و بیهقی در ابتدای

1- حیاة محمد صلی الله علیه و اله 104.

2- الإمام علي بن أبي طالب علیه السلام الرحماني الهمداني 557 - 558.

3- روایات معتبر شماره های 371 - 375 و روایت پس از آن شواهد شماره 376 - 387.

4- تفسیر ابن کثیر 3/ 363 - 364: تفرّد بهذا السیاق عبد الغفار بن القاسم أبي مریم، و هو متروك، کذاب، شیعي، اتهمه علي بن المديني و غیره بوضع الحدیث، و ضعفه الأئمّة.

5- هر دو گفته اند: روی البیهقي بسند جید، و خفاجی در ادامه گفته: تفصیله کما في الدلائل للبیهقي و غیره بسند جید.... (نسیم الریاض، شرح الشفا لشهاب الدین أحمد الخفاجي 3/ 35 و حاشیه همان صفحه، شرح الشفا للقاري)

سنـد گفته: (ابن اسـحاق از کسـی که از عبـدالله بن الحارث بن نوفل شـنیده بود چنین نقل کرد و گفت: راوی از من خواست نامش مخفی بماند) ولی در ادامه از احمد بن عبدالجبار نقل کرده که راوی آن عبدالغفار بن القاسم بوده است. (1)

ثانیاً: حافظ ابن عقده، ابو مریم عبدالغفار بن قاسم را توثیق بلکه مدح و ثنای فراوان نموده (2) ولی مهم ترین اشکال او تشیع اوست؛ لذا - چنان که گذشت - بعضـی از ذکر نام او امتناع ورزیده اند (و نخواسـته اند کسی بفهمد که آن ها از ابو مریم که شیعه است روایت نقل می کنند)

شاید گفته شود: خود ابن عقده هم مورد طعن واقع شده است!

در جواب می گوییم: در فضـیلت 14 «بازگشت خورشـید برای علی علیه السـلام» توثیق و تعظیم ابن عقده به نقل از بزرگان عامه خواهد آمد. (3)

1- قال الحافظ البيهقي: أخبرنا محمـد بن عبدالله الحافظ أخبرنا أبو العباس محمد بن يعقوب، حدثنا أحمد بن عبد الجبار، حدثنا يونس بن بكير، عن محمـد بن إسـحاق، قال: حدثني من سـمع عبد الله بن الحارث بن نوفل - واسـتكتمني اسـمه -، عن ابن عباس، عن علي بن أبي طالب عليه السـلام. غرض آن است که محمد بن اسـحاق نام آن راوی را که مطلب را- از عبد الله بن الحارث نقل کرده- نبرده به این دلیل که راوی خودش خواسـته نامش مخفی بماند ولی بیهقی می گوید قال أحمد بن عبد الجبار بلغني أن ابن إسـحاق إنما سمعه من عبد الغفار ابن القاسم أبي مريم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله بن الحارث یعنی: راوی عبدالغفار بن القاسم ابی مریم بوده که مطلب را از منهال - به نقل از عبدالله بن حارث - شنیده (ولی شرایط به نحوی بوده که نخواسته نام آن دو را ببرد). (دلائل النبوة للبيهقي 2/ 179 - 180)

2- قال ابن عدي الجرجاني: و سـمعت أحمد بن محمد بن سـعيد يثني على أبي مريم و يطريه و تجاوز الحد في مدحه حتى قال: لو انتشر علم أبي مريم و خرج حـديثه لم يحتـج الناس إلى شـعبة! ثم قال ابن عـدي: وابن سـعيد حيث مال هـذا الميل الشديد إنما كان لإفراطه في التشيع (الكامل لابن عدي 327/5، لسان الميزان 4/ 43، تعجيل المنفعة 263)

3- رجوع شود به صفحه 786- 787.

ثالثاً: نظر شعبة بن حجاج دربارهٔ ابو مریم مثبت بوده است، (1) و شعبه – نزد عامه – امیرالمؤمنین في الحدیث است. (2)

2. ذهبی دربارة ربیعة بن ناجد (3)– که در سند روایت شماره 374 –375 واقع شده – اشکال کرده که او مجهول است و گفته: «لا یکاد یُعرف، فیه جهالة»!

سپس متن آن را نیز بدون هیچ دلیلی منکر دانسته و گفته: ابوصادق از ربیعة حدیث منکر و غیر قابل قبولی نقل کرده که در ضمن آن آمده: «عليٌّ أخي و وارثي». (4)

پاسخ

دیگران – مانند عجلی و ابن حبان و ابن حجر – ربیعه را ثقه دانسته اند. (5)

و روایت هم منکر نیست، اشکالش آن که مشتمل است بر برادری و وارث بودن امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله که شواهد روایی فراوان دارد، (6) آری

1– الجرح والتعدیل لابن أبي حاتم الرازي 54/6: و کان شعبة حسن الرأي فیه.

2– همهٔ ارباب تراجم و رجال این مطلب را در شرح حال او ذکر کرده اند. به عنوان نمونه رجوع شود به سیر اعلام النبلاء 202/7، تقریب التهذیب 418/1

3– شایان ذکر است که برخی از ارباب تراجم نام پدرش را به «ذال» یعنی «ناجذ» گفته اند، رجوع شود به التاریخ الکبیر للبخاري 3/ 281 معرفة الثقات للعجلی 1/ 359، الثقات لابن حبان 229/4، تاریخ بغداد 14/ 367 – 368، تهذیب الکمال 33/ 412، الکاشف للذهبي 1/ 394.

4– رجوع شود به میزان الاعتدال 2/ 45، المغنی 1/ 350.

5– رجوع شود به الثقات لابن حبان 229/9، معرفة الثقات للعجلي 1/ 359، تهذیب الکمال 145/9 – 146، تقریب التهذیب 298/1، تهذیب التهذیب 228/3.

6– درباره برادری رجوع شود به صفحه 607 فضیلت شماره 9 تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است» و در مورد وارث نیز رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1558: «علی علیه السلام تنها وارث پیامبر صلی الله علیه و آله» بویژه شماره های 322، 636 که به سند صحیح نقل شده است.

این مطالب برای متعصبی چون ذهبی قابل قبول نیست !

محمـد عبـد الحمید النمیسـي، محقق کتاب إمتاع الأسـماع مقریزی، پس از نقل روایت شـماره 374 حکم به صـحت آن نمـوده و گفته: روایتی که قبل از آن نقل شده، شاهد اعتبار آن است. (1)

واکنش سوم: جعل روایت برای دیگران

بنابر روایت معتبر ابن عباس، پیامبر صـلی الله علیه و آله در ضـمن این قضیه به علی علیه السلام که پاسخ مثبت داد فرمود: (اَنتَ وَلیّي فِي الدنیا والآخرة). (2)

برخی همین عبارت را - بنابر نقل طلحة بن زید که نزد عامه هیچ اعتباری ندارد (3) - برای عثمان و در روایتی دیگر برای عمر ساختند (4) و البته در مصادر عامه هم به ساختگی بودن آن تصریح شده، (5) و حدیث بی سند دیگر نیز ساختند که: انه صلی الله علیه و آله قال لعبد الرحمن بن عوف: أنت ولیي في الدنیا والآخرة. (6)

با رجوع به مصادر روایات شـماره: 371 - 386 معلوم می شود که پس از نزول آیه شـریفه: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [الشـعراء (26): 214] حضـرت فقط بنی عبـدالمطلب بنی هاشم و خاندان نزدیک خویش را دعوت فرمود ولی بخاری با چشم پوشـی از نصّ (الأَقْرَبِينَ) و روایات معتبر گذشته، روایاتی را

1- الحدیث السابق یشهد علی صحته. (إمتاع الأسماع 5/ 177).

2- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».

3- قال البخاري: طلحة بن زید الشامي منکر الحدیث، و قال النسائي: متروك الحدیث. (الکامل ابن عدي الجرجاني 4/ 109)

4- المستدرك/ 97، الکامل ابن عدي الجرجاني 4/ 109.

5- الموضوعات لابن الجوزی 334/1.

6- الریاض النضرة 4/ 307.

نقل کرده که آیه را مربوط به همهٔ قبایل قریش می داند و گفته است: لمّا نزلت: (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) صعد النبي صلى الله عليه و اله على الصفا فجعل ينادى: يا بنى فهر، يا بني عدي لبطون [ببطون] قريش حتى اجتمعوا....

قام رسول الله صلى الله عليه و آله... قال: يا معشر قريش - أو كلمة نحوها - اشتروا أنفسكم، لا أغني عنكم من الله شيئاً، يا بني عبد مناف.... (1)

واکنش چهارم: بهانه های بنی اسرائیلی !

واکنش فخر رازی در برابر این روایت شگفت است و هیچ تناسبی با موقعیت علمی او ندارد. اشکالات او را یک به یک نقل کرده و به نقد آن می پردازیم.

او دربارهٔ اولین دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ مثبت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

1. طبری فقط یک روایت در این زمینه نقل کرده است.

پاسخ

غیر از طبری دیگران نیز در این زمینه روایاتی نقل کرده اند که گذشت.

2. ابن اسحاق و واقدی آن را نقل نکرده اند.

پاسخ

اولاً: نقل نکردن ابن اسحاق و واقدی ضرری به اعتبار آن نمی زند، و روایات فراوانی در سیره هست که آن دو نقل نکرده اند.

1- صحيح البخاري 6/ 16 - 17 و مراجعه شود به 3/ 190 - 191 و 4/ 161.

ثانياً: طبری، دار قطنی و دیگران این مطلب را از ابن اسحاق روایت کرده اند (1) گرچه در سیره ابن اسحاق موجود نیست.

3. در این روایت «من بعدی» نقل نشده است.

پاسخ

در روایات دیگر «من بعدی» آمده، بنابر نقل ابن عساکر حضرت فرمود: أيكم يقضي ديني و يكون خليفتي و وصيّي من بعدي. (2)

4. برفرض که نقل شده باشد صحت آن ثابت نیست.

پاسخ

روشن است که هر کس فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کند از اعتبار ساقط و روایت او بی ارزش می شود !! لذا اشاره کردیم که ملاعلی قاری و خفاجی مصری حکم به اعتبار روایت دلائل النبوة بیهقی نموده اند؛ (3) زیرا در این دو منبع بخش اخیر روایت حذف شده اما همین روایت با همین سند هنگامی که مشتمل بر پرسش پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام و فضیلت آن حضرت باشد ضعیف می شود !!

گذشته از آن، آیا در روایات متعدد دیگر که لفظ «من بعدی» یا «بعدی» آمده

1- رجوع شود به: تاریخ الطبري 2/ 63، تفسير الطبري 19/ 149، علل الدارقطنی 3/ 75 - 77، شواهد التنزيل 1/ 485، تفسير البغوي 3/ 400، تاريخ مدينة دمشق 42/ 48، و دیگر منابع روایت شماره 377 که صفحه 558 - 559 گذشت.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 48، تفسير ابن كثير 3/ 363 - 364، تفسير ابن أبي حاتم 9/ 2827.

3- هر دو گفته اند: روی البيهقي بسند جيد، و خفاجی در ادامه گفته: تفصيله كما في الدلائل للبيهقي و غيره بسند جيد.... (نسيم الرياض، شرح الشفا لشهاب الدين أحمد الخفاجي 3/ 35، و هامش همان صفحه، شرح الشفا للقاري)

و صحت و اعتبار آن هم قطعی است، (1) شما می پذیرید؟! چرا آن جا هم لجبازی نموده و بهانه های بی جا می گیرید؟!

5. ما نمی پذیریم که طبری متهم به تشیّع نیست.

پاسخ

شهرت طبری در تسنن از روز روشن تر است. (2) او حتی در کتابی که به هدف جمع آوری اسناد حدیث غدیر نوشته، پیش از نقل روایات غدیر به ذکر مناقب ساختگی و دروغین خلفای ثلاثه پرداخته و پس از آن روایات غدیر را نقل کرده است ! حافظ ابن عساکر در شرح حال طبری می نویسد:

هنگامی که او شنید ابوبکر سجستانی در حدیث غدیر اشکال کرده است دست بکار «کتاب فضائل» شد و [روش کارش چنین بود که] به ترتیب شروع به نگارش فضائل،ابوبکر، عمر، عثمان و علی [علیه السلام] نمود و (سپس) به تصحیح حدیث غدیر پرداخت و از صحت و اعتبار آن دفاع کرد و فضائلی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام به او رسیده بود در آن کتاب نقل کرد ولی کتاب ناتمام ماند ! (3)

6. بر فرض که طبری متهم به تشیع نباشد زیدیه - با وجود علاقه شدید به علی علیه السلام- با آن مخالفت کرده اند. (4)

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 230: «علی علیه السلام سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله»

2- رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2623 - 2622.

3- تاریخ مدینة دمشق 52/ 1972 - 198، و رجوع شود به سیر أعلام النبلاء 14/ 274، تذکرة الحفاظ 2/ 713.

4- نهایة العقول 4/ 432 - 433

پاسخ

در برابر دلائل عقلی و نقلی فراوان، ذکر مخالفت زیدیه چه ارزشی دارد؟! جز آن که الغریق یتشبّث بکل حشیش !

واکنش پنجم: تحریف معنوی

ابن کثیر برای منحرف کردن اذهان از جانشینی علی علیه السلام و فضائل مهمی که در روایات گذشته وجود دارد – با نادیده گرفتن روایات متعدد – می گوید:

گویا پیامبر صلی الله علیه و آله ترس از آن داشته که اگر به ابلاغ رسالت خویش بپردازد، مشرکان عرب او را به قتل برسانند لذا می خواست مطمئن شود که کسی امور خانواده اش را به عهده می گیرد و بدهی های آن حضرت را می پردازد! (1)

اشکال

اولاً: شما که برای کاستن از ارزش ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ادعا می کنید حضرت در آن هنگام کودکی بوده که اسلام آوردنش چندان اهمیت نداشته است. حال چگونه ممکن است یک کودک متعهد امور خانواده حضرت و پرداخت دیون ایشان گردد؟!

ثانیاً: ابن کثیر مطالب مهمی را نادیده گرفته و به روی خود نیاورده است:

1. دعوت خاندان به دین به فرمان خداوند بوده که نتیجه قهری آن این است که دعوت امیرالمؤمنین علیه السلام به اسلام از جانب خدا بوده، پس محال است خدا کسی را دعوت به دین نماید مگر آن که ایمان آوردنش اهمیت داشته باشد.

1- و كأنه صلى الله عليه و آله خشى إذا قام بابلاغ الرسالة إلى مشركي العرب أن يقتلوه، فاستوثق من يقوم بعده بما يصلح أهله، و يقضي عنه. (البداية والنهاية،3/ 54، السيرة النبوية 1/ 460، تفسير ابن كثير 364/3)

2. دعوت به یاری و همکاری که آن نیز درباره کودکی که از جهت فکری و جسمی ناتوان است متصور نیست.

3. وعده های مهم پیامبر صلی الله علیه و آله که هر کس دعوت مرا بپذیرد و مرا یاری نماید برادر من مصاحب (و رفیق خاصّ و ویژه) من خلیفه و وصی پس از من، جانشین من در خاندانم وارث و وزیر، من سرپرست شما پس از من و ولی من در دنیا و آخرت خواهد بود و بویژه تأکید بر این که او وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخن او گوش دهید و از او اطاعت نمایید.

واکنش ششم: انکار وجود روایت در مصادر معتبر

ابن تیمیه می نویسد:

این روایت در منابع اسلامی که مشتمل بر علم منقول است وجود ندارد و در صحاح، مسانید، سنن، مغازی یا کتب تفسیر - که روایات قابل احتجاج در آن آمده است - این حدیث یافت نمی شود.

سپس با اشاره به تفسیر طبری می گوید این که در برخی از کتب تفسیری - که هر روایتی را هرچند ضعیف باشد نقل می کنند - وجود دارد، دلیل صحت و اعتبار آن نخواهد بود.

و در ادامه می گوید: این حدیث نزد حدیث شناسان دروغ است. (1)

پاسخ

با توجه به مصادر گذشته معلوم شد که این حدیث در منابع متعدد و معتبر آمده است، و عده ای از اعلام حکم به اعتبار آن نموده اند.

1- إن هذا الحديث ليس في شيء من كتب المسلمين التي يستفيدون منها علم النقل، لا في الصحاح، و لا في المسانيد والسنن والمغازي.... (منهاج السنة 7/ 299 - 302)

تذکر چند نکته:

نکته اول:

شگفت آن که طبری و ابن عساکر و... روایت شماره 377 را از ابن اسحاق نقل کرده اند ولی در سیره ابن اسحاق به صورت کامل موجود نیست !

نکته دوم:

و نیز آن چه سؤال برانگیز است آن که ابن اسحاق هنگام نقل روایت می گوید: کسی که از عبدالله بن الحارث بن نوفل آن را شنیده بود چنین نقل کرد و از من خواست که نامش مخفی بماند. (1)

دو مطلب گذشته حاکی از برخورد مخالفان با روایات فضائل امیر مؤمنان علیه السلام و ناقلان آن است و گرنه چرا باید راوی درخواست کند که نامش مخفی بماند و چرا باید در سیره ابن اسحاق روایت ناقص نقل شود؟!

نکته سوم:

اعتراف ابوبکر به این فضیلت با تتمه آن در پیوست ها خواهد آمد. (2)

1- سیره ابن اسحاق 2/ 127، دلائل النبوة للبیهقي 179/2 - 180.

2- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1563

9- علی علیه السلام تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

[388 / 1] ترمذی (متوفی 279) روایت معتبری نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد اخوت ایجاد نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کنان نزد آن حضرت آمده و عرض کرد: برای هر کدام از اصحاب خویش برادری انتخاب کردی جز من! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»، یعنی: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی. (1)

سند روایت

این روایت را ترمذی نقل کرده و آن را معتبر و نیکو دانسته و جمعی از دانشمندان اهل تسنن، مانند: بغوی (متوفی 516)، سبط ابن الجوزی (متوفی 654) نووی (متوفی 676) محب طبری (متوفی 694)، شنقیطی استاد جامع الأزهر و... همه به نقل از ترمذی - آن را نیکو دانسته اند. (2)

1- آخی رسول الله صلی الله علیه و آله بین أصحابه فجاء علی علیه السلام تدمع عیناه فقال: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، آخیت بین أصحابك ولم تواخ بیني و بین أحد ! قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنت أخي في الدنیا والآخرة». (سنن الترمذي 5/ 300 قال الترمذي: هذا حدیث حسن غریب)

2- المصابیح 173/4 (دار المعرفة، بیروت)، 450/2 (دار الکتب العلمیة، بیروت)، مرآة الزمان 441/6، تهذیب الاسماء واللغات 1/ 348، ذخائر العقبی 66 کفایة الطالب شنقیطي 93.

مضمون روایت گذشته در منابع دیگری نیز نقل شده است. (1)

[1389 / 2] قال الصالحي الشامي: وروى أبو يعلى - برجال الصحيح-، عن عبد الرحمن بن صالح الأسدي - و هو ثقة -، عن زيد بن حارثة أنه قال: إن رسول الله صلى الله عليه و آله آخى... و بين علي بن أبي طالب و نفسه صلى الله عليه و آله. (2)

بنابر گفته صالحی شامی، ابویعلی پیمان برادری بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را به سند معتبر از زید بن حارثه صحابی نقل کرده است.

[390/ 3] در روایتی صحیح - در گزارش تزویج حضرت فاطمه و علی علیه السلام آمده: فقالت أم أيمن: يا رسول الله صلى الله عليه و آله هذا أخوك و زوجته ابنتك؟! - و كان النبي صلى الله عليه و آله آخى بين أصحابه و آخى بين علي و نفسه - قال: إن ذلك يكون، يا أم أيمن. (3)

1- رجوع شود به المستدرك 14/3، 157، المحاضرات للراغب 2/ 464، أسدالغابة 29/4، تاريخ مدينة دمشق 51/42 - 52، 96 مرآة الزمان 435/6، المناقب لابن المغازلي 53 - 54، البداية والنهاية 371/7، الفصول المهمة 219/1، جواهر المطالب 1/ 69 تاريخ الخلفاء للسيوطي 187، السيرة الحلبية 2/ 293. نگارنده گوید: بعضی آن را به جهت حکیم بن جبیر ضعیف دانسته اند، ولی حاکم نیشابوری گفته: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه، والشيخان لم يخرجا عن حكيم بن جبير [لا] لوهن في رواياته إنما تركاه لغلوه في التشيع (المستدرك 561/1) و هیثمی بارها گفته: قال أبو زرعة: حكيم بن جبير محله الصدق إن شاء الله. (مجمع الزوائد 187/3، 195 و 4/ 205 و 7/ 299)

2- سبل الهدى والرشاد 3/ 363، الباب الخامس في مؤاخاته صلى الله عليه و اله بين أصحابه.

3- هیثمی پس از این روایت حدیث دیگری نقل کرده سپس گفته: رواه كله الطبراني، ورجال الرواية الأولى رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 9/ 209 - 210) و نیز مراجعه شود به المصنف لعبد الرزاق 5/ 485، صحيح ابن حبان 15/ 394، المعجم الكبير للطبراني 22/ 410 و 24/ 137، الطبقات الكبرى 24/8 تاريخ مدينة دمشق 42/ 133، مناقب على بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 273 ذخائر العقبى 28، الرياض النضرة 3/ 142، كفاية الطالب للكنجي 306 موارد الظمآن 172/7، مجمع الزوائد 9/ 205، جواهر المطالب 1/ 147 - 148، كنز العمال 685/13، الصواعق المحرقة 142، ينابيع المودة 2/ 127.

أم ایمن –شاید از روی مزاح – به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: این علی برادر توست و دخترت را به همسری او در می آوری؟! حضرت فرمود: آری؛ این ممکن است ای أُم ایمن (زیرا من و علی از یک پدر و مادر نیستیم، و پیمان برادری مانع ازدواج نیست).

[4/391] قال ابن عبد البر: والصحيح عند أهل السير والعلم بالآثار والخبر في المؤاخاة التي عقدها رسول الله صلى الله عليه و آله بين المهاجرين والأنصار في حين قدومه إلى المدينة أنه آخى بين أبي بكر الصديق و خارجة بن زيد بن أبي زهير و بين عمر بن الخطاب و عتبان بن مالك و بين عثمان بن عفان و أوس بن ثابت بن المنذر... و آخى بين علي بن أبي طالب و بين نفسه صلى الله عليه و آله فقال له: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»...

و قد كان رسول الله صلى الله عليه و آله آخى بين المهاجرين بعضهم و بعض قبل الهجرة على الحق والمواساة أيضاً فآخى بين أبي بكر و عمر.... (1)

ابن عبدالبر (متوفی 463) می گوید صحیح نزد دانشمندان سیره و آگاهان به اخبار و آثار آن است که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه تشریف فرما شد و بین مهاجرین و انصار پیمان برادری ایجاد نمود امیرالمؤمنین علیه السلام را برادر خود قرار داد و به او فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»، یعنی: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

او در ادامه برخی از روایات حاکی از برادری حضرت را با سند متصل این چنین نقل کرده است:

[5/392] عن ابن عباس: أن النبي صلى الله عليه و سلم قال لعلي [عليه السلام]: «أنت أخي و صاحبي»

[6/393] و عنه: أن علياً [عليه السلام] كان يقول: «والله إني لأخو رسول الله صلى الله عليه و آله و وليّه».

1- الدرر لابن عبد البر 90 - 92.

[394/ 7] عن عباد بن عبد الله، قال: سمعت عليا [عليه السلام] يقول: «أنا عبد الله و أخو رسوله، ولا يقولها بعدي إلّا كذّاب مفترٍ»

[395/ 8] عن أبي سليمان الجهني - يعني زيد بن وهب - قال: سمعت عليا [عليه السلام] يقول على المنبر: «أنا عبد الله و أخو رسوله، لم يقلها أحد قبلي ولا يقولها أحد بعدي إلّا كذّاب مفترٍ».

[396/ 9] وقال ابن عبد البر - في موضع آخر بعد أن روى حديث المنزلة بأسانيد عديدة، و روى بسنده عن ابن عباس: أن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلي [عليه السلام]: «أنت أخي و صاحبي» -:

[10/397] عن أبي الطفيل، قال: لما احتضر عمر جعلها شورى بين عليّ [عليه السلام] و عثمان و طلحة والزبير و عبد الرحمن بن عوف و سعد، فقال لهم عليّ [عليه السلام]: «أَنْشُدُكم الله، هل فيكم أحد آخى رسول الله صلى الله عليه و آله بينه و بينه - إذ آخى بين المسلمين - غيري»! قالوا: اللّهمّ لا.

نگارنده گويد: و في رواية ابن عساكر... إذ أخى بين المؤمنين فآخى بيني و بين نفسه، و جعلني منه بمنزلة هارون من موسى إلا أني لستُ بنبي؟ قالوا: لا. (1)

و في رواية ابن المغازلي: إنّي لأخو رسول الله [و] وزيره... ولقد آخا بين المسلمين فما اختار لنفسه أحداً غيري، و لقد قال لي: «أنت أخي و أنا أخوك في الدنيا والآخرة». (2)

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 431 - 433.

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 114 (چاپ اسلاميه 111).

[39/ 11] ثم قال ابن عبد البر: و روينا من وجوه عن عليّ [عليه السلام] أنه كان يقول: «أنا عبد الله، و أخو رسول الله صلى الله عليه و آله، لا يقولها أحد غيري إلّا كذّاب». (1)

[399 / 12] إلى أن قال ابن عبد البر: آخى رسول الله صلى الله عليه و آله بين المهاجرين بمكة، ثم آخى بين المهاجرين والأنصار بالمدينة، و قال في كل واحدة منهما لعلي [عليه السلام] «أنت أخي في الدنيا والآخرة»، و آخى بينه و بين نفسه، فلذلك كان هذا القول و ما أشبه من على رضى الله عنه [عليه السلام]... و هذه كلها آثار ثابتة. (2)

ابن عبدالبر پس از نقل حديث منزلت، روايات متعددى در اخوت و برادرى حضرت نقل كرده و مى نويسد: پيامبر صلى الله عليه و آله به اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: «تو برادر و رفيق همراه من هستى».

اميرالمؤمنين عليه السلام در روز شورا آن ها را قسم داد: «آيا بين شما كسى هست كه پيامبر صلى الله عليه و آله او را برادر خود قرار داده باشد جز من»؟! همه اعتراف كردند كه نه. (3)

و با اسناد متعدّد از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شده كه فرمود: «من بنده خدا و برادر پيامبر صلى الله عليه و آله هستم، كسى جز من اين ادّعا را نمى كند مگر كذّاب و دروغگو».

پس از آن مى نويسد: پيامبر صلى الله عليه و آله يک بار در مكّه بين مهاجرين عقد اخوّت

1- الاستيعاب 3/ 1098. نگارنده گويد و نيز مراجعه شود به السنن الكبرى للنسائى 5/ 126 خصائص أمير المؤمنين 87، مسند أبي حنيفة، لأبي نعيم 211، تاريخ مدينة دمشق 42/ 61، الدرر لابن عبد البر 91، الرياض النضرة 124/3 شرح ابن أبي الحديد286/20، تهذيب الكمال 483/20 - 484، أسد الغابة 16/4، نظم درر السمطين 96 كنز العمال 13/ 129 (با كمى اختلاف).

2- الاستيعاب 1098/3 - 1100 و رجوع شود به أسدالغابة 16/4، تهذيب الكمال 483/20 - 484.

3- و في رواية ابن عساكر: قال: أنشدكم بالله أفيكم أحد أخو رسول الله صلى الله عليه و آله غيري إذ آخى بين المؤمنين فآخى بيني و بين نفسه و جعلني منه بمنزلة هارون من موسى إلا أني لست نبي [بنبي ظ]؟ قالوا: لا. (تاريخ مدينة دمشق 42/ 431 - 433)

بست و بـار دیگر در مـدینه بین مهاجرین و انصار پیمان برادری ایجاد نمود، در هر دو مرتبه پیامبر صـلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام را برادر خود قرار داده و به او فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»، یعنی: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.

از این روی امیرالمؤمنین علیه السـلام این گونه کلمـات را بر زبـان جاری می فرمود (و خود را برادر پیامبر صـلی الله علیه و آله معرفی می کرد) سپس حکم به اعتبار اخبار و آثار گذشته کرده و می نویسد: این روایات همه آثاری ثابت (و مسلّم) است. (1)

نگارنده گوید: عده ای این برادری را به گونه ارسال مسلّمات نقل نموده اند. (2)

ابن حجر عسـقلانی - پس از نقل روایتی - می گوید: این روایت به انضـمام روایات گذشته، باعث تقویت مضمون (و اطمینان به صدور) می گردد. (3)

عبارت ابن اسحاق (متوفی 151) که در سیره ابن هشام حمیری (متوفی 218) نقل شده تماشایی است. او پیش از نقل مؤاخات می گوید: پناه بر خدا که چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده به او نسبت دهیم ! (4) سپس می نویسد:

[13/400] و آخی رسول الله صـلی الله علیه و آله بین أصحابه من المهاجرین والأنصار، فقال - فیما بلغنا، و نعوذ بالله أن نقول علیه ما لم یقل -: تآخوا في الله أخوین أخوین، أخـذ بید علي بن أبي طالب [علیه السـلام]، فقال: «هذا أخي»، فکان رسول الله صـلی الله علیه و آله سید المرسلین، و إمام المتقین، و رسول ربّ العالمین، الذي لیس له خطیر ولا نظیر من العباد،

1- الاستیعاب 3/ 1098 - 1100.

2- قال النووي (المتوفی 676) والعینی (المتوفی 855):... و هو أخو رسول الله صلی الله علیه و آله بالمؤاخاة. (تهذیب الاسماء واللغات 1/ 344، عمدة القاري 2/ 147)

3- و إذا انضم هذا إلی ما تقدّم تقوی به. (فتح الباري 211/7)

4- و این حاکی از مخالفت دیگران با نقل قضیه برادری امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله است !

و علي بن أبي طالب رضى الله عنه[عليه السلام] أخوين. (1)

پیـامبر صـلی الله علیه و آله به مهـاجرین و انصـار فرمان داده که هر دو نفر از آن ها با همـدیگر پیمان برادری ببندنـد و دست علی ابن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: «این برادر من است».

پس پیـامبر صـلی الله علیه و آله- که سـرور،رسولاـن پیشوای پرهیزگـاران و فرسـتاده پروردگـار عالمیـان است و شبیه و همتا و نظیری بین مردمان برای او قابل تصور نیست - و علی ابن ابی طالب علیه السلام با یکدیگر برادرند !

نگارنده گوید: ابن اسحاق این عبارت را از حذیفه اخذ کرده که در روایت ابن مغازلی آمده است:

[401/ 14] قال حُذيفة بن اليمان: آخى رسول الله صلى الله عليه و آله بين أصحابه الأنصار والمهاجرين، فكان يُؤاخِي بين الرجل و نظيره، ثمّ أخذ بيد عليّ بن أبي طالب، فقال: «هذا أخي»، قال حُذيفة: رسول الله صـلى الله عليه و آله سـيّد المسلمين و إمام المتّقين و رسول ربّ العالمين الذي ليس له في الأنام شبيه ولا نظير، و عليٌّ بن أبي طالب أخوان. (2)

[1402/ 15] در روایتی آمده است: هنگامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد اخوت ایجاد نمود، امیرمؤمنان علیه السلام به حضـرت عرض کرد: روح از پیکرم جدا شد و پشتم شکست که دیدم برای هر کدام برادری انتخاب کردی و مرا رها نمودی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (وَالّـذي بَعَثَنِي بِالحَقِّ مَا اَخَرْتُكَ إِلّا لِنَفْسِـي، وَأَنْتَ مِنّي بِمَنزِلَةِ هارون من موسـى غيرَ أَنَّهُ لا نَبِيّ بَعدِي، وَ أَنْتَ أخي [و وزيري] وَ وَارِثي). يعنى: «به خدایی که مرا به حق به پیامبری برگزید تو را برای خویش نگه داشتم تو

1- السيرة النبوية لابن هشام 2/ 351 و رجوع شود به فتح الباري 7 210 - 211.

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 54 - 55

نسبت به من مانند هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود تو برادر - و بنابر نقلی وزیر - و وارث من هستی».

این روایت در منابع فراوان نقل شده است. (1)

روایات دیگری با مضـمون های نزدیک به هم در عقد اخوت پیامبر صـلی الله علیه و آله با امیر مؤمنان نقل شده که به نقل متن برخی اکتفا می شود.

[403/ 16] عن عمر بن عبـد الله، عن أبيه، عن جده: أن النبي صـلى الله عليه و سـلم آخى بين الناس و ترك عليا [عليه السـلام] حتى بقى آخرهم لا يرى له أخاً، فقال: يا رسول الله آخيت بين الناس و تركتني؟! قال: «وَلِمَ تراني تركتك؟! [انما] تركتك لنفسي، أنت أخي و أنا أخوك، فإن ذاكرك أحد فقل: أنا عبد الله و أخو رسوله، لا يدعيها بعد إلّا كذّاب». (2)

[404/ 17] و روى البلاذري، عن زيد بن أرقم، قال: آخى رسول الله صـلى الله عليه و آله بين أصـحابه فقال على [عليه السـلام]: يا رسول الله آخيت بين أصحابك و تركتني؟ فقال: «أنت

1- فضائل اميرالمؤمنين عليه السـلام لأحمد بن حنبل 249 - 251، 291 - 292 شماره 207، 259، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 792، 829 شماره 1085، 1137 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، ما روي في الحوض والكوثر لابن مخلد (جزء بقي بن مخلد 125 - 126، الثقات لابن حبان 141/1 - 142، الآحاد والمثاني 172/5، المعجم الكبير للطبراني 5/ 221، تاريخ مدينة دمشق 21/ 415 و 53/42، الرياض النضرة 1/ 25 و 3/ 138، المناقب للخوارزمي 152، ، سير أعلام النبلاء 1/ 142، نظم درر السمطين 95، الدر المنثور 4/ 371، كنز العمال 167/9، 170 و 106/13، وفاء الوفا للسمهودي 1/ 268، ينابيع المودة 1/ 159، فتح الملك العلي 48.

2- فضائل اميرالمؤمنين عليه السـلام لأحمد بن حنبل 227 شماره 177، فضائل الصـحابة لابن حنبل 2/ 597، تاريخ مدينة دمشق 42/ 61 الرياض النضرة 3/ 125 ذخائر العقبى 66، نظم درر السمطين 95 جواهر المطالب 1/ 71 كنز العمال 13/ 140 به نقل از مسند أبي يعلى (ولى در مسند أبي يعلى مطبوع پيدا نشد)، تحفة الأحوذي 10/ 152 - 153 به نقل از المرقاة و رجوع شود به كنز العمال 11/ 608، فيض القدير 1/ 69.

أخي، أما ترضى أن تدعى إذا دعيت، و تكسى إذا كسيت، و تدخل الجنة إذا دخلت»؟ قال: بلى يا رسول الله صلى الله عليه و آله (1).

[405 18] و روى الطبراني، عن ابن عباس، قال: لمّا أخي النبي صلى الله عليه و سلم بين أصحابه، بين المهاجرين والأنصار، فلم يؤاخ بين علي بن أبي طالب [عليه السلام] و بين أحد منهم، خرج على [عليه السلام] مغضباً حتى أتى جدولاً من الأرض فتسوّد ذراعه فتسفي [فسف] عليه الريح، فطلبه النبي صلى الله عليه و آله [حتى وجده] فوكزه برجله فقال له: «قم، فما صلحت أن تكون إلّا أبا تراب! أغضبت علي حين واخيتُ بين المهاجرين والأنصار ولم أواخ بينك و بين أحد منهم؟! [أنت أخي و أنا أخوك]». (2)

«أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه ليس بعدي نبي»؟!

«ألا من أحبّك حفٌ بالأمن والإيمان، و من أبغضك أماته الله ميتة الجاهلية، و حوسب بعمله في الإسلام». (3)

[406/ 19] عن أنس بن مالك، قال: آخى رسول الله صلى الله عليه و آله بين المسلمين فقال لعلي [عليه السلام]: «أنت أخي و أنا أخوك»، و آخى بين أبي بكر و عمر، و آخى بين المسلمين جميعاً. (4)

1- أنساب الأشراف 2/ 144 - 145.

2- زياده داخل كروشه از تاريخ مدينة دمشق 18/42.

3- رجوع شود به المعجم الأوسط 39/8 - 40، المعجم الكبير 11/ 63، كنز العمال 607/11، المناقب للخوارزمى 39، الفصول المهمة 1/ 220. نگارنده گويد: غرض از استشهاد به اين روايت، الزام مخالفين واحتجاج بر آن ها به ذكر عقد اخوت است و گرنه ما ملتزم به غضب امير مؤمنان عليه السلام و برخورد نامناسبى كه از پيامبر صلى الله عليه و آله نقل شده است نمى شويم و آن را نمى پذيريم (براى اطلاع بيشتر رجوع شود به دفتر نخست صفحه 7 - 8 نكته دوم و دفتر چهارم صفحه 1723 پيوست 8: «تفكيك در حجيت»)

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 52، ذيل تاريخ بغداد لابن النجار البغدادي 5/ 89

[407/ 20] عن أبي أمامة، قال: لمّا آخى رسول الله صلى الله عليه و آله بين الناس آخى بينه و بين علي [عليه السلام]. (1)

[408/ 21] عن سعيد بن المسيب: ان رسول الله صلى الله عليه و آله آخى بين أصحابه فبقي رسول الله صلى الله عليه و آله و أبو بكر وعمر و علي [عليه السلام]، فآخى بين أبي بكر و عمر، و قال لعلي: «أنت أخي و أنا أخوك». (2)

[409/ 22] عن محدوج بن زيد الذهلي: أن رسول الله صلى الله عليه و آله لما آخى بين المسلمين أخذ بيد علي [عليه السلام] فوضعها على صدره ثم قال:

«يا علي أنت أخي، و أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه لا نبي بعدي ، أما تعلم أن أول من يدعى به يوم القيامة يدعى بي فأقوم عن يمين العرش في ظلّه فأكسى حلة خضراء من حلل الجنة، ثم يدعى بأبيك إبراهيم عليه السلام فيقام عن يمين العرش فيكسى حلّة خضراء من حلل الجنة، ثم يدعى بالنبيين والمرسلين بعضهم على إثر بعض فيقومون سماطين (3) فيكسون حللاً خضراً من حلل الجنة. و أنا أخبرك - يا علي - أنه أول من يدعى به من أمتي يدعى بك لقرابتك منّي و منزلتك عندي، فيدفع إليك لوائي، و هو لواء الحمد يستبشر به آدم وجميع من خلق الله عز وجل من الأنبياء والمرسلين، فيستظلون بظلّ لوائي، فتسير باللواء بين السماطين، الحسن بن علي عن يمينك والحسين عن يسارك حتى تقف بيني و بين إبراهيم في ظل العرش، فتكسى حلّة خضراء من حلل الجنة، فينادي مناد من عند العرش:

«يا محمد نعم الأب أبوك إبراهيم، و نعم الأخ أخوك، و هو علي. يا علي إنك

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 51.

2- فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 199، شماره 141 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 740 شماره 1019 (طبعة دار ابن الجوزى، الرياض).

3- السّماطُ: الجماعة من الناس و النخل... والسماطان من النخل و الناس: الجانبان. (لسان العرب)

تدعی إذا دعیت و تحیا إذا حبیت [و تُخبی إذا حُبیت] و تکسی إذا کسیت». (1)

[410/ 23] عن ابن عمر، قال: لما ورد رسول الله صلی الله علیه و آله المدینة آخی بین أصحابه فجاء علي تدمع عیناه فقال: یا رسول الله آخیت بین أصحابك ولم تواخ بیني و بین أحد؟! فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «یا علي أنت أخي في الدنیا والآخرة». (2)

[411/ 24] عن ابن عمر قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله آخی بین أصحابه فآخي بین أبي بکر و عمر، و بین طلحة والزبیر، و بین عثمان بن عفان و عبد الرحمن ابن عوف، فقال علي: یا رسول الله صلی الله علیه و آله إنك قد آخیت بین أصحابك، فمن أخي؟! قال رسول الله صلی الله علیه و آله «اما ترضی - یا علي - أن أکون أخاك»؟! - قال ابن عمر وکان علي جلداً شجاعاً - فقال علي: بلی یا رسول الله، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنت أخي في الدنیا والآخرة». (3)

[412 25] عن أبي هریرة، قال: کان رسول الله صلی الله علیه و آله یؤاخي بین أصحابه، فقال: «علي أخي و أنا أخود». (4)

[413/ 26] قال رسول الله صلی الله علیه و آله صلی الله علیه وسلم: علي أخي في الدنیا والآخرة. (5)

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 53 - 54، 58، و مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 286 شماره 252، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 824 شماره 1131 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الریاض)، المناقب لابن المغازلي 55 - 56، شرح ابن أبي الحدید 9/ 169، ذخائر العقبی 75، الریاض النضرة 3/ 171 - 172، المناقب للخوارزمی 140، جواهر المطالب 181/1.

2- المستدرك 3/ 14 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 42/ 51، 96، الریاض النضرة 3/ 124، عیون الأثر 264/1، جواهر المطالب 69/1 السیرة الحلبیة 2/ 181، سبل الهدی والرشاد 3/ 363

3- المستدرك 3/ 14. و مراجعه شود به السیرة النبویة لابن سید الناس (عیون الأثر) 1/ 264. او در ادامه گفته: قال کثیر: فقلت لجمیع بن عمیر أنت تشهد بهذا علی عبد الله بن عمر قال: نعم.

4- تاریخ مدینة دمشق 42/ 62.

5- الجامع الصغیر 2/ 176، کنز العمال 11/ 602، سبل الهدی والرشاد 11/ 297، سیوطی آن را معتبر و نیکو دانسته است. (الجامع الصغیر 345 شماره 5589، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت)

[414/ 27] و عنه صلى الله عليه و آله- في ضمن حديث -: أيها الناس أوصيكم بحبّ ذي قرباها، أخي و ابن عمّى علي بن أبي طالب، لا يحبه إلّا مؤمن و لا يبغضه إلّا منافق، من أحبه فقد أحبني، و من أبغضه فقد أبغضني، و من أبغضني عذبه الله عزّ وجلّ. (1)

[415/ 28] قال رسول الله صلى الله عليه و آله: خير إخوتي علي، و خير أعمامي حمزة. (2)

[416/ 29] قال رسول الله صلى الله عليه و آله: على باب الجنة مكتوب لا إله إلا الله محمد رسول الله، عليٌ أخو رسول الله. (3)

[417 30] و في رواية: مكتوب على باب الجنة محمد رسول الله صلى الله عليه و آله، عليٌ أخو رسول الله، قبل أن تخلق السماوات بألفي سنة. (4)

[418/ 31] قال ابن أبي الحديد كان علي عليه السلام يقول وقت الحاجة: «أنا و أخو رسوله»، فيذكر أشرف أحواله والمزية التي اختصّ بها عن غيره. (5)

[419/ 32] و هذا نحو ما ذكروه في المغازي.... ثم برز الوليد لعلي [عليه السلام] فقال: من

1- فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 224 شماره 188، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 771 شماره 1066 طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، شرح ابن أبي الحديد 9/ 172، جواهر المطالب 1/ 250.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 62

3- فضائل امير المؤمنين لأحمد بن حنبل 289، 294 شماره 254، 262 (تحقيق محقق طباطبائى)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 827/2، 832 شماره 1134، 1140 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 42/ 62 و 56/ 73، ذخائر العقبى 66 - 67، الرياض النضرة 3/ 125، جواهر المطالب 1/ 72، كنز العمال 13/ 138.

4- فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 294 شماره 262 (تحقيق محقق طباطبائي)، الرياض النضرة 3/ 125، ذخائر العقبى 66 - 67، و مراجعه شود به جواهر المطالب 1/ 72.

5- شرح ابن أبي الحديد 12/ 124.

أنت؟ فقال: «أنا عبد الله وأخو رسوله»، فقتله. (1)

و رواه ابن عساكر هكذا: قال على [عليه السلام] - يوم بارز المشركين، وقالوا: من أنت؟ قال -: «أنا عبد الله و أخو رسوله». (2)

[33/420] و ذكروا في واقعة الهجوم على بيته و اخراجه ملبباً أنه يقول: «أنا عبد الله و أخو رسول الله صلى الله عليه و آله، حتى انتهوا به إلى أبي بكر فقيل له: بايع، فقال: «أنا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبايعكم وأنتم أولى بالبيعة لي» (3)

[421/ 34] و قال عليه السلام:

محمد النبيّ أخي و صهري *** و حمزة سيد الشهداء عمّي... (4)

انحصار برادری در خطبه فدکیه و اعتراف ابوبکر به آن

[422/ 35] قالت فاطمة عليها السلام- بعد قوله تعالى: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) [التوبة (9): 128] -: فإن تعرفوه تجدوه [تجدونه] أبي دون آبائكم، و أخا ابن عمّي دون رجالكم.

1- مراجعه شود به الطبقات الكبرى ابن سعد 2/ 23، البداية والنهاية 3/ 36، 333 - 334، السيرة النبوية لابن كثير 2/ 414، جواهر المطالب 33/1

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 59 - 60.

3- مراجعه شود به ضعفاء العقيلي 33/3، شرح ابن أبي الحديد 6/ 11، الإمامة والسياسة 1/ 18 (چاپ ديگر 28/1).

4- أنساب الأشراف 5/ 111، تاريخ مدينة دمشق 23/ 54 و 42/ 521، معجم الأدباء 14/ 48، شرح ابن أبي الحديد 4/ 122، الوافي بالوفيات 184/21، نظم درر السمطين 97، البداية والنهاية 9/8، الصواعق المحرقة 132، كنز العمال 13/ 112، سبل الهدى والرشاد 11/ 301. و قال الزبيدي: و تواتر عنه [عليه السلام] (تاج العروس 13/ 474).

وفي لفظ: فإن تعزوه تجدوه أبي دون نسائكم، و أخا ابن عمّي دون رجالكم. (1)

چنان که ملاحظه می فرمایید: بنابر نقل منابع کهن عامه - مانند ابن طیفور (متوفای 280)- حضرت زهرا علیها السلام در روزهای آغازین خلافت ابوبکر، در اعتراض به او - خطاب به او و دیگر صحابه - می فرماید:

پیامبری که خدای تعالی در این آیه به وجود اقدس او اشاره فرموده پدر من است نه دیگر زنان و (فقط) برادر پسر عمویم (علی) است نه دیگر مردان.

[423/ 36] ابوبکر در برابر احتجاج آن حضرت سر تسلیم فرود آورد و اعتراف نمود که: پیامبر صلی الله علیه و آله فقط پدر توست نه دیگر زنان و برادر شوهر توست نه دیگر مردان و قال: یا ابنة رسول الله، لقد کان صلی الله علیه و آله بالمؤمنین رءوفاً رحیماً، و علی الکافرین عذاباً أليماً، و إذا عزوناه کان أباك دون النساء، و أخا ابن عمّك دون الرجال، آثره علی کل حمیم، و ساعده علی الأمر العظیم، لا یحبّکم إلا العظیم السعادة، و لا یبغضکم إلّا الردیء الولادة، و أنتم عترة الله الطیبون، و خیرة الله المنتخبون. (2)

1- بلاغات النساء لابن طیفور 24 (انتشارات شریف رضی) 13 (چاپ بصیرتی)، جواهر المطالب للباعوني الشافعي 1/ 155، 158. و اللفظ الثاني عن کشف الغمة 2/ 111. نقلها العلامة الإربلي رحمه الله من کتاب السقیفة لأبي بکر أحمد ابن عبد العزیز الجوهري، عن عمر بن شبة، من نسخة قدیمة مقروءة علی مؤلفها، قُرئت علیه في ربیع الآخر سنة 322. (کشف الغمة 2/ 108)

2- بلاغات النساء 31 (انتشارات شریف رضی) 19 (چاپ بصیرتی): و حدثني عبد الله بن أحمد العبدي، عن حسین بن علوان، عن عطیة العوفي: أنه سمع أبا بکر یومئذ یقول لفاطمة علیها السلام... إلی آخر ما في المتن. و في روایة الشیخ الطبرسي:... و أخا إلفك [لبعلك] دون الأخلاء، آثره علی کل حمیم، و ساعده في کل أمر جسیم، لا یحبّکم إلا سعید، ولا یبغضکم إلا شقي بعید.... (الاحتجاج 1/ 141، بحار الأنوار 29/ 230)

نگارنـده گویـد: قال ابن خلّکان: لمّا رجع النبي صـلی الله علیه و آله من مکـة... عام حجة الوداع و وصل هذا المکان - أي غدیر خم - و آخی علي بن أبي طـالب [علیه السـلام]... قال: «علي منّي کهارون من موسـی، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...»، و للشـیعة به تعلّق کبیر. (1)

* در روایت شماره 80 گذشت که: فهو عبد الله وأخو رسوله.

* در روایت شماره 91 از حسن بصری گذشت که: و لقد آخی رسول الله صلی الله علیه و آله بین أصحابه، فآخی بین علی و نفسه، فرسول الله صلی الله علیه و آله خیر الناس نفساً، و خیرهم أخاً.

* در روایت شماره 247 گذشت که: انه أخي في الدنیا والآخرة؟!

* در روایت شماره 276 به سند صحیح گذشت که: أنا عبد الله، و أخو رسوله صلی الله علیه و آله، و أنا الصدیق الأکبر. لا یقولها بعدي إلا کذّاب.

* و بنابر روایت 277 فرمود: أنا عبد الله، و أخو رسوله، و أنا الصدیق الأکبر والفاروق الأعظم.

* در شماره های 374 - 375 به سند صحیح گذشت که: أخي و صاحبي.

* لفظ «أخي» در روایات شماره 376، 379، 380، 381 نیز آمده.

* در روایت شماره 592، قضـیه نگهداری دختر حضرت حمزه علیه السلام، خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر یک از زید و جناب جعفر و امیرمؤمنان علیه السلام ویژگی خاصّی را بیان فرمود. این روایت به گونه ای دیگر نیز نقل شده است:

و قال صلی الله علیه و آله لعلي علیه السلام: أنت أخي و صاحبي.

* در روایت شماره 636 به سند صحیح خواهد آمد که: والله إنّي لأخوه

1- وفیات الأعیان 5/ 230.

و وليّه وابن عمّه و وارثه فمن أحق به منّي؟!

* در روايت شماره 885 خواهد آمد كه: اللهم اشهد لهم، اللهم قد بلّغت، هذا أخي و ابن عمي و صهري و أبو ولدي.

* در روايت شماره 892 به سند معتبر خواهد آمد: أنت أخي وأبو ولدي.

* و در روايت شماره 950 خواهـد آمد: إن أخي، ووزيري، وخليفتي في أهل بيتي، و خير من تركت بعدي، يقضـي ديني، و ينجز موعدي علي بن أبي طالب.

* در شماره 1054 خواهد آمد: قال جابر: سمعت علياً [عليه السلام] يُنْشِدُ... :

أنا أخو المصطفى لا شك في نسبي *** معه ربّيت و سبطاه هما ولدي...

... فتبسم رسول الله صلى الله عليه و آله و قال: «صدقت يا على».

* در روايت شماره 1043:... علياً [علي] أخي... .

* و در شعر حسان بن ثابت در مدح آن حضرت خواهد آمد كه:

فأقضي بها دون البرية كلّها *** علياً، و سمّاه: الوَزِيرَ الْمَوْاخِيا (1)

* در روايت شماره 1380: أنا أخو رسول الله و ابن عمّه، لا يقولها أحد بعدي.

اهميت حديث اخوت

اين فضـيلت مخصـوص اميرالمـؤمنين عليه السـلام است و گـذشت كه ابوبكر نيز به اختصـاص برادرى پيـامبر صـلى الله عليه و آله به آن حضرت اعتراف كرده و اين مطلب در مناشدهٔ آن حضرت نيز آمده است. ابن عبدالبر (متوفى 463) به عنوان روايتى

1- عمدة القاري 16/ 216، وفي كفاية الطالب: (الوَصيّ المؤاخِيا). و بنابر روايت الفصول المهمة لابن الصباغ: (الولي المؤاخيا).

ثابت (و مسلّم) نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب شورا فرمود: شما را به خدا، آیا بین شما کسی جز من هست که پیامبر صلی الله علیه و آله - هنگامی که بین مسلمانان عقد اخوّت بست- او را برگزیده و برادر خویش قرار داده باشد؟! همه اعتراف کردند که نه. (1)

محب طبری (متوفی 694) می نویسد:

از بهترین دلائل بر عظمت مقام و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، انتخاب ایشان برای برادری است؛ زیرا چنان که گفته شد پیامبر صلی الله علیه و آله هر کسی را به نظیر خودش ضمیمه کرد تا آن که ابوبکر را با عمر برادر نمود ولی علی را برای خودش نگه داشت و او را به برادری خویش اختصاص داد، چه فخری و چه فضیلتی !! (2)

مناوی (متوفی 1031) - پس از روایت: «علي أخي في الدنيا والآخرة» در شرح این برادری می نویسد: چه برادری ! پیامبر روز دوشنبه مبعوث شد و امیرالمؤمنین علیه السلام از روز (بعد) سه شنبه با او نماز را شروع کرد و تا هفت سال مخفیانه با آن حضرت [به تنهایی] نماز می گزارد. (3)

کلام حذیفه و ابن اسحاق صاحب سیره نیز حاکی از اهمیت فوق العاده این فضیلت است. (4)

1- الاستیعاب 1098/3 - 1100، و رجوع شود به الوافي بالوفيات 21/ 178.

2- الریاض النضرة 3/ 187

3- فیض القدیر 4/ 468

4- صفحه 612 - 613، در روایات شماره 400 - 401 گذشت

داستانی زیبا در برادری حضرت از زبان دشمن

زهری می گوید: در جنگ جمل عایشه به مردی که زمام شتر او را گرفته بود گفت: علی ابن ابی طالب کجاست؟ گفت همین کسی است که ایستاده و دستش را به سوی آسمان بلند کرده (و مشغول دعا) است. عایشه از روزنه ای که در هودج بود نگاه کرد و گفت: ما أشبهه بأخيه، چقدر به برادرش شباهت دارد!

آن مرد پرسید برادرش کیست؟ عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله.

آن مرد گفت: فلاـ أراني أقاتل رجلاً هو أخو رسول الله، من هرگز حاضر نخواهم شد با کسی بجنگم که برادر پیامبر صلی الله علیه و آله است. این را گفت و مهار ناقه را رها کرد و به سوی علی شتافت. (1)

تألیفات مستقل در حدیث مؤاخات و برادری

بعضی از اعلام اهل تسنن تألیف مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارند، مانند:

1. ذکر من روی مؤاخاة النبي صلی الله علیه و آله لأمیر المؤمنین علیه السلام، حافظ ابن جعابی (متوفی 355) (2)

2. المؤاخاة، حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصبهانی (متوفی 430)

3. المؤاخاة، حاکم حسکانی (قرن پنجم)

1- قال الزهري:... فلمّا كان حرب الجمل أقبلت في هودج من حديد، وهي تنظر من منظر قد صُيّر لها في هودجها. فقالت - لرجل من ضبة و هو آخذ بخطام جملها أو بعيرها -: أين عليّ بن أبي طالب؟ قال: ها هو ذا واقف رافع يده إلى السماء، فنظرت فقالت: ما أشبهه بأخيه. قال الضبي: و من أخوه؟ قالت: رسول الله صلى الله عليه و آله. قال: فلا أراني أقاتل رجلاً هو أخو رسول الله صلى الله عليه و آله، فنبذ خطام راحلتها من يده و تحوّل إليه. (المحاسن والمساوي للبيهقي 1/ 35)

2- شرح حال او را بنگرید در تذکرة الحفاظ 3/ 925

واکنش مخالفان

واکنش اول: انکار برادری حضرت

هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام را به اکراه و اجبار نزد ابوبکر برده و گفتند: باید بیعت کنی، آن حضرت فرمود: «اگر بیعت نکنم چه می شود»؟! آن ها حضـرت را تهدیـد به قتل نموده و سوگند یاد نمودند که اگر بیعت نکنی گردنت را می زنیم! حضـرت فرمود: «... بنده خدا و برادر پیامبر صلی الله علیه و آله را می کشید»!! عمر گفت: بنده خدا آری ولی برادر پیامبر نه ! (1)

واکنش دوم: کتمان حدیث اخوت

بخاری – با اسناد متعدد از عبد الله بن ثمامه نقل کرده که او قول امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل نموده و گفته:

أحمد بن عمر، قال، ح [علامت تحویل سند] أبو غسان مالك، ح إبراهيم بن يوسف، عن أبيه، عن عمار الدهني، حدثني عبد الله ابن ثمامة: سمعت علياً عليه السلام قوله.

گرچه او از نقـل متن روایت امتناع کرده است ولی محقق کتاب در پاورقی مُشت بخاری را باز کرده و گفته: و هو: أنا عبـد الله و أخو رسوله صلى الله عليه و اله ما قالها أحد قبلي ولا يقولها أحد بعدي إلّا كذاب. (2)

و این رفتار بارها از بخاری دربارهٔ فضائل اهل بیت علیهم السلام سرزده است. (3)

1- فـأخرجوا عليـاً [عليه السـلام] فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع، فقال: «إن أنا لـم أفعل فمه»؟ قالوا: إذاً – والله الـذي لا إله إلا هو – نضـرب عنقك، فقال: «إذا تقتلون عبد الله و أخا رسوله»، قال عمر: أمّا عبد الله فنعم، و أما أخو رسوله فلا. (الإمامة والسياسة 20/1 (تحقيق الزينى) 31/1 (تحقيق الشيري)

2- التاريخ الكبير 5/ 59.

3- مراجعه شود به التاريـخ الكبير 71/1 و 50/2، 267 و 23/4 و 32/6 – 33، 64، 329 – 330، 157 و 7/ 244 – 245، 333 این موارد و موارد دیگر را بنگریـد در کتـاب: الجمع والتوضـيح لمرويـات الإمـام البخاري و أحكامه في غير الجامع الصـحيح 4/ 54 – 71، احادیث شماره 4001، 4005، 4012، 4016، 4018، 4019، 4026، 4027، 4035، 4036، 4038 و... .

واکنش سوم: تضعیف حدیث اخوت به توهم متن شناسی

ابن کثیر دمشقی می نویسد:

ابن اسحاق و سیره نویسان گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله بین خودش و علی [علیه السلام] برادری ایجاد کرد در این باره روایات فراوان نقل شده که صحیح نیست اسنادش ضعیف و متن برخی رکیک است؛ زیرا در آن آمده: «تو برادر، وارث جانشین و بهترین امیر پس از من هستی»، این جعلی است و با روایات صحیح مسلم و بخاری و بقیه منابع مخالف است.

سپس با جمله «خدا بهتر می داند» شک و تردید خویش را اظهار کرده است! (1)

فتنی نیز با بی شرمی تمام و نادیده گرفتن همه روایات گذشته گفته: «و کلّ ما ورد في أخوة علي ضعيف». (2)

پاسخ

1. معلوم است که تضعیف اسناد به جهت نسبت تشیع و رفض به راویان. است اشکال در متن هم به جهت آن است که با افکار امثال ابن کثیر و احادیث ساختگی آنان سازگار نیست. (3) برای اهل انصاف حکم به اعتبار روایات توسط

1- ذكر ابن إسحاق وغيره من أهل السير والمغازي أن رسول الله صلى الله عليه و آله آخى بينه و بين نفسه، و قد ورد في ذلك أحاديث كثيرة لا يصح شيء منها لضعف أسانيدها، وركة بعض متونها ؛ فإن في بعضها «أنت أخي و وارثي و خليفتي و خير من أمر بعدي»، و هذا الحديث موضوع مخالف لما ثبت في الصحيحين و غيرهما، والله أعلم. (البداية والنهاية 7/ 250)

2- تذكرة الموضوعات 97

3- قال العلامة الأميني قدس سره في الغدير 3/ 218: إن القارئ إذ ما راجع ما مرّ في صفحة 112 - 125 و 174 و وقف هناك على طرق الحديث الكثيرة الصحيحة و ثقة رجالها و إطباق الأئمة والحفاظ و أرباب السير على إخراجه و تصحيحه يعرف قيمة كلمة الرجل و محله من الصدق، و يعلم أن لا وجه للنظر فيه إلا بواعث ابن كثير واندفاعه إلى مناوئة أهل البيت الناشيء عن نزعته الأموية، والمترّبى في عاصمة الأمويين المتأثر بنزعاتهم.

بزرگان اهل تسنن مانند ترمذی، ابن عبدالبرّ، بغوی، محب طبری کافی است.

2. چگونه ممکن است کسی مثل ابن کثیر این همه روایات - وارد شده در اخوت و برادری آن حضرت - را ندیده باشد؟!

3. انکار عقد برادری بین امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله سودی به حال آنان ندارد ؛ زیرا استفاده برادری آن حضرت از نصوص دیگر مانند حدیث منزلت قابل انکار نیست و ابن کثیر و دیگران بالاتفاق حکم به اعتبار آن کرده اند! (1)

واکنش چهارم: انکار اصل مؤاخات بین مهاجرین

ابن تیمیه ناچار شده اصل عقد برادری بین مهاجرین را انکار نماید لذا گفته:

پیامبر صلی الله علیه و آله با کسی عقد برادری نبسته نه با علی نه با هیچ کس دیگری، همه روایاتی که در این زمینه نقل شده دروغ است. (2)

عقد برادری برای آن بوده که مهاجرین [که اهل مکه بودند] و انصار [که اهل مدینه و از دو سرزمین مختلف بودند] با یکدیگر مهربان باشند و این عقد اخوت باعث تألیف قلوب آن ها گردد پس معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله با کسی عقد برادری ببندد یا بین خود مهاجرین [که

1- قال ابن کثیر - بعد ذکر روایة: «أو ما ترضی أن تکون منّی بمنزلة هارون من موسی إلا النبوة»؟ -: و هذا إسناد صحیحٌ - أیضاً - ولم یخرجوه. وقد رواه غیر واحد، عن عائشة بنت سعد، عن أبیها، قال الحافظ ابن عساکر: و قد روی هذا الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله جماعة من الصحابة. (البدایة والنهایة 377/7)

2- إن النبي صلی الله علیه و آله لم یؤاخ علیّاً ولا غیره، بل کل ما روي في هذا فهو کذب. (منهاج السنة 117/7)

همه اهل مکه و یک سرزمین بودند] عقد برادری بسته شود. (1)

و کسانی که با شیوهٔ ابن تیمیه آشنا هستند می دانند که او برای انکار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نصوص مسلّم را هم تکذیب و انکار می نماید ! دانشمندان اهل تسنن کلام ابن تیمیه را رد کرده و می گویند این [اجتهاد در برابر نصّ و] انکار روایت صریح (و معتبر) به قیاس است (و هیچ ارزشی ندارد). (2)

واکنش پنجم: جعل حدیث برای دیگران

مخالفان در برابر این فضیلت نیز حدیثی جعل کردند که: (أبو بکر أخي في الدنيا والآخرة). (3)

مناوی می گوید: سزاوار بود که سیوطی آن را حذف می کرد ؛ زیرا راوی آن عبدالرحمن بن عمرو بن جبله دروغگو است. (4)

بنابر گفته ابن ابی الحدید، بکریه (طرفداران ابوبکر) حدیث جعلی: (ولو کنت متخذاً خلیلاً من أُمتی - أو من الناس - لاتخذت أبا بکر خلیلاً) را - که در منابع عامه فراوان نقل شده (5)- نیز در برابر حدیث اخوت ساخته اند. (6)

1- منهاج السنة 7/ 361 - 362، 279، البداية والنهاية 3/ 278، السيرة النبوية لابن كثير 2/ 326.

2- قال: لأن المؤاخاة شرعت لإرفاق بعضهم بعضا ولتتألف قلوب بعضهم على بعض، فلا معنى لمؤاخاته لأحد، ولا لمؤاخاة مهاجري لمهاجري. قال الحافظ ابن حجر و هذا ردّ للنص بالقياس. (رجوع شود به فتح الباري 211/7، سبل الهدى والرشاد 3/ 368، السيرة الحلبية 2/ 181)

3- الجامع الصغير 1/ 15، كنز العمال 11/ 544.

4- فيض القدير 1/ 120 - 121.

5- صحيح البخاري 1/ 120، صحيح مسلم 2/ 68 و 7/ 108 - 109 و ... .

6- شرح ابن أبي الحديد 11/ 49.

نگارنده گوید: گذشته از آن که استدلال به آن در برابر اخوت ناتمام است؛ زیرا برادری بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بالفعل واقع شده ولی آن چه در این حدیث ساختگی آمده فرضی است و تحقق خارجی نداشته است.

آنان در برابر روایت صحیح شماره 390 نیز روایتی ساختگی - آن هم از زبان دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام - نقل کردند که: إن النبي صلى الله عليه و آله خطب عائشة إلى أبي بكر فقال له أبو بكر: إنما أنا أخوك فقال: أنت أخي في دين الله و كتابه، و هي لي حلال. (1)

و في رواية طويلة:... رسول الله صلى الله عليه و آله ذكر عائشة... فجاء أبو بكر... فقال: أو تصلح له و هي ابنة أخيه؟!... فقال رسول الله صلى الله عليه و آله أنا أخوه و هو أخي و ابنته تصلح لي... (2)

که گذشته از ساختگی بودنش، دلالت بر برادری در قرآن - که بین همه مسلمانان است - دارد، نه آن برادری که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود جز کذاب مفتری ادعای آن را نخواهد نمود!

واکنش ششم: تلاش برای کم رنگ نشان دادن فضیلت اخوت

میمون نسفی (متوفی 508) می نویسد: گاهی برادری دلالت فضیلت ندارد مگر نمی بینی که خدا برای پیامبران و قوم کافرشان اثبات برادری کرده است. (3)

رازی (متوفی 606) نیز تعصب و بی انصافی را به نهایت رسانده و می گوید:

[.1] ما قبول نداریم که برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با علی [علیه السلام] فضیلتی عظیم باشد.

1- صحيح البخاري 6/ 120.
2- السنن الكبرى للبيهقي 7 /129، دلائل النبوة للبيهقي 2/ 411، سبل الهدى والرشاد 11/ 166.
3- تبصرة الأدلة في اصول الدين 2/ 521 - 523.

[.2] بر فرض که آن را بپذیریم، دلالت بر برتری علی [علیه السلام] بر دیگران ندارد.

[.3] اگر دلالت آن بر برتری علی [علیه السلام] هم پذیرفته شود، باز معارض است به روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که اگر من برای خودم دوست و خلیلی می گرفتم آن شخص ابوبکر بود. (1)

پاسخ

نگارنده گوید: پاسخ میمون نسفی و مطلب شماره یک و دو رازی از آن چه تحت عنوان «اهمیت حدیث اخوت» گذشت (2) - مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام و کلمات حذیفه، ابن اسحاق صاحب سیره محبّ طبری و مناوی - و تأمل در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله: «أخي في الدنيا والآخرة» روشن است.

اما پاسخ مطلب سوم رازی آن است که چنان که گذشت این روایت ساختگی است و آن چه در آن آمده نیز فرضی است پس از دو جهت قابل احتجاج نیست.

1- نهایة العقول 4/ 535 - 536.

2- رجوع شود به صفحه 622 - 623.

10- علی علیه السلام دروازه شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

در مصادر فریقین با اسناد معتبر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله خود را شهر علم و دانش، یا خانه و جایگاه حکمت و امیرمؤمنان علیه السلام را دروازه آن معرفی فرمود.

[424/ 1] بنابر روایت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أَنَا مَدِينَهُ اَلْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ اَلْعِلْمَ فَلْيَأْتِ اَلْبَابَ). یعنی: من شهر علم و دانش هستم و علی دروازه آن هر کس دنبال علم است باید از دروازه وارد شود. (1)

[425/ 2] محمد بن جریر طبری نیز به سند صحیح از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أَنَا دَارُ اَلْحِكْمَهِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا) یعنی: من خانه و جایگاه حکمت هستم و علی دروازهٔ آن. (2)

اعتبار سند روایت

عده ای از اعلام و بزرگان اهل تسنن این حدیث را صحیح یا نیکو دانسته،

1- المستدرك 126/3 - 127، قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد.

2- تهذيب الآثار 104/4 (مسند على بن أبى طالب عليه السلام)، و رجوع كنيد به فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 245، كنز العمال 147/13.

بلکه برخی آن را از مسلّمات شمرده امیرمؤمنان علیه السلام را بدان ستوده، در نظم و نثر از آن یاد نموده و برخی دیگر آن را مشهور یا متواتر دانسته اند.

* طبری سند آن را صحیح دانسته و گفته: هذا خبر صحیح سنده.

* یحیی بن معین (متوفی 233)، حاکم نیشابوری (متوفی 405)، سیوطی (متوفی 911) و متقی هندی (متوفی 975) و... نیز حکم به صحت آن نموده اند. (1)

* حافظ صلاح الدین علائی (متوفی 761) بر کسانی که حدیث فوق را قبول نکرده اند، ایراد گرفته که آن ها نتوانسته اند اشکالی برای آن ذکر کنند. (2)

* بغوی (متوفی 516) آن را از احادیث معتبر و نیکو شمرده است. (3)

* حافظ ابن حجر (متوفی 852) - در ردّ ذهبی که حدیث را جعلی و ساختگی دانسته ! - گفته این حدیث را حاکم در مستدرک با اسناد فراوان نقل کرده و حداقل مطلب آن است که اصلی داشته و نمی شود گفت جعلی است

1- رجوع کنید به تهذیب الآثار 104/4، المستدرك 126/3 - 127، تاریخ بغداد 11/ 50 - 51، تاریخ مدینة دمشق 380/42، تهذیب الکمال 18/ 77، تهذیب التهذیب 6/ 285، فتح الملك العلی 24 کنز العمال 147/13

2- قال: لیس هذا الحدیث من الألفاظ المنکرة التي تأباها العقول... وقد حسنه الترمذي و صححه غیره... و لم یأت من تکلم علی حدیث «أنا مدینة العلم...» بجواب عن هذه الروایات الثابتة عن یحیی بن معین، ولم أجد لمن ذکره في الموضوعات طعناً مؤثراً فی هذین السندین، فالحکم علیها بالوضع باطل قطعاً... والحاصل أن الحدیث ینتهي - بمجموع طریقي أبي معاویة و شریك - إلی درجة الحسن المحتج به، ولا یکون ضعیفا فضلاً عن کونه موضوعاً. (النقد الصحیح 52 - 55 و رجوع شود به فتح الملك العلي للمغربي 164، دفع الارتیاب عن حدیث الباب للعلوي 43)

3- مصابیح السنة 174/4 (دار المعرفة، بیروت)، 451/2 (دار الکتب العلمیة، بیروت)

بلکه نظریه درست آن است که این حدیث را حَسَن و نیکو بدانیم. (1)

* عـده ای از اعلام اهل تسـنن کلام علائی یا ابن حجر را نقل و تأیید و یا نظیر آن را گفته اند مانند زرکشـی مصـری شافعی (متوفی 794)، سخاوی (متوفی 902)، صالحی شامی (متوفی 942) کنانی (متوفی 963)، ابن حجر هیتمی مکّی (متوفی 974)، ملا علی قاری (متوفی 1014)، مناوی (متوفی 1031)، عجلونی (متوفی 1162). (2)

* سیوطی (متوفی 911) - و به تبع او متقی هندی (متوفی 975) - می گوید: من روزگاری دراز درباره این حدیث چنین پاسخ می دادم که این حـدیث حَسَن و نیکو است (3) ولی از زمانی که دیدم محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار و حاکم در مسـتدرک حکم به صـحت این حدیث نموده اند به صحت این حدیث جزم و یقین نمودم. (4)

1- و هـذا الحديث له طرق كثيرة في مسـتدرك الحاكم أقل أحوالها أن يكون للحديث أصل، فلا ينبغي أن يطلق القول عليه بالوضع. (لسان الميزان 122/2 - 123 و رجوع شود به أجوبـة ابن حجر عن أحاديث المصابيـح آخر مشـكاة المصابيح 553/2 - 555 چاپ شركة دار الأرقم)

2- مراجعه شود به التذكرة في الأحاديث المشـتهرة للزركشي 1/ 165، المقاصد الحسنة 123 - 124 (دار الكتاب العربي)، سبل الهدى والرشاد 457/1 - 458 تنزيه الشريعة 1/ 378، المنح المكية 583 - 584، الأسرار المرفوعة 139، فيض القدير 3 /60 - 61، كشف الخفاء 1/ 204، تطهير الجنان 334 (ضـميمه الصواعق المحرقة با تحقيق عبد الوهاب عبداللطيف)، الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي 172 (چاپ البابي الحلبي). قال المباركفوري: اختلف أهل العلم في هـذا الحـديث فقال ابن الجوزي و غيره: إنه موضوع، و قال الحاكم و غيره: إنه صـحيح، قال الحافظ ابن حجر: والصواب خلاف قولهما معاً، و أن الحـديث من قسم الحسن لا يرتقى إلى الصـحة ولا ينحط إلى الكذب كذا في الفوائد المجموعة للشوكاني. (تحفة الأحوذي 10/ 156)

3- رجوع شود به تاريخ الخلفاء 187

4- جـامع الأحاديث 259/16، كنز العمـال 13/ 147. و رجوع شود به تـذكرة الموضوعـات 95، الأسـرار المرفوعة 139، فيض القدير للمناوي 60/3، تنزيه الشريعة 378/1

* سیوطی در جای دیگر آن را مشهور دانسته و کتاب مستقلی درباره آن تألیف کرده است. (1)

* ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در شرح قصیده همزیه گفته: اختلاف و تناقض حفاظ درباره حدیث «أنا دار الحکمة.. » و «أنا مدینة العلم و عليّ بابها» فراوان است، خلاصه آن که در این زمینه چهار نظریه وجود دارد:

نظر اول: آن که این حدیث صحیح است و این نظریه حاکم نیشابوری است. حافظ علائی این نظریه را پذیرفته و اسناد متعدد برای آن ذکر کرده و عدالت راویان آن را اثبات نموده است و هیچ یک از کسانی که در آن اشکال کرده و آن را جعلی دانسته اند نتوانسته اند اشکالی در صحت سند آن از طریق ابن مَعین بنمایند و در برابر حافظ علائی هیچ پاسخی ندارند.

نظر دوم: آن است که این حدیث حسن و معتبر است. این نظر موافق تحقیق و درست است و ابن حجر عسقلانی هم آن را پذیرفته اشکال آن ها در سند به جهت عبدالسلام هروی است که برخی او را تضعیف کرده اند ولی ابوزرعه حدیث او را تأیید و یحیی بن معین هم او را توثیق کرده فثبت انه حسن مقاربُ للصحیح پس ثابت گشت که این حدیث حَسَن می شود و نزدیک به صحیح.

نظریه سوم: ضعیف بودن آن به جهت هروی.

نظریه چهارم: جعلی بودن آن است (که شرح آن به زودی خواهد آمد). (2)

1- الغدیر 6/ 68 - 69 به نقل از الدرر المنتثرة 43 حاشیه الفتاوی الحدیثیة لابن حجر.

2- المنح المکیة في شرح الهمزیة 583 - 584 و رجوع شود به الصواعق المحرقة 122.

* تلیدی طنجی در تهذیب سنن الترمذی می گوید: استاد ما حافظ ابوالفیض مولا احمد صدیق در کتاب فتح الملك العلی اسناد این روایت را جمع آوری و حکم به صحت آن نموده است، هرکس این کتاب را ببیند تردیدی در صحت آن نمی کند. (1)

* علامه امینی رحمه الله بیش از 140 نفر از بزرگان که این حدیث را روایت کرده اند، نام برده و بیش از 20 نفر از آنان تصریح به اعتبار آن نموده اند. (2)

1- تهذيب جامع الإمام أبي عيسى الترمذي لأبي الفتوح عبد الله التليدي الحسني الطنجي 3/ 510.

2- رجوع شود به الغدیر 6/ 61 - 77، 78 - 79. شماره 7: حافظ ابوعیسی محمد ترمذی متوفی 279، در جامع صحیح. شماره 10: حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی 310، در تهذیب الآثار. شماره 35: حافظ سمرقندی متوفی 491، در بحر الأسانید في صحیح الأسانید. (تذکرة الحفاظ ذهبی 28/4) شماره 51: حافظ کنجی شافعی متوفی 658 در الکفایة ص 98 - 102، پس از نقل روایت به چند سند گفته: هذا حدیث حسنٌ عالٍ. شماره 62: حافظ صلاح الدین علائی دمشقی شافعی متوفی 761 جماعتی از عامه از او نقل کرده اند که او این حدیث را از طریق ابن معین تصحیح کرده و پس از آن گفته: و أيّ استحالة في أن يقول النبي صلى الله عليه و اله مثل هذا في حق علی علیه السلام؟! یعنی: چه مشکلی دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام چنین مطلبی را فرموده باشد؟ شماره 64: بدرالدین زرکشی مصری شافعی متوفی 794 او گفته: الحديث ينتهي إلى درجة الحسن المحتج به، ولا يكون ضعيفاً فضلاً عن كونه موضوعاً. (فیض القدیر 47/3) شماره 67: مجدالدین فیروزآبادی متوفی 816 یا 817، او در کتاب النقد الصحیح همان کلام زرکشی (شماره 64) را تکرار کرده است. شماره 70: شمس الدین محمد جزری متوفی 833 در أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام ص 14 از طریق حاکم آن را نقل و تصحیح او را یادآور شده است. او در اول کتابش شرط کرده که از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام فقط روایات متواتر، صحیح و معتبر را نقل نماید. شماره 73: ابن حجر عسقلانی متوفی 852 در لسان المیزان گفته: هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرك الحاكم، أقلّ أحوالها أن يكون للحديث أصل. يعني: این حدیث با اسناد فراوان در مستدرك حاکم نیشابوری نقل شده و حداقل مطلب آن است که اصل اعتبار برای آن ثابت است (و جعلی نیست). شماره 74: شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته: هذه فضيلة اعترف بها الأصحاب و ابتهجوا، و سلكوا طريق الوفاق و انتهجوا. یعنی این فضیلتی است که صحابه با شادی و خوشحالی بدان اعتراف و با یک دلی و یک رنگی در روایت آن راه را طی کرده اند. شماره 80: حافظ جلال الدین سیوطی متوفی 911 شماره 82: فضل بن روزبهان در ردّ نهج الحق علامه حلّی گفته: أما ما ذكره من صحيح الترمذي فصحيح. یعنی: حدیث «أنا دار الحكمة و علي بابها» که علامه حلی از صحیح ترمذی نقل کرده درست است. شماره 93: شیخ جمال الدین محمد طاهر هندی متوفی 986 در تذکرة الموضوعات [صفحه: 96] گفته: هر کس آن را دروغ گفته قطعاً خطا کرده است. شماره 103: عبدالحق دهلوی متوفی 1052 در شرح المشکاة آن را ثابت و نیکو دانسته. شماره 104: سید محمد بخاری در تذکرة الأبرار تصریح به صحت آن نموده. شماره 105: حکیم چشتی عثمانی (سرّ الأقطاب) به آن احتجاج نموده و آن را مسلم دانسته. شماره 109: نورالدین شبراملسی شافعی متوفی 1082 در حاشیه المواهب اللدنية (تيسير المطالب) تصریح به حسن آن نموده. شماره 114: زرقانی مالکی متوفی 1122 در شرح المواهب اللدنية 3/ 143 تصریح به حسن آن نموده. شماره 116: میرزا محمد بدخشانی حارثی در نزل الأبرار بما صح من مناقب أهل البيت الأطهار حکم به صحت آن نموده. شماره 117: شیخ محمد صدر العالم در المعارج العلى في مناقب المرتضى صحت آن را از سیوطی نقل نموده. شماره 118: شاه ولی الله دهلوی متوفی 1176 در قرة العینین آن را از مسلّمات دانسته. شماره 121: محمد بن اسماعیل یمنی صنعانی متوفی 1182 در کتاب الروضة الندية في شرح التحفة العلوية حکم به صحت آن نموده. شماره 122:

شیخ سلیمان جمل در الفتوحات الأحمدیة بالمنح المحمدیة آن را مسلم دانسته. شماره 123: قمر الدین حسینی اورنگ آبادی متوفی 1193 در نور الکریمتین به آن احتجاج نموده و آن را مسلم دانسته. شماره 125: شیخ محمد الصبان متوفی 1205 در إسعاف الراغبین (هامش نور الأبصار 156) [چاپ دیگر: 170 - 171] تصریح به حسن آن نموده. شماره 127 قاضی ثناء الله پانی پتی متوفی 1225 در السیف المسلول حکم به حسن آن نموده و گفته با توجه به کثرت شواهد ممکن است حکم به صحت آن نیز بنماییم. شماره 131: قاضی شوکانی صنعانی متوفی 1250 در الفوائد المجموعة في الأحادیث الموضوعة حکم به حسن آن نموده. شماره 133: میرزا حسن علی لکهنوی در تفریح الأحباب بمناقب الآل والأصحاب حکم به حسن آن نموده. شماره 137: شیخ سلیمان حسینی بلخی قندوزی [حنفی] متوفی 1293 با طرق و اسناد کثیری آن را نقل نموده [ینابیع المودة 1/ 95، 137، 205، 219 - 221 و 2/ 91، 170، 238، 302، 392 و 221، 209، 204، 198/3] شماره 140: مولوی حسن الزمان در القول المستحسن في فخر الحسن آن را مشهور و صحیح دانسته و گفته: عده ای از امامان اهل تسنن مانند ابن معین، خطیب، ابن جریر طبری، حاکم، فیروزآبادی آن را صحیح دانسته و گروهی دیگر آن را نیکو شمرده اند، مانند علائی، زرکشی، ابن حجر و...

* فتنی هنـدی (متوفی 986) می نویسـد: این حـدیث (شواهـد و) متابعاتی دارد (یعنی دیگران هم آن را نقل کرده اند و عبدالسـلام هروی متفرّد به نقل آن نیست) لذا کسی که آن را دروغ بداند قطعاً خطا کرده است. (1)

* شـیخ عبدالحق دهلوی (متوفی 1052) در شـرح فارسـی مشـکاة می گوید: اصل این حدیث از ابی الصلت عبدالسلام بن صالح هروی است، شیعی است

1- تذکرة الموضوعات 96

ولیکن صدوق است و در تعظیم اصحاب تقصیر نمی کرد. (1)

* علوش، از محققین سنی معاصر، می نویسد اسناد و طرق فراوان این روایت و شواهدش حاکی از آن است که جعلی و ساختگی نیست، عده ای از پیشوایان دانش بر این عقیده اند گرچه بعضی با این مطلب مخالفت کرده اند. (2)

ناصرالدین البانی در تعلیقه هدایة الرواة ابن حجر - پس از نقل کلام حافظ علائی - می نویسد: این حدیث با توجه به دو سند به ابومعاویه و شریک، حسن و نیکو است که می توان بدان احتجاج کرد و اصلاً ضعیف نیست چه رسد که جعلی و ساختگی باشد. من در کلام کسانی که آن را جعلی می دانند اشکال قابل اعتنایی نسبت به این دو سند ندیدم. (3)

* عده ای از اعلام عامه امیر مؤمنان علیه السلام را به وصف «مدینة العلم» ستوده اند و از آن معلوم می شود که حدیث را تلقی به قبول کرده اند، مانند: ابونعیم اصفهانی (متوفی 430) سمعانی (متوفی 562) (4) و برخی دیگر آن را از ویژگی های حضرت ذکر کرده اند، مانند عینی (متوفی 855)- شارح بخاری-، (5) و بعضی آن

1- اشعة اللمعات 677/4

2- تعلیقه المستدرك حاکم 96/4 چاپ دار المعرفة.

3- هدایة الرواة 5/ 427

4- قال أبو نعيم في حلية الأولياء 1/ 61: علي بن أبي طالب عليه السلام و سيد القوم، محبّ المشهود، و محبوب المعبود، باب مدينة العلم والعلوم و رأس المخاطبات... . و قال في معرفة الصحابة 1/ 266 - 297: و من أساميه:... و باب المدينة. و قال السمعاني في الأنساب 3/ 475 - 476: الشهيد... هذا الاسم اشتهر به جماعة... أولهم: ابن باب مدينة العلم، و ريحانة رسول الله صلى الله عليه و آله، الشهيد بن الشهيد، الحسين بن علي [عليه السلام].

5- قال العيني: و في التلويح: و من خواصّه - أي: خواصّ علي عليه السلام-: و أنه باب مدينة العلم.... (عمدة القاري 16/ 215)

را به صورت ارسال مسلّمات نقل کرده اند مانند راغب اصفهانی (متوفی 502) (1) و حافظ علاءالدین مغلطای حنفی (متوفی 762) به نقل از راغب. (2)

* کمال الدین دمیری (متوفی 808) می نویسد: و مناقبه رضی الله عنه کثیرة جداً، و یکفي منها قوله صلی الله علیه و آله: « أنا مدینة العلم و عليٌّ بابها. یعنی: مناقب علی ابن ابی طالب بسیار فراوان است و کافی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن آن حضرت فرموده: «من شهر علم و دانش هستم و علی دروازه آن». (3)

* ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در شرح مشکاه پس از روایت «أنا دار الحکمة و عليٌّ بابها» - در تأیید آن - می گوید: همه فرقه ها در اصول و فروع به آن جناب منسوب هستند (و ادعای پیروی از آن حضرت را دارند)... رئیس (و بزرگ) مفسّران ابن عباس شاگرد آن حضرت است.... . (4)

* مناوی (متوفی 1031) پس از نقل روایت به دو لفظ - «أنا دار الحکمة - و في روایة أنا مدینة الحکمة - و عليٌّ بابها» - می گوید: یعنی علي بن أبي طالب علیه السلام درب ورودی حکمت است و همین مرتبه بلند و منقبت والا برای تو کافی است (که بدانی آن حضرت چه مقامی دارد)!

او پس از نقل حدیث به کیفیت دوم می نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله شهری است که همهٔ مطالب دینی در آن جمع شده و قطعاً شهر نیاز به دروازه دارد. آن حضرت به ما اطلاع داده که درب ورودی این،شهر علی کرم الله وجهه [علیه السلام] است، پس هر کس از

1- مفردات ألفاظ القرآن ماده باب.

2- اکمال تهذیب الکمال 344/9 (نشر الفاروق).

3- حیاة الحیوان الکبری 1/ 85.

4- فتح الاله في شرح المشکاة 590/10

راه و روش او پیروی کند وارد بهشت خواهد شد و هر کس خطا رود از راه هدایت منحرف می گردد.

او در ادامه می نویسد: دوست و دشمن و موافق و مخالف به برتری علمی و اعلمیت علی علیه السلام شهادت داده و اقرار نموده اند. (1)

* محدث شاه ولی الله دهلوی (متوفی 1176) می نویسد: و آن حضرت صلی الله علیه و آله او را به علم گواهی دادند که: «أنا مدینة الحکمة و عليّ بابها». (2)

تألیف مستقل در حدیث مدینة العلم

بعضی از اعلام اهل تسنن در اثبات صحت این روایت تألیف مستقل دارند، مانند:

1. فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي [عليه السلام]

2. سبل السعادة و أبوابها هر دو از علامه غماری مغربی (متوفی 1380)

3. دفع الارتیاب عن حدیث الباب اثر علی بن محمد علوی

1- فیض القدیر 3/ 60.

2- قرة العینین 118.

واکنش مخالفان

واکنش اول: منکر دانستن روایت

گفته شده: بخاری این روایت را منکر دانسته، و این مطلب به ترمذی نیز نسبت داده شده (1) به نظر می رسد که نسبت این مطلب به ترمذی جای تردید دارد؛ گرچه در سنن ترمذی مطبوع این عبارت از او نقل شده (2) ولی حافظ علائی (متوفی 761) و محب طبری (متوفی 694) گفته اند: ترمذی حدیث را نیکو دانسته است. (3) در هر صورت سبب منکر دانستن این حدیث آن است که این فضیلت به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد و دیگران را از آن بهره ای نیست بلکه برتری آن حضرت بر دیگر صحابه به روشنی از آن فهمیده می شود. این نکته باعث لجاجت سرسختی و جبهه گیری شدید در برابر این حدیث شده که به گونه های مختلف با آن برخورد کرده یا از اصل آن را انکار نموده اند. (4)

واکنش دوم: ساختگی دانستن روایت

اشاره

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) در این باره می نویسد:

1- تحفه اثناعشریه 212، فتح الملك العلي 82، كشف الخفاء 203/1، فيض القدير 3/ 61.

2- عن على [عليه السلام] قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «أنا دار الحكمة و على بابها». هذا حديث غريب منكر، روى بعضهم هذا الحديث عن شريك... ولا نعرف هذا الحديث عن أحد من الثقات غير شريك. و في الباب عن ابن عباس. (سنن الترمذي 301/5)

3- قال المحبّ الطبري: أخرجه الترمذي و قال حسن غريب. (الرياض النضرة 159/3، ذخائر العقبى 77) و قال العلائي: و قد حسّنه الترمذي (النقد الصحيح 52 - 55).

4- ولذا قال العجلوني: وليس في هذا كله ما يقدح في إجماع أهل السنة من الصحابة والتابعين فمن بعدهم على أن أفضل الصحابة بعد النبي صلى الله عليه و آله على الإطلاق أبو بكر ثم عمر. (كشف الخفاء 205/1 و رجوع شود به الفتاوى الحديثية لابن حجر الهيتمي 269 چاپ البابي الحلبي)

بسیاری از پیشوایان حفاظ آن را ساختگی دانسته اند مانند قزوینی و ابن الجوزي، ذهبی و دیگران.

سپس بر آنان اشکال نموده و می گوید:

گرچه این ها از پیشوایان و بزرگان هستند ولی در این زمینه کوتاهی فراوان کرده اند! چگونه جایز است که حکم به ساختگی بودن آن نمایند در حالی که تمام راویان آن رجال صحیح هستند جز یک نفر که مورد اختلاف واقع شده (و هم توثیق دارد هم تضعیف).

او در ادامه کمال سخافت قول گذشته را چنین بیان نموده است که:

بایـد کلام قائلین به جعل این حدیث را توجیه کرد که مراد ساختگی بودن برخی از اسـناد آن است... ابو معاویه یکی از راویان این حدیث است، بعضـی برای او اشکال هایی تراشیده اند که قابل اعتنا نیست. و چه زیبا گفته برخی از حافظان که ابو معاویه ثقه، مورد اطمینان، امین و از بزرگـان مشایـخ و حفـاظ حـدیث است نهایت آن که این مطلب را به نقل از اعمش فقط او روایت کرده و حکم به شـذوذ آن شود (نه ساختگی بودنش) چه استحاله ای دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین مطلبی را درباره علی علیه السلام بگوید؟! (1)

نگارنده گوید: شـگفت آن که برخی به یحیی بن مَعین نسـبت داده اند که این روایت را تکذیب نموده و گفته: لا أصل له. (2) در حالی که حکم به اعتبار آن از یحیی بن معین حتی در کلام کسانی که اعتبار آن را نپذیرفته اند آمده است. (3)

1- المنح المكية في شرح الهمزية 584.

2- تحفه اثناعشريه 212، فتح الملك العلي 82، كشف الخفاء 203/1، فيض القدير 61/3

3- رجوع شود به صفحه های 632، 634، 644 - 645.

تکذیب روایت به توهم متن شناسی

ابن تیمیه می نویسد:

اگر شهر علم فقط یک درب داشته باشد، این باعث فساد امر اسلام است، پس متن حدیث شهادت بر دروغ بودنش می دهد. (1)

در پاسخ گفته شده: دین اسلام را فقط یک نفر از جانب خدا آورد آیا این باعث فساد اسلام است؟ اصلاً خدای تعالی از ابتدای آفرینش تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام در هر زمان حجّت واحد برای حفظ اصل دین تعیین نموده است.

البته تبلیغ دین به صورت عام توسط هر مؤمن مورد اطمینانی ممکن است ولی او ایمن از خطا نیست؛ لذا هنگام اختلافِ ناقلان (که همیشه بوده و هست) باید کسی که معصوم از خطاست وجود داشته باشد که اهل ایمان به او رجوع و مشکلاتشان را حل نمایند. (2)

واکنش سوم: تضعیف بی جای راویان

الف) تضعیف ابو الصلت هروی

عمده اشکال در تضعیف این روایت متوجه ابو الصلت هروی است که به جهت نقل این روایت و مانند آن مورد بی مهری بلکه حمله واقع شده است. (3)

1- منهاج السنة 7/ 515.

2- أسانيد فضائل أمير المؤمنين علي للشيخ باسم الحلّي 57/2 - 58.

3- ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه عبدالسلام بن صالح ابو الصلت هروی می نویسد: «أبو الصلت الهروي الرجل الصالح، إلا أنه شيعي جلد» یعنی: او مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیّع خیلی سرسخت و محکم است. (میزان الاعتدال 2/ 616) ابن حجر نیز او را به صدق و راستی ستوده و دروغگو بودنش را تکذیب کرده و گفته: «صدوق، له مناكير، و كان يتشيع، وأفرط العقيلي فقال: كذاب». (تقریب التهذیب 600/1)

خطیب بغدادی پس از نقل مطالبی در تضعیف او از ابن معین می نویسد:

تصور می کنم عبدالخالق هنگامی از یحیی بن معین در مورد ابو الصلت سؤال کرده که یحیی او را نمی شناخته لذا بعداً که از شرح حال او اطلاع پیدا کرده به ابراهیم بن عبد الله بن الجنید پاسخ (دیگری) داده (و او را ستوده) است.

اما حدیث ابو الصلت از اعمش را احمد بن حنبل و یحیی بن معین از طریق ابی معاویه نپذیرفتند پس از آن یحیی به کاوش و تحقیق ادامه داد دید که دیگران نیز آن را از ابومعاویه روایت کرده اند

خطیب بغدادی در ادامه سند ذیل را برای آن ذکر نموده است:

فأخبرنا محمد بن أحمد بن رزق، أخبرنا أبو بكر مكرم بن أحمد بن مكرم القاضي، حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الأنباري، حدثنا أبو الصلت الهروي، حدثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «أنا مدينة العلم و علي بابها، فمن أراد العلم فليأت بابه».

قال القاسم: سألت يحيى بن معين عن هذا الحديث، فقال: هو صحيح.

قاسم گوید: من از یحیی بن معین درباره سند این حدیث پرسیدم، او پاسخ داد که این حدیث صحیح است.

خطیب بغدادی می گوید: مرادش آن است که از طریق ابو معاویه صحیح است و باطل نیست؛ زیرا عده ای این روایت را از او نقل

کرده انـد. عباس دوری به یحیی بن معین اعتراض کرد که چرا ابوالصـلت را توثیق می کنی با آن که حـدیث «أنا مدینة العلم و عليٌ بابها» را نقل کرده؟! یحیی بن معین پاسـخ داد: دست از سـر این بیچاره بردار، مگر همین حدیث یا مشابه آن را محمد بن جعفر فیدی از ابو معاویه نقل نکرده است؟! (1)

سپس خطیب نظیر همین اعتراض را از احمـد بن محمـد بن قاسم به یحیی بن معین نقل کرده و گفته یحیی به او نیز پاسخ داد: ابو الصـلت کسی نیست که دروغ بگوید... این حدیث از ابو معاویه ثابت است و قابل انکار نیست).

نکته جالبی که خطیب بغدادی در ادامه به نقل از یحیی بن معین از ابن نمیر نقل کرده آن است که: ابو معاویة این حدیث را پیش از این نقل می کرده ولی بعـداً از نقـل آن خودداری می نمود [!!] (2) ابو الصـلت مرد ثروتمنـدی بود و مشایـخ حدیث را اکرام کرده (و به آنان بذل و بخشش کرده) و نقل این گونه احادیث را از آنان درخواست می نمود، آن ها هم برایش نقل می کردند. (3)

1- أخبرنا محمـد بن علي المقرئ أخبرنا محمـد بن عبد الله النيسابوري قال: سـمعت أبا العباس محمد بن يعقوب الأصم يقول: سـمعت العباس بن محمـد الـدوري، يقول: سـمعت يحيى بن معين يوثق أبا الصـلت عبد السـلام بن صالح، فقلت - أو قيل له - إنه حدث عن أبي معاوية، عن الأعمش (أنا مدينة العلم و على بابها فقال: ما تريدون من هذا المسـكين؟ ! أليس قد حدث به محمد بن جعفر الفيدي، عن أبي معاوية هذا أو نحوه.

2- چه چیزی باعث شد که این راوی از نقل فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام خودداری نماید؟! آیا مورد تهدید واقع شد و از ترس دست از نقل آن برداشت یا مورد بی مهری و بی توجهی دیگران قرار گرفت و برای او قابل تحمل نبود؟ یا مطالبی که شاید به ذهن ما نرسد! آیا ممکن است حقائق دیگری هم این گونه به دست فراموشی سپرده شده باشد؟! آری یقیناً !

3- تاریخ بغداد 11/ 50 - 51

بلکه ذهبی در توثیق ابو الصلت توسط یحیی بن معین نیز اشکال کرده که دل انسان به گونه ای است که اگر کسی به او احسان نماید او را دوست می دارد، و چون ابو الصلت به یحیی احسان نموده او را دوست داشته و توثیق کرده است! (1)

ب) تضعیف ابو معاویه

در ضمن کلام ابن حجر هیتمی، پاسخ تضعیف ابو معاویه گذشت. (2)

ج) تضعیف محمد بن قیس

ابن الجوزی در کتاب الموضوعات می نویسد: الطريق الرابع: رواه أبو بكر ابن مردويه، من حديث الحسن بن محمد، عن جرير، عن محمد بن قيس، عن الشعبي، عن علي [عليه السلام]، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «أنا دار الحكمة و عليٌ بابها». (3)

سپس می گوید: و فی الطريق الرابع محمد بن قيس، و هو مجهول. (4)

او محمد بن قیس را مجهول دانسته در حالی که محمد بن قیس در صحاح عامه روایت دارد و بزرگان اهل تسنن او را توثیق نموده اند!! (5)

1- سير أعلام النبلاء 447/11: جبلت القلوب على حبّ من أحسن إليها و كان هذا باراً بيحيى !

2- رجوع شود به صفحه 642

3- الموضوعات 1/ 350.

4- الموضوعات 353/1

5- قال المزي: محمد بن قيس الأسدي الوالبي... عن أحمد بن حنبل: كان وكيع إذا حدثنا عن محمد بن قيس الأسدي قال: و كان من الثقات. و قال عبدالله بن أحمد بن حنبل: سئل أبي عن محمد بن قيس فقال: ثقة، لا يشك فيه. عن يحيى بن معين: ثقة، و كذلك قال علي بن المديني، و أبو داود، والنسائي. و قال أبوحاتم لابأس به صالح الحديث. و ذكره ابن حبان في الثقات، و قال: كان من المتقنين. روى له البخاري في الأدب، و مسلم و أبو داود والنسائى (تهذيب الكمال 26/ 318 - 320)

د) تضعیف سلمة بن کهیل

شگفت آن که محمـد بن جریر طبری بـا آن که خود حکم به صـحت روایت: «أنـا مدینـة العلم...» کرده می گویـد: البته بر مبنای دیگران صحیح نیست چون در سند آن سلمة بن کهیل وجود دارد که لا یثبت بنقله حجّة یعنی نقل و روایت او حجت نیست. (1)

در حالی که همه ارباب صـحاح ششگانه عامه از سلمة بن کهیل روایت نموده و عده ای از اعلام آنان او را به وثاقت، بلکه اثبتیت از دیگران و کثرت روایت ستوده اند. (2)

1- تهذیب الآثار 104/4 (مسند علی بن أبي طالب علیه السلام)، کنزالعمال 147/13.

2- مزی با رمز (ع) اشاره کرده که او در صـحاح ششـگانه روایت دارد و گفته: قال أحمـد بن حنبل: سـلمة بن کهیل متقن للحدیث. و قال یحیی بن معین: ثقـة و قال أحمد بن عبد الله العجلي: کوفي تابعي ثقةٌ ثبتٌ في الحدیث، وکان فیه تشـیعٌ قلیل. و قال محمد بن سـعد: کان ثقـة، کثیر الحدیث. و قال أبو زرعة: ثقة مأمون ذکي و قال أبو حاتم: ثقة متقن. و قال یعقوب بن شـیبة: ثقةٌ ثبتُ علی تشـیعه. و قال النسائي: ثقـةٌ ثبتٌ و قال عبـد الرحمان بن مهـدي: لم یکن بالکوفة أثبت من أربعة منصور، وأبي حصـین، و سـلمة بن کهیل، و عمرو بن مرة و قال - أیضاً -: أربعـة في الکوفـة لا یختلف في حـدیثهم، فمن اختلف علیهم فهو یخطئ لیس هم، فذکر منهم سـلمة بن کهیل. (تهذیب الکمال 11/ 315 - 317) ذهبی نیز او را توثیق نموده و اشاره به روایت او در صحاح ششگانه کرده، و درباره او گفته من علماء الکوفة، رأی زید بن أرقم، و روی عن أبي جحیفة و علقمة، و عنه سفیان و شعبة، ثقة له مائتا حدیث و خمسون حدیثاً، مات 121. (الکاشف 1/ 454)

٥-) تضعیف احمد بن حفص سعدی

ذهبی در ترجمه سعید بن عقبه می نویسد: سعید بن عقبة. عن الأعمش قال ابن عدي: مجهول، غير ثقة. يكنّى: أبا الفتح، ثم قال: حدثنا أحمد بن حفص السعدي، حدثنا أبو الفتح، عن الأعمش، عن مجاهد، عن ابن عباس - رفعه: «أنا مدينة العلم...».

قال ابن عقدة: لا أعرف هذا. قال الذهبي: قلت: لعله اختلقه السعدي. (1)

خلاصه آن که هنگامی که روایت «أنا مدينة العلم...» برای ابن عقده قرائت شد گفت: من از این اطلاعی ندارم

ذهبی می گوید: شاید احمد بن حفص سعدی آن را ساخته باشد.

پاسخ

پاسخ ذهبی آن است که ابن عدی اعتراف کرده که احمد بن حفص سعدی دروغ نمی گوید و برخی دیگر نیز تصریح به صدق و راستگویی او کرده اند. (2)

و بر فرض صحت مطلب گذشته از ابن عقده، او از روایت گذشته با این سند اظهار بی اطلاعی کرده نه از اصل روایت «أنا مدينة العلم...». مانند آن که ابن عدی در ترجمه همین راوی - یعنی سعید بن عقبه - پس از ذکر سه روایت می نویسد: من برای او روایتی غیر از آن چه نقل شد سراغ ندارم. (3)

1- میزان الاعتدال 2/ 153 و مراجعه شود به الكشف الحثيث لسبط ابن العجمي 43.

2- قال ابن عدي - في ترجمة أحمد بن حفص... -: و هو عندي ممن لا يتعمد الكذب. (الكامل 200/1) و قال الإمام أبو بكر الإسماعيلي: أحمد بن حفص السعدي... كان يعرف الحديث، صدوقاً. (كما نُقل عن تاريخ جرجان: 71 في سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام على عليه السلام برواية أهل السنة 129)

3- الكامل 3/ 413: وسعيد بن عقبة هذا لم يبلغني عنه من الحديث غير ما ذكرت.

واکنش چهارم: تحریف معنای روایت

بعضی حدیث «أنا مدینة...» را چنین توجیه کرده اند که:

درب ورودی حکمت دری بلند و مرتفع است.

عامّه نیز این معنا را مردود و غیر قابل قبول دانسته اند. مناوی پس از تأیید روایت می نویسد: کسی که حدیث را این گونه معنا کرده، برای هدف فاسدش به توجیهی (غلط) دست زده که هیچ کارایی ندارد و پذیرفته نیست (زیرا روشن است که مراد از «عليٌّ» در عبارت «و عليٌّ بابها» وجود نازنین علی علیه السلام است نه معنای وصفی «علیّ» که بلند و مرتفع باشد). (1)

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) نیز این توجیه را بی ارزش دانسته است. (2)

ملاعلی قاری آن را به گونه ای دیگر تحریف معنوی کرده و می گوید:

معنای حدیث آن است که یکی از درب های علم و دانش علی علیه السلام است و تخصیص آن حضرت به ذکر نوعی تعظیم و احترام را می رساند.

او مدّعای خود را به حدیث جعلی (أصحابي كالنجوم) تأیید می کند که همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درب های دانش آن حضرت هستند. (3)

و طیبی می گوید: شاید شیعه از این تمثیل چنین بهره بگیرد که دانش و حکمت جز از علی علیه السلام گرفته نمی شود ولی این مطلب ناتمام است.... بهشت هم هشت درب دارد (چگونه ممکن است درب حکمت فقط یکی باشد؟!) (4)

1- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر 3/ 60.

2- المنح المكية في شرح الهمزية 585.

3- مرقاة المفاتيح 9/ 3940

4- شرح مشكاة 12/ 3886 - 3887.

پاسخ

اگر چنین بود بـایستی پیـامبر صـلی الله علیه و آله می فرمود: «و عليّ باب من أبوابها» پس تخصـیص به آن حضـرت مفیـد آن است که - دیگران شاید هر کدام بخش کمی از مطالب پیامبر صـلی الله علیه و آله را به خاطر سپرده و به صورت درست یا نادرست بازگو نمایند ولی - «اُذُن واعية» کسـی جز امیرالمؤمنین علیه السـلام نیست، کسـی که تمام مطالب را به صورت دقیق و کامل ضبط و ثبت نموده و به خاطر سپرده و هیچ گاه فراموش نکرده فقط اوست. به گونه ای که دانش دیگران در کنار دانش او ناچیز و اصـلاً قابل ذکر نیست لذا فقط او به عنوان «باب مدينة العلم» شناخته می شود و نه هیچ کس دیگر.

در روایت شماره 123 و 208 گـذشت که.... أيها الناس قـد بيّنت لكم مفزعكم بعدي و إمامكم و دليلكم و هاديكم، و هو أخي علي بن أبي طالب، و هو فيكم بمنزلتي فيكم، فقلدوه دينكم، و أطيعوه في جميع أموركم فإنّ عنده جميع ما علمني الله من علمه و حكمته، فسلوه و تعلّموا منه، و من أوصيائه بعده، ولا تعلّموهم ولا تتقدّموهم.

و در روایت شماره 209.... ولا تعلموهم [تعلوهم] ؛ فإنهم أعلم منكم. (1)

از آن چه گفته شد پاسخ قاری و طیبی هر دو روشن می شود.

اما پاسخ از استدلال به حدیث جعلی (أصحابي كالنجوم) در بحث از غدیر گذشت. (2)

1- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 416 - 417. در روایات شـیعه آمده است: فقال السائل: أو لم يكفهم القرآن؟ قال أبو عبد الله عليه السـلام: «بلى إن وجدوا له مفسّـراً»، قال أو ما فسّره رسول الله صلى الله عليه و آله؟ قال بلى ولكن فسّره لرجل واحد وفسّر للأمة شأن ذلك الرجل، وهو علي بن أبي طالب عليه السلام. (الكافي 250/1، البحار 72/25)

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 375 - 376

واکنش پنجم: استبعاد بي جا

مستشکلی – پس از آن که حکم به صحت حدیث «أنا مدینة العلم...» را از یحیی بن معین و حُسن و اعتبار آن را از ابن حجر نقل کرده!– اظهار کرده که: کسی که متن حدیث را ببیند یقین می کند که ساختگی است ؛ زیرا راه دستیابی به علم و دانش، تحصیل و اخلاص است ! (1)

پاسخ

ناگفته روشن است که «اخلاص در نیّت» به تنهایی برای دستیابی به علم و دانش کافی نیست. اما در مورد «تحصیل»، کلام در این است که علم و دانش را باید از چه کسی آموخت و نزد چه کسی باید تحصیل نمود، از کسی که سینه اش سرشار از علوم الهی است و از هنگام ولادت در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته و تمام عمر سایه وار به دنبال ایشان بوده و تا آخرین لحظات از آن حضرت فاصله نگرفته و کم ترین خطا در گفتارش یافت نمی شود ؛ یا از اهل سهو و نسیان، جاهلان و نادانان، دروغ پردازان و بی پروایان؟! (أَفَمَن يَهْدِي إِلَي الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمْ مَن لاَ يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) [یونس (10): 35]؟!

(هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟!) [الزمر (39): 9]

لذا خداوند فرمان داده که: (وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن أَبْوَابِها) [البقرة (2): 189]

و پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرموده: «من شهر علم و دانش هستم و علی دروازه آن».

واکنش ششم: جعل روایت برای دیگران

بعضی برای مقابله با حدیث گذشته روایتی جعل کردند که: (أنا مدینة العلم وأبو بکر أساسها، و عمر حیطانها، و عثمان سقفها) یعنی: من شهر علم هستم

1- رجوع شود به تعلیقه الفوائد المجموعة، شوکانی 374

ابوبکر اساس و پایه آن، عمر دیوارش و عثمان سقف آن.

و بنـابر روایتی دیگر: (.... و معاویـة حلقتها) یعنی: و معاویه حلقه (درب) آن ! وقتی از راوی سـند آن را مطالبه کردنـد وعـده داد که بعـداً سندش را برای آن ها نقل خواهد کرد ولی هیچ گاه این کار را نکرد. (1)

و برخی روایتی جعل کردند که: (... و أبو بکر محرابها). (2)

و بعضی روایاتی دیگر ساختند که: (أنا مدینة الصدق و أبو بکر بابها، أنا مدینة العدل و عمر، بابها، أنا مدینة الحیاء و عثمان بابها). (3)

1- روی الدیلمي بلا إسـناد عن ابن مسـعود...: أنا مدینة العلم و أبو بکر أساسها، و عمر حیطانها، و عثمان سقفها.... و روي أیضاً عن أنس مرفوعاً: أنا مدینة العلم، و علي بابها، و معاویة حلقتها. قال في المقاصد: و بالجملة فکلها ضـعیفة، و ألفاظ أکثرها رکیکة. (کشف الخفاء 1/ 204) ذکر الحافظ في اللسان في ترجمة إسـماعیل بن علي بن المثنی الأسترآبادي الواعظ الکذاب أنه کان مرّة یعظ بدمشق، فقام إلیه رجل فسأله عن حدیث: «أنا مدینة العلم و علی بابها» فقال: هذا مختصـر، و إنما هو: أنا مدینة العلم، و أبو بکر أساسها، و عمر حیطانها، و عثمان سقفها، و علي بابها، قال: فسألوه أن یخرج لهم إسناده، فوعدهم به. (لسان المیزان 1/ 423) و ذکر هذه القصة ابن عساکر في التاریخ، فقال: أنبأنا أبو الفرج غیث بن علي الخطیب، حدثني أبو الفرج الأسـفرایني، قال: کان أبو سـعد الأسترآبادي یعظ بدمشق، فقام إلیه رجل فقال: أیها الشـیخ ما القول في قول النبي صـلی الله علیه و آله: «أنا مدینة العلم و علي بابها»؟ قال: فأطرق لحظة، ثم رفع رأسه وقال: نعم لا یعرف هذا الحدیث علی التمام إلا من کان صدرا في الإسـلام، إنما قال النبي صـلی الله علیه و آله... و ذکره، قال: فاسـتحسن الحاضـرون ذلك، و هو یردّده، ثم سألوه أن یخرج لهم إسـناده، فأنعم، ولم یخرجه لهم. (تاریـخ مدینة دمشق 9/ 20) قال المغربي: فانظر کیف أنکروه عنـد الانفراد واستحسـنوه لما ذکر فیه أبو بکر و عمر و عثمان، وافتراه بعض الوضاعین أیضاً فرواه من حـدیث أنس بلفظ: أنا مدینة العلم، و أبو بکر و عمر و عثمان سورها، و علي بابها. (فتح الملك العلی 155 - 156)

2- المنح المکیة في شرح الهمزیة 585.

3- حدیقة الحقیقة للسنائي الغزنوي 226، 234، 239 نفحات الأزهار 12/ 171 به نقل از گنج سـعادت لمعین الدین بن خواجه خاوند محمود الخوارزمي النقشبندي و الوسیلة الأحمدیة والذریعة السرمدیة في شرح الطریقة المحمدیة للشیخ رجب بن أحمد التیري

واکنش هفتم: تلاش برای کم رنگ نشان دادن حدیث: «مدینة العلم» !

میمون نَسَفی (متوفی 508) نسبت به حدیث مدینة العلم» اشکال کرده که:

1. این روایت از اخبار آحاد است و امت برخلاف آن عمل کرده؛ زیرا نقل نشده که دانشمندان صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنان بوده اند به قول و نظریه علی [علیه السلام] اخذ کرده باشند.

2. گذشته از آن که اثبات شیء نفی ما عدای آن نمی کند (یعنی این که امیرالمؤمنین علیه السلام دروازه شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله باشند دلیل آن نیست که دیگران - خلفا و صحابه - دروازه علم نیستند).

3. علاوه بر آن، شاید پیامبر صلی الله علیه و آله بدان جهت این مطلب را در خصوص علی [علیه السلام] فرموده باشد که می دانسته در زمان حکومتش با او مخالفت می کنند و از پیروی او سرپیچی می نمایند. (1)

پاسخ

1. این ادعا باطل و دروغ بلکه کمال بی انصافی است. پرسش های بزرگان به نظر و فتوای آن حضرت در امور صحابه از امیرالمؤمنین علیه السلام و رجوع آنان مشکل، معروف و مشهور است. (2)

کلام ابن عباس و عمر و... و تصریح بزرگانی چون ابن بطة عکبری حنبلی (متوفی 387)، قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی 403) ابن الجوزی (متوفی 597)، ابن اثیر جزری (متوفی 630)، نووی (متوفی 676)، محب طبری (متوفی

1- تبصرة الادلة في اصول الدين 2/ 524.

2- كفاية الطالب شنقيطى 114 به نقل از تهذيب الاسماء واللغات 346/1 و رجوع شود به سبل الهدى والرشاد 289/11

694)، صالحی شامی، شنقیطی استاد،الازهر و... گذشت و خواهد آمد. (1)

ابن الجوزی (متوفی 597) می گوید: ابوبکر و عمر با علی علیه السلام مشورت کرده و نظر او را می پذیرفتند. همهٔ صحابه نیازمند دانش او بودند. عمر به خدا پناه می برد از این که مشکلی برای او پیش آید و علی علیه السلام برای حل آن نباشد! (2)

2. کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در این جا قطعاً دلالت بر ناچیز بودن دانش دیگران دارد به شرحی که پیش از این گذشت. (3)

3. این مجرد احتمالی است که دلیلی بر آن نیست. کلام پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به این جهت نبوده بلکه بیان مقام شامخ علمی امیرالمؤمنین علیه السلام است.

گذشته از آن که اگر این احتمال درست هم باشد تیشه ای بر ریشهٔ مخالفان آن حضرت از صحابه و تابعین است که در برابر دروازه شهر علم و دانش پیامبر صلی الله علیه و آله جبهه گیری کرده یا دست از یاری او برداشتند !

ابن تیمیه حدیث «مدینة العلم» را نیز تکذیب کرده بلکه گفته:

کسی که آن را ساخته زندیق یا جاهل بوده است. (4)

او در تلاشی مذبوحانه برای کم رنگ نشان دادن علم و دانش استثنایی امیر المؤمنین علیه السلام می گوید:

هیچ عالم معتبری نگفته علی [علیه السلام] از ابوبکر و عمر اعلم است.

1- رجوع شود به صفحه 697 - 701 و کلماتی از دانشمندان اهل تسنن، صفحه 707 - 712.

2- المنتظم لابن الجوزي 68/5

3- رجوع شود به صفحه 649 - 650 پاسخ شبهه ملا علی قاری.

4- وَ أَمّا حَدِيثُ (مَدِينَةِ الْعِلْمِ فَأَضْعَفُ وَ أَوْهَى، وَ لِهَذَا إِنَّمَا يُعَدُّ فِي الْمَوْضُوعَاتِ الْمَكْذُوبَاتِ..). (الفتاوى الكبرى 4/ 438، مجموعة الفتاوى 4/ 410)

و در ادامه با تضعیف حدیث: «أقضاکم علي» و استناد به حدیث ساختگی: أعلمهم بالحلال والحرام معاذ - که آن را از حدیث معتبر «أقضاکم علي» (1) صحیح تر دانسته می گوید:

هر کس با احتجاج به حدیث: «أقضاکم علي» علی را از معاذ بن جبل اعلم بداند جاهل است چه رسد به ابوبکر و عمر! (2)

پاسخ

از آن چه در پاسخ میمون نَسَفی گذشت (3) پاسخ ابن تیمیه نیز معلوم گردید و نیازی به تکرار نیست که ابوبکر و عمر به علی علیه السلام رجوع کرده و نظر او را می پذیرفتند بلکه همهٔ صحابه نیازمند دانش او بودند.

و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام در قضاوت نیز از روایات معتبر فضیلت 11 روشن خواهد شد. (4)

ابن تیمیه ادعا می کند که:

ابن عباس - که حبر الامة و در زمان خودش فقیه ترین و اعلم صحابه بوده - اگر در کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مستندی برای فتوایش نمی یافت به قول ابوبکر و عمر استناد می نمود و قول آن دو را بر دیگر صحابه مقدم می داشت حتی بر قول علی علیه السلام و عثمان. (5)

1- ابن حجر هیتمی گوید: این حدیث بدون هیچ نزاعی صحیح است. (المنح المکیة 583)

2- لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ الْمُعْتَبَرِينَ إِنَّ عَلِيّاً أَعْلَمُ وَأَفْقَهُ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ... إِنَّ المُحتجّ بِذَلِكَ عَلَى أَنَّ عَلِيّاً أَعْلَمُ مِنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ جَاهِلٌ. فَكَيْفَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ! (الفتاوی الکبری لابن تیمیة 4/ 429 - 430، 438، مجموعة الفتاوی لابن تیمیة 4/ 398، 410).

3- رجوع شود به صفحه 653 - 654.

4- رجوع شود به صفحه 713

5- (وَ قَدْ ثَبَتَ عَنْ ابْنِ عَبّاسٍ أَنَّهُ كَانَ يُفْتِي مِنْ كِتَابِ اللّهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِمَا سَنَّهُ رَسُولُ اللّهِ صلى الله علیه و سلم فَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَفْتَى بِقَوْلِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَلَمْ يَكُنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِعُثْمَانَ وَعَلِي. وَابْنُ عَبّاسٍ حَبْرُ الأُمَّةِ وَأَعْلَمُ الصَّحَابَةِ وَأَفْقَهُهُمْ فِي زَمَانِهِ، وَ هُوَ يُفْتِي بِقَوْلِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، مُقَدِّماً لِقَوْلِهِمَا عَلَى قَوْلِ غَيْرِهِمَا مِنْ الصَّحَابَةِ). (الفتاوی الکبری لابن تیمیة 4/ 431)

پاسخ

آن چه ابن تیمیه گفته، نسبت بیجا و افترا بر ابن عباس است ؛ زیرا این مطلب از ابن عباس صحیح و مشهور است و با عبارات گوناگون از او نقل شده که گفته است اگر مطلبی از علی علیه السلام برای ما ثابت شود ما جز آن را نمی پذیریم. (1)

تلاش ابن تیمیه برای کم رنگ نشان دادن دانش امیرالمؤمنین علیه السلام و کوشش حضرت در تبلیغ دین، او را به مقایسه ای بی جا بین آن حضرت و شیخین کشانده که ناچار به روایات ساختگی فضائل شیخین تمسک کرده، بلکه گفته:

فتواهای ابن عباس و روایات ابوهریره بیش از فتواها و روایات علی [علیه السلام] است. (2)

و روشن است که ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است و ذکر کثرت روایات ابو هریره معلوم الحال جز برای مغالطه و اظهار عجز نیست.

ابن تیمیه ادامه می دهد:

روایاتی که دروغگویان و نادانان نقل می کنند که علی [علیه السلام] مطالبی می دانسته که به او اختصاص داشته و دیگر صحابه را از آن بهره ای نبوده همه اش باطل است. (3)

1- رجوع شود به صفحه 688 - 689 روایت صحیح شماره 498

2- (فَابْنُ عَبّاسٍ كَانَ أَكْثَرَ فُتْيَا مِنْهُ وَأَبُو هُرَيْرَةَ أَكْثَرَ رِوَايَةً مِنْهُ). (الفتاوی الکبری 4/ 439، مجموعة الفتاوی 4/ 412)

3- و أما ما يرويه أهل الكذب والجهل من اختصاص عليّ بعلم انفرد به عن الصحابة، فكله باطل. (الفتاوی الکبری 4/ 439، مجموعة الفتاوی 4/ 412)

پاسخ

عسقلانی پس از گزارش های مربوط به «ذوالثدية» می نویسد:

در این حدیث منقبت عظیمی برای علی علیه السلام وجود دارد و اثبات می کند که او امام برحق بوده. او در جنگ هایی که با اهل جمل و صفین و غیره داشته مبارزاتش صحیح و درست بوده است.

طرق متعدد این حدیث مشتمل بر مطالب فراوانی است که علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله فراگرفته، چه دربارهٔ خوارج و چه غیر آنان. این مطلب ثابت است که او خبر داد در آینده شقی ترین افراد او را به قتل می رساند و مطالب فراوان دیگر. (1)

و ابن اثیر می گوید:

علی علیه السلام را در جنگ با خوارج و غیر آن آیات (و نشانه هایی) است که ما در کتاب الکامل في التاریخ ذکر نموده ایم. (2)

1- و في هذا الحديث من الفوائد غير ما تقدّم منقبة عظيمة لعلى [عليه السلام]، و أنه كان الإمام الحق، و أنه كان على الصواب في قتال من قاتله في حروبه في الجمل و صفّين و غيرهما... اشتملت طرق هذا الحديث على أشياء كثيرة كان عنده عن النبي صلى الله عليه و آله، علم بها مما يتعلق بقتال الخوارج و غير ذلك عَلِمَ مما ذكر، و قد ثبت عنه أنه كان يخبر بأنه سيقتله أشقى القوم، فكان ذلك في أشياء كثيرة ! (فتح الباري 12/ 266)

2- و لعلي [عليه السلام] في قتال الخوارج وغيرها آيات مذكورة في التواريخ، قد أتينا على ذكرها في الكامل في التاريخ. (أسد الغابة 4/ 33)

شواهدی برای دانش و حکمت امیرمؤمنان علیه السلام

چند شاهد قرآنی

آیه اول: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) [الرعد (13): 17] (1)

[3/426] در تفسیر آیه شریفه گذشته با سند معتبر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک به سینه شریفش اشاره کرد و فرمود: «انا المُنْذِر» و سپس با اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (أَنْتَ اَلْهَادِی، بِکَ یَهْتَدِی اَلْمُهْتَدُونَ بَعْدِی) یعنی: منذر (و بیم دهنده) من هستم و هدایتگر تو هستی ای علی، پس از من اهل هدایت به واسطه تو راه یابند و هدایت شوند. (2)

[4/427] برخی این روایت را به این گونه نقل کرده اند که: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «رسول الله المنذر، والهادي [والهاد] رجل من بني هاشم» یعنی منذر (و

1- ترجمه تو فقط هشدار دهنده ای و هر گروهی (رهبر) هدایت کننده ای دارد.

2- قال ابن حجر: والمستغرب ما أخرجه الطبري بإسناد حسن من طريق سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله صلى الله عليه و آله يده على صدره، و قال: «أنا المنذر»، و أوماً إلى على [عليه السلام] وقال: أنت الهادي بك يهتدي المهتدون بعدي فتح الباري 8/ 285 و مراجعه شود به جامع البيان 13/ 142، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 266، معرفة الصحابة لأبى نعيم 105/1، تاريخ مدينة دمشق 359/42 شواهد التنزيل 382/1 - 385، 388، المحرر الوجيز (تفسير ابن عطية الأندلسي) 3/ 297، تفسير الرازي 19/ 14، تفسير الثعلبي 5/ 272، تفسير ابن كثير 520/2، الدر المنثور 4/ 45، فتح القدير للشوكاني 70/3، تفسير الآلوسى 108/13، نظم درر السمطين 90 معارج الوصول 35 الفصول المهمة 1/ 574، كنز العمال 11/ 620، ينابيع المودة 297/1 و 2/ 73، 246 - 247) سيوطى در الدر المنثور 4/ 45 روايت كرده كه رسول الله صلى الله عليه و آله المنذر، والهادي على بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام] سپس گفته: و أخرج عبد الله بن أحمد في زوائد المسند و ابن أبي حاتم، والطبراني في الأوسط، والحاكم - و صححه -، وابن مردويه، وابن عساكر، عن علي بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام] - في قوله: (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ...) - قال: رسول الله صلى الله عليه و آله المنذر، و أنا الهادي. (و رجوع شود به المستدرك 3/ 130، كنز العمال 2/ 441، تاريخ مدينة دمشق 42/ 359)

بیم دهنده) پیامبر صلی الله علیه و آله و هدایتگر مردی از بنی هاشم است. (1) و تصریح کرده اند که مراد از این عبارت: «مردی از بنی هاشم» خود امیرمؤمنان است. (2)

ابن ابی حاتم رازی در تفسیرش این روایت را به نحو اخیر نقل کرده. (3)

و ضیاء الدین حنبلی مقدسی (متوفی 643) در الأحادیث المختارة - که اعتبار روایاتش پذیرفته شده - آن را به هر دو کیفیت آورده است. (4)

واکنش های مختلف ذهبی نسبت به روایت اخیر

ذهبی هرجایی که سخن از این روایت است به بهانه ای آن را زیر سؤال می برد، گاهی که سند قابل اشکال نیست می گوید: غریبٌ جدّاً. (5) و گاهی بی جهت راویان را متهم می کند که شاید فلانی آن را ساخته باشد. (6)

1- مسند أحمد تاریخ مدینة دمشق 42/ 359، شواهد التنزیل 1/ 389 وفي مجمع الزوائد 41/7: رواه عبد الله ابن أحمد، والطبراني في الصغیر والأوسط، و رجال المسند ثقات. احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند أحمد 2/ 48 - 49 شماره 1041 (طبعة دار الحدیث، القاهرة) گفته: إسناده صحیحٌ.

2- الدر المنثور 4/ 45: وفي لفظ: والهادي رجل من بنی هاشم. یعنی نفسه.

3- في تفسیر ابن أبي حاتم الرازي 7/ 2225: والوجه الثالث: حدّثنا علی بن الحسین، حدثنا عثمان بن أبي شیبة، حدثنا المطلب بن زیاد، عن السّدّي، عن عبد خیر، عن علي [علیه السلام]: (لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ)، قال: الهاد رجل من بني هاشم. قال ابن الجنید: هو علي بن أبي طالب علیه السلام. و روی عن عبد الله بن عباس... وعن أبي جعفر محمد بن علي [علیه السلام] نحو ذلك

4- الأحادیث المختارة 2/ 286 رقم 668 - 669، قال محقق الکتاب: إسناده حسن. و نقل فی 10/ 159 رقم 158: رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر، والهاد علی بن أبی طالب [علیه السلام].

5- میزان الاعتدال 3/ 38.

6- میزان الاعتدال 1/ 484.

او در تعلیقه بر سخن حاکم که گفته این روایت صحیح است و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیامده است - بدون هیچ دلیلی می گوید:

بل کذبُ! قبّح الله واضعه. یعنی: این حدیث دروغ است، رویش سیاه باد کسی که آن را جعل کرده است ! (1)

ابن کثیر نیز درباره روایت معتبر 426 - مانند پیشوایش ذهبی ! - می گوید:

این حدیث به شدّت منکر است. (2)

علوش - از محققین سنی معاصر، پس از نقل کلام ذهبی - می نویسد:

در بین راویان این حدیث کسی یافت نمی شود که وضّاع (جعل کننده حدیث و دروغ پرداز) باشد هر یک از آن ها را بعضی از علمای فن

توثیق کرده اند از تعلیقهٔ ذهبی بر حدیث بعد احتمال داده می شود که او اشاره به حسین اشقر دارد که ابن عدی او را متهم کرده، با آن که گفته: او توثیق هم دارد.

علوش در ادامه می نویسد: به نظر من این حدیث جعلی نیست؛ زیرا حسین اشقر ضعیف است نه دروغگو، آن ها در لفظ اشتباه کرده اند آن چه در تفسیر آیه فوق از امیرالمؤمنین علیه السلام... ثبت شده چنین است: «والهاد رجل من بنی هاشم». عبدالله - پسر احمد بن حنبل - در زوائد مسند این حدیث را با سندی نیکو نقل کرده، طبرانی هم در معجم صغیر و معجم اوسط و ابن ابی حاتم در تفسیرش - بنابر نقل ابن کثیر -

---

1- المستدرك 3/ 130 (و رجوع شود به مستدرك 3/ 342 طبعة دار الفكر مع تلخيص المستدرك للذهبي)

2- و هذا الحديث فيه نكارة شديدة. (تفسير ابن كثير 520/2)

همین گونه روایت کرده اند و هیثمی رجال آن را موثق می داند. (1)

نگارنده گوید: گذشت که عسقلانی سند روایت شماره 426: (أَنْتَ اَلْهَادِی، بِکَ یَهْتَدِی اَلْمُهْتَدُونَ بَعْدِی) را معتبر دانسته است.

آیه دوم: (وَ تَعِیَهَا أُذُنٌ وَاعِیَةٌ) [الحاقة (69): 12] (2)

[428/ 5] عن بريدة [قال]: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول لعلى [عليه السلام]: «يا على إن الله أمرني أن أُدنيك [ولا أجفوك] ولا أقصيك، و أن أعلّمك، و أن تعي، و حقّ [و أن حقاً] على الله [و حق لك] أن تعى»، (3) قال: فنزلت (وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ).

و زاد أبو نعيم فيه: قوله صى الله عليه و آله: «فأنت أذن واعية لعلمى» (4)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی خدا مرا فرمان داده که تو را به خود نزدیک کنم و تو را تعلیم دهم تا آن را حفظ نمایی.

آیه شریفه گذشته در همین مورد بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

و بنابر روایت ابونعیم حضرت در آخر نیز افزود: پس تو گوش شنوا و

1- تعلیقه مستدرک حاکم 101/4 (چاپ دارالمعرفة) به نقل از زوائد مسند 126/1، المعجم الصغیر 739، المعجم الأوسط 2/ 213 تفسیر ابن کثیر 2/ 520، تفسیر ابن ابی حاتم [2225/7] مجمع الزوائد 41/7.

2- ترجمه گوش شنوا آن را نگاه دارد و حفظ نماید.

3- در برخی منابع مانند فیض القدیر اشتباهاً (لتسعی) ضبط شده.

4- جامع البيان 29/ 69، تفسير ابن أبي حاتم 10/ 3369 - 3370، تفسير الثعلبي 28/10، أسباب نزول الآيات للواحدي 294 شواهد التنزيل 2/ 363 - 367، 372 - 377، تفسير ابن كثير 4/ 441، تفسير الجلالين 791 - 792، الدر المنثور 6/ 260 قال: و أخرج ابن جرير و ابن أبي حاتم والواحدي وابن مردويه وابن عساكر وابن النجاري عن بريدة... و أخرج أبو نعيم في الحلية [66/1] عن على [عليه السلام] سبل الهدى والرشاد 289/11- 290

نگهدارنده برای دانش من هستی.

[429/ 6] عن علی [علیه السلام] - في قوله (وَ تَعِيَهَا أَذُنٌ وَاعِيَةٌ) [الحاقة (69): 12] - قال: قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله: (سَأَلْتُ اَللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهَا أُذُنَکَ يَا عَلِيُّ [ففعل]) !

فما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله شيئاً فنسيته. (1)

أو: فما نسيت شيئاً بعد و ما كان لي أن أنسى [أنساه]. (2)

أو: ما سمعت من نبي الله صلی الله علیه و آله كلاما إلا وعيته و حفظته فلم أنسه. (3)

امیرالمؤمنین علیه السلام - درباره آیه شریفه گذشته - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود: من از خدا درخواست نمودم که آن را گوش تو قرار دهد، و خداوند پذیرفت. سپس فرمود: من هر آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم به خاطر سپردم و فراموش ننمودم.

[430/ 7] و قال [علیه السلام] - في مناشدته أصحاب الشورى -: نَشَدْتُكُم بالله أفيكم أحد دعا رسول الله صلی الله علیه و آله له في العلم وأن يكون أذنه الواعية مثل ما دعا لي قالوا: اللهم لا. (4)

1- كنز العمال 13/ 177، و مراجعه شود به جامع البيان للطبری 29/ 69، شواهد التنزيل 2/ 361، 365، 368، 369، 370، 371، 376، 380، تفسير السمعاني 6/ 36 تفسير القرطبي 18/ 264، تفسير ابن أبي حاتم 10/ 3369 - 3370، تفسير ابن كثير 4/ 441، الدر المنثور 6/ 260، سبل الهدى والرشاد 11/ 289 - 290 همه به نقل از مكحول و...، شواهد التنزيل 2/ 361، شرح ابن أبي الحديد 220/7، تفسير ابن عربي 2/ 345، التسهيل لعلوم التنزيل 2/ 405. در أسانيد فضائل أمير المؤمنين علیه السلام للشيخ باسم الحلّي 2/ 373 قريب به همين روايت را از تاريخ مدينة دمشق 41/ 455 نقل كرده و راويان آن را توثيق نموده است.

2- تفسير الرازي 107/30، تفسير الثعلبي 10/ 28، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي 84/4.

3- نظم درر السمطين 92

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 431 - 433.

آیه سوم: (وَ یَقُولُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلْکِتابِ) [الرعد (13): 43] (1)

[8/431] عن أبي سعيد الخدري، قال: سألت رسول الله صلى الله عليه و آله عن قول الله تعالى: (وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)، قال: «ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». (2)

ابوسعید خُدری می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه شریفه گذشته فرمود: آن (کسی که دانش کتاب نزد اوست) برادرم علی ابن ابی طالب علیه السلام است.

[9/432] عن علي عليه السلام: وأنا علي بن أبي طالب كل علم الكتاب عندي. (3)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تمام دانش کتاب نزد من است».

کلمات نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله

[10/433] عن أنس، قال: قال النبي صلى الله عليه و آله: عليٌّ يعلّم الناس - أو: يخبرهم - بعدي من تأويل القرآن ما لا يعلمون». (4)
یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام- پس از من - آن چه را که مردم از تأویل قرآن نمی دانند، به آنان یاد می دهد.

1- ترجمه و کسانی که کافر شدند می گویند: «تو پیامبر نیستی» بگو: «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد».

2- شواهد التنزیل 1/ 400 و همین مطلب را از ابن عباس و ابن الحنفیة وعبد الله بن عطاء به نقل از ابو جعفر - یعنی امام باقر علیه السلام- نیز روایت کرده است. (شواهد التنزیل 1/ 401 - 402) و از ابو صالح نقل کرده: رجل من قریش، هو علي، ولكنا لا نسميه. او مردی از قریش است، مراد علی علیه السلام است ولی ما نامش را نمی بریم (شواهد التنزیل 404/1) و في رواية أخرى عن أبي صالح (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) قال: علي بن أبي طالب، كان عالماً بالتفسير و التأويل و الناسخ والمنسوخ و الحلال والحرام. (شواهد التنزیل 1/ 405)

3- العسل المصفى من تهذيب زين الفتى 64/2 شماره 334، و 2/ 93

4- شواهد التنزیل 39/1

[434/ 11] عن ابن مسعود قال: كنت عند النبي صلى الله عليه و آله فسئل عن علي كرم الله وجهه، فقال: (قُسِمَتِ اَلْحِكْمَهُ عَشْرَهَ أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلِيٌّ تِسْعَهَ أَجْزَاءٍ وَ اَلنَّاسُ جُزْءاً وَاحِداً). (1)

ابن مسعود می گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم کسی از آن حضرت درباره علی علیه السلام سؤال نمود، حضرت در پاسخ فرمود: حکمت بر ده بخش تقسیم شده، نه بخش آن به علی علیه السلام داده شده و یک قسم به دیگر مردم.

[435/ 12] و قال صلى الله عليه و آله: عليٌّ راية الهدى. (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام پرچم هدایت است.

[436/ 13] و قال النبي صلى الله عليه و آله لعلي [عليه السلام]: (أنتَ تُبَيِّنُ لِاُمَّتی ما اختَلَفوا فيهِ بَعدی). (3)

1- حلية الأولياء 1/ 65، تاريخ مدينة دمشق 42/ 384، شواهد التنزيل 1/ 135 - 136، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 228 مطالب السؤول 127 كفاية الطالب للكنجي 197، كنز العمال 11/ 615 و 13/ 146، فتح الملك العلي 69

2- رجوع شود به حلية الأولياء 1/ 66، تاريخ بغداد 14/ 102، تاريخ مدينة دمشق 42/ 270، 291، 330، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 59 شواهد التنزيل 249/1، شرح ابن أبي الحديد 9/ 167 - 168، المناقب للخوارزمي 303، 311، نظم درر السمطين 114، مطالب السؤول 99، 128، كفاية الطالب 73 فرائد السمطين 1/ 144، 268 - 269، فيض القدير 3/ 60، ينابيع المودة 1/ 234، 238، 389، 401 و 485/2. عن أنس بن مالك، عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال لأبي برزة الأسلمي: «يا أبا برزة إن رب العالمين عهد إلي في علي بن أبي طالب عهداً» فقال: «انه راية الهدى، و منار الإيمان، و إمام أوليائي، و نور جميع من أطاعني. يا أبا برزة علي بن أبي طالب أميني غداً في القيامة، و صاحب رايتي في القيامة [و أميني] على مفاتيح خزائن رحمة ربي عزّ وجلّ». قال الكنجى: هذا حديث حسن، أخرجه صاحب حلية الأولياء. (كفاية الطالب 215)

3- المستدرك 3/ 122، قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه. و مراجعه شود به حلية الأولياء 63/1، تاريخ مدينة دمشق 42/ 387، مطالب السؤول 127، كنز العمال 11/ 612، 615، المناقب للخوارزمي 329، سبل الهدى والرشاد 295/11.

پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو پس از من برای امتم در آن چه اختلاف نمایند روشنگری می نمایی (و اختلافات آنان را حلّ خواهی نمود).

تذکر

عده ای از علمای رجال عامّه در شرح حال ضرار بن صرد تیمی نوشته اند:

او دارای دانش قرآن و فرائض (تقسیم میراث) و راستگو است، احادیث او نوشته می شود ولی نمی شود بدان احتجاج کرد. او به نقل از معتمر، از پدرش، از حسن بصری، از انس روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت بعضی از صحابه نقل کرده که محدّثین آن را نپذیرفته اند. (1)

ولی حاضر نشده اند بگویند که آن حدیث چیست و درباره چه کسی بوده است. با مراجعه به شرح حال او در منابع دیگر و جوامع حدیث معلوم می شود که مراد روایت: «أنتَ تُبَیِّنُ لِا ُمَّتی ما اختَلَفوا فیهِ بَعد» است که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود. (2)

ذهبی در تلخیص المستدرک در تعلیقه بر کلام حاکم نیشابوری و رد آن گفته: أعتقد أنه من وضع ضرار یعنی اعتقاد من آن است که این حدیث را ضرار بن صرد جعل کرده است! (3)

با آن که ذهبی و دیگران ضرار را به تعبّد، عبادت، فقاهت و دانش ستوده و

1- الجرح والتعدیل 4/ 465 - 466، تهذیب الکمال 13/ 305، تهذیب التهذیب 4/ 400.

2- قال ابن حبان: وهو الذي روی عن المعتمر، عن أبیه، عن الحسن، عن أنس، أن النبي صلی الله علیه و سلم قال لعلی: أنت تبیّن لأمتی ما اختلفوا فیه من بعدي». (المجروحین 1/380)

3- المستدرك 3/ 122، تنزیه الشریعة 1/ 69، الکشف الحثیث 138 - 139.

گفته اند: کان فقیها عالما بالفرائض، (1) و کان متعبداً. (2)

ولی اشکال او نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنان که عسقلانی گفته: او را به تشیع متهم نموده اند! (3)

[14/437] و قال صلی الله علیه و آله: و أنت تؤدّي عنّي، و تُسمعهم صوتي، و تبین لهم ما اختلفوا فیه بعدي. (4) و فرمود: تو مطالب را از جانب من به مردم ابلاغ نموده و صدای مرا به گوش آنان می رسانی، و در آن چه پس از من اختلاف نمایند بیان روشن خواهی داشت (5) (و اختلافات را برطرف خواهی نمود).

[15/438] عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «عليٌّ باب علمي، و مبيّنُ لأُمتي ما أُرسلت به من بعدي، حبّه إيمان، و بغضه نفاق، والنظر إليه رأفةً و مودّته

1- المجروحین لابن حبان 1/ 380.

2- الرد علی الخطیب البغدادي لابن النجار (المتوفی سنة 643) 110، تهذیب الکمال 303/13، تهذیب التهذیب 4/ 400. و قال ابن حجر: صدوق، له أوهام و خطأ، و رمي بالتشیع و کان عارفا بالفرائض. (تقریب التهذیب 444/ 1) الطحان العابد، قال أبو حاتم: صدوق لا یحتج به، و قال البخاري: متروك مع أنه قد روی عنه في أفعال العباد. (رجوع شود به تاریخ الإسلام للذهبي 16/ 205 - 206، الوافي بالوفیات 16/ 210)

3- تقریب التهذیب 1/ 444.

4- حلیة الأولیاء 63/1 -64 تاریخ مدینة دمشق 42 /386 شرح ابن ابی الحدید 169/9، المناقب للخوارزمي 85. قال الکنجي: هذا حدیث حسن عال. (کفایة الطالب 212)

5- و درباره روشن بودن بیان آن حضرت و فصاحت و بلاغت آن حضرت، ابن عباس می گوید: وجدنا کلام علي [علیه السلام] دون کلام الخالق و فوق کلام الخلق ما عدا [کلام] رسول الله صلی الله علیه و آله. (جواهر المطالب 299/1) و قال ابن أبی الحدید و أما الفصاحة فهو علیه السلام إمام الفصحاء، و سید البلغاء، و في کلامه قیل: دون کلام الخالق، و فوق کلام المخلوقین. و منه تعلم الناس الخطابة والکتابة. (شرح ابن أبي الحدید 24/1)

عبادة». (1) و فرمود: علی دروازه دانش من است و پس از من برای امتم رسالت مرا تبیین می نماید. دوستی او ایمان و کینه او نفاق است و نگاه مهرآمیز به او و مودت و دوستی او عبادت است.

[16/439] عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أتاني جبریل علیه السلام بِدُرنُوك (2) من درانیك الجنّة فجلستُ علیه، فلما صرت بین یدي ربّي کلّمني و ناجاني، فما علّمني شیئاً الّا علمه عليٌّ، [فما علمت شیئا إلّا علّمته علیّاً] فهو باب [مدینة] علمي».

ثم دعاه النبي صلی الله علیه و آله إلیه فقال له: «یا علي سلمك سلمي، و حربُك حربي، و أنت العَلَم ما بیني و بین أمتي من بعدي». (3)

خلاصه آن که: (در شب معراج) پرودگارم با من سخن گفت و مناجات نمود هر آن چه را که به من یاد داد به علی تعلیم نمودم و او می داند پس او دروازه شهر دانش من است.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام را نزد خویش خوانده و به آن حضرت فرمود: ای علی، آشتی با تو آشتی با من و جنگ با تو جنگ با من است و تو پس از من، پرچم (و علامت شناخت حق از باطل) بین من و امتم هستی.

[17/440] عن عليّ بن أبي طالب علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: (یا عَلِيُّ، أنَا مَدینَةُ العِلمِ وأنتَ البابُ، کَذَبَ مَن زَعَمَ أنَّهُ یَصِلُ إلَی المَدینَهِ إلّا مِنَ البابِ). (4)

1- سبل الهدی والرشاد 11/ 293 و رجوع شود به کنز العمال 11/ 614 - 615، ینابیع المودة 2/ 240، 301 وفي کنز الفوائد للکراجکي 215: «والنظر إلیه برأفة و مودة عبادة».

2- نوعی فرش. ضرب من الطّنْفَسة ؛ ضرب من البسط، له خَمَل قصیر کخَمَل المناديل. (رجوع شود به لسان العرب 423/10، الفائق، 3661 تاج العروس 557/13)

3- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 62 و رجوع شود به ینابیع المودة 1/ 214، 217.

4- مناقب علی بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 91

و في رواية: (وَ أَنْتَ بَابُهَا يَا عَلِيُّ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَدْخُلُهَا مِنْ غَيْرِ بَابِهَا). (1)

ای علی، من شهر دانش هستم و تو دروازهٔ آن. دروغ می گوید کسی که خیال کند می تواند وارد آن شهر شود جز از در آن.

[441/ 18] قال رسول الله صلى الله عليه و آله: و أنت باب علمي، وان ولدك ولدي، ولحمك لحمي، و دمك دمي، وان الحق معك، و الحقّ على لسانك و في قلبك و بين عينيك. (2)

تو دروازه دانش من هستی. فرزندان تو فرزندان من هستند. گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است (شاید اشاره به آن که بین من و تو جدایی نیست). حق با تو و بر زبان تو و در دل تو و پیش روی تو است.

[442/ 19] و قال صلى الله عليه و اله: ليهنئك العلم - يا أبا الحسن - لقد شربت العلم شرباً، و نهلته نهلاً. (3)

گوارایت باد که علم و دانش را درست فهمیده (و درک کرده ای و) و از آن سیراب شده ای.

[443/ 20] و قال صلى الله عليه و اله: بخ بخ، يا أبا الحسن، حشيت حكماً و علماً. (4)

به به ! حکمت و دانش سر تا پایت را فرا گرفته است.

1- فتح الملك العلي 55 قال: ذكره أبو نعيم في الحلية، وأخرجه أبو الحسن علي بن عمر الحربي في أماليه. و رجوع شود به ينابيع المودة 95/1 به نقل از فرائد السمطين 2/ 423.

2- المناقب للخوارزمي 129، ينابيع المودة 1/ 200، 392.

3- رجوع شود به حلية الأولياء 65/1، ذخائر العقبى 78، الرياض النضرة 3/ 199، المناقب للخوارزمي 84، مطالب السؤول 133، جواهر المطالب 1/ 258، كفاية الطالب للكنجي 209، الدر المنثور/ 347، كنز العمال 13/ 177، فتح الملك العلي،69 ينابيع المودة 2/ 171. و في لفظ: «و ثاقبته ثقباً». (تاريخ مدينة دمشق 42/ 391)

4- مناقب على بن أبى طالب عليه السلام لابن مردويه 272، المناقب للخوارزمي 323

[444/ 21] و قـال صـلى الله عليه و آله: عليكم بعلي بن أبي طـالب ؛ فإنه مولاكم فأحبّوه، و كبيركم فاتبعوه، و عالمكم فأكرموه، و قائـدكم إلى الجنة [فعزّزوه] و إذا دعاكم فأجيبوه، و إذا أمركم فأطيعوه، أحبّوه بحبّي، وأكرموه بكرامتي، ما قلت لكم في علي إلّا ما أمرني به ربّي جلّت عظمته. (1) در ضمن روايتی آمده است كه پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: على عليه السلام بزرگ شماست از او پيروى نماييد، عالم و دانشـمند شـماست او را گرامى بداريد، پيشواى شـما به سوى بهشت است عزيزش بداريد، و هرگاه شـما را فراخواند پاسخش دهيد و هرگاه شما را فرمانى داد اطاعتش نماييد.

[445/ 22] و قال صلى الله عليه و آله: عليٌّ عيبة علمي. (2)

يعنى: على گنجينه دانش من است.

[446/ 23] و قال صـلى الله عليه و آله: هذا عليٌّ أمير المؤمنين، و سـيد المسـلمين، و عيبة علمي و بابي الذي أُوتى منه، أخي في الدنيا، و خدني في الآخر، أخي في الدنيا، و خدني في الآخرة، و معي في السنام الأعلى. (3)

يعنى: على عليه السـلام امير مؤمنان، سـرور و آقاى مسلمانان، گنجينه دانش من، و درب ورودى (دانش و...) من است كه (فقط) از طريق او دستيابى به (دانش و...) من ممكن است برادر من است در دنيا و مونس و همدم من در

1- المناقب للخوارزمي،316، فرائد السمطين 1/ 78.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 385 و رجوع شود به المناقب للخوارزمي 87، كفاية الطالب للكنجي 312 در تاريخ مدينة دمشق 42/ 471 به صورت: «و هو عيبـة بيتي» آمـده و در پاورقى گفته: و في المختصـر - يعني مختصـر تاريـخ مدينة دمشق -: «عتبة بيتي». ممكن اسـت تصحيف باشد و يا آن كه مراد از بيت بيت علم و دانش باشد، يا اعم از آن.

3- المناقب للخوارزمي 142

آخرت و همراه با من در بالاترین جایگاه قرار دارد.

[447/ 24]... قال ابن أبي الحديـد: و قوله فيه: «خازن علمي»، و قال تارة أخرى: «عيب علمى». (1) یعنی: گاهی از آن حضرت تعبیر به «خزینه دار دانش من» و گاهی به «عیبه (صندوق) دانش من» می فرمود.

[448/ 25]... و عنه صلى الله عليه و آله: أعلم أمتي من بعدي علي بن أبي طالب. (2)

یعنی: دانشمندترین امت من پس از من علی است.

[449/ 26] و عنه: اعلم أمتي بالسنّة والقضاء بعدي علي بن أبي طالب. (3)

یعنی: اعلم امت به سنت ها و قضاوت پس از من علی است.

[450/ 27]... و عنه صلى الله عليه و آله: إنك أول المؤمنين معي إيمانا، و أعلمهم بأيام الله و أوفاهم بعهده. (4) یعنی: (یا علی) تو اولین کسی هستی که به من ایمان آوردی و دانشمندترین آنان به ایام الله، و وفادارترین آن ها به پیمان خدا هستی.

[451/ 28] قال علي عليه السـلام: قال النبي صـلى الله عليه و آله: لمّا أسري بي إلى السماء، ثم من السماء إلى سدرة المنتهى، وقفت بين يـدي ربّي عز وجـل فقـال لي: يـا محمـد، قلت: لبيك و سـعديك، قال: قـد بلوت خلقي فأيهم رأيت أطوع لك؟ قال: قلت: ربّي علياً، قال: صدقت يا محمد، فهل اتخذت لنفسك خليفة يؤدّي عنك، يعلّم عبادي من كتابي

1- شرح ابن أبي الحديد 9/ 165.

2- المناقب للخوارزمي 82، فرائد السمطين 1/ 107، كنز العمال 11/ 614، ينابيع المودة 1/215 - 216 و 2/ 70، 239، 285، 301.

3- كفاية الطالب للكنجي 332

4- تاريخ مدينة دمشق 42/ 58 - 59.

ما لا يعلمون؟ قال: قلت: يا ربّ اختر لي ؛ فإن خيرتك خيرتي، قال: اخترت لك عليّاً فاتخذه خليفة و وصـياً، و نحلته علمي و حلمي، و هو أمير المؤمنين حقاً، لم ينلها أحـد قبله و ليست لأحـد بعده. يا محمد، علي راية الهدى، و إمام من أطاعني، و نور أوليائي، و هو الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أحبه فقـد أحبني، و من أبغضه فقـد أبغضـني، فبشـره بـذلك يا محمد. فقال النبي صـلى الله عليه و آله: قلت: ربّي فقد بشّرته. (1)

یعنی: در شـب معراج خـدا از پیـامبر صـلی الله علیه و آله پرسـید: چه کسـی از همه نسـبت به تـو مطیـع تر است؟ حضـرت عرض کرد: پروردگارا علی.

فرمود: آیا جانشینی تعیین نموده ای که مطالب را از جانب تو به آن ها برساند و آن چه از کتاب من نمی دانند به آن ها یاد دهد؟

حضرت عرض کرد: پروردگارا هر کسی را که تو انتخاب فرمایی می پذیرم.

فرمود: من برای تو علی را برگزیدم او را جانشین و وصی خویش گردان.

من دانش و علم خویش را به وی بخشـیدم. او به حقیقت امیرالمؤمنین است هیچ کس از پیشینیان این مقام را نداشته و هیچ کس از آیندگان نیز بدین رتبه نائل نخواهد گردید (و لقب امیرالمؤمنین مختص به علی علیه السلام است).

ای محمـد علی پرچم هـدایت، پیشوای فرمانبرداران از من، نور اولیا و دوسـتان من و کلمه ای است که من بر عهده پرهیزگاران گذاشـته و آنان را بدان ملزم ساخته ام.

کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را مبغوض بدارد مرا مبغوض داشته است. ای محمد، او را به آن چه گفتم بشارت ده.

حضرت عرض کرد: پروردگارا، او را بشارت داده ام.

1- المناقب للخوارزمي 303

[452/ 29] و در ضمن روایتی- که از باب الزام خصم به آن احتجاج می شود (1) و بخشی دیگر از آن پیش از این گذشت - آمده است:

قال النبي صلى الله عليه و آله: «أنت أخي و وارثي»

قال: و ما أرث منك يا نبي الله؟

قال: «ما ورث الأنبياء من قبلي»

قال: و ما ورث الأنبياء من قبلك؟

قال: «كتاب ربّهم و سنّة نبيّهم»

و فی رواية: «ما يرث النبيون بعضهم من بعض: كتاب الله و سنّة نبيّه». (2)

و فی رواية أخرى: «كتاب الله و سنّتي». (3)

* و در روایت شماره 17 گذشت.... فهو باب علمي و وصيي.

* و در روایت شماره 80: و أكثركم علماً... علّمته علمي.

* در روایات شماره 123 و 208: و هو فيكم بمنزلتي فيكم، فقلدوه دينكم، و أطيعوه في جميع أموركم ؛ فإن عنده جميع ما علّمني الله من علمه و حكمته، فسلوه و تعلّموا منه و من أوصيائه بعده... ولا تعلّموهم... .

* در روایات شماره 124، 209 گذشت که بنابر نقلی در حدیث ثقلین آمده: لا تعلّموهم [لا تعلموهما]... و در برخی روایات چنین ادامه داده شده است: فإنهم [فإنهما/ فهم] أعلم منكم.

1- یعنی ما قبول نداریم که وارث بودن آن حضرت منحصر در دانش کتاب و سنت باشد.

2- رجوع شود به صفحه 613 - 614، منابع روایت شماره 402.

3- ما روي في الحوض والكوثر لابن مخلد (جزء بقي بن مخلد) 125 - 126، المفردات للراغب - ورث - 519 (چاپ دیگر: 864)

* و در روایات شماره 234 و 237 تا 247 گذشت که: و أکثرهم علماً یا: و أعلمهم علماً.

* و رجوع شود به روایات فضیلت شماره 11: «علی علیه السلام هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضاوت».

* در روایت شماره 949 خواهد آمد:... عن سلمان... قال صلی الله علیه و آله: «تعلم من وصيّ موسی؟ قلت: نعم، یوشع بن نون، قال: «لِمَ»؟ قلت: لأنه کان أعلمهم، قال: «فإن وصيّي، و موضع سرّي، و خیر من أترك بعدي، و ینجز عدتي، و یقضي دیني علي بن أبي طالب».

* در فضیلت شماره 20 خواهد آمد که اهل تسنن با اسناد معتبر نقل کرده اند که امام مجتبی علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش برای مردم خطبه ای ایراد نمود و در ضمن آن فرمود: «ما سبقه الأولون بعلم - أو: لم یسبقه الأولون بعلم - ولا یدرکه الآخرون». و في روایة: «.... ولا یدرکه الآخرون بعلم». (1)

و در حدیث تشبیه آمده است: من أراد منکم أن ینظر إلی آدم في علمه... فلینظر إلی علي بن أبي طالب. (2)

تذکر

دانش و حکمت امیر مؤمنان با هیچ کس قابل قیاس نیست ؛ لذا ذکر بعضی از روایات - مانند روایات 434، 499 - 505 - فقط از باب الزام است.

1- حلیة الأولیاء 1/ 64 - 65، تاریخ مدینة دمشق 42/ 581.

2- مراجعه شود به دفتر پنجم، صفحه 1862 - 1866 روایات شماره 1224 - 1237.

احادیثی از امیرمؤمنان علیه السلام

[453 / 30] قال أبو الطفيل: رأيت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب [عليه السلام] قام على المنبر فقال: «سلوني قبل أن لا ـ تسألوني [تفقدوني]، ولن تسألوا بعدي مثلي». (1)

[454/ 31] عن أبي صالح، قال: قال علي [عليه السلام]: «سلوني فإنكم لن تسألوا مثلي ولن تسألوا مثلى»، فقال ابن الكواء... . (2)

بنابر روایات صحیح از راویان متعدد امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: تا فرصت دارید و من در بین شما هستم هر چه می خواهید از من بپرسید، پس از من کسی مانند مرا نخواهید یافت که پرسش هایتان را از او بپرسید.

حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص آن و هیثمی در مجمع الزوائد حکم به صحت این روایت کرده اند. (3)

حدیث: «سلوني» در دیگر منابع معتبر و معتمد اهل تسنن نیز آمده است. (4)

1- المستدرك 2/ 446 - 447، و مراجعه شود به المستدرك 2/ 352، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي 365/3 جامع البيان 289/13، الكشاف 4/ 13.

2- قال الهيثمي: رواه أبو يعلى و رجاله رجال الصحيح، و رواه البزار بنحوه (مجمع الزوائد 269/4) روایت در کنز العمال 515/16 نیز به نقل از ابی یعلی و دیگران به گونه ای که در متن آمده نقل شده ولی در مسند أبي يعلى مطبوع 1/ 311 به اختصار آمده: خرج على [عليه السلام] فقال: «سلوني» فسأله ابن الكواء... و بخش: «فإنكم لن تسألوا مثلى ولن تسألوا مثلى» در آن نیست.

3- قال الحاكم في المستدرك 2/ 446 - 447: صحيح الإسناد، وفي 2/ 352: صحيح عالٍ. و قال الهيثمي في مجمع الزوائد 4/ 269: رواه أبو يعلى، و رجاله رجال الصحيح.

4- المصنف لابن أبي شيبة 3/ 364، مسند أبي يعلى 311/1، سيرة ابن إسحاق 4/ 185، أمالي المحاملي 192، الاحاديث المختارة 61/2 (در ضمن حديث 438)، معجم الصحابة للبغوى 361/4، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي 1/ 301، بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث للهيثمي،129، الدر المنثور 100/3، سبل الهدى والرشاد 11/ 288، ينابيع المودة 223/1، 224، 310 و 173/2، 337، 408 و 3/ 147، 208، 223 و منابع فراوان دیگر.

با الفاظ و تعابير مختلف و زياده و نقصان مانند:

[455/ 32] سلوني قبل أن تفقدوني. (1)

[456/ 33] سلوني قبل أن تفقدوني، سلوني فإن العلم يقبض قبضاً، سلوني فإن بين الجوانح مني علماً جماً. (2)

[457/ 34] سلوني فإنكم لا تسألوني عن شيء فيما بينكم و بين الساعة ولا عن فئة تهدي مائة و تضل مائة إلّا حدّثتكم. (3)

[458/ 35] سلوني قبل أن تفقدوني ؛ فإني لا أُسأل عن شيء دون العرش إلا أخبرت عنه. (4)

[459/ 36] سلوني قبل ألا تسألوني. (5)

[460/ 37] سلوني عمّا شئتم. (6)

[461/ 38] سلوني عن طرق السماوات فلأنا بطرق السماء أعلم [أعرف] منّي بطرق الأرض. (7)

[462/ 39] سلوني عن أسرار الغيوب، فإني وارث علوم الأنبياء والمرسلين. (8)

1- المعيار والموازنة 82، شرح ابن أبي الحديد 2/ 286 و 6/ 136 و 7/ 46، 57 و 10/ 14 و 12/197، 202، كنز العمال 14/ 612، ينابيع المودة 1/ 208، 222، 224.

2- المعيار والموازنة 298.

3- المصنف لابن أبي شيبة 698/8 نگارنده گويد: سندش صحيح است.

4- المحاضرات والمحاورات للسيوطي 179، كنز العمال 13/ 165.

5- جامع البيان 13/ 289، تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي 3/ 365.

6- كنز العمال 14/ 109.

7- شرح ابن أبي الحديد 13/ 101، مطالب السؤول 92، 149، ينابيع المودة 3/ 452.

8- ينابيع المودة 3/ 211.

[40/463] سـلوني فوالله لا تسألوني عن شـيء يكون إلى يوم القيامـة إلا حدّثتكم به. و سـلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم [عرفت] أبليل أنزلت أم بنهار أم في سهل أم في جبل. (1)

[41 /464] سـلوني قبل أن تفقدوني، فوالله ما بين لوحي المصحف آية تخفى على فيمَ أنزلت، ولا أين أنزلت، ولا ما عنى بها، والله لا تلقوا أحداً يحدثكم ذاكم بعدي حتى تلقوا نبيكم صلى الله عليه و آله. (2)

[42 /465] سـلوني فـإن ما بين جنبي علماً جماً، ما زقني النبي صـلى الله عليه و آله زقّاً زقّاً، فوالـذي نفسـي بيـده لو أذن للتوراة والإنجيل فأخبرت بما فيهما فصدّقاني على ذلك. (3)

[43 /466] يا أيها الناس، سـلوني ؛ فإنكم لا تجـدون أحـدا بعـدي هو أعلم بما تسألوني منّي، ولا تجدون أحداً أعلم بما بين اللوحين منّي فسلوني. (4)

[44 /467] عن يحيى بن سـعيد أو عنه عن سـعيد بن المسـيب، أو عن ابن شُبرُمَـة: ليس لأحـد من النـاس أن يقول - أو لم يكن أحـد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله

1- رجوع شود به تفسير القرآن لعبد الرزاق الصنعاني 3/ 241، شواهد التنزيل 1/ 42، جامع بيان العلم وفضله 114/1 الرياض النضرة 3/ 166 - 167 تفسير القرطبي 1/ 35، تفسير السمعانى 5/ 250، فتح الباري 459 عمدة القاري 19/ 190، الإتقان 2/ 493، كنز العمال 2/ 565، الاستيعاب 3/ 1107، كشف المشكل من حديث الصحيحين لابن الجوزي 1/ 241، شواهد التنزيل 1/ 40، 45. برخى فقط قسمت اخير روايت - يعنى سلوني عن كتاب الله فإنه ليس من آية إلا وقد عرفت بليل نزلت أم بنهار في سهل أم في جبل - را نقل كرده اند مانند: الطبقات الكبرى لابن سعد 338/2، تاريخ مدينة دمشق 42/ 398، تاريخ الخلفاء للسيوطي 203، الصواعق المحرقة 128.

2- تاريخ مدينة دمشق 17/ 334 - 335 و رجوع شود به 397 - 398

3- ينابيع المودة 1/ 223.

4- تاريخ مدينة دمشق 398/42

يقول: - «سلوني» إلّا علي بن أبي طالب عليه السلام. (1)

[468/ 45] وقال ابن شُبرُمَة: ما كان أحد يصعد على المنبر فيقول: «سلوني عمّا بين اللوحين» إلّا علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (2)

[469/ 46] بل قالوا: أجمع الناس كلهم على أنه لم يقل أحد من الصحابة، ولا أحد من العلماء «سلوني» غير علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (3)

به سند معتبر روايت شده كه يحيى ابن سعيد، سعيد بن مسيب، ابن شُبرمه گفته اند - بلكه گفته شده به اجماع ثابت است كه در بين صحابه يا دانشمندان جز على [عليه السلام] هيچ كس نمى گفت: «سلوني»: هر كس هر چه مى خواهد از من بپرسد.

[470/ 47] قال المصفح العامري: قال لي علي [عليه السلام]: يا أخا بني عامر، سلني عمّا قال الله و رسوله ؛ فإنا نحن أهل البيت أعلم بما قال الله و رسوله... والحديث طويل. (4)

1- رجوع شود به فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 261 شماره 220، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 802 شماره 1098 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، المصنف لابن أبي شيبة 6/ 227، تاريخ مدينة دمشق 42/ 399، معجم الصحابة للبغوي 361/4، تاريخ ابن معين 106/1، الاستيعاب 1103/3، شرح ابن أبي الحديد 46/7، جامع بيان العلم و فضله 114/1، الرياض النضرة 3/ 166 - 167، كنز العمال 13/ 130 - 131، جواهر المطالب 203/1، 204، 258، تاريخ الخلفاء 188، المنح المكية في شرح الهمزية 581، سبل الهدى والرشاد 289/11، فيض القدير 4/ 470، ينابيع المودة 1/ 224 و 2/ 173، 405، كفاية الطالب 114. وصى الله ابن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة 2/ 802 حكم به صحت آن نموده.

2- شواهد التنزيل 1/ 50 و رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 399.

3- شرح ابن أبي الحديد 13/ 106

4- الطبقات الكبرى ابن سعد 6/ 240 ترجمه المصفح العامري.

ابن سـعد زهری در طبقـات می نویسـد: مصـفح عامری در ضـمن روایتی طولانی نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السـلام به او فرمود از من بپرس از کلام خدا و مطالبی که پیامبر [صـلی الله علیه و آله] فرموده؛ زیرا ما خاندان بهتر از دیگران می دانیم خدا و پیامبر [صلی الله علیه و آله] چه فرموده اند.

[471/ 48] بنابر روایت معتبر امیر مؤمنان علیه السـلام فرمود: لا تسألوني عن آیـة في کتاب الله تعالی ولا سـنّة عن رسول الله صـلی الله علیه و آله إلا أنبأتکم بذلك.

یعنی: از هر آیه ای از قرآن و از هر یک از سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله از من بپرسید من به شما پاسخ می دهم.

ابن کثیر متعصب این روایت را با دو سـند نقل کرده و پس از آن می نویسد: «ثبت أیضاً من غیر وجه» یعنی: این روایت به سندهای متعدد ثابت است. (1)

[472/ 49] قال علی [علیه السـلام]: ما في القرآن آیة إلا وقد قرأتها علی رسول الله صـلی الله علیه و آله و علّمني معناها. (2) امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آن که من آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت کردم و آن حضرت معنایش را به من آموخت.

[50/473] امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: کان لي من رسول الله صلی الله علیه و آله مدخلان: مدخل باللیل، و مدخل بالنهار. یعنی من در دو نوبت: هر شب و هر روز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتم. (3)

* در روایت معتبر شماره 5 گذشت که ابن خزیمه در صحیح خود و احمد

1- تفسیر ابن کثیر 4/ 248، التفسیر الوسیط لطنطاوي 14/ 10 فتح الملك العلي 76

2- شواهد التنزیل 1/ 43.

3- المصـنف لابن ابی شیبة 132/6، سـنن ابن ماجة 2/ 1222، سنن النسائی 3/ 12، السـنن الکبری للنسائی أیضاً 1/ 360 و 141/5، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي 111.

و نَسائی و... نقل کرده اند که امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود:

کانت لي من رسول الله صلی الله علیه و آله منزلة لم تکن لأحد من الخلائق، إني کنت آتیه کل سحر.... یعنی من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه و منزلتی داشتم که هیچ کس از آن موقعیت برخوردار نبود، هر شب به هنگام سحر محضر آن حضرت شرفیاب می گشتم....

[474/ 51] عن أبي سعید الخدري، قال: کان لعلي - أحسبه قال: من النبي صلی الله علیه و اله - مدخلُ لم یکن لأحدٍ من الناس، أو کما قال. (1)

و ناگفته پیداست که این رفت و آمدها همه برای یادگیری از محضر آن حضرت بوده است، چنان که در روایات آینده به آن تصریح شده است.

[475/ 52] و قال علیه السلام: کنت أدخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله لیلاً و نهاراً، و کنت إذا سألته أجابني و إن سکتُ ابتدأني، و ما نزلت علیه آیة إلا قرأتها و علمتُ تفسیرها و تأویلها، و دعا الله لي أن لا أنسی شیئا علّمني إیاه، فما نسیته من حرام ولا حلال و أمر و نهي و طاعة و معصیة، ولقد وضع یده علی صدره [صدري ظ] و قال: «اللّهُمَّ املأ قَلبَهُ عِلما و فَهما و حُکما و نورا»، ثم قال لي: «أخبرني ربي عز وجل أنه قد استجاب لي فیك». (2)

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من شب و روز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتم، اگر پرسشی داشتم حضرت پاسخ می داد و اگر سکوت می کردم خود حضرت شروع به بیان مطالب می فرمود آیه ای بر آن حضرت نازل نگشت مگر آن که من آن را (بر پیامبر صلی الله علیه و آله) قرائت کردم و از آن حضرت تفسیر و تأویلش را آموختم.

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 376.

2- تاریخ مدینة دمشق 42/ 385 - 386.

آن حضـرت مرا دعـا کرد و از خـدا خـواست که آن چه را به من آموخته فراموش نکنم من آن چه را که آموخته بودم - از حرام حلالـل، امر، نهی، طاعت و معصـیت - فراموش نکردم. پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر سینه ام (1) گذاشته و دعا نمود که «خدایا قلبش را مملو از دانش، فهم حکمت و نور گردان» و پس از آن فرمود: «پروردگارم به من خبر داد که دعایم را دربارهٔ تو مستجاب فرمود».

[476/ 53] و قال علیه السـلام: ما نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله آیة من القرآن إلا أقرأنیها - أو أملاها - عليّ فأکتبها بخطّي، و علّمني تأویلها و تفسـیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها، و دعا الله لي أن یعلّمني فهمها و حفظها، فلم أنس منه حرفاً واحداً. (2) شبیه بخشـی از روایت گذشـته است و اضافه شده: من آن چه را قرائت یا املا فرمود به خط خویش نوشتم. پیامبر صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را نیز به من یاد داد.

[477/ 54] قال أمیر المؤمنین علیه السـلام: کنت اذا سألت رسول الله صـلی الله علیه و آله أعطاني، و اذا سـکت ابتدأني. یعنی: هرگاه از پیامبر صـلی الله علیه و آله پرسشـی داشـتم آن حضـرت مرا پاسخ می داد و اگر سـکوت می کردم خود حضرت شروع به بیان مطالب می فرمود.

این حدیث را عده ای مانند حاکم و ذهبی بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته اند (3)، و در منابع دیگر نیز نقل شده است. (4)

1- در مصدر اشتباهاً: «صدره» نوشته شده است

2- شواهد التنزیل 1/ 48.

3- المستدرك 3/ 125، سنن الترمذي 5/ 301، وقال: حسن غریب من هذا الو. الأحادیث المختارة 2/ 235 حدیث 614 محقق کتاب گفته: این سـند صـحیح است. بغوی نیز نظیر این روایت را از احـادیث معتبر و نیکو شـمرده است. (مصابیـح السـنة 174/4 دار المعرفة، بیروت)، 451/2 (دار الکتب العلمیة، بیروت)

4- مراجعه شود به أنساب الأشراف 98/2، المصنف لابن أبي شیبة 7/ 495، السنن الکبری للنسائی 142/5، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائی 112 - 113، تاریـخ مدینة دمشق 377/42 - 378، أسـد الغابة 29/4، الریاض النضـرة 3/ 193، ذخـائر العقبی 94، تهذیب الکمال 15/ 372، تهـذیب التهذیب 297/5، تاریخ الخلفاء للسـیوطي 188، الصواعق المحرقـة 123، کنز العمـال 13/ 120، 128 و في الطبقات الکبری لابن سعد 2/ 338: قیل لعلی ما لك أکثر أصـحاب رسول الله صلی الله علیه و آله حدیثاً؟! فقال: إني کنت إذا سألته أنبأني و إذا سکت ابتدأني.

[55/478] و قریب به همین مضـمون را ضـیاء مقدسـی- در ضـمن روایتی از امیرمؤمنان علیه السـلام- نقل کرده که آن حضرت فرمود: هرگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی می پرسیدم پاسخ می فرمود و اگر سکوت می کردم آن حضرت شروع به بیان مطالب می فرمود؛ لذا درون من سرشار از علم و دانش است. (1)

[56 /479] این روایت در منابع متعدد با تعابیر گوناگون نقل شده: اذا سألتُ أعطیتُ، و اذا سکت ابتدئتُ...

و زاد بعضهم: وان بین دفتي علماً جماً.

أو: و إن بین الذقنین لعلماً جماً.

أو: فبین الجوانح مني ملئ علماً جماً.

أو: فبین الجوانح مني علم جمٌ. (2)

1- الأحادیث المختارة 2/ 124 حدیث 494، محقق کتاب گفته: این سند صحیح است.

2- مراجعه شـود به المصـنف لابن أبي شـیبة 7 / 495، فضائـل امیرالمؤمنین علیه السـلام لأحمـد بن حنبل 262 شماره 221، فضائل الصحابة لابن حنبل 802/2 - 823 شماره 1099 (طبعة دار ابن الجوزي، الریاض)، أنساب الأشـراف 2/ 98، مسند أبي داود الطیالسي 25، السـنن الکبری للنسـائي 142/5، خصـائص أمیر المؤمنین علیه السـلام للنسـائي 112 - 113، المعجم الکـبیر 6/ 213 - 214، الطبقات الکبری لابن سعد 2 /346، حلیة الأولیاء 67/1 - 68 و 383/4 تاریخ مدینة دمشق 12/ 274 - 276 و 21/ 413، 420، 422 و 27/ 99 - 100 و 32/ 61 - 62 و 42/ 377، الأحادیث المختارة 2/ 122 (قال في التعلیقة: إسـناده صحیح)، شرح ابن أبي الحدید 12/ 197، تفسیر الرازي 31/ 221، تهذیب الکمال 33/ 236، سیر أعلام النبلاء 1/ 541 و 2/ 388، الدر المنثور 6/ 363، کنز العمال 254، 161 - 160/ 13 و في مجمع الزوائد 9/ 158: رواه الطبراني من طریقین، و في أحسـنهما حبان بن علي، و قـد اختلف فیه، و بقیة رجالها رجال الصحیح.

عده ای از نویسندگان و محققان اهل تسنن این روایت را معتبر و راویان آن را ثقه دانسته اند. (1)

شایان تأمل است که- بنابر تصریح برخی مانند مناوی - امیرمؤمنان علیه السلام این مطلب را در پاسخ کسی فرمود که پرسید: سبب چیست که دانش شما از همه صحابه بیشتر است؟ (2) پس این پرسش نیز دلالت بر برتری آن حضرت در دانش بر همه صحابه دارد.

1- شعیب الأرنؤوط در تعلیقه سیر أعلام النبلاء 1/ 414، 541 و 2/ 388 می نویسد: رجاله ثقات، أخرجه الفسوي في تاریخه 2/ 540 من طریق عمر بن حفص بن غیاث، عن أبیه، عن الأعمش بهذا الإسناد. وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة لابن حنبل 802/2 - 823 شماره 1099 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض) حکم به صحت آن نموده است. محقق کتاب خصائص نسائی نیز حکم به صحت روایت کرده و گفته این اشکال که: (ابن جریج لم یسمع من أبي حرب)، پاسخش آن است که: ابن جریج امامٌ ثقةٌ، ولم یعب علیه إلا التدلیس والمدلّس اذا صرّح بالسماع قبل منه، و قد صرّح بالسماع من أبي حرب. (فضائل الصحابة، دکتر صاعدی 422/6)

2- و هذا کان أعلم الناس بتفسیره، قال المولی خسرو الرمي - عندما قال القاضي - «إنه جمع في تفسیره ما بلغه عن عظماء الصحابة» -: أراد بعظمائهم علیا [علیه السلام] وابن عباس والعبادلة و أبي وزید. قال: و صدرهم علی [علیه السلام] حتی قال ابن عباس: «ما أخذت من تفسیره فعن علی [علیه السلام]» و یتلوه ابن عباس. و قیل له: مالك أکثر الصحابة علماً؟! قال: «کنت إذا سألته أنبأني و إذا سکت ابتدأني»، و کان عمر یتعوّذ من کل معضلة لیس لها أبو الحسن، ولم یکن أحد من الصحب یقول: الصحب یقول: «سلوني» إلا إلّا هو. (فیض القدیر 4/ 470)

[480/ 57] و قال علیه السلام: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا. (1)

و فرمود: اگر پرده ها کنار رود چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد.

این عبارت حاکی از وفور علم آن حضرت است.

[481/ 58] و قال علیه السلام: ها إن هاهنا - و أشار إلی صدره - لعلماً جماً. (2)

و فرمود: در سینه من علم و دانش فراوانی است.

[482/ 59] و قال علیه السلام : معشر الیهود، اسمعوا منّی، ولا تبالوا أن تسألوا أحداً غیري. (3) و خطاب به یهودیان فرمود: به سخن من گوش دهید و اهمیتی ندهید که از دیگران بپرسید.

[483/ 60] و قال علیه السلام: لو ثنیّت [کسرت] لي الوسادة لحکمت بین أهل التوراة بتوراتهم و بین أهل الإنجیل بإنجیلهم و بین أهل الزبور بزبورهم و بین أهل القرآن بقرآنهم [أهل الفرقان بفرقانهم] [بقضاء یزهر یصعد إلی الله]. (4)

و فرمود: اگر من بر مسند حکومت قرار گیرم بین یهود با تورات و بین

1- قال الملاّ علی القاري: المشهور أنه من کلام علي کرم الله وجهه [علیه السلام]. (الأسرار المرفوعة 286 و مراجعه شود به حاشیة السندي علی النسائي 96/8 شرح ابن أبي الحدید 253/7 و 142/10 و 179/11، 202 و 8/13، مرآة الزمان 442/6، تفسیر أبی السعود 56/1 و 4/4، طبقات الشافعیة للسبکي 6/ 61، الوافي بالوفیات 77/8، المناقب للخوارزمي 375، مطالب السؤول 175، جواهر المطالب 150/2، المنح المکیة 582، ینابیع المودة 1/ 203 و 2/ 413)

2- تاریخ الیعقوبي 2/ 206، تاریخ بغداد 6/ 376 تاریخ مدینة دمشق 14/ 18 و 252/50 - 254، دستور معالم الحکم للقضاعي 83، شرح ابن أبي الحدید 346/18، کنز العمال 263/10، فیض القدیر 383/6.

3- حلیة الأولیاء لأبي نعیم 1/ 72، کنز العمال 408/1

4- رجوع شود به الفاضل للمبرد، شواهد التنزیل 1/ 366 - 367، شرح ابن أبی الحدید 136/6 و 12/ 197، مطالب السؤول 149، ینابیع المودة 1/ 216، 224، 361 و 2/ 338.

نصاری با انجیل و بین پیروان حضرت داود با زبور و بین مسلمانان با قرآن حکم خواهم نمود به گونه ای که آن قضاوت نورانی به آسمان صعود نموده و به (تأیید) خدای تعالی برسد.

[484/ 61] و قال علیه السلام: والله ما نزلت آیة في لیل أو نهار ولا سهل ولا جبل ولا بر ولا بحر إلا وقد عرفت أي ساعة نزلت وفیمن نزلت. (1)

و فرمود: به خدا سوگند هیچ آیه ای نازل نشد - در شب یا روز، بر زمین هموار یا در کوه، در خشکی یا دریا - مگر آن که من می دانم چه زمانی و دربارهٔ چه کسی نازل شده است.

[485/ 62] و قال علیه اللسام: والله ما نزلت آیة إلا وقد علمت فیم أنزلت، و أین أنزلت، إن ربّي وهب لي قلباً عقولاً ولساناً سئولاً (2)

و في بعض الروایات: «و لساناً طلقاً سؤولاً»، و في بعضها «و لساناً ناطقاً». (3)

و فرمود: به خدا سوگند هیچ آیه ای نازل نشد مگر آن که من می دانم دربارهٔ چه نازل شده (و شأن نزول آن چیست) و کجا نازل شده است. پروردگارم به من دلی فهیم و زبانی پرسشگر - و بنابر برخی از روایات: زبانی گویا - عنایت

1- شواهد التنزیل 1 /366 - 367 و رجوع شود به شرح ابن أبي الحدید 6/ 136، مطالب السؤول 149 و في التاریخ الکبیر للبخاري 165/8: عنه علیه السلام: ما في القرآن آیة إلا أعلم أین أنزلت في سهل أو جبل أو بلیل أو بنهار. (و نیز رجوع شود به مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 220، شواهد التنزیل 1/ 46 - 47، 390 - 391، المنح المکیة 581)

2- الإتقان في علوم القرآن 2/ 493، حلیة الأولیاء 1/ 66 - 67 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 297/42

3- مراجعه شود به انساب الأشراف 2/ 99 تاریخ مدینة دمشق 398/42، الطبقات الکبری لابن سعد 338/2، شواهد التنزیل 1/ 45، تاریخ الإسلام للذهبي 3/ 637، تاریخ الخلفاء 203، الصواعق المحرقة 127، کنز العمال 13/ 128.

فرموده است (که مطالب را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده و به خوبی آن را فهمیده و به خاطر سپرده و آن را درست بازگو می نمایم).

[486/ 63] قال علیه السلام: ما دخل نوم عیني ولا غمض رأسي علی عهد محمد صلی الله علیه و آله حتی علمت ذلك الیوم ما نزل به جبرئیل من حلال أو حرام أو سنّة أو کتاب أو أمر أو نهي [أو فیما نزل] و فیمن نزل. (1) و فرمود: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خواب به چشمم نمی آمد تا آن که بدانم در آن روز جبرئیل چه نازل کرده: از حلال و حرام، سنّت یا کتاب امر یا نهی و آن چه نازل شده دربارهٔ چه چیزی و چه کسی است.

[487/ 64] و عنه علیه السلام: لو شئت لأوقرت بعیراً من تفسیر «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ». (2)

[65/488] و قال علیه السلام: لو شئت لأوقرت سبعین بعیراً في تفسیر فاتحة الکتاب. (3)

[489/ 66] و في روایة عنه علیه السلام: لو طویت لي و سادة لقلت في الباء من بشم «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، و قر سبعین بعیراً.

و في روایة: لو شئت لأوقرت لکم ثمانین بعیراً من معنی «بِسْمِ اللهِ...» (4)

[490/ 67] و في روایة أُخری: لو شئت لأوقرت لکم ثمانین بعیراً من علوم النقطة التي تحت الباء. أو: من معنی الباء. (5)

1- شواهد التنزیل 1/ 43 - 44

2- مطالب السؤول 149 و رجوع شود به تذکرة الخواص 1/ 117.

3- الاتقان للسیوطی 2/ 490، قوت القلوب 1/ 93، نظام الحکومة النبویة (التراتیب الادارية) للکتاني الإدریسي الفاسي 2/ 183، احیاء العلوم 3/ 525، ینابیع المودة 1/ 205 و 3/ 209، 456.

4- إعانة الطالبین للبکري الدمیاطي 9/1.

5- ملحقات إحقاق الحق 595/7 و 17/ 461 به نقل از شعرانی در المیزان الکبری 1/ 106 و لطائف المنن 1/ 171.

البته معلوم است که این روایات با یکـدیگر تعارضـی ندارد؛ زیرا امیر مؤمنان علیه السـلام می تواند از تفسـیر سوره حمد یا «باء» الله یا... بسم هر چه بخواهد مطلب بیان نماید: یک بارِ شتر، چهل بار شتر، یا هفتاد، یا کمتر و یا بیشتر که بستگی به اراده آن حضرت دارد.

[68 /491] عن ابن عباس: کان علي بن أبي طالب علیه السلام یشرح لنا نقطة الباء من (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) لیلة فانفلق عمود الصبح و هو بعد لم یفرغ ! (1)

ابن عباس می گوید: امیرمؤمنان علیه السـلام شبی درباره «نقطه باء» بسم الله تکلم می فرمود، صـبح دمید و هنوز آن حضرت مطلب را به پایان نرسانده بود!

* و در روایت شماره 909: خواهد آمد علّمني رسول الله صلی الله علیه و آله ألف باب من العلم، واستنبطت من کل باب ألف باب.

* و در روایت شماره 911: علّمني... ألف باب کل باب یفتح ألف باب.

و در روایت شماره 976: أنا أخو رسول الله صلی الله علیه و آله و وصيّه، و وارث علمه».

آثاری از صحابه و تابعین

[69 /492] قال سـلمان: أری علیّاً [علیه السـلام] یمرّ بین ظهرانیکم فلا تقومون فتأخذون بحجزته، فوالذي نفسي بیده لا یخبرکم أحد بسر نبیّکم بعده. (2)

سلمان (خطاب به مردم) می گفت: می بینم علی [علیه السلام] از میان شما عبور می کند

1- ینابیع المودة 1/ 216، ملحقات إحقاق الحق 643/7 به نقل از أرجح المطالب 113.
2- أنساب الأشراف 2/ 183.

(و در بین شـماست) ولی حاضـر نیستید دست به دامان او شوید (و از دانش او بهره ببرید) ! به خدایی که جانم در دست اوست سوگند یاد می کنم که پس از او (و جز او) کسی نیست که شما را از اسرار پیامبرتان [صلی الله علیه و آله] آگاه سازد.

[493/ 70] وفي حديث أبي ذر - يصف علياً [عليه السلام] -: (و إنه لعالم الأرض، وزرّها الذي تسكن إليه) أي قوامها... و أخرج الهروي هذا الحديث عن سلمان. (1)

در روایتی به نقل از ابوذر و سـلمان آمـده است که در وصف علی علیه السـلام گفته انـد: او دانشـمند زمین است که قوام آن به اوست و به سبب او تسکین و آرامش می یابد.

[494/ 71] عن ابن مسـعود: أنزل القرآن على سـبعة أحرف، مـا منها حرف إلّا و له بطن و ظهر، و أمّا عليٌّ [عليه السـلام] فعنـده منه علم الظاهر والباطن. (2)

ابن مسـعود می گوید: قرآن بر هفت حرف نازل شده، هر حرفی از قرآن باطنی دارد و ظاهری تمام علوم ظاهری و باطنی قرآن نزد علی علیه السلام است.

[495/ 72] و قال عبد الله - يعني ابن مسعود -: أعلم أهل المدينة بالفرائض بالقضاء] علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (3)

1- النهاية لابن الأثير 2/ 300.

2- رجوع شود به حلية الأولياء 1/ 65 تاريخ مدينة دمشق 42/ 400، الإتقان في علوم القرآن 2/ 493، كفاية الطالب للكنجى 292، اسنى المطالب 1/ 73، فيض القدير 3/ 60، ينابيع المودة 1/ 223 و 3/ 146.

3- أنساب الأشـراف 2/ 105، فضائل اميرالمؤمنين عليه السـلام لأحمـد بن حنبل 116 - 117 شماره 11، فضائل الصـحابة لأحمد بن حنبل 1/ 656 شماره 888 (طبعـة دار ابن الجوزي، الريـاض)، الاستيعاب 3/ 1105، تاريـخ مدينة دمشق 42/ 405، الرياض النضرة 160/3، و رجوع شود به أخبار القضاة لمحمد بن خلف بن حيان 1/ 89، المناقب للخوارزمي 92.

ابن مسعود می گوید: داناترین مردم به دانش تقسیم ارث علی علیه السلام است.

[496/ 73] عن عبيدة السلماني: قال عبد الله بن مسعود: لو أعلم أحدا أعلم بكتاب الله منّي تبلغه المطايا، فقال له رجل: فأين أنت عن علي؟! قال: به بدأت ؛ إني قرأت عليه. (1) ابن مسعود می گفت: اگر کسی را داناتر از خویش به کتاب خدا می دانستم به سوی او بار سفر می بستم به او گفتند چرا نزد علی [علیه السلام] نمی روی (تا از او دانش قرآن را فراگیری)؟! پاسخ داد: من قرآن را از او آموختم و ابتدا نزد وی تلمّذ کردم.

[497/ 74] عن ابن عباس: كنا نتحدّث أن رسول الله صلى الله عليه و آله عهد إلى علي كرم الله وجهه [عليه السلام] سبعين عهداً لم يعهده [يعهدها] إلى غيره. (2)

ابن عباس می گوید: این سخن بر سر زبان ما (صحابه) بود که: پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد عهد با علی علیه السلام در میان گذاشت که به هیچ کس دیگری ابراز نفرمود.

[498/ 75] عن ابن عباس، قال: كنا إذا أتانا الثبت عن عليّ [عليه السلام] لم نعدل به.

أو: إذا ثبت لنا الشيء عن علي [عليه السلام] لم نعدل عنه [لم نعده] إلى غيره. (3)

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 400.

2- كتاب السنة لابن أبي عاصم 550، حلية الأولياء 68/1، المعجم الصغير 69/2، تاريخ مدينة دمشق 391/42، تهذيب الكمال 2/ 311، تهذيب التهذيب 173/1، ذكر أخبار إصبهان 255/2، مجمع الزوائد 113/9، فيض القدير 60/3 و 471/4، فتح الملك العلي 49. تذكر: در برخی از منابع «ثمانين عهداً» (مانند شرح مذاهب أهل السنة 197، فرائد السمطين 361/1، ينابيع المودة 1/ 233) و در برخی دیگر با تردید: «ثمانين عهداً أو سبعين» نقل شده است (مانند طبقات المحدثين بأصبهان 2/ 262 - 263).

3- الاستيعاب 3/ 1104، جامع بيان العلم و فضله 58/2 تاريخ مدينة دمشق 42/ 407، أسد الغابة 4/ 23، مرآة الزمان 435/6، تهذيب الاسماء واللغات 346/1، تهذيب الكمال 20/ 486، تاريخ الإسلام للذهبي 3/ 638، الإصابة 4/ 467، تهذيب التهذيب 297/7، سبل الهدى والرشاد 288/11 - 289، ينابيع المودة 3/ 144، كفاية الطالب للشنقيطي 114.

أو: إذا حدثنا ثقة عن علي [عليه السلام] الفتيا لا نعدوها أي لا نتجاوزها. (1)

أو: إذا بلغنا شيء تكلّم به علي [عليه السلام] من فتيا أو قضاء و ثبت لم نجاوزه إلى غيره. (2)

قال ابن حجر العسقلاني: روى ابن سعد - بإسناد صحيح - عن ابن عباس، قال: إذا حدثنا ثقة عن علي [عليه السلام] بفتيا لم نتجاوزها. (3)

با عبارات گوناگون از ابن عباس نقل شده كه: اگر مطلبى از على عليه السلام براى ما ثابت شود ما جز آن را نمى پذيريم.

ابن حجر مى گويد: اين مطلب را ابن سعد به سند صحيح نقل كرده است.

نظير اين مطلب از ابن شُبرُمَه نيز نقل شده است. (4)

[499/ 76] عن عبد الله بن عباس، قال: والله لقد أعطي علي بن أبي طالب [عليه السلام] تسعة أعشار العلم، وايم الله لقد شارككم شاركهم] في العشر العاشر [و هو بذلك الجزء أعلم منهم] (5)

1- الصواعق المحرقة 127 و مراجعه شود به الجرح والتعديل للرازي 2/ 27.

2- تاريخ مدينة دمشق 407/42، أخبار القضاة لمحمد بن خلف بن حيان 91/1.

3- فتح الباري 7/ 60 و مراجعه شود به الطبقات الكبرى لابن سعد 2/ 338، أنساب الأشراف 2/ 100، تاريخ الإسلام للذهبي 3/ 638 تاريخ الخلفاء للسيوطى 188، كنز العمال 166/13 - 167، اتحاف القارى 3/ 161

4- إذا ثبت لنا الحديث عن علي [عليه السلام] أخذناه و تركنا ما سواه. (أخبار القضاة 1/ 91)

5- الاستيعاب 3/ 1104، أسد الغابة 4/ 22، الرياض النضرة 3/ 160، ذخائر العقبى 78، جواهر المطالب 1/ 194، سبل الهدى والرشاد 11/ 288 - 289، تهذيب الاسماء واللغات 1/ 346، كفاية الطالب للشنقيطي. و بنابر روايت مطالب السؤول 169: و انه لأعلمهم بالعشر الباقي. و بنابر نقل حاكم حسكانى: العلم عشرة أجزاء أعطي علي بن أبي طالب [عليه السلام] منها تسعة، والجزء العاشر بين جميع الناس، وهو بذلك الجزء أعلم منهم. (شواهد التنزيل 1/ 110)

ابن عباس می گفت: به خـدا سوگند نُه دهم (9/10) علم و دانش به علی بن ابی طالب علیه السـلام داده شده و یک قسم به دیگران، به خدا سوگند در همان یک قسم نیز، آن حضرت با دیگران شریک بود!

و بنابر روایتی: در آن یک قسم هم از دیگران داناتر بود.

این روایت به گونه های دیگر نیز از ابن عباس نقل شده، مانند:

[500/ 77] العلم سـتة أسداس، لعلي بن أبي طالب عليه السلام خمسة أسداس، و للناس سدس، و لقد شاركنا في السدس حتى لهو أعلم به منا. (1)

[501/ 78] قسم علم الناس خمسـة أجزاء فكان لعلى [عليه السـلام] منها أربعة أجزاء و لسائر الناس جزء، و شاركهم على [عليه السـلام] في الجزء فكان أعلم به منهم. (2)

[502/ 79] و قال: ما أخذت من تفسير القرآن فعن علي بن أبي طالب عليه السلام (3).

ابن عباس می گوید: آن چه از تفسیر قرآن آموخته ام از علی علیه السلام است

[503/ 80] و قـال ابن عبـاس: ما علمي إلى علم علي إلا كالقرارة إلى [في] المثعنجر. (4) ابن عباس می گفت: دانش من نسـبت به دانش علی علیه السلام مانند گودالی کوچک در برابر دریایی بی پایان است.

[504/ 81] و قيل له: أين علمك من علم ابن عمّك؟ فقال: كنسبة قطرة من

1- المناقب للخوارزمي 92، نظم درر السمطين 128، فرائد السمطين 1/ 369.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 407.

3- المحرر الوجيز 1/ 41، تفسير الثعالبى 1/ 141.

4- المغني لابن قدامه 233/7، النهاية لابن الأثير 1/ 212 و 14/ 38، الفائق للزمخشري 3/ 86، لسان العرب 4/ 103 و 5/ 85، القاموس المحيط 1/ 382 تاج العروس 6/ 145 و 380/7.

المطر إلى البحر المحيط. (1) به ابن عباس گفتند: اندازه دانش تو نسبت به دانش پسر عمویت علی علیه السلام چیست؟ پاسخ داد: مانند نسبت قطره ای به اقیانوس!

[82/505] و قال ابن عباس: علم النبي صلى الله عليه و آله من علم الله، و علم علي رضى الله عنه [عليه السلام] من علم النبي صلى الله عليه و آله، و علمي من علم علي رضى الله عنه [عليه السلام]، و ما علمي و علم الصحابة في علم علي رضى الله عنه [عليه السلام] إلّا كقطرة في سبعة أبحر. (2)

ابن عباس می گوید: دانش پیامبر صلی الله علیه و آله (گرفته شده) از دانش خداوند، و دانش علی علیه السلام (گرفته شده) از دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و دانش من از دانش امیر مؤمنان علیه السلام است. دانش من و تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به دانش امیرمؤمنان علیه السلام مانند نسبت قطره ای به هفت دریاست!

[83/06] عن طارق بن شهاب، قال: كنت عند عبد الله بن عباس فجاء أناس من [أبناء] المهاجرين فقالوا له: يا ابن عباس أي رجل كان علي بن أبي طالب [عليه السلام]؟ قال: مُلئ جوفه حكماً و علماً و بأساً و نجدةً و قرابةً [مع قرابته] من رسول الله. (3)

از ابن عباس درباره علی علیه السلام پرسیدند، پاسخ داد:

درون او سرشار از حکمت دانش شجاعت، دلاوری و نیرو و قوّت بود، علاوه بر فضیلت خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله.

[84/507] و قال ابن عباس في ضمن كلام: كان - والله - قد مليء علماً و حلماً. (4)

1- شرح ابن أبي الحديد 1/ 19، ينابيع المودة 1/ 449

2- ينابيع المودة 1/ 215.

3- شواهد التنزيل 1/ 139، و مراجعه شود به الاستيعاب 3/ 1129 - 1130، الرياض النضرة 3 /160، الجوهرة في نسب الإمام علي و آله [عليهم السلام] 95

4- الاستيعاب 3/ 1109.

ابن عباس در ضمن کلامی درباره علی [علیه السلام] می گوید: به خدا سوگند او سرشار از دانش و بردباری است.

[508/ 85] او در ضمن کلام دیگری حضرت را به وصف منتهی العلم للوری یعنی: آخرین درجه دانش مردمان، ستوده است. (1)

[509/ 86] و قال ابن عباس - أیضاً -: ما رأیت... ولا أعلم من علی [علیه السلام]. (2)

یعنی ابن عباس می گوید: من دانشمندتر از علی علیه السلام ندیده ام.

[510/ 87] عن أم سلمة، قالت: کان جبریل یمل [یملي] علی رسول الله صلی الله علیه و آله و رسول الله صلی الله علیه و آله یمل [یملي] علی عَلِيّ [علیه السلام]. (3) ام سلمه می گوید: جبرئیل مطالب را بر پیامبر صلی الله علیه و آله املا می نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی [علیه السلام].

[511/ 88] عن عطاء، قالت عائشة: عليٌّ أعلم الناس بالسنة. (4)

و في لفظ: علي بن أبي طالب أعلمكم بالسنة. (5)

1- عن ابن عباس - و قد سئل عن علی رضی الله [علیه السلام]، فقال: رحمة الله علی أبي الحسن، کان - والله - عَلَمَ الهدی، و کهف التقی، و طود النهی، و محل الحجا، و غیث الندی، و منتهی العلم للوری، و نورا أسفر في الدجی، و داعیا إلی المحجة العظمی، مستمسکا بالعروة الوثقی.... (ذخائر العقبی 78، الریاض النضرة 1/ 58)

2- خزانة الأدب 308/5، تفسیر السمعانی 74/4

3- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلی 124. نگارنده گوید: در المعجم الأوسط للطبراني 197/7 فقط بخش: «یملي علی النبي صلی الله علیه و آله» را نقل و آخر روایت را نقل نکرده است.

4- رجوع شود به التاریخ الکبیر للبخاري 2 / 255 و 3 / 228، تاریخ مدینة دمشق 408/42 الاستیعاب 1104/3، الوافي بالوفیات 179/21، المناقب للخوارزمي 91، نظم درر السمطین 133، ذخائر العقبی 78، الریاض النضرة 3/ 160، المنح المکیة في شرح الهمزیة 581، ینابیع المودة 171/2، فتح الملك العلي 73.

5- تاریخ مدینة دمشق 408/42

بخاری و دیگران از عایشه نقل کرده اند که گفت: علی [علیه السلام] از همه مردم به سنّت داناتر است.

[512/ 89] و قالت: عليٌّ أعلم أصحاب محمّد بما أنزل على محمد صلى الله عليه و آله (1)

عایشه گفت: داناترین اصحاب به آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد علی [علیه السلام] است.

[513/ 90] عن شريح بن هانى، قال: سألت عائشة عن المسح، فقالت: انت علياً فهو أعلم بذلك مني. (2)

[514/ 91] عن المقدام بن شريح عن أبيه، سألت عائشة فقلت: أخبريني برجل من أصحاب النبي صلى الله عليه و آله أسأله عن المسح على الخُفّين، فقالت: انت عليّاً فسله ؛ فإنه كان يلزم النبي صلى الله عليه و اله. (3) راوی از عایشه درباره مسح پرسید، او گفت: نزد علی [علیه السلام] رفته و از او بپرس که از من داناتر است.

و بنابر نقلی از او پرسید: یکی از صحابه را معرفی کن تا از او درباره مسح بر کفش سؤال کنم. عایشه گفت: نزد علی [علیه السلام] برو و از او بپرس که (همیشه) ملازم و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

[515/ 92] قال سعيد بن عمرو: قلت لعبد الله بن عياش بن أبي ربيعة [و هو من الصحابة] (4): يا عم، لو كان صغو الناس إلى عليّ [عليه السلام] ! فقال: يا بن أخي، إنّ عليّاً عليه السلام

1- شواهد التنزيل 1/ 47

2- مسند أحمد 1/ 113، صحيح مسلم 1/ 160، سنن ابن ماجة 1/ 183، سنن النسائي 1/ 84، السنن الكبرى للنسائى أيضاً 92/1، مسند أبي يعلى 1/ 229، صحيح ابن خزيمة 98/1، تاريخ مدينة دمشق 23/ 65، كنز العمال 606/9.

3- مسند أحمد 1/ 117 - 118. أحمد محمد شاكر در تعليقه مسند أحمد 2/ 18 شماره 949 (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيحٌ.

4- رجوع شود به الاستيعاب 3/ 961

كان له ما شئت من ضرس قاطع في العلم، و كان له البسطة في العشيرة، والقدم في الإسلام والصهر لرسول الله صلى الله عليه و آله، والفقه في المسألة [السنة]، والنجدة في الحرب، والجود في الماعون. (1)

راوی می گوید: به عبدالله بن عیاش- که از صحابه بود- گفتم: ای کاش مردم به علی علیه السلام تمایل داشتند (و رهبری و امامت او را پذیرفته بودند) او گفت: تا بخواهی او در علم و دانش نظری قاطع داشت برخورد او با خوشرویی بود. در اسلام بر دیگران سبقت گرفت. مفتخر به دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله گردید. در مسائل از فهم (و درک بالا) برخوردار بود. در میدان رزم از خویش شجاعت و دلاوری نشان داد و در احسان و بخشش صاحب جود و کرم بود.

نگارنده گوید: ابتدای روایت گذشته تحریف شده برخی آن را حذف کرده (2) و بعضی دیگر آن را به صورت صحیح نقل نکرده و «لِمَ» را تبدیل به «لو» و یا «صغو» را تبدیل به «صفو» - بالفاء - کرده اند. (3)

همین روایت در منابع دیگر به این گونه نقل شده: یا عمّ، لِمَ کان صغو الناس إلی عليّ [علیه السلام]؟! (4) یعنی: چرا مردم به علی علیه السلام تمایل داشتند؟!

بنابر نقل ابن عساکر دمشقی و دیگران سعید بن عمرو از عبدالله بن عیاش می پرسد: چرا با وجود سن و سال ابوبکر - که 60 سال داشته -

---

1- الاستیعاب 3/ 1107.

2- مانند: البیان والتبیین للجاحظ 83 ذخار العقبی 79 الصواعق المحرقة 127، تاریخ الخلفاء للسیوطی 189.

3- في الاستیعاب 3/ 1107: لو کان صغو الناس إلی عليّ [علیه السلام]؟! و في تهذیب الکمال 20/ 487، فتح الملك العلي 74: لم کان صفو الناس إلی عليّ [علیه السلام]؟!

4- أسد الغابة 4/ 22، الریاض النضرة 3/ 152، تهذیب التهذیب 7/ 297.

مردم به علی- که جوان بوده و 34 سال داشته - تمایل داشته اند؟! (1)

[516/ 93] لمّا بويع علي بن أبي طالب رضـى الله عنه [عليه السلام] على منبر رسول الله صلى الله عليه و آله قال خزيمة بن ثابت - و هو واقف بين يدي المنبر -:

إذا نحن بايعنا عليا فحسبنا *** أبو حسن مما نخاف من الفتن

وجدناه أولى الناس بالناس انه *** أطب قريش بالكتاب و بالسنن

و ان قريشا ما تشق غباره *** إذا ما جرى يوما على الضمر البدن

و فيه [ففيه] الذي فيهم من الخير كلّه *** و ما فيهم كل الذي فيه من حسن (2)

و أول من صلّى من الناس كلّهم *** سوى خيرة النسوان والله ذو منن (3)

خزيمة بن ثابت انصاری در اشـعار فوق متذکر دانش امیرمؤمنان علیه السـلام شده که در میان قریش سـرآمد همه در علم به کتاب و سنت است.

[517/ 94] قال ابن عمر: عليٌّ أعلم الناس بما أنزل الله على محمد صلى الله عليه و آله (4)

عبدالله پسر عمر نیز اعتراف می کند که: داناترین مردم به آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده علی [علیه السلام] است.

1- عن سـعيد بن عمرو بن سـعيد بن العاص، قال: قلت لعبد الله بن عياش بن أبي ربيعة: ألا تخبرني عن أبي بكر وعلي ؛ فإن أبا بكر كان له السن والسابقة مع النبي صـلى الله عليه و آله و هو ابن ستين سـنة و علي ابن أربع و ثلاثين سنة، ثم إن الناس صاغية [يعني مائلة] إلى علي ! فقال: أي ابن أخ، كان - والله - له ما شاء من ضرس قاطع.... و قرابته من النبي صلى الله عليه و اله، و مصاهرته، والسابقة... والعلم بالقرآن والفقه والسـنة، والنجـدة في الحرب، والجود في الماعون.... (رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 417 - 418، و قال المحب الطبري: أخرجه المخلص الذهبي. (الرياض النضرة 3/ 200)

2- المستدرك 3/ 114 - 115.

3- المحاضرات والمحاورات للسيوطى 206، المناقب للخوارزمى 50، فتح الملك العلى 73

4- شواهد التنزيل 1/ 39.

[518/ 95] قال عدي بن حاتم في خطبة له: والله لئن كان إلى العلم بالكتاب والسنة إنه - يعني علياً [عليه السلام] - لأعلم الناس بهما، و لئن كان إلى الإسلام إنه لأخو نبي الله والرأس في الإسلام، و لئن كان إلى الزهد والعبادة إنه لأظهر الناس زهداً، و أنهكهم عبادةً، و لئن كان إلى العقول والنحائز إنه لأشدّ الناس عقلاً، و أكرمهم تحيزةً. (1)

عدی بن حاتم در ضمن خطبه ای امیرمؤمنان علیه السلام را این گونه ستوده: به خدا سوگند اگر میزان و ملاک در سنجش افراد به دانش کتاب و سنت باشد آن حضرت داناترین مردم به کتاب و سنت است؛ اگر به دین و اسلام باشد او برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سرآمد همه در اسلام است ؛ اگر ملاک زهد و عبادت است، بی رغبتی او به دنیا از همه ظاهرتر و عبادتش از همهٔ مردم بیشتر است ؛ و اگر میزان به عقل و فهم و سرشت و خوی باشد از همه عاقل تر و بزرگوارتر است.

[519/ 96] كان معاوية يكتب فيما ينزل به ليسأل له عليّ بن أبي طالب رضى الله عنه [عليه السلام] عن ذلك، فلما بلغه قتله قال: ذهب الفقه والعلم بموت ابن أبي طالب. فقال له أخوه عتبة: لا يسمع هذا منك أهل الشام. فقال له: دعني عنك. (2)

هرگاه مطلبی برای معاویه پیش می آمد آن را یادداشت می کرد تا (با واسطه) از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شود. هنگامی که خبر شهادت آن حضرت را شنید گفت: با رفتن علی ابن ابی طالب علیه السلام دانش و فقاهت از بین رفت. برادرش گفت: مبادا شامیان از تو چنین مطلبی بشنوند او پاسخ داد مرا به حال خود واگذار!

1- الإمامة والسياسة 1/ 106 (تحقيق الزيني)، 1/ 141 (تحقيق الشيري)، جمهرة خطب العرب لأحمد زكي صفوت 1/ 379. نحيزة الرجل: طبيعته (المحيط في اللغة: 3/ 13)

2- الاستيعاب 3/ 1108.

[520/ 97] لمّا جاء خبر قتل علي [عليه السلام] إلى معاوية جعل يبكي فقالت له امرأته: أتبكيه وقد قاتلته؟ فقال: ويحك، أنك لا تدرين ما فقد الناس من الفضل والفقه والعلم! (1) هنگامی که خبر شهادت علی علیه السلام به معاویه رسید شروع کرد به گریه کردن همسرش به او گفت: برای علی گریه می کنی در حالی که با او می جنگیدی؟! او پاسخ داد: وای بر تو، تو نمی دانی که مردم از فضیلت و فقه و دانش چه چیزی را از دست داده اند !

[521/ 98] عن قيس بن ابی حازم، قال: جاء رجل إلى معاوية فسأله عن مسألة، فقال: سل عنها علي بن أبي طالب فهو أعلم، فقال: يا معاوية: جوابك فيها أحبّ إلي من جواب علي، فقال: بئس ما قلت ولؤم ما جئت به، لقد كرهت رجلا كان رسول الله صلى الله عليه و آله يغرّه العلم غرّا، (2) ولقد قال له رسول الله صلى الله عليه و آله: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلّا أنه لا نبي بعدي»، وكان عمر إذا أشكل عليه شيء يأخذ منه، (3) ولقد شهدت عمر و قد أشكل عليه شيء فقال: هاهنا علي؟! (4)

کسی از معاویه سؤالی پرسید او گفت: از علی بپرس، او داناتر است!

او گفت: پاسخ تو نزد من بهتر از پاسخ علی است.

معاویه گفت: بد حرفی زدی و چیزی گفتی که سزاوار نکوهش و ملامت

1- البداية والنهاية 8/ 140

2- في حديث معاوية قال: كان النبي صلى الله عليه و آله يَغُرُّ عليّاً بالعلم أي يُلْقِمُه إيّاه. (لسان العرب 18/5).

3- بنابر نقل تاریخ مدینة دمشق و برخی دیگر: ولقد كان عمر بن الخطاب يسأله فيأخذ عنه.

4- فضائل امیرالمؤمنین صلى الله عليه و آله لأحمد بن حنبل 303 - 304 شماره 275 (تحقيق محقق طباطبائی)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 840 شماره 1153 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، تاريخ مدينة دمشق 42/ 171 و 59/ 74، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 50 - 51، ذخائر العقبى 79، الرياض النضرة 3/ 162، نظم درر السمطين 134، الصواعق المحرقة 179، فيض القدير 3/ 61، و مراجعه شود به تاريخ مدينة دمشق 42/ 385، فتح الباري 13/ 285.

هستی! پاسخ کسی را ناخوش داری که پیامبر صلی الله علیه و آله او را سرشار از علم و دانش می نمود و درباره او فرمود: «تو نسبت به من مانند هارون به موسی علیه السلام هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود».

عمر در مشکلات (به او مراجعه می کرد و حلّ مشکل را) از او یاد می گرفت. من خودم نزد عمر بودم که مشکلی برایش پیش آمده بود سراغ او را می گرفت.

[22/ 99] ابن الجوزی (متوفی 597) - تحت عنوان: ذکر غزارة علمه - می نویسد:

کان أبو بکر وعمر یشاورانه و یرجعان إلی رأیه.

و کان کل الصحابة مفتقراً إلی علمه.

و کان عمر یقول: أعوذ بالله من معضلة لیس لها أبو الحسن. (1)

ابوبکر و عمر با علی علیه السلام مشورت و به رأی و نظر او رجوع می کردند.

همه صحابه نیازمند علم و دانش او بودند.

عمر می گفت: به خدا پناه می برم از این که مشکلی پیش آید و علی برای حل آن نباشد!

[523/ 100] او در جای دیگر نیز این مطلب را تکرار کرده که: بزرگان صحابه (در مشکلات) به علی علیه السلام رجوع می کردند و از نظریات و دانش او بهره مند می شدند تا جایی که عمر به خدا پناه می برد از این که مشکلی برای او پیش آید و علی علیه السلام برای حلّ آن نباشد! (2)

1- المنتظم لابن الجوزي 68/5 و رجوع شود به تمهید الأوائل للباقلانی 547

2- کشف المشکل من حدیث الصحیحین 176/1

[524/ 101] نگارنده گوید: در منابع عامه فراوان آمده است: کان عمر بن الخطاب یتعوّذ بالله من معضلة لیس لها أبو الحسن، یعنی علیاً [علیه السلام]. (1) (هنگامی که گرفتاری عمر به دست امیرمؤمنان علیه السلام برطرف می شد) عمر می گفت: پناه می برم به خدا که مشکلی برای ما پیش آید و علی برای حل آن حضور نداشته باشد!

و مناوی گفته:

و صحّ عنه من طرق أنه کان یتعوّذ من قوم لیس هو فیهم حتی أمسکه عنده ولم یولّه شیئاً من البعوث لمشاورته في المشکل. یعنی: این مطلب با اسناد متعدد و صحیح نقل شده که عمر پناه می برد به خدا از قومی که علی با آنان نباشد و آن حضرت را نزد خویش نگه داشته و جایی نمی فرستاد تا در مشکلات با ایشان مشورت نماید. (2)

[525/ 102] أخرج الدارقطني عن أبي سعید: أن عمر کان یسأل علیّاً [علیه السلام] عن

1- عبارت متن یا تعابیر مشابه آن را بنگرید در: فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 803 شماره 1101 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض)، تأویل مختلف الحدیث لابن قتیبة 152، غریب الحدیث لابن قتیبة 2/ 293، معجم الصحابة للبغوي 362/4، الاستیعاب 3/ 1102 - 1104، الطبقات الکبری لابن سعد 2/ 339، کشف المشکل من حدیث الصحیحین 176/1، المنتظم 68/5، تاریخ مدینة دمشق 25/ 369 و 42/ 406، أسد الغابة 4/ 22 - 23، النهایة لابن الأثیر 254/3، مرآة الزمان 452/6، تهذیب الکمال 20/ 485، الإصابة 467/4، فتح الباري 13/ 285 - 286، تهذیب التهذیب 296/7 - 297، تاریخ الإسلام للذهبي 3/ 638، تذکرة الخواص 1/ 552، اعلام الموقعین 1/ 16، صفوة الصفوة 314/1، الفائق زمخشری 2/ 375، فتح الملك العلی 71، ذخائر العقبی 82، الریاض النضرة 3/ 161، الوافي بالوفیات 21/ 179، البدایة والنهایة 397/7، نهایة الأرب 6/20 نظم درر السمطین 131 - 132، الصواعق المحرقة 127 کنز العمال 300/10، المنح المکیة في شرح الهمزیة 581، فیض القدیر 470/4، تاریخ الخلفاء للسیوطي 188، قرة العینین للدهلوي 118 لسان العرب 11/ 453 تاج العروس 15/ 497.

2- فیض القدیر 3/ 61.

شيء فأجابه فقال عمر: أعوذ بالله أن أعيش في قوم ليس فيهم أبو الحسن. (1)

که مفادش نزدیک به معنای روایت سابق است، یعنی عمر پرسش هایش را از امیرالمؤمنین علیه السلام می پرسید و آن حضرت پاسخ می فرمود، پس از آن می گفت: پناه بر خدا که من در بین مردمانی زندگی کنم و علی علیه السلام بین آنان نباشد.

[526/ 103] سماك بن حرب، قال: كان عمر بن الخطاب يقول لعلي بن أبي طالب عليه السلام - عندما يسأله عن الأمر فيفرّجه عنه -: لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن. (2)

هنگامی که عمر در مشکلات از امیر مؤمنان علیه السلام سؤالی می کرد و حضرت پاسخ او را می داد و در کارش گشایش حاصل می شد به آن حضرت عرض می کرد ای ابا الحسن خدا مرا پس از تو زنده نگذارد.

[527/ 104] عمر پس از حلّ مشکلاتش فراوان گفته است: لولا علی لهلك عمر یعنی: اگر علی نبود عمر هلاک می گشت! (3)

1- فيض القدير 470/4 و مراجعه شود به السيرة الحلبية 1/ 257، تاريخ مدينة دمشق 405/42 - 407، تفسير الآلوسى 9 /109، تفسير الرازى 32/ 10، الدر المنثور 3/ 144، المستدرك 1/ 457 - 458، كنز العمال 5/ 178، عمدة القاري 9/ 240، شرح الزرقانى 408/2، التدوين في اخبار قزوين 3 /151، اخبار مكة للازرقى 324/1، تبيين الحقائق 16/2 سبل السلام 2/ 206، شعب الايمان 3/ 451، الصواعق المحرقة 179، سمط النجوم العوالي 69/3، الرياض النضرة 3/ 166، سبل الهدى والرشاد 1/ 176 - 177

2- مقتل أمير المؤمنين عليه السلام لابن أبي الدنيا، تحقيق السيد الطباطبائي، مجلة تراثنا 12/ 123 - 124. و مراجعه شود به أنساب الأشراف 2/ 100، الرياض النضرة 3/ 166، ذخائر العقبى 82، تذكرة الخواص 1/ 562 - 563، شرح ابن أبي الحديد 12/ 101، نصب الراية 3/ 117، جواهر المطالب 1/ 200، جامع الأحاديث 12/ 56 - 57، كنز العمال 5/ 832، فيض القدير 470/4

3- قال ابن أبي الحديد: وقوله غير مرة: لولا على لهلك عمر (شرح ابن أبي الحديد 1/ 18) و قال: والخبر مشهور (شرح ابن ابى الحديد 141/1 و رجوع شود به 179/12، 205 - 206) و همچنين مراجعه شود به تأويل مختلف الحديث لابن قتيبة،152، الفائق زمخشرى 375/2، الاستيعاب 3/ 1102 - 110/3، الرياض النضرة 3/ 161، ذخائر العقبى 82، مرآة الزمان 6/ 452 (چاپ دار الرسالة العالمية)، نظم درر السمطين 130، 132، المواقف للايجي 3/ 627، 636، فيض القدير 4/ 470 تمهيد الأوائل للباقلاني 476، 547، تفسير السمعاني 5/ 154، تفسير الرازي/21/ 22، الأربعين للفخر الرازي 466 - 467، الوافى بالوفيات 21/ 179، مطالب السؤول 77، الفصول المهمة 201/1، جواهر المطالب 1/ 195، 296، فتح الملك العلى 71، ينابيع المودة 1/ 216، 227 و 147/3، كنز العمال 300/10، العسل المصفى من تهذيب زين الفتى 1/ 303 - 304، سمط النجوم العوالي 2/ 359، العواصم من القواصم 202/1، المفصل 432/1، المغرب 2/ 440، مختصر المعانى 95 شرح مواقف 370/8، فواتح ميبدى (شرح ديوان منسوب به امير المؤمنين عليه السلام) 110.

و بنابر نقلی پیش از آن نیز افزوده: زنان روزگار عاجز و ناتوانند که فرزندی چون علی بیاورند. (1)

[528/ 105] بنـابر نقـل زمخشـری و دیگران عمر به امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز گفته است: لولاـك لافتضـحنا ! اگر تو نبودی ما رسوا و مفتضح می شدیم ! (2)

علامه امینی تحت عنوان «نوادر الاثر في علم عمر» مواردی از رجوع او را به فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السـلام نقل کرده، مناسب است مراجعه شود. (3)

1- المناقب للخوارزمي 81 عجزت النساء أن تلدن مثل علي بن أبي طالب، لولاعلي لهلك عمر.

2- قيل لعمر: لو أخـذت حلى الكعبة فجهزت به جيوش المسـلمين، وما تصـنع الكعبة بالحلي؟! فسأل علياً رضـى الله عنه [عليه السـلام] فقال: «إن القرآن أُنزل على النبى صـلى الله عليه و آله والأموال أربعة: أموال المسلمين فقسمها بين الورثة في الفرائض ؛ والفيء فقسمه على مسـتحقيه ؛ والخمس فوضـعه الله حيث وضـعه ؛ والصدقات فجعلها الله حيث جعلها. و كان حليّ الكعبة فيها يومئذ فتركه الله على حاله، ولم يتركه نسـياناً ولم يَخْفَ عليه مكاناً، فأقره حيث أقره الله و رسوله». فقال له عمر: لولاك لافتضـحنا و تركه. (ربيع الأبرار و نصوص الأخبار للزمخشري 4/ 440 و رجوع شود به نهج البلاغة 4/ 65، شرح ابن أبي الحديد 19/ 158)

3- الغدير 83/6.

اشاره به تکذیب بی جای ابن تیمیه

ابن تیمیه برای کمرنگ کردن فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام، می نویسد:

یعنی اصلاً معلوم نیست که عمر عبارت: (لولا علی لهلك عمر) را گفته باشد مگر در یک مورد، تازه اگر آن نقل هم صحیح باشد!. (1)

کسی از علمای معتبر نگفته که علی از ابوبکر و عمر اعلم است. (2)

و با آن که موارد اعتراف عمر به جهل و نادانی اش امری روشن و غیر قابل انکار است، باز او را به علم و و دانش ستوده و در این صفت نیز او را بر دیگران ترجیح داده و ادعا می کند که:

عمر در دانش از کسانی که پس از او سرکار آمدند کامل تر بود ! (3)

بلکه با کمال وقاحت مسلّمات را هم انکار نموده و به دروغ گفته

ابوبکر و عمر یا دیگر بزرگان، صحابه هیچ گاه از علی [علیه السلام] پرسشی نداشته اند و مشهور است که علی از ابوبکر دانش آموخته است! (4)

اشکال

با رجوع به مصادر گذشته معلوم می شود که عمر بارها امثال این عبارات را گفته، بویژه که ناقلان از صیغه ماضی استمراری استفاده نموده و گفته اند: (کان عمر یتعوّذ بالله من معضلة لیس لها أبو الحسن) یا: (و کان عمر یقول: لولا علی لهلك عمر) که دلالت دارد این سخنان بارها بر زبان عمر جاری شده است. و نیاز و

1- لا يُعرف أن عمر قاله إلا في قضية واحدة إن صح ذلك. (منهاج السنة 62/8)

2- رجوع شود به الفتاوی الکبری لابن تیمیة 4/ 398، 429 - 430

3- إن علمه - أي علم عمر - كان أتم من علم من ولي بعده..... (منهاج السنة 6/ 54)

4- ولم يكن أبوبكر ولا ـ عمر ولا ـ غيرهما من الصحابة يخصّان عليّاً بسؤال، والمعروف أن علياً أخذ العلم عن أبي بكر. (منهاج السنة 5/ 513)

رجوع همه بویژه - ابوبکر و عمر - به آن حضرت گذشت و خواهد آمد. (1)

[529/ 106] قال معاوية لضرار الصّدائي [الكناني]: يا ضرار، صف لي علياً. قال:... فكان - والله - بعيد المدى، شديد القوى، يقول فصلا و يحكم عدلا، يتفجّر العلم من جوانبه، و تنطق الحكمة من نواحيه. (2)

أو: يتفجر العلم من أنحائه، والحكمة من أرجائه. (3)

معاویه به ضرار- که از پرچمداران امیر مؤمنان علیه السلام در صفین بود - گفت: از اوصاف علی برایم بگو. او در ضمن پاسخ گفت: او در جایگاهی رفیع قرار داشت - یا آن که همتی بلند داشت - کلامش فصل الخطاب (اختلاف ها) بود و قضاوتش به حق و عدالت، دانش از هر سوی او می جوشید و فوران می زد و هر طرفش به حکمت گویا بود... .

[530/ 107] عن الشعبي، قال: ماكان أحد من هذه الأمة أعلم بما بين اللوحين و بما أنزل على محمد [صلى الله عليه و آله] من علي [عليه السلام].

و في رواية: بعد نبي الله [صلى الله عليه و آله] من علي بن أبي طالب [عليه السلام] (4)

شعبی می گوید: هیچ کس از این امت، از علی علیه السلام به قرآن داناتر نیست.

1- رجوع شود به صفحه 697 - 701 و کلماتی از دانشمندان اهل تسنن، صفحه 707 - 712.

2- الاستيعاب 3/ 1107 - 1108، حلية الأولياء 1/ 84 تاريخ مدينة دمشق 24/ 401 - 402، مروج الذهب 2/ 421، ربيع الأبرار 2/ 178، المستطرف 1/ 243، ذخائر العقبى 100، الرياض النضرة 3/ 187، نهاية الأرب 3/ 176، مطالب السؤول 180، نظم درر السمطين 135، معارج الوصول 51، الفصول المهمة 598/1، جواهر المطالب 1/ 235، سبل الهدى والرشاد 300/11 فتح الملك العلي 79 جمهرة خطب العرب 374/2

3- شرح ابن أبي الحديد 225/18 و رجوع شود به المحاسن والمساوئ للبيهقي 37 از عدی بن حاتم.

4- رجوع شود به شواهد التنزيل 10/ 48 - 49، نظم درر السمطين 128 - 129.

[531/ 108] عن أبي عبد الرحمن السلمي، قال: ما رأيت أحدا أقرأ لكتاب الله من علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (1)

ابو عبدالرحمن سلمی می گوید: هیچ کسی را در قرائت قرآن برتر از امیر مؤمنان علیه السلام نیافتم.

[532/ 109] عن عبد الملك بن أبي سليمان، قال: قلت لعطاء: أكان في أصحاب محمد أحد أعلم - و في لفظ: أفقه - من على عليه السلام؟ قال: لا والله ما أعلمه [علمته]. (2)

عطا، مفتی اهل مکه (3) سوگند یاد می کند که در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را داناتر - یا فقیه تر- از علی علیه السلام سراغ ندارم.

[533/ 110] عن مغيرة، (4) قال: ليس أحد منهم أقوى قولا في الفرائض من علي [عليه السلام]. و كان المغيرة صاحب الفرائض. (5)

مغیرة بن مقسم- که در جبهه مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داشت - می گوید:

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 401 و رجوع شود به الاستیعاب 3/ 1109، شواهد التنزیل 32/1، إمتاع الأسماع 326/4، لسان العرب 14/ 416، تاج العروس 19/ 552.

2- رجوع شود به المصنف لابن ابی شیبة 502/7، تاریخ مدینة دمشق 42/ 410، الاستیعاب 1104/3، أسد الغابة 4/ 22، الریاض النضرة/ 160، ذخائر العقبی 78، جواهر المطالب 1/ 194، شواهد التنزیل 49/1 - 50 مقتل أمیر المؤمنین علیه السلام لابن أبي الدنیا (المتوفی 281)، تحقیق السید الطباطبائي، مجلة تراثنا 12/ 123 - 124، فیض القدیر 3/ 61، تفسیر الثعالبی 52/1.

3- عطاء بن ابی ریاح از تابعین و مفتی اهل مکه است که او را به لقب شیخ الإسلام ستوده اند. شرح حالش را در سیر اعلام النبلاء 78/5 و تذکرة الحفاظ 1/ 98 بنگرید

4- مغیرة بن مقسم از تابعین است و در صحاح ششگانه روایت دارد او را با القاب: «الامام العلامة، الثقة، الحافظ، الفقیه» ستوده اند و البته گفته شده و کان عثمانیا و یحمل علی علي [علیه السلام] بعض الحمل ! (الکاشف 2/ 288، تذکرة الحفاظ 1/ 143، سیر أعلام النبلاء 10/6 - 11)

5- الاستیعاب 3/ 1105.

هیچ کس در دانش تقسیم ارث از علی علیه السلام قوی تر نیست.

شایان ذکر است که مغیرة بن مقسم خودش در این زمینه صاحب نظر بود.

[534/ 111] إن المغيرة حلف بالله ما أخطأ عليّ في قضاء قضى به قطّ. (1)

او سوگند یاد می کرد که علی علیه السلام در هیچ قضاوتی اشتباه نکرده است.

[535/ 112] قال الحسن البصري: كان سهما لله عز وجل في أعدائه، و كان في محلّة العلم أشرفها، و أقربها من رسول الله صلى الله عليه و آله و رهبانيّ [و ربّانيّ] هذه الأمة. (2)

و في لفظ: كان عليٌّ – والله – سهما صائبا من مرامي الله على عدوّه، و ربّانيّ هذه الأمة، و ذا فضلها، و ذا سابقتها، و ذا قرابتها من رسول الله صلى الله عليه و آله. (3)

حسن بصری درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: او تیر خدای عزوجل بود (که) بر (قلب) دشمنان خدا (فرود می آمد) او در دانش شریف ترین جایگاه را داشت

1- الاستيعاب 1102/3.

2- مقتل أمير المؤمنين عليه السلام لابن أبي الدنيا (المتوفى 281)، تحقيق السيد عبدالعزيز الطباطبائي، مجلة تراثنا 12/ 125

3- الاستيعاب 3/ 1110، و مراجعه شود به مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 85، العقد الفريد 2/ 16 شرح ابن أبي الحديد 95/4، و 7/ 191 و 11/ 48، الرياض النضرة 3/ 187، نظم درر السمطين 118، فتح الملك العلي 78 قال الراغب الأصفهاني في المفردات 184: قال على رضى الله عنه[عليه السلام]: «أنا ربانيٌّ هذه الأمة». قال ابن منظور: الرّبّانِيُّ: الموصوف بعلم الرّبِّ. قال ابن الأثير هو منسوب إلى الرّبِّ، بزيادة الأَلف والنون للمبالغة؛ قال و قيل: هو من الرّبِّ، بمعنى التربية، كانوا يُرَبُّونَ المُتَعَلِّمِينَ بصغار العلوم، قبل كبارها. و الرّبّانِيُّ: العالم الرّاسِخُ في العِلم و الدين أو الذي يطلب بعلمه وجه الله، و قيل: العالم العاملُ، المُعَلِّمُ؛ و قيل: الرّبّانِيُّ: العالي الدرجةِ في العِلم. قال أبو عبيد: سمعت رجلاً عالماً بالكتب يقول: الرّبّانِيُّون العُلَماء بالحلال والحرام، والأَمْرِ والنّهْى. (لسان العرب 1/ 399)

و از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود. او (عالم) ربّانی این امت بود.

[536/ 113] قال سعيد بن المسيب: ما كان أحد بعد رسول الله صلى الله عليه و آله أعلم من علي ابن أبي طالب [عليه السلام]. (1)
سعید بن المسیب می گوید: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دانشمندتر از علی علیه السلام وجود ندارد.

[537/ 114] قال عبيدة السلماني: صحبت عبد الله بن مسعود سنة، ثم صحبت علياً [عليه السلام] فكان فضل علي [عليه السلام] على عبد الله في العلم كفضل المهاجر على الأعرابي. (2)

عبیده سلمانی می گوید: یک سال با عبدالله بن مسعود همراه بودم (و از او دانش می آموختم) پس از آن مصاحبت امیرالمؤمنین علیه السلام را اختیار نمودم (و از خرمن دانش او خوشه ها چیدم) فضیلت علی علیه السلام بر ابن مسعود مانند فضیلت مهاجر بر بادیه نشین بود!

* در ضمن روایت معتبر شماره 328 از سعد بن ابی وقاص گذشت که او درباره علی علیه السلام گفت: ألم يكن أعلم الناس؟! آیا او عالم ترین مردم نبود؟!

* و در روایت شماره 331 ضمن اشعاری از صحابه گذشت که:

أليس أول من صلّى لقبلتكم *** و أعلم الناس بالقرآن والسنن

* و در روایت شماره 910 از ابن عباس خواهد آمد که: علّمه - أي علّم رسول الله صلى الله عليه و آله علياً عليه السلام - ألف ألف كلمة كل كلمة تفتح ألف كلمة.

1- فتح الملك العلي 78 به نقل از الكنى والأسماء للدولابي 1/ 197.
2- فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 125 شماره 27، فضائل الصحابة لابن حنبل 665/1 شماره 904 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض)، تاریخ مدینة دمشق 408/42

کلماتی از دانشمندان اهل تسنن

* مناوی در شرح حدیث: «عليٌّ عيبة علمی) می نویسد: ابن درید - دانشمند و ادیب سنی (متوفی 321) - می گوید: این از کلمات موجز پیامبر صلی الله علیه و آله است که در تمثیل به آن پیشگام بوده و کسی بر آن حضرت سبقت نگرفته، یعنی علی علیه السلام از امور باطنی و اسراری که هیچ کس اطلاع ندارد آگاه است. و این نهایت مدح علی علیه السلام است. دشمنان آن حضرت در باطن او را عظیم و بزرگ می شمردند. (1)

* ابن بطه عکبری حنبلی (متوفی 387) می نویسد: فقضایا علی علیه السلام و أحکامه سنّة واجبة و فروض لازمة مشاکلة لأحکام کتاب الله و سنّة رسول الله صلی الله علیه و آله. (2)

پیروی از قضایا و احکام علی علیه السلام مانند پیروی از قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله سنتی واجب و فرض و لازم است.

* قاضی ابوبکر باقلانی (متوفی 403) در ضمن کلامی می نویسد: همه صحابه علی علیه السلام را احترام و تعظیم می نمودند و اتفاق نظر بر علم، دانش، فضل، درک، فهم، تیزبینی و فقاهت او داشتند کسی چون عمر می گفت: لولا ـ علي لهلك عمر. صحابه در بسیاری از احکام مطابق نظر علی علیه السلام رفتار نمودند و سخنش را در حلال و حرام می پذیرفتند. (3)

1- أي مظنة استفصاحي و خاصتي و موضع سري و معدن نفائسي والعيبة ما يحرز الرجل فيه نفائسه قال ابن دريد و هذا من كلامه الموجز الذي لم يسبق ضرب المثل به في إرادة اختصاصه بأموره الباطنة التى لا يطلع عليها أحد غيره، و ذلك غاية في مدح علي [عليه السلام] وقد كانت ضمائر أعدائه منطوية على اعتقاد تعظيمه. (فيض القدير 469/4 - 470)

2- الإبانة عن أصول الديانة 2/ 300.

3- هذا مع ما ظهر من إعظام كافة الصحابة له، و إطباقهم على علمه وفضله و ثاقب فهمه و رأيه و فقه نفسه، و قول مثل عمر فيه: لولا علي لهلك عمر، و كثرة مطابقتهم له في الأحكام، و سماع قوله في الحلال والحرام. (تمهيد الأوائل 547)

حاکم حسکانی (قرن پنجم) بخشی را اختصاص داده به این که امیرمؤمنان علیه السلام تنها کسی است که شناخت کامل به آیات قرآن و مفاهیم آن و شأن نزول آن داشته است. (1)

* قال ابن عطية الأندلسي (المتوفى سنة 543): فأما صدر المفسرين والمؤيد فيهم فعلى بن أبى طالب [عليه السلام]. ابن عطیه - مفسّر نامی عامه - می نویسد: بزرگ مفسّرین که از تأیید الهی بهره مند بود علی ابن ابی طالب علیه السلام است. (2)

* برخی از کلمات ابن الجوزی (متوفی 597) در این زمینه گذشت، مناسب است سخنانی دیگر از کتاب التبصره او نیز نقل شود.

او امیرالمؤمنین علیه السلام را دریای بی پایان دانش و سرور و بزرگ دانشمندان و قطب و مدار آنان دانسته که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از علم و دانش سرشار نموده (3) و می نویسد: همه به علم و دانش و فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام اقرار و اعتراف داشته اند (4) تمام خلایق نیازمند علم و دانش امیرالمؤمنین علیه السلام بودند تا جایی که عمر افسوس می خورد در مشکلی که آن حضرت حضور نداشت. آن حضرت سزاوار سیادت و آقایی بود اگر به علمش نظر کنی می یابی که همهٔ

1- شواهد التنزيل 39: في توحده بمعرفة القرآن و معانيه و تفرده بالعلم بنزوله و ما فيه.

2- تفسير ابن عطية 1/ 41، تفسير القرطبي 1/ 35، البرهان للزركشي 1/ 8، تفسير الثعالبي 1/ 141

3- بحر العلوم وسيّد الشجعان. (التبصرة 204/1) سيّد العلماء والشجعان. (التبصرة 262/1) يفنى البحر وما لعلومه الزواخر نفاد. (التبصرة 287) بحر العلوم وبطل الأبطال. (التبصرة (315/1) مدار العلماء وقطبهم. (التبصرة 326/1) كان الرسول [صلى الله عليه و آله] يغرّه بالعلم غرّاً. (التبصرة 165/1، 178)

4- و قد أقرّ الكلّ بعلمه و فضله. (التبصرة 442/1)

بزرگان نیازمند دانش او بوده اند. (1)

* ابن اثیر جزری (متوفی 630) نیز می نویسد: اگر بخواهیم پرسش هایی که صحابه - مانند عمر و دیگران از آن حضرت پرسیدند و پاسخ گرفتند نقل کنیم به طول می انجامد. (2)

* ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) می گوید: شریف ترین علوم، دانش توحید است که از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام اقتباس و نقل شده و مطالب الهیات و توحید به آن حضرت منتهی می گردد و از ایشان شروع شده است.

از جمله علوم، علم فقه است که اصل و اساسش از آن جناب است و هر فقیهی در اسلام بر سر سفره دانش او نشسته و از او استفاده نموده است.

او در ادامه می نویسد: همه می دانند که عمر در مسائلی که بر او یا دیگر صحابه مشکل می شد به آن حضرت رجوع می کرد و بارها گفته:

اگر علی نبود عمر هلاک می گشت.

مبادا من در مشکلی گرفتار شوم که ابوالحسن حاضر نباشد.

با حضور علی کسی حق فتوا دادن در مسجد را ندارد.

این نیز تبیین می کند که فقه به آن حضرت منتهی می شود.

همه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: «أقضاکم علی» یعنی: برترین شما در قضاوت علی است. و قضاء (نیازمند تمام) فقه است، پس، علی علیه السلام در فقاهت از همه بالاتر است... .

1- و کان الخلق یحتاجون إلی علم علی [علیه السلام] حتی قال عمر: آه من معضلة لیس لها أبو الحسن... . کان علیه السلام خلیقاً بالسیادة، إن نظرت إلی علمه احتاج إلیه السادة. (التبصرة 445/1)

2- قال: ولو ذکرنا ما سأله الصحابة مثل عمر وغیره.... لأطلنا. (أسد الغابة 4/ 23)

علم تفسیر قرآن نیز یکی از دانش هاست. این علم از او گرفته شده و شاخ برگش از اوست. اگر به کتب تفسیر رجوع کنی صحت این گفتار برایت روشن می شود بیشترین مطالب در تفسیر از او و عبدالله بن عباس نقل شده که او نیز شاگرد و دست پرورده و تربیت شده علی علیه السلام است و دانش خود را در برابر دانش آن حضرت مانند قطره نسبت به اقیانوس می داند.

شارح معتزلی پس از بیان این که ارباب طریقت و تصوف نیز خود را منسوب به آن حضرت می دانند می گوید یکی از علوم (متداول) علم نحو و ادبیات عرب است. همه می دانند که ابداع این دانش از آن حضرت بوده و اصول اساسی و ارکان آن را علی علیه السلام بر ابوالاسود دئلی املا نموده است. (1)

* محب طبری (متوفی 694) تحت عنوان فقاهت و دانش آن حضرت می نویسد: پیش از این مطالبی دربارهٔ اعلم بودن آن حضرت (نسبت به دیگر صحابه) مطلقا و بویژه در خصوص سنّت گذشت و گفتیم که آن حضرت درب خانه دانش بوده است و در بین صحابه هیچ کس نمی گفت: «سلوني»: هر کس هر چه می خواهد از من بپرسد جز علی علیه السلام. و ارجاع جمعی از صحابه به آن حضرت نیز بیان شد. (2)

* سیوطی درباره علوم قرآن می گوید امّا الخلفاء فأكثر من روي عنه منهم علي ابن أبي طالب [عليه السلام]، والرواية عن الثلاثة نزرة جدّاً، و كأن السبب في ذلك تقدّم وفاتهم، كما أن ذلك هو السبب في قلّة رواية أبي بكر للحديث، ولا أحفظ عن أبي بكر في التفسير إلّا آثاراً قليلة جدّاً لا تكاد تجاوز العشرة، و أمّا عليّ [عليه السلام] فروي عنه الكثير. (3)

1- شرح ابن أبي الحديد 1/ 17 - 20 و نیز رجوع شود به کلام دیگری از او در 219/7 - 220 شرح قوله علیه السلام: «و معادن العلم، و ینابیع الحکم».

2- الرياض النضرة 3/ 199 و قال في 3/ 160 و ذخائر العقبى 78: ذكر أنه أكبر الأمة علماً.

3- الإتقان في علوم القرآن 2/ 493

یعنی: در بین خلفا کسی که بیش از همه از او روایت شده علی ابن ابی طالب علیه السلام است روایت از سه خلیفه قبلی بسیار ناچیز است (1)... من از ابوبکر در تفسیر جز آثار ناچیز و بسیار کمی که از ده روایت بیشتر نیست یاد ندارم. اما از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایات فراوان است.

* ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) می گوید: علی علیه السلام قرآن را از بر نمود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت. او پس از رحلت آن حضرت، خلوت گزیده و کتابی نگاشت که عمده علوم را در آن گرد آورد تا جایی که ابن سیرین می گوید: اگر به آن کتاب دسترسی داشتم به تمام علم و دانش دست می یافتم. (2)

مطلب اخیر از ابن سیرین به عبارات گوناگون نقل شده است.

رووا عن أمير المؤمنين عليه السلام في ضمن رواية أنه قال: آليت ألا ـ أرتدي ردائي إلّا إلى صلاة حتى أجمع القرآن. ثم قالوا: قال ابن سيرين: فبلغني أنه كتب على تنزيله، ولو أصيب ذلك الكتاب لوجد فيه علم كثير. (3)

* از ابن حجر هیتمی مکی مطلبی دیگر در این زمینه صفحه 639 گذشت.

* مناوی (متوفی 1031) پس از تأیید حدیث: «أنا مدينة...» به ذکر احادیثی در علم و دانش آن حضرت می پردازد و در آخر می گوید: روایات در این زمینه

1- سیوطی احتمال داده که سببش آن باشد که آن سه زودتر از دنیا رفته اند، ولی این احتمال بی ارزش است ؛ اگر آن ها مطلبی داشتند در طول این مدت - 25 سال - اظهار و ثبت می شد !

2- المنح المكية في شرح الهمزية 585 و رجوع شود به شواهد التنزيل 38/1.

3- الاستيعاب 3/ 974، الرياض النضرة 1/ 242، شواهد التنزيل 1/ 38، الوافي بالوفيات 167/17، نهاية الأرب 9/20. و رجوع شود به كنز العمال 2/ 588، الطبقات الكبرى 338/2 تاريخ مدينة دمشق 399/42، تاريخ الإسلام للذهبي 3/ 637، تاريخ الخلفاء 203، الصواعق المحرقة 128.

بی شمار است. سپس از بزرگان عامه نقل کرده است که:

همه می دانند که فهم قرآن منحصر است در دانش علی علیه السلام، هر کس این مطلب را نداند (و انکار نماید) گمراه است. (1)

* و گذشت که مناوی گفته: علی علیه السلام از همه به تفسیر قرآن داناتر بود. (2)

* و از او مطالبی دیگر در همین زمینه صفحه 639 - 640، 699 گذشت و در پاورقی صفحه 719 نیز خواهد آمد.

* استاد الازهر، شنقیطی به نقل از نووی می گوید: اما از جهت علم و دانش علی علیه السلام منزلت والایی در علوم داشت...

و سؤال کبار الصحابة و رجوعهم إلی فتواه و أقواله في المواطن الکثیرة والمسائل المعضلات مشهور. یعنی پرسش های بزرگان صحابه از آن جناب و رجوع آنان به نظر و فتوای آن حضرت در موارد فراوان و امور مشکل، معروف و مشهور است. (3)

[538/ 115] عده ای از نویسندگان لغت عرب در لغت «زکت» می نویسند: در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام آمده: «أنه کان مزکوتاً» و این بدان معناست که آن حضرت سرشار از دانش است. (4)

1- والأخبار في هذا الباب لا تکاد تحصی. (فیض القدیر شرح الجامع الصغیر 3/ 60)

2- کان أعلم الناس بتفسیره. (فیض القدیر 4/ 470)

3- رجوع شود به تهذیب الاسماء واللغات 346/1، کفایة الطالب للشنقیطي 114، سبل الهدی والرشاد 11/ 289

4- رجوع شود به النهایة لابن الأثیر 2/ 307، لسان العرب 2/ 35 تاج العروس 3/ 55. أي مملوءاً علماً ؛ هو من زَکَتُ الإناءَ إذا ملأته.

11- علی علیه السلام هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضاوت

اشاره

[539 - 540/ 1 - 2] پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را برای قضاوت به یمن فرستاد، سپس برای آن حضرت چنین دعا فرمود که: «اللهم اهد قلبه [اهده]، و ثبت لسانه». (1) یعنی: خدایا او را- و بنابر روایتی: دلش را- (به شناخت حقیقت) راهنمایی و زبانش را (به بیان آن گویا و) ثابت و استوار بدار.

و بنابر نقلی فرمود: «ثبّتك الله و سدّدك» خدا تو را ثابت و استوار بدارد.

و بنابر روایات معتبر دیگر حضرت، مطلب را به صورت اخباری چنین بیان فرمود که: «إن الله تعالی یثبت لسانك و یهدی [سیهدي] قلبك». (2) یعنی: خدا زبانت را استوار داشته و قلبت را راهنمایی و هدایت می نماید.

حضرت امیر علیه السلام سوگند یاد فرمود که پس از آن در هیچ قضاوتی به شک و تردید نیفتادم، «فوالذي فلق الحبة ما شككت في قضاء بين اثنين».

ص: 713

1- در برخی از نقل ها «ثبت لسانه» مقدم شده است.

2- در برخی از نقل ها «یهدی [سیهدي] قلبك» مقدم شده است

اعتبار سند روایت

* این روایت در مسند احمد و صحیح ابن حبان و الأحادیث المختارة (1) نقل شده و پیش از این گذشت که اعتبار روایات این کتب پذیرفته شده است. (2)

* حاکم نیشابوری (متوفی 405) و ذهبی (متوفی 748) حکم به صحت آن بنابر شرط بخاری و مسلم کرده اند. (3)

* طبری، مقدسی، سیوطی، متقی هندی، البانی، وادعی، صاعدی، احمد محمد شاکر، وصی الله ابن محمد عباس و... حکم به صحت و اعتبار این روایت کرده و یا اعتبار آن را از دیگران نقل کرده اند. (4)

* عجلونی و صاعدی دربارهٔ آن گفته اند اسناد متعدد این روایت، همدیگر

1- مسند أحمد 1/ 83، 88، 111، 136، 150، 156، صحیح ابن حبان 11/ 451، الأحادیث المختارة 2/ 317 - 318 حدیث 696 - 697.

2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 10 - 11، نکته شماره 7.

3- المستدرك 3/ 135.

4- جامع الأحادیث للسیوطي 16/ 245 - 246، کنز العمال 13/ 124 - 125 (نقل صحت دو روایت از ابن جریر طبری). أحمد محمد شاکر در تعلیقه مسند أحمد 1/ 458، 544، 130 - 133 شماره 666، 882، 1280، 1281، 1282، 1286 (طبعة دار الحدیث، القاهرة در همه موارد گفته: إسناده صحیح، به جز یک مورد که گفته: إسناده حسنٌ. وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 717 - 718، 870، 883، 891، شماره 984، 1195، 1212، 1227 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض)، مکرر حکم به صحت یا حسن و اعتبار آن نموده و در موردی گفته: له طرق أخری صحیحة. قال الزیلعي: أخرجه البزار في مسنده عن أبي إسحاق، عن حارثة بن مضرب، عن علي علیه السلام... فذکره، وقال: هذا أحسن إسناد فیه عن علی علیه السلام. (نصب الرایة 36/5) و رجوع شود به ارواء الغلیل للألباني 227/8، الجامع الصحیح مما لیس في الصحیحین للوادعي 54/4، الصحیح المسند من فضائل الصحابة لمصطفی بن العدوی 118.

را تقویت می کند (و موجب حصول اطمینان به صدور روایت می شود) (1)

* این روایت با متون متفاوت و اسناد فراوان نقل شده است. (2)

1- کشف الخفاء للعجلوني 1/ 162 - 163، وقال الصاعدي: إن طرق الحديث - عدا الطبراني - يجبر بعضها بعضاً. (فضائل الصحابة 419/6)

2- عن علی رضی الله عنه [علیه السلام]، قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه و آله إلى اليمن قال: فقلت: يا رسول الله صلى الله عليه و آله ! تبعثني إلى قوم أسنّ منّي و أنا حديث [السنّ] لا أبصر القضاء؟ قال: فوضع يده على صدري، وقال: «اللهم ثبت [و سدّد] السانه، واهد قلبه، يا علي ! إذا جلس إليك الخصمان فلا تقض بينهما حتى تسمع من الآخر، كما سمعت من الأول، فإنك إذا فعلت ذلك تبين لك القضاء». قال [عليه السلام]: فما اختلف عليّ قضاء بعد. أو: ما أُشكل عليّ قضاء بعد. مراجعه شود به المصنف لابن أبي شيبة 137، 495، منتخب مسند عبد بن حميد 61، فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 176، 260، 345، 354، 360 شماره 108، 218، 317، 334، 349، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 717 - 718، 870 883، 891، شماره 984، 1195، 1212، 1227 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، سنن أبي داود 160/2، مسند أبي داود الطيالسي 16، 19، السنن الكبرى للبيهقى 86/10 - 87، 140 - 141، دلائل النبوة للبيهقى 397/5 معرفة السنن والآثار للبيهقي 368/7، السنن الكبرى للنسائي 5/ 116 - 117، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 69 - 72، مسند أبي يعلى 1/ 252 - 253، 268، 323، المعجم الأوسط 4/ 172، تأويل مختلف الحديث 147، أنساب الأشراف 2/ 101 - 102، الاستيعاب 1100/3، أخبار القضاة 85/1 - 88، الطبقات الكبرى 2/ 337، تاريخ بغداد 12/ 439، تاريخ مدينة دمشق 348/42، 388 - 389، أسدالغابة 4/ 22، شواهد التنزيل،311/1، تهذيب الكمال 20/ 485، تهذيب التهذيب 7/ 296 تاريخ الإسلام للذهبي 2/ 691 و 637/3، الرياض النضرة 3/ 133، 167 - 168، ذخائر العقبى 84، الملل والنحل شهرستانى 1/ 201، مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي،203، الوافي بالوفيات (21/ 179، البداية والنهاية 5/ 124 و 7/ 396 - 397، التفسير لابن كثير 346/2 امتاع الاسماع 5/ 124 و 4/ 395 و 11/ 294 - 295، السيرة النبوية لابن كثير 4/ 207 - 208، فضل آل البيت عليهم السلام للمقريزى،61، جواهر المطالب 76/1، 204 - 205، إسعاف المبطأ،78، مرآة الجنان 90/1 شرح ابن أبي الحديد 18/18 و 220/7، 289 و 375/18، نظم درر السمطين 127، نصب الراية 35/5 - 36 موارد الظمآن 5/ 104، فتح الباري 52/8، الدر المنثور، 210/3 كفاية الطالب اللبيب للسيوطي 73/2، تاريخ الخلفاء للسيوطى 188، الصواعق المحرقة 123، كنز العمال 2/ 422 و 103/6 و 623/11 - 624 و 13/ 113، 120، 124 - 125، 150، سبل الهدى والرشاد 10/ 26 و 11/ 326، ينابيع المودة 2/ 72، 393، فتح الملك العلي 52. 1

توضیح مفاد روایت

ناگفته پیداست که دائره قضاوت بسیار وسیع است و کسی که بتواند به تأیید الهی تمام مشکلات امت را با قضاوت عادلانه و عالمانه اش حل کند و فصل الخطاب همهٔ نزاع ها گردد، قطعاً از جهت دانش و فضیلت بر همگان مقدم است. (1) دانشمندان اهل تسنن این حقیقت را پذیرفته اند.

قال المناوي: و علي [علیه السلام]... کان أقضی الصحابة، والأقضی - کما قال السمهودي و غیره - أعلم. (2) مناوی می نویسد: علی علیه السلام برترین صحابه در قضاوت است، و همان گونه که سمهودی و دیگران گفته اند برتری در قضاوت یعنی برتر از همه در دانش.

دانشمندان اهل تسنن - پس از نقل روایت نبوی گذشته - تصریح کرده اند که علی علیه السلام جز به حق حکم نمی فرماید (3) و معنای کلام پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که: خدایا زبان او را همیشه بر نُطق به حق و حقیقت ثابت و مستقرّ بدار. (4)

1- قال الباقلاني (المتوفی 403) في ذلك: مع العلم بأن القضاء یشتمل علی معرفة أبواب الحلال والحرام و أحکام الشرع و ما یحتاج إلی علمه إمام الأمة. (تمهید الأوائل 544) و في شرح ابن أبي الحدید 219/7 و قال صلی الله علیه و آله: أقضاکم علي والقضاء أمر یستلزم علوماً کثیرة.

2- فیض القدیر 118/1 و نیز در شرح حدیث أقضاهم (علی می نویسد: أي أعرفهم بالقضاء بأحکام الشرع. قال السمهودي: و معلوم أن العلم هو مادة القضاء. (فیض القدیر 1/ 588)

3- چنان که قاری آن را از طیبی نقل نموده و خود نیز پذیرفته است. (مرقاة المفاتیح 7/ 284)

4- تیسر المطالب السنیة بکشف اسرار المواهب اللدنیة، ورق 295 - 296 (مخطوط)، تشیید المطاعن 2/ 48.

شواهدی دیگر

[541/ 3] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أقضی أُمتي علي بن أبي طالب. (1)

أو: «أقضاها – أي أقضی الأمة – علي. (2) أو: أقضاهم علي. (3)

[542/ 4] و قال صلی الله علیه و آله: أقضاکم علي بن أبي طالب. (4)

روایات متعدد با تعابیر مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: برترین امت یا برترین صحابه در قضاوت علی علیه السلام است.

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) می نویسد: این حدیث بدون هیچ نزاعی صحیح است. (5)

[543/ 5] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: عليٌّ أقضی أمتي بکتاب الله، فمن أحبّني

1- المعجم الصغیر 1/ 201، أخبار القضاة لمحمد بن خلف بن حیان (وکیع) 1/ 88، ذکر أخبار 1 إصبهان للحافظ الأصبهاني 2/ 13، الاستیعاب 1/ 17، تاریخ مدینة دمشق 112/47، الریاض النضرة 41/1 فتح الباري 127/8، کنز العمال 11/ 641، الصواعق المحرقة 79، سبل الهدی والرشاد 11/ 241

2- المستدرك 3/ 535، الاستیعاب 1/ 16.

3- سنن ابن ماجة 1/ 55، المصنف لعبد الرزاق الصنعاني 11/ 225، مسند أبي یعلی 141/10، تاریخ مدینة دمشق 328/7 و 19/ 311 و 21/ 413، 414 و 39/ 95 - 96 و 66/ 191، أسد الغابة 1/ 50، الاستیعاب 1/ 17، 68 و 3/ 1102، التمهید 109/8، الریاض النضرة 1/ 36، سیر أعلام النبلاء 17/ 319، تاریخ الإسلام للذهبي 139/11، مطالب السؤول 133، نهایة الأرب 20/ 6، البدایة والنهایة 5/ 368، موارد الظمآن 162/7، فتح الباري 8/ 127، عمدة القاري 22/ 134، تاریخ الخلفاء للسیوطي 53، الجامع الصغیر 1/ 139، کنز العمال 11/ 635، 642 - 643، الصواعق المحرقة 79 مرقاة المفاتیح 284/7.

4- الوافي بالوفیات 21/ 179

5- «أقضاکم علی» حدیث صحیح، لا نزاع فیه. (المنح المکیة في شرح الهمزیة 583)

فليحبّه ؛ فإن العبد لا ينال ولايتي إلّا بحبّ علي. (1)

[6/544] قال ابن مسعود: إنّ أقضى أهل المدينة علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (2)

و في رواية أخرى: أفرض أهل المدينة و أقضاها علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (3)

و في رواية ثالثة: كنا نتحدث أن أقضى أهل المدينة علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (4)

از ابن مسعود نیز نقل شده که او بر این عقیده بوده در بین اهل مدینه علی علیه السلام در دانش قضاوت - و بنابر روایتی دانش تقسیم مواریث و قضاوت هر دو - سرآمد است. بلکه گفته این مطلب بر سر زبان ها بود که بین اهل مدینه علی ابن ابی طالب علیه السلام در قضاوت از همه برتر است.

[7/545] بخاری و دیگر نویسندگان اهل تسنن با اسناد معتبر نقل کرده اند که عمر گفته: «أقضانا علی» علی در قضاوت از همه ما برتر است. (5)

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 241.

2- الاستیعاب 3/ 1105، أخبار القضاة لمحمد بن خلف بن حیان 1/ 89 - 90 به نقل از ابن مسعود و ابوهریره.

3- تاریخ مدینة دمشق 42/ 405، الصواعق المحرقة 127، تاریخ الخلفاء للسیوطي 188

4- قال الحاکم في المستدرك 3/ 135: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه. و مراجعه شود به الاستیعاب 3/ 1103، الریاض النضرة 3/ 167، کشف الخفاء 1/ 162 - 163، الطبقات الکبری لابن سعد 2/ 338 تاریخ مدینة دمشق 42/ 404 - 405، أسد الغابة 4/ 22، أنساب الأشراف 97/2، تهذیب الأسماء واللغات للنووي 346/1 تاریخ الإسلام للذهبي 3/ 638، فتح الباري 127/8 تاریخ الخلفاء للسیوطي 188، الأسرار المرفوعة 124.

5- مراجعه شود به صحیح البخاری 149/5 المصنف لابن أبي شیبة 183/7، مسند احمد 113/5، أنساب الأشراف 2/ 97، السنن الکبری للنسائي 289/6، المستدرك 3/ 305، أخبار القضاة لمحمد بن خلف بن حیان (وکیع) 1/ 88 - 89 تاریخ المدینة لابن شبة النمیري 2/ 706، المعجم الأوسط 357/7، الاستذکار لابن عبد البر 2/ 66، الاستیعاب 1/ 17 و 3/ 1102، 1104، دلائل النبوة 155/7، الریاض النضرة 3/ 167، 233، ذخائر العقبی 83، الطبقات الکبری لابن سعد 2/ 339 - 340 تاریخ مدینة دمشق 325/7 و 42/ 402 - 404 (با اسناد و طرق متعدد)، سیر أعلام النبلاء 1/ 391 و 15/ 67، تاریخ الإسلام للذهبي 3/ 193، 638، تذکرة الحفاظ 3/ 820، تهذیب الکمال 2/ 266 و 485/20، الوافي بالوفیات 21/ 179، طبقات الشافعیة الکبری 106/9 نهایة الأرب 6/20 تهذیب التهذیب 296/7 - 297، فتح الباري 7/ 60 و 127/8، کشف الخفاء 162/1 - 163، تاریخ الخلفاء 188، کنز العمال 592/2. ابن عبدالبر می نویسد: با اسناد متعدد از عمر نقل شده که گفته أقضانا علی. (الاستیعاب 68/1)

و ابن کثیر متعصب نیز گفته: این مطلب از عمر ثابت است. (1)

* و در روایات شماره 42، 66 - 67 گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را به اوصافی ستود از جمله: «و أبصرهم بالقضية» و بنابر نقلی: «و أعلمهم بالقضية».

در روایت شماره 65 به تعبیر: «و أقضاكم بحكم الله».

نگارنده گوید: برخی از نویسندگان - مانند محب طبری - باب جداگانه ای برای قضاوت های آن حضرت تشکیل داده اند، مناسب است مراجعه شود. (2)

واکنش مخالفان

واکنش اول: تضعیف و تکذیب روایت

ابن تیمیه برتری امیرالمؤمنین علیه السلام در قضاوت را انکار کرده و گفته:

حدیث «أقضاكم علي» ثابت نیست. (3)

او در جای دیگر می نویسد:

1- البداية والنهاية 7/ 397

2- ذخائر العقبى 84 والرياض النضرة 3/ 168: ذكر بعض أقضيته عليه السلام قال المناوي: و أخباره في هذا الباب مع عمر و غيره لا تكاد تحصى. (فيض القدير 1/ 588)

3- منهاج السنة 7/ 512 - 513.

این حدیث در منابع معتبر وجود ندارد و فقط از افرادی که به دروغگویی مشهور هستند نقل شده است. (1)

نگارنـده گویـد: میزان اعتبـار سـخن او از روایـات گذشـته و کلمات محـدّثان اهل تسـنن روشن است، بویژه که از ابن حجر مکی هیتمی گذشت که حدیث «أقضاکم علي» بدون هیچ نزاعی صحیح است.

واکنش دوم: تلاش در کم رنگ کردن این فضیلت به ایجاد شک و تردید

بعضـی از مخالفان احتمال داده اند که قضاوت های امیرالمؤمنین علیه السـلام بر خلاف واقع باشد! پیش از این گذشت که مغیرة بن مقسم سوگند یاد می کرد که علی علیه السـلام در هیچ قضاوتی اشـتباه نکرده راوی می گوید: هنگامی که این مطلب را با شعبی در میان گذاشتم گفت: مغیره (در مدح علی علیه السلام) افراط و زیاده روی کرده است. (2)

نگارنده گوید: از شعبی ناصبی (3) هیچ عجیب نیست که در برابر حدیث مسلّم پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه جبهه گیری نماید!

ابن تیمیه نیز درباره کلام عمر: «أقضانا علی» - که به جهت وجودش در صـحیح بخاری نتوانسته آن را انکار نماید - با کمال بی شرمی می نویسد:

این مربوط به حل و فصل خصومت ها و نزاع ها در ظاهر است، امکان دارد که آن قضاوت ها بر خلاف واقع باشد. (4)

1- و أما قوله: «أقضاکم علی» فلم یروه أحـد من أهل الکتب السـتة، ولا أهل المسانیـد المشـهورة، لا أحمد ولا غیره بإسـناد صـحیح ولا ضعیف، وإنما یروی من طریق من هو معروف بالکذب. (الفتاوی الکبری لابن تیمیة 4/ 439)

2- الاستیعاب 3/ 1102.

3- در مورد نصب او رجوع شود به علی إمام البررة 2/ 323 - 334.

4- منهاج السنة 7/ 512 - 513

اشکال

آیا سخن شعبی و ابن تیمیه بر خلاف حدیث مسلّم پیامبر صلی الله علیه و آله: «إن الله تعالی یثبت لسانك و یهدی قلبك» نیست؟!

آیا مسلمان احتمال می دهد خلاف آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده واقع شود؟!

آری ؛ آن ها نمی تواننـد قضاوت های بی جا و ناحق دیگران را انکار نماینـد - هر چند به روی خود هم نمی آورند - لذا خود را ناچار دیده اند که به گونه ای برتری امیرالمؤمنین علیه السلام در قضاوت را کم رنگ جلوه دهند، گرچه به احتمال عدم موافقت آن با واقع باشد !!

جالب آن است که در روایتی از ابن عباس آمده است که نزول آیه شریفه (أَفَمَن یَهْدِي إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ...) [یونس (10): 35] دربارهٔ قضاوت به حق امیرمؤمنان علیه السلام است که به هدایت الهی است و نیازی به یادگیری از کسی ندارد. (1)

و مناوی دقیقاً در نقطه مقابل امثال ابن تیمیه گفته است:

همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در قضاوت ظاهری سرآمد صحابه است در دانش باطنی نیز از همه برتر است. (2)

1- عن ابن عباس، قال: اختصم قوم إلی النبی صـلی الله علیه و اله فأمر بعض أصحابه أن یحکم بینهم، فحکم فلم یرضوا به، فأمر علیاً [علیه السـلام] [أن یحکم بینهم] فحکم بینهم فرضوا به، فقال لهم بعض المنافقین: حکم علیکم فلان فلم ترضوا به، و حکم علیکم علی فرضـیتم به، بئس القوم أنتم ! فأنزل الله تعالی في علي [علیه السـلام]: (أَفَمَن یَهْـدِي إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ....) إلی آخر الآیة، و ذلك أن علیاً [علیه السلام] کان یوفّق لحقیقة القضاء من غیر أن یُعلّم. (شواهد التنزیل 1/ 348).

2- قال المناوي: قالوا: و کما أنه أقضی الصحب في العلم الظاهر فهو أفقههم بالعلم الباطن. (فیض القدیر 1/ 588)

تلاش بیشتر ابن تیمیه برای کم رنگ نشان دادن این فضیلت

ابن تیمیه در جایی دیگر پا را فراتر نهاده و به دروغ گفته:

مردم فتواها و قضاوت های ابوبکر، عمر، عثمان و علی [صلوات الله علیه] را جمع آوری کرده اند. آن چه به صواب نزدیک تر و دلالت بر علم و دانش صاحبش دارد مربوط به ابوبکر است و سپس عمر. موارد مخالفت با نصّ از عمر کم تر است تا علی.... . (1)

اشکال

إذا لم تستحي فقل ما شئت ! مخالفت ابن تیمیه با کلام پیامبر صلی الله علیه و آله عجیب نیست ولی شگفت آن که از مخالفت با مولایش نیز باکی ندارد!

عمر به جهل و مخالفت خویش با سنت اقرار و اعتراف می کند و می گوید: لولا علی لهلك عمر، و حتی بخاری متعصّب در صحیحش از او نقل می کند که گفته: أقضانا علي، پس عمر می پذیرد که امیرالمؤمنین علیه السلام از او، ابوبکر و همه صحابه در قضاوت برتر است ولی ابن تیمیه نمی پذیرد!

و البته تنافی آن چه ابن تیمیه ادعا کرده در مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام با نصّ - با کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و کلمات گذشته بزرگان اهل تسنن از روز روشن تر است.

سبط ابن الجوزی در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: و کان أقضی الناس بالحدیث. (2)

1- منهاج السنة 5/ 508.

2- مرآة الزمان 435/6

12- علی علیه السلام تنها یار بت شکن

اشاره

[546/ 1] امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: با پیامبر صلی الله علیه و آله [شبانه] کنار کعبه رفته بودیم حضرت به من فرمود: «بنشین» و از شانه من بالا رفت تا من بلند شوم (و حضرت برای شکستن بت ها بر بام کعبه قرار گیرد) ولی در من احساس ضعف نمود، لذا نشست و به من فرمود: «اصعد إلی [علی] منکبي» یعنی: بر شانه من بالا برو، سپس مرا بلند کرد تا جایی که اگر می خواستم دستم به افق آسمان هم می رسید. من بر بالای بام کعبه رفته و شروع به کندن بتی فلزی کردم که - از روی یا مس - به صورت مردی ساخته [و با میخ های آهنین بر بام خانه خدا میخکوب] شده بود آن را به چپ و راست و جلو و عقب تکان دادم تا از جا کنده شد.

حضرت فرمود: «آن را پرتاب کن» آن را به زمین پرتاب کردم و مانند شیشه (خُرد شد و) شکست. سپس به سرعت از مسجد خارج شدیم تا کسی ما را نبیند. از آن زمان به بعد دیگر بتی بر خانه خدا نهاده نشد.

ص: 723

اعتبار سند روایت

* این حدیث در مسند احمد، الأحادیث المختارة مقدسی به دو سند نقل شده و حاکم در مستدرک حکم به صحت آن نموده، و هیثمی در مجمع الزوائد با اشاره به نقل احمد و پسرش و ابویعلی و بزار گفته: راویان این حدیث همه موثّق هستند. (1)

* طبری، (2) و احمد محمد شاکر نیز حکم به صحت آن نموده اند. (3)

* حاکم نیشابوری نظیر این روایت را نیز نقل و حکم به صحت آن کرده. (4) و گنجی شافعی نیز اعتبار آن را تأیید نموده است. (5)

1- مسند أبي يعلى 1/ 251 - 252، مسند أحمد 1/ 84، البحر الزخار 3/ 21، المستدرك 2/ 366- 367 و 5/3، الأحاديث المختارة 2/ 330 حديث 708 -709، محقق كتاب الأحاديث المختارة گفته: إسناده حسن. قال الهيثمي: باب تكسيره الأصنام، عن علي بن أبي طالب [عليه السلام]، قال: انطلقت أنا و النبي صلى الله عليه و آله حتى أتينا الكعبة، قال لي رسول الله صلى الله عليه و آله: «اجلس» و صعد على منكبي، فذهبت لأنهض به، فرأى منّي ضعفاً، فنزل و جلس لي رسول الله صلى الله عليه و آله، فقال: «اصعد على منكبي» قال: فنهض بي، قال: فإنه يخيّل إلى أني لو شئت لنلت أفق السماء، حتى صعدت على البيت، و عليه تمثال صفر أو نحاس فجعلت أزاوله عن يمينه و عن شماله و بين يديه و من خلفه حتى استمكنت منه، فقال لي رسول الله صلى الله عليه و آله: «اقذف به» فقذفت به فتكسر كما تكسر القوارير، ثم نزلت فانطلقت أنا و رسول الله صلى الله عليه و آله نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية أن يلقانا أحد من الناس. و في رواية: كان على الكعبة أصنام، فذهبت أحمل النبي صلى الله عليه و آله ، فلم أستطع، فحملني، فجعلت أقطعها، ولو شئت لنلت السماء. رواه أحمد، و ابنه، و أبو يعلى، والبزار [البحر الزخار 21/3]، و زاد - بعد قوله: «حتى استترنا بالبيوت» -: فلم يوضع عليها بعد، يعني شيئا من تلك الأصنام. و رجال الجميع ثقات. (مجمع الزوائد 23/6)

2- تهذيب الآثار 4/ 236 - 238، قال: هذا خبر عندنا صحيح سنده

3- مسند أحمد 1/ 443 شماره 644 (طبعة دار الحديث، القاهرة)

4- المستدرك 2/ 366 - 367 و 3/ 5.

5- كفاية الطالب 257.

این روایت با متون مختلف در مصادر دیگر نیز نقل شده است. (1)

و در همین راستا نسائی بابی را منعقد نموده با عنوان: «ذکر ما خُصّ به علي [علیه السلام] من صعوده علی منکبي النبي صلی الله علیه و آله». (2).

تألیف مستقل در حدیث

اشاره

بعضی از اعلام اهل تسنن تألیف مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارند، مانند:

1. صعود علي [علیه السلام] علی منکب رسول الله صلی الله علیه و آله لکسر الأصنام من علی ظهر الکعبة، ابو عبدالله جُعَل، حسین بن علی بصری بغدادی کاغذی معتزلی حنفی (متوفی 369)

2. صعود علی [علیه السلام] علی منکب النبيّ صلی الله علیه و آله، حاکم حسکانی (قرن پنجم)

واکنش مخالفان

واکنش اول: این روایت منکر است!

ذهبی ناچار شده اعتبار حدیث فوق را بپذیرد ولی - از آن روی که این فضیلت مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است و دیگران را از آن بهره ای نیست ! - باز باطن خویش را آشکار و چنین اظهار کرده است که:

1- المصنف لابن أبي شیبة 8/ 534، السنن الکبری للنسائی 142/5، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 113، تاریخ بغداد 13/ 304، مطالب السؤول 72 الریاض النضرة 170/3، ذخائر العقبی 85، جواهر المطالب 1/ 77، کفایة الطالب اللبیب للسیوطی 264/1، سبل الهدی والرشاد 5/ 236، السیرة الحلبیة 3/ 29، کنز العمال 13/ 171، ینابیع المودة 421/1 و 2/ 304، صفة الصفوة 310/1 و در پاورقی آن گفته: الحدیث صحیح.

2- السنن الکبری 5/ 142.

گر چه سند آن مشکلی ندارد ولی متن آن منکر و غیر قابل قبول است! (1)

واکنش دوم: تلاش برای کم رنگ کردن مطلب

ابن تیمیه در برخورد با این روایت به گونه ای رفتار کرده تا در ذهن مخاطب تردید ایجاد نماید که شاید این روایت معتبر نباشد. سپس می گوید:

بر فرض که صحیح باشد، در آن ویژگی خاصی برای امامان یا علی [علیه السلام] نیست. (2)

اشکال

با مراجعه به مصادر گذشته روشن است که راویان آن ثقه و مورد اطمینان هستند و اعیان اهل تسنن تصریح به صحت و اعتبار آن نموده اند.

امّا دلالت آن بر ویژگی مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که هیچ کس به چنین جایگاهی نرسیده که به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله پا بر دوش آن حضرت بگذارد، آن هم به گونه ای که اگر بخواهد دستش به افق آسمان برسد !

ولی کو دیده بینا؟!!

1- إسناده نظيف والمتن منكر. (المستدرك 366/2 - 367، تعليقه الأحاديث المختارة 330/2)

2- ... إن صح فليس فيه شيء من خصائص الأئمة ولا من خصائص علي [عليه السلام]. (منهاج السنة 224/5)

13- علی علیه السلام پرچمدار خیبر و دوست خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

حدیث «رایت» از روایاتی است که با اسناد فراوان در بسیاری از منابع و مصادر فریقین آمده است، حتی بخاری و مسلم - با آن که سعی در کتمان فضائل اهل بیت علیهم السلام دارند - نتوانسته اند آن را کتمان کنند و برخی از نویسندگان عامه اعتراف کرده اند که حدیث رایت از احادیثی است که قطع به تواتر آن داریم. (1)

[1 /547] خلاصه مطلب بنابر روایات صحیح و معتبر عامه آن است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر پرچم را به دست ابوبکر داد و گروهی با او روانه میدان جنگ شدند ولی شکست خورده بازگشتند پس از آن پرچم را به دست عمر داده و گروهی با او نیز به میدان نبرد روانه شدند ولی او نیز شکست خورد و بازگشت در حالی که او و یارانش یکدیگر را به ترس و بزدلی نسبت می دادند! (یعنی او لشکر را مقصر می دانست که ترسیدند و تاب مقاومت در برابر دشمن را نداشتند ولی آن ها ترس و فرار پرچمدار را سبب شکست می دانستند!) این مطلب برای پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد، حضرت ناراحت شده و فرمود:

لأعطینّ [هذه] الراية [ليأخذنّ الراية أو: بالراية] غداً رجلاً يفتح الله على يديه، يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله كراراً غير فرّار.

یعنی: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که فتح و ظفر به دست او

1- فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 231.

خواهد بود او خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را دوست دارند، کرّار است (مکرّر به دشمن حمله می کند و) اهل فرار نیست.

راوی می گوید: آن شب همه به این فکر بودند که فردا پرچم به دست چه کسی داده می شود؟! روز بعد هر کسی امید داشت که پرچم به او داده شود. بر خلاف تصور آنان پیامبر صلی الله علیه و آله سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و فرمود: علی کجاست؟ گفتند: چشمانش درد می.کند حضرت (ایشان را طلبید و هنگامی که حاضر گردید) آب دهان مبارکش را به چشمان او مالید و او را دعا کرد تا حضرت علی علیه السلام شفا یافت به نحوی که گویا اصلاً بیمار نبوده و پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست ایشان داد. (1)

برای روشن شدن این فضیلت مهم، تأکید می شود که:

[548-549/ 2 - 3] بنابر روایات صحیح و معتبر، ابتدا ابوبکر و عمر هر کدام با گروهی روانه میدان جنگ شدند ولی شکست خورده بازگشتند. (2)

1- تلفیقی از روایات صحیح البخاري 4/ 20، 207 و 5/ 76، صحیح مسلم 121/7 - 123 مسند أحمد/ 353، السنن الکبری للنسائي 5/ 109 مجمع الزوائد 6 150 - 151، البدایة والنهایة/212/24 (به نقل از بیهقی) البدایة والنهایة 7/ 373 (به نقل از أحمد و نسائی) کنز العمال 462/10 - 463 و 13/ 121 - 122 و... .

2- في مجمع الزوائد 150/6 - 151: حاصرنا خیبر، فأخذ اللواء أبو بکر، فانصرف و لم یفتح له، ثم أخذه من الغد عمر، فخرج، فرجع ولم یفتح له، و أصاب الناس یومئذ شدة و جهد، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إنی دافع اللواء غداً إلی رجل یحبّه الله و رسوله و یحبّ الله و رسوله لا یرجع حتی یفتح له»... رواه احمد و رجاله رجال الصحیح و مراجعه شود به مسند أحمد 353/5، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 193 شماره 131 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 734 شماره 1009 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض، السنن الکبری للنسائي 109/5، البدایة والنهایة 212/4 و 373/7 به نقل از أحمد و نسائی و بیهقی، کنز العمال 10/ 463 به نقل از طبری) البانی گفته: و هذا إسناد صحیحٌ علی شرط مسلم. (سلسلة الأحادیث الصحیحة 7/ ق 2/ 733 شماره 3244) حمزة احمد زین در تعلیقه بر مسند أحمد 16/ 491 شماره 22889 می نویسد: إسناده صحیحٌ. (طبعة دار الحدیث، القاهرة) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة 734/2 حکم به صحت آن نموده است. و قریب به مضمون روایت گذشته در السنن الکبری للنسائی 5/ 179، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام 53 دلائل النبوة للبیهقي 4/ 210، تاریخ مدینة دمشق 42/ 92 - 93، الدرر لابن عبدالبر 198، أسد الغابة 4/ 334، الریاض النضرة 3/ 151، تاریخ الإسلام للذهبي 2/ 410، إمتاع الأسماع 11/ 286، الإصابة 36/6. و عن علي [علیه السلام]، قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله بعث أبابکر فسار بالناس فانهزم حتی رجع إلیه، و بعث عمر فانهزم بالناس حتی انتهی إلیه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لأُعطین الرایة رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، یفتح الله له، لیس بفرّار»، فأرسل إلی فدعاني، فأتیته و أنا أرمد، لا أبصر شیئاً، فتفل فی عینی و قال: «اللهم اکفه الحرّ والبرد»، فما آذانی بعده حرّ ولا برد (کنز العمال 13/ 121 - 122 به نقل از ابن ابی شیبه، مسند احمد، سنن ابن ماجة سنن ابوداود، بزار، ابن جریر طبری، المعجم الاوسط طبراني، مستدرك حاکم، دلائل بیهقی متقی هندی گفته: ابن جریر طبری حکم به صحت این روایت کرده و رجوع شود به البحر الزخار 135/2، کشف الأستار 192/3 - 193)

[4/550] بنابر روایات معتبر، عمر و یارانش پس از شکست و بازگشت یکدیگر را به ترس و بزدلی نسبت می دادند (و کاملاً طبیعی است که بـاعث آن شود که لشـکر روحیه خویش را از دست بدهـد) این مطلب باعث ناراحتی پیامبر صـلی الله علیه و آله شـد لـذا فرمود: فردا پرچم را به دست رادمردی بدهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند با دشـمن نبرد نماید (و استقامت کند) تا پیروز شود، او اهل فرار نیست ! (1)

1- عن علي [علیه السـلام] قال: سار رسول الله صـلی الله علیه و آله إلی خیبر، فلما أتاها رسول الله صـلی الله علیه و آله بعث عمر و معه الناس إلی مدینتهم و إلی قصرهم فقاتلوهم، فلم یلبثوا أن هزموا [انهزم] عمر و أصحابه، فجاء یجبنهم و یجبنونه، فساء ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله، فقال: «لأبعثن علیهم [إلیهم] رجلا یحب الله و رسوله، و یحبّه الله و رسوله، یقاتلهم حتی یفتح الله له، لیس بفرار»، فتطاول الناس لها، و مـدوا أعناقهم، یرونه أنفسـهم رجاء ما قال، فمکث رسول الله صـلی الله علیه و آله ساعـة، فقال: «أین علیّ»؟ فقالوا: هو أرمد، قـال: «ادعوه لي»، فلمـا أتیته فتـح عیني، ثم تفـل فیها، ثم أعطاني اللواء [فانطلقت... حتی أتیتُهم فقاتلتُهم، فبرز مرحب یرتجز، و برزت له أرتجز کمـا یرتجز حتی التقینـا، فقتله الله بیـدي، وانهزم أصـحابه فتحصـنوا وأغلقوا البـاب، فأتینـا البـاب، فلم أزل أعالجه حتی فتحه الله]. (المصنف لابن أبي شیبة 525/8، جامع الأحادیث 135/16، کنز العمال 462/10 به نقل از ابن أبي شـیبة و بزار، و گفته: سندش نیکو و معتبر است، و رجوع شود به البحر الزخار 11/ 327، کشف الأستار 192/3 - 193 قسمت داخل کروشه از المصنّف نقل شد)

[5 /551] بنابر روایات معتبر، همه با اشتیاق فراوان امیـدوار بودند که پرچم به دست آن ها داده شود، (1) بویژه عمر، ابوبکر، سعد بن ابی وقاص، زبیر و ... ولی بر خلاف تصور و میل آنان پرچم به دست مبارک امیرمؤمنان علیه السلام داده شد، چیزی که صحابه اصلاً فکرش را نمی کردند و باورشان نمی شد. (2)

[6 /552] مسـلم نیشـابوری در صـحیح خود این روایت را در بخش فضائـل امیرمؤمنـان علیه السـلام نقل کرده و گفته: عمر می گفت ما أحببتُ الامارة إلّا یومئذ یعني: من امارت (و پرچمداری) را جز در آن روز دوست نداشتم. (3)

[7 /553] کار از امید و اشتیاق و دوست داشتن گذشته بود! آن ها گردن کشیده و خود را پیش انداختند تا شاید مورد توجه پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شوند! مسـلم از زبان عمر و در روایتی دیگر از زبان سـعد بن ابی وقاص نقل کرده که: این دو (یعنی عمر و سعد) خود را در معرض آن قرار دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به آن ها بدهد

1- صحیح البخاري 5/ 76، صحیح مسلم 121/7: کلّهم یرجو [یرجون] أن یعطاها

2- سـلمة بن الاـکوع گفته: فـاذا نحن بعلي، و مـا نرجوه (مراجعه شود به صـحیح البخاري 12/4، 207، صـحیح مسلم 7/ 122، السنن الکبری للبیهقي 362/6 دلائل النبوة للبیهقي 206/4، الثقات لابن حبان 2/ 267، تاریخ مدینة دمشق 89/42، الریاض النضرة 148/3، إمتاع الأسماع 11/ 286، کفایة الطالب اللبیب للسیوطي 1/ 252، سبل الهدی والرشاد 10/ 62)

3- صحیح مسلم 121/7، سلسلة الأحادیث الصحیحة للالبانی 1/ 12/ 766.

ولی حضرت (به آن دو اعتنایی نکرد و) پرچم را به دست مبارک علی علیه السلام داد. (1)

در بسیاری از روایات، راویان در مورد کسانی که خود را پیش انداختند تا پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به آن ها بدهد، تعابیری متفاوت و آمیخته با ابهام بکار برده اند که ان شاء الله به زودی خواهد آمد!! (2)

[8/554] در روایات عامه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرموده بود: آرزوی رویارویی با دشمن را در سر نپرورانید که نمی دانید هنگام برخورد با آنان چه آزمونی (دشوار) خواهید داشت ! (3)

اعتبار حدیث رایت

شهرت این قضیه به گونه ای بوده که حتی بخاری و مسلم هم نتوانسته اند آن را کتمان نمایند و وجود روایت در صحیحین ما را از استقصاء اسناد و طرق آن بی نیاز می کند!! گرچه این مطلب با قدری اختلاف در مصادر فراوان نقل بلکه تألیف مستقل در این زمینه نگاشته و طبع شده است.

تألیف مستقل در حدیث رایت

حاکم نیشابوری (متوفی 405) تألیفی مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارد با نام: طرق حدیث الراية.

1- صحيح مسلم 120/7 - 121، سلسلة الأحاديث الصحيحة للالباني 1/ ق 2/ 766.

2- رجوع شود به صفحه 764 واکنش ششم: «چه کسانی خود را پیش انداختند»؟!

3- لا تمنوا لقاء العدو، وسلوا الله العافية ؛ فإنكم لا تدرون ما تبتلون معهم [به منهم]. (المعجم الصغير 2/ 10، المستدرك 3/ 38، مجمع الزوائد 5/ 328 و 6/ 151)

چند نکته مهم

نکته اول:

اوصافی که در این روایات برای امیر مؤمنان علیه السلام آمده، تعریضی است به آن دو نفر که قبلاً شکست خورده برگشتند: الف) او خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد.

ب) خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را دوست دارند. (1)

ج) کرّار است (یعنی مکرّر به دشمن حمله می کند).

د) غیر فرار است و بنابر روایتی: پشت به جنگ نمی کند (و ترسو نیست).

ه) تا پیروز نشود برنمی گردد.

ناگفته پیداست که اگر این اوصاف در آن دو نفر وجود داشت، اختصاص امیرمؤمنان علیه السلام به آن لغو بود و معاذالله که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بیهوده بر زبان براند. (2)

و به جهت همین نکته مهم بخاری و مسلم اصلاً متعرض میدان رفتن ابوبکر و عمر نشده اند چه رسد به انهزام و شکست خوردن آن دو با آن که این مطلب در روایات صحیح و معتبر- آن هم از بریده که خودشان بقیه قضیه را از او نقل کرده اند - آمده است لذا ابن حجر عسقلانی عذر آورده که: در این نقل مطلب مختصر بیان شده، سپس شکست آن دو را از بریده - به نقل از احمد و نسائی و ابن حبان و حاکم - روایت کرده است! (3)

1- قال الله تبارك و تعالى: (إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ) [الصف (61): 4].

2- و قال عليه السلام لأصحاب الشورى: فأَنْشُدُكُم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه و آله: (لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لاَ يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ) إذ رجع غيري منهزماً غيري؟ قالوا: اللهم لا. (مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 117).

3- وقع في هذه الرواية اختصار، وهو عند أحمد والنسائي وابن حبان والحاكم، من حديث بريدة ابن الخصيب، قال: لما كان يوم خيبر أخذ أبو بكر اللواء فرجع ولم يفتح له، فلما كان الغد أخذه عمر فرجع ولم يفتح له.... (فتح الباري 7/ 365)

بنـابر نقـل معتبر از ابن عبـاس، پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: (لَأَبْعَثَنَّ رَجُلاً لاَ یُخْزِیهِ اَللّهُ أَبَـداً یُحِبُّ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اَللّهُ وَ رَسُولُهُ) یعنی: کسی را به میدان می فرستم که خدا هرگز او را خوار نخواهد کرد... . (1)

و این نیز اشاره ای است به خزی، خواری، شکست و انهزام شیخین.

و هم چنین در منابع فراوان پس از جمله: (لَأُعْطِیَنَّ اَلرَّایَهَ رَجُلاً یُحِبُّ اَللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اَللَّهُ وَ رَسُولُهُ) عبارات:

[9/555] لیس بفرّار [بفارّ]، (2)

1- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس»

2- مسـند أحمد 1/ 99، 133، فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام لأحمـد بن حنبل 152 شماره 73، فضائل الصـحابة لأحمد بن حنبل 697/2 شماره 950 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض)، المصنف لابن أبي شیبة 7/ 497 و 8/ 522، 525، کشف الأستار 192/3، السنن الکبری للنسائي 5/ 109، 145، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائی 52، 116، المعجم الکبیر للطبرانی 7/ 35، سنن ابن ماجة 1/ 44، حلیة الأولیاء 1/ 63، الاستیعاب 3/ 1099، الدرر لابن عبد البر 198، الریاض النضرة 3/ 151، 155، الوافي بالوفیات 21/ 178 - 179 بغیة الباحث عن زوائد مسـند الحارث 218، الثقات لابن حبان 13/2 تاریخ مدینة دمشق 13/ 288 و 219/41 و 89/42، 90، 105، 106، 107، 115، 116، 118، 119، دلائـل النبوة للبیهقي 209/4، المغازي للواقـدي 2/ 653، مروج الـذهب 14/3، البدء والتاریخ 226/4، السـیرة النبویة (عیون الأثر) لابن سـید الناس 138/2، نهایـة الأرب 4/20، تهـذیب الکمال 20/ 485، البدایة والنهایة 372/7، 373، 375، 376، إمتاع الأسماع 1/ 309 و 279/11، 280، 289، 290 و 13/ 333، مجمع الزوائد 124/9، فتح الباري 7 365/ عمدة القاري 213/14، سبل الهدی والرشاد 124/5، الاکتفاء للکلاعي 481/1 کنز العمال 462/10 و 13/ 121، 122، 163، السیرة الحلبیة 2/ 737. بنابر نقل سیوطی و متقی هندی، ابن جریر طبری حکم به صحت آن کرده. (کنز العمال 121/13) ابن کثیر هنگام نقل آن می گویـد: و قـد ثبت في الصـحاح و غیرها ! (البدایة والنهایة 372/7) و ابن عبـدالبر نیز آن را از آثـار ثابت و اخبار یقینی می دانـد! (الاستیعاب 3/ 1099) أحمـد محمد شاکر در تعلیقه مسـند أحمد 1/ 502 شماره 778 و 2/ 73 شماره 1117 (طبعة دار الحدیث، القاهرة) می نویسد: إسناده حسنٌ.

[556/ 10] كراراً غير فرّار، (1)

[557/ 11] لا يولّي الدبر، (2)

و (لَأُعْطِيَنَّهَا رَجُلاً لاَ يَفِرُّ) كه در روايت صحيح شماره 572 آمده،

و «لاَ يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اَللَّهُ » كه در روايت صحيح شماره 548 آمده،

و همه تعريض به فرار شيخين است، ولى در صحيحين و برخى از مصادر ديگر نيامده است!

اميرالمؤمنين عليه السلام نيز در مناشدهٔ روز شورا به اين نكته اشاره فرموده كه: فأَنْشُدُكُم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه و آله: (لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُولُهُ، لاَ يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ) - إذ رجع غيري منهزماً ! - غيري؟ قالوا: اللهمّ لا. (3)

شاعر در اين باره چنين مى سراىد:

و ما أنْسَ لا أنْسَ اللَّذين تَقدَّما *** وَ فرَّهُما والفرُّ قَد علِما حُوبُ (4)

يعنى: من هر چيزى را ممكن است فراموش كنم ولى هيچ گاه اين مطلب از

1- رجوع شود به المناقب لابن المغازلي 152 تمهيد الأوائل للباقلاني 544، تاريخ مدينة دمشق 219/41، تاريخ أبي الفداء 1/ 140، تاريخ ابن الوردي 120/1، تاريخ الخميس 2/ 48، شرح ابن أبي الحديد 13/ 186، عمدة القاري 216/16، كنز العمال 13/ 123، السيرة الحلبية 737/2.

2- المستدرك 3/ 38، المعجم الصغير 2/ 11، عيون الأثر 2/ 136.

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلى 115 - 120 (چاپ اسلاميه 112 - 118).

4- الروضة المختارة 91.

خاطرم نمی رود که آن دو نفر در پرچمداری خیبر بر علی علیه السلام مقدم شدند ولی از میدان نبرد گریختند با آن که خوب می دانستند فرار از جنگ گناه کبیره است !

نکته دوم:

با توجه به شکست ابوبکر و عمر در حملات پیشین بلکه نسبت ترس و بزدلی دادن عمر و یارانش به یکدیگر (1)، کاملاً طبیعی است که لشکریان روحیه خویش را از دست بدهند.

این مطلب بر پیامبر صلی الله علیه و آله سخت و گران آمد و موجب ناراحتی حضرت شد. (2)

حدیث: «لأعطینّ الرایة...» در چنین شرایطی صادر شد !

نکته سوم:

پرچمداری در خیبر آن قدر مهم بوده که بنابر نقل صحیح بخاری، صحیح مسلم، کنز العمال و.... هر یک از صحابه آرزوی آن را داشته، بلکه عمر گفته: من امارت (و پرچمداری) را جز در آن روز دوست نداشتم.

و چنان که در ویژگی های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر و سعد بن ابی وقاص خواهد آمد (3) از شتران سرخ موی - که ثروت مهمّی نزد عرب محسوب می شد - یا از آن چه خورشید بر آن می تابد، یا از دنیا و آن چه در آن است، نزد آنان محبوب تر و ارزشمندتر بوده است!

1- المصنف لابن أبي شيبة 525/8، كشف الأستار 3/ 192، المستدرك 37/3، تاريخ مدينة دمشق 93/42، 97 تاريخ الطبري 2/ 300، نهاية الأرب 252/17 مجمع الزوائد 124/9، جامع الأحاديث 135/16، كنز العمال 462/10 به نقل از ابن أبی شيبة و بزار و گفته اند: و سنده حسنٌ.

2- ... هزموا عمر وأصحابه، فجاء يجبنهم ويجبنونه فساء ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله. (جامع الأحاديث 135/16، كنز العمال 462/10 عن ابن أبي شيبة والبزار، قال السيوطي والمتقي: و سنده حسن، و مراجعه شود به كشف الأستار 3/ 192 - 193)

3- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 1605 پیوست سوم و صفحه 1641 پیوست پنجم.

نکته چهارم:

کلام شارحان حدیث نیز صراحت در بینظیر بودن این فضیلت دارد.

* شارح شـهیر صحیح بخاری، عینی (متوفی 855) در این باره می گوید: و فیه: فضـیلة علی [علیه السلام] علی غایة ما یکون (1) حدیث خیبر فضیلتی است برای علی علیه السلام در آخرین حد ممکن (که فوق آن تصور نمی شود) !!

* در شـرح صحیح مسلم قرطبی (متوفی 656) آمـده: مردم حریص بودند که به این مرتبه شـریف و جایگاه بلند که بالاتر از آن تصوّر نمی شود، نایل گردند. (2)

* نووی (متوفی 676) در شـرح صحیح مسلم می گوید: در این فرمایش فضائلی روشن برای علی رضی الله عنه [علیه السلام] وجود دارد: شجاعت او، رعایت حرمت فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله، دوستی و محبت او نسبت به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و محبت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به او. (3)

* در شرح محدّث آبی مالکی (متوفی 827) آمده: این که عمر می گوید: من امارت (و پرچمداری) را جز در آن روز آرزو نکردم، برای آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او را دوست دارند» و این از عظیم ترین فضائل و گرامی ترین مناقب علی [علیه السلام] است. (4)

1- عمدة القاري 14/ 233 و همین جا می نویسد یدل علی فضـیلة علی رضـی الله عنه [علیه السـلام] و شـجاعته. یعنی: حدیث رایت، دلالت بر فضیلت و شجاعت علی علیه السلام دارد.

2- المفهم 6/ 275

3- شرح صحیح مسلم 177/15

4- اکمال المعلم 7 417 و نیز رجوع شود به شرح صحیح مسلم للنووي 15/ 176 - 177.

* استاد جامع الأزهر، محمّد حبیب الله مالکی شنقیطی در این باره می نویسد: فهو منقبة عظیمة له [علیه السلام] یعنی حدیث رایت منقبتی بس با عظمت برای علی علیه السلام است. سپس کلام گذشته عمر را نقل کرده و می گوید: این شهادتی است از عمر برای علی علیه السلام به این ویژگی و خصوصیت عظیم. (1)

* ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) گفته: مراد از وصف: «ان علیّاً [علیه السلام] یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله آن است که حقیقت محبت و محبت واقعی در امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد و گرنه اصل محبت که در هر مسلمانی هست.

در این حدیث اشاره ای است به آیه شریفه: (قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ) [آل عمران (3): 31]، گویا حضرت اشاره می فرماید که: علی علیه السلام در تبعیت و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ تمام را گذاشته تا جایی که خدا او را دوست دارد و از این رو دوستی او علامت ایمان و کینه او نشان نفاق گشته، چنان که در صحیح مسلم از خود علی علیه السلام نقل شده پیامبر صلی الله علیه و آله با من چنین عهد فرمود که: «جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق بغض و کینه تو را نخواهد داشت». (2)

* فضل بن روزبهان می گوید: حدیث خیبر صحیح است و از فضائل عالی امیرالمؤمنین علیه السلام بشمار می رود که می توان گفت کسی در آن شریک نیست و چه

1- زاد المسلم 1/ 345 - 346.

2- قال ابن حجر العسقلاني: وقوله في الحديثين: أراد بذلك وجود حقيقة المحبة، وإلا فكل مسلم يشترك مع على [عليه السلام] في مطلق هذه الصفة. و في الحديث تلميح بقوله تعالى: (قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ) [آل عمران:(3) 31]، فكأنه أشار إلى أن علياً تام الاتباع لرسول الله صلى الله عليه و آله حتى اتصف بصفة محبة الله له، و لهذا كانت محبّته علامة الايمان، و بغضه علامة النفاق، كما أخرجه مسلم من حديث عليّ [عليه السلام] نفسه، قال: «والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إنّه لعهد النبي صلى الله عليه و آله أن لا يحبّك إلا مؤمن، ولا يبغضك إلا منافق». (فتح الباري 57/7 - 58 و مراجعه شود به تحفة الأحوذي 158/10)

بسیار است این گونه فضائل برای آن حضرت ! (1)

* محدث شاه ولی الله دهلوی (متوفی 1176) می نویسد: و فتح قلعه بر دست او واقع شد و در آن باب فضیلت تامّه که: «سأبعث غداً رجلاً یحبّ الله و رسوله، و یحبّه الله و رسوله» میسّرش شد. (2)

نکته پنجم:

[12/558] بنابر نقل صحیح مسلم و... پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «برو و روی برمگردان مگر پس از فتح و ظفر» آن حضرت اندکی رفت و (پرسشی داشت) بدون آن که صورت مبارک را برگرداند مطلب را پرسید. (3) از این فقره روایت اطاعت و تسلیم محض بودن امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم می شود، بر خلاف دیگران، مانند کسانی که در اجرای دستورات آن حضرت سهل انگاری و تعلل می ورزیدند (4) و یا فرمان حضرت به

1- حدیث خیبر صحیح، و هذا من الفضائل العلیّة لأمیر المؤمنین [علیه السلام] لا یکاد یشارکه فیها أحد و کم له من فضائل مثل هذا (دلائل الصدق 91/6، ملحقات إحقاق الحق 433/7 به نقل از ابطال الباطل)

2- قرة العینین 117 - 118.

3- صحیح مسلم 121/7 وقف و لم یلتفت فصرخ: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، علی ماذا أُقاتل الناس؟

4- رجوع شود به مجمع الزوائد 6/ 225 «باب ما جاء في الخوارج»، هیثمی روایات متعدد نقل کرده - برخی با تحریف و ابهام و برخی واضح و روشن- که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان قتل بزرگ خوارج را به خصوص ابوبکر و عمر دادند ولی آن ها رفتند و برگشتند و تعلل ورزیدند که او نماز می خواند چگونه نمازگزاری را به قتل برسانیم؟! عن أبي سعید، قال: جاء أبو بکر إلی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یا رسول الله، إني مررت بوادي کذا فإذا رجل حسن الهیئة متخشع یصلّي فیه، فقال صلی الله علیه و آله: «اذهب إلیه فاقتله»، قال: فذهب إلیه أبو بکر فلمّا رأه یصلي کره أن یقتله، فرجع، فقال النبي صلی الله علیه و سلم لعمر: «اذهب فاقتله» فذهب فرآه علی تلك الحالة فرجع، فقال: «یا علي اذهب إلیه فاقتله»، فذهب علي [علیه السلام] فلم یره، فقال النبي صلی الله علیه و اله: «إن هذا و أصحابه یقرءون القرآن لا یجاوز تراقیهم، یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة ثم لا یعودون فیه، فاقتلوهم هم شر البریة». (مسند أحمد 3/ 15). قال الهیثمي: رواه أحمد و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 225/6 - 226)، عسقلانی گفته: أخرج أحمد بسند جید. (فتح الباري 12/ 265 - 266)، و حمزة احمد زین در تعلیقه مسند أحمد 10/ 52 شماره 11060 (طبعة دار الحدیث، القاهرة) نوشته: إسناده حسنٌ. روایات دیگر در این زمینه با تحریف و ابهام: مسند أحمد 5/ 42، مجمع الزوائد 6/ 225، قال الهیثمي: رواه أحمد والطبراني من غیر بیان شاف و رجال أحمد رجال الصحیح. و عن جابر، قال: مرّ علی رسول الله صلی الله علیه و آله رجل فقالوا فیه وأثنوا علیه، فقال: «من یقتله»؟ قال أبو بکر: أنا، فانطلق فوجده قد خطّ علی نفسه خطة فهو قائم یصلّي فیها، فلما رآه علی ذلك الحال رجع ولم یقتله، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من یقتله» فقال عمر: أنا، فذهب فرآه في خطة قائما یصلّي فرجع ولم یقتله، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من له» - أو: «من یقتله» -؟ فقال علي [علیه السلام]: أنا، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنت، ولا أراك تدرکه»، فانطلق فوجده قد ذهب. (مسند أبي یعلی 4/ 150، قال الهیثمي: رواه أبو یعلی و رجاله رجال الصحیح. (مجمع الزوائد 227/6)، و قال العسقلاني: أخرجه أبو یعلی، و رجاله ثقات. (فتح الباري 265/12 - 266) و رجوع شود به مسند أبي یعلی 1/ 90 - 91 مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 53/2 شماره 1407، الکنی جزء من التاریخ الکبیر للبخاري 30، البدایة والنهایة 330/7، فیض القدیر 4/ 167، نیل الأوطار 7/ 350، سلسلة

الأحاديث الصحيحة للألباني 657/5 - 659، شماره 2495)

آوردن قلم و کاغذ را حمل بر هذیان گویی کردند و... .

نکته ششم:

گرچه مطالبی که در روایات فریقین آمـده و دلالت بر عظمت، جلالت، شـجاعت و... امیرمؤمنان علیه السـلام دارد از حوصـله این کتاب خارج است ولی به نقل چند روایت بسنده می شود.

[559/ 13] در روایتی از مسیب بن عبد الرحمن- که اشکالی در سند آن نیست ولی پذیرفتن متن آن برای مخالفان سخت است ! - آمده: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام آماده نبرد شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی - پدرم به قربانت ! - به

خـدایی که جانم در دست اوست سوگند، کسـی (برای یاری) همراه توست که تو را تنها نمی گذارد. این جبرئیل است که جانب راست تو قرار گرفته و شمشیری در دست دارد که اگر بر کوه ها فرود آورد از هم بپاشند. پس بشارت باد تو را به رضوان و بهشت».

«یا علی إنّك سید العرب، وأنا سید ولد آدم، ای علی، تو سرور و سالار عرب هستی و من سرور و سالار بنی آدم...». (1)

[14/560] هنگامی که حضـرت شمشیر را بر سر مرحب فرود آورد، مرحب سپر خویش را بر سر گرفت شمشیر امیر مؤمنان علیه السلام سپر، کلاه خود، سنگی که زیر کلاه خود بود و دو عمامه ای که مرحب بر سر بسته بود همه را شکافت و به دندان های او رسید. (2)

1- در ترجمه مسـیب بن عبـد الرحمن آمـده است: تـابعي كبير شـهد القادسـية، قـال البخاري: حـديثه منكر. [روي] عبـد الله بن عثمان البصـري، عن المسـيب بن عبد الرحمن، قال: أتيت حذيفة رضى الله عنه، فأقبل يحدّثنا بوقائع رسول الله صلى الله عليه و آله، قال: لما تهيّأ عليّ [عليه السـلام] يوم خيبر للحملة قال رسول الله صـلى الله عليه و آله: يا علي - بأبي أنت - والذي نفسـي بيده إن معك من لا يخذلك، هذا جبرئيل عن يمينك، بيده سـيف لو ضـرب به الجبال لقطعها، فاستبشـر بالرضوان،والجنّة، يا على إنك سيد العرب، وأنا سيد ولد آدم.... إلى آخر الحديث. (ميزان الاعتدال 115/4 لسان الميزان 39/6، و مراجعه شود به السيرة الحلبية 2/ 736)

2- أن عليّا كرّم الله وجهه [عليه السلام] ضرب مرحباً فتترس فوقع السيف على الترس، فقده، و شقّ المغفر والحجر الذي تحته والعمامتين، و فلق هامته حتى أخذ السـيف في أخذ السـيف في الأضـراس. (السيرة الحلبية 738/2) و قـال الـذهبي و خرج مرحب صاحب الحصن و عليه مغفر مظهر يماني و حجر قـد ثقبه مثل البيض على رأسه، و هو يرتجز، فارتجز على [عليه السـلام] واختلفا ضـربتين، فبدره على [عليه السـلام] بضـربة، فقدّ الحجر والمغفر و رأسه و وقع في الأضراس، و أخذ المدينة. تاريخ الإسلام 2/ 411، و مراجعه شود به السنن الكبرى للبيهقي 9/ 132، تاريخ الطبري 2/ 301، البداية والنهاية 4/ 213، السيرة النبوية لابن كثير 3/ 355)

[561/ 15] آن ضربت به قدری با صلابت و محکم بود که لشکر اسلام صدای آن را شنید در روایات عامه آمده است:

فضربه علي [عليه السلام] على رأسه حتى عض السيف بأضراسه، و سمع أهل العسكر صوت ضربته !

[562/ 16] و بنابر نقل دیگر فضربه على هامته ضربةً حتى عضّ السيف منه بيضة رأسه، و سمع أهل العسكر صوت ضربته. (1)

[563/ 17] أم سلمه که در خیبر حضور داشته تصریح کرده که خودش صدای آن ضربت را شنیده است! (2)

و روشن است که بانوان در پیشاپیش رزمگاه نبوده اند !

[564/ 18] امیرمؤمنان علیه السلام درب قلعه خیبر را از جا کند و آن را سپر خویش

1- رجوع شود به مسند احمد 5/ 358 - 359، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 208 شماره 156، المصنف لابن أبي شيبة 522/8، السنة لابن ابي عاصم 594، مسند بزار 319/10، السنن الكبرى للنسائي 5/ 110، 178، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 55، المستدرك 3/ 437، تاريخ الطبري 300/2 تاريخ مدينة دمشق 94/42 - 95، الدرر لابن عبدالبر 199، تاريخ الإسلام 2/ 411، الرياض النضرة 3/ 149 - 150، الإصابة 4/ 466، كنز العمال 10/ 464، سبل للذهبي الهدى والرشاد 127/5 قال الهيثمي - بعد نقله -: رواه أحمد والبزار، و فيه ميمون أبو عبد الله، وثقه ابن حبان و ضعفه جماعة، و بقية رجاله رجال ثقات. (مجمع الزوائد 6/ 150) حمزة احمد زين در تعليقه بر مسند أحمد 16/ 504 شماره 22927 (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيحٌ.

2- قال الهيثمي: و عن أم سلمة - و كانت في غزوة خيبر - قالت: سمعتُ وقع السيف في أسنان مرحب. رواه الطبراني، و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 152/6 و مراجعه شود به المعجم الكبير 251/23، الاستيعاب 4/ 1939)

قرار داد، (1) سپس آن را در دست گرفت آن را در دست گرفت تا مسلمانان از روی مسلمانان از روی آن عبور کردند وارد قلعهٔ خیبر شدند (2) و در آخر آن را به سویی افکند. بنابر روایات مختلف:

هشت نفر تلاش کردند که آن را زیر و رو کنند ولی نتوانستند. (3)

چهل نفر خواستند آن را بلند کنند ولی نشد. (4)

1- رجوع شود به مسند أحمد 6/ 8، السيرة النبوية لابن هشام 3/ 798، تاريخ الطبري 301/2، تاريخ مدينة دمشق 42/ 110 - 111، تاريخ أبي الفداء 1/ 140، دلائل النبوة للبيهقي 4/ 212، الدرر لابن عبد البر/ 198، الكامل لابن الأثير 220/2، تاريخ الإسلام للذهبي 2/ 411 و 3/ 626، نهاية الأرب 17/ 255، البداية والنهاية 4/ 216، السيرة النبوية لابن كثير 3/ 359، مجمع الزوائد 152/6، إمتاع الأسماع 1/ 310، فتح الباري 367/7، الاكتفاء للكلاعي 1/ 482، مطالب السؤول210، السيرة النبوية (عيون الأثر) لابن سيد الناس 2/ 139، جواهر المطالب 2/ 128، المنح المكية في شرح الهمزية 506، سبل الهدى والرشاد 5/ 128، السيرة الحلبية 2/ 737. ابن حجر در كتاب موافقة الخبر الخبر 16/ 193 حكم به حُسن و اعتبار اين روايت در مسند احمد نموده است. (رجوع شود به موسوعة ابن حجر العسقلاني الحديثية 477/3)

2- روى الذهبي عن جابر بن عبد الله: أن علياً [عليه السلام] حمل الباب يوم خيبر حتى صعد المسلمون عليه فافتتحوها، و أنه خرب [جرَب] بعد ذلك فلم يحمله أربعون رجلاً. قال: تابعه فضيل بن عبد الوهاب عن مطلب. (تاريخ الإسلام 2/ 412 و مراجعه شود به دلائل النبوة للبيهقي 212/4 الرياض النضرة 3/ 151 - 152، البداية والنهاية 4/ 216، السيرة النبوية لابن كثير 3/ 359، فتح الباري 7/ 367، إمتاع الأسماع 1/ 310 المنح المكية في شرح الهمزية 506، سبل الهدى والرشاد 128/5-129

3- مراجعه شود به منابع پاورقى شماره 1 همين صفحه

4- مراجعه شود به منابع پاورقى شماره 2 همين صفحه سعد بن ابى وقاص در ضمن روايتى مى گويد: أخذ الراية، وبيده الأخرى باب يتترس به، إن كان النفر منا ليجتمعون عليه ما يقلونه. (مسند الشاشى 1/ 145) در روايتى - از ابن ابى شيبه كه سيوطى و متقى هندى حكم به حُسن و اعتبارش كرده اند - آمده: فلم يحمله إلا أربعون رجلاً. يعنى جز چهل نفر نتوانستند آن را بلند كنند. (المصنف لابن أبي شيبة 507/7، تاريخ بغداد 11/ 323، تاريخ مدينة دمشق 42/ 111، تاريخ الخلفاء للسيوطي 184، كنز العمال 13/ 136 - 137، الصواعق المحرقة،120، المنح المكية 506) قال ابن حجر: و ذكر ابن إسحاق من حديث أبي رافع، قال: خرجنا مع علي [عليه السلام] حين بعثه رسول الله صلى الله عليه و آله برايته، فضربه رجل من يهود فطرح ترسه، فتناول علي [عليه السلام] بابا كان عند الحصن فتترس به عن نفسه حتى فتح الله عليه، فلقد رأيتني أنا في سبعة أنا ثامنهم نجهد على أن نقلب ذلك الباب فما نقلبه ! و للحاكم من حديث جابر: ان علياً [عليه السلام] حمل الباب يوم خيبر، وأنه جرّب بعد ذلك فلم يحمله أربعون رجلا. ثم قال ابن حجر: والجمع بينهما أن السبعة عالجوا قلبه والأربعين عالجوا حمله، والفرق بين الأمرين ظاهر، ولو لم يكن إلا باختلاف حال الأبطال. (فتح الباري 7/ 367)

هفتاد نفر به زحمت توانستند آن را سر جایش بگذارند!! (1)

نکته هفتم:

از روایات عامه معلوم می شود که دانشمندان یهود از شکست خود به دست با کفایت امیر مؤمنان با اطلاع بوده اند، در روایات آنان آمده:

[565/ 19]... فاطلع إليه يهودي من رأس الحصن، قال: من أنت؟ قال: على بن أبي طالب، فقال اليهودي: غُلبتم [علوتم] و ما أنزل على موسى [عليه السلام]. (2)

1- دلائل النبوة للبيهقي 4/ 212، الرياض النضرة 3/ 151 - 152، البداية والنهاية 216/4، السيرة النبوية لابن كثير 3/ 359، إمتاع الأسماع 1/ 310، سبل الهدى والرشاد 5/ 128 - 129، و مراجعه شود به الإصابة 4/ 466

2- و در بعضی از مصادر:آمده قال اليهودي: غلبتم و من [و ما] أنزل التوراة على موسى [عليه السلام]. مراجعه شود به السيرة النبوية لابن هشام 3/ 798، الثقات لابن حبان 2/ 13 تاريخ مدينة دمشق 42/ 89، 90، 91، حلية الأولياء 63/1، الرياض النضرة 151/3، الكامل لابن الأثير 2/ 220، تاريخ الإسلام للذهبي 2/ 410 البداية والنهاية 24/ 212 و 7/ 373، السيرة النبوية لابن كثير 353/3، إمتاع الأسماع 11/ 289 - 290، زاد المعاد لابن قيم الجوزية 279/3، نهاية الأرب 17/ 255 مطالب السؤول210 عمدة القاري 214/14 الأنس الجليل بتاريخ القدس والخليل المجير الدين الحنبلي 1/ 201، كفاية الطالب اللبيب للسيوطي 1/ 252، المنح المكية في شرح الهمزية 506، الاكتفاء للكلاعي 1/ 481، السيرة الحلبية 2/ 737.

هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام وارد میدان کارزار شد یکی از یهودیان سر از قلعهٔ خیبر بیرون آورد و پرسید: تو کیستی؟ حضرت پاسخ داد: علي بن ابي طالب. او [رو به یهودیان کرد و] گفت: به آن چه بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده (یعنی تورات) سوگند یاد می کنم که شما شکست خواهید خورد.

بنابر نقل مقریزی، ابونعیم تصریح کرده که این فضیلتی شریف (و امتیازی بزرگ) برای امیر مؤمنان علیه السلام است؛ زیرا یهودیان از کتب و روایاتشان دانسته بودند کسی که آنان را شکست می دهد علي بن ابی طالب علیه السلام است! (1)

1- قال أبو نعيم: يدل على تقدّم علم اليهودي من رواياتهم وكتبهم بتوجيه من وجه إليهم و يكون الفتح على يديه، و يكون فيه فضيلة شريفة لعلي [عليه السلام]. (إمتاع الأسماع 290/11) نگارنده گوید: اطلاع اهل کتاب از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در روایات دیگر نیز آمده که به نقل یک مورد بسنده می شود: روی ابن كثير في ضمن رواية: لمّا أتى على [عليه السلام]... جانب الفرات فنزل إليه راهب من صومعته فقال لعلى [عليه السلام]: إن عندنا كتاباً توارثناه عن آبائنا، كتبه أصحاب عيسى بن مريم عليه السلام، أعرضه عليك؟ فقال على [عليه السلام]: «نعم» ! فقرأ الراهب الكتاب: «بسم الله الرحمن الرحيم الذي قضى فيما قضى وسطر فيما سطر وكتب فيما كتب أنه باعث في الأميين رسولاً منهم... يمرّ رجل من أمته بشاطئ هذا الفرات، يأمر بالمعروف وينهي عن المنكر، و يقضي بالحق، ولا ينكس الحكم، الدنيا أهون عليه من الرماد - أو قال التراب - في يوم عصفت فيه الريح، والموت أهون عليه من شرب الماء، يخاف الله في السرّ، و ينصح في العلانية، ولا يخاف في الله لومة لائم، فمن أدرك ذلك النبي من أهل البلاد فآمن به كان ثوابه رضواني والجنة، و من أدرك ذلك العبد الصالح فلينصره فإن القتل معه شهادة». ثم قال لعلي: فأنا أُصاحبك فلا أُفارقك حتى يصيبني ما أصابك. فبكى علي [عليه السلام] ثم قال: «الحمد لله الذي لم يجعلني عنده نسياً منسياً، والحمد لله الذي ذكرني عنده في كتب الأبرار»، فمضى الراهب معه وأسلم فكان مع علي [عليه السلام] حتى أُصيب يوم صفين، فلما خرج الناس يطلبون قتلاهم قال على [عليه السلام]: «اطلبوا الراهب»، فوجدوه قتيلاً، فلما وجدوه صلّى عليه، و دفنه، و استغفر له. (البداية والنهاية 7/ 283، قال القندوزي: و رواه أيضاً إبراهيم بن ديزيل الهمداني بهذا الإسناد في كتاب صفين. (ينابيع المودة 407/3) و رجوع شود به الفتوح لابن اعثم 557/2 (و فيه فإنه وصي خاتم الأنبياء [عليهم السلام])، المناقب للخوارزمي 243، وقعة صفين 147، شرح ابن أبي الحديد 205/3، المعيار والموازنة 134)

نکته هشتم:

آثار حاکی از آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از نبرد به چشم دردی شدید مبتلا شده بود و پس از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شفا یافته و تا آخر عمر از بیماری چشم و بلکه از سرما و گرما نیز در امان بود به یاری خداوند، تفصیل این مطلب با ذکر مصادر و منابع آن در آینده خواهد آمد. (1)

نکته نهم:

بنابر نقل برخی از اهل تسنن مانند عینی (متوفی 855) شارح بخاری، حسان بن ثابت با اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله و در حضور آن حضرت، در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام شعری سرود که:

و کان عليٌّ أرمد العين يبتغي *** دواءً فلما لم يحسن مداويا (2)

حباه (3) رسول الله منه بتفلة *** فبورك مرقيّاً و بورك راقيا

و قال سأعطى الراية اليوم صارماً *** فذاك محب للرسول مواتيا (4)

يحبّ النبي، والإله يحبّه *** فيفتح هاتيك الحصون التواليا (5)

فأقضى (6) بها دون البرية كلها *** علياً، و سمّاه: الوَزِيرَ المؤاخِيا (7)

1- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1589: «اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا».

2- بنابر نقل ابن المغازلی در مناقب 154: (لَمْ يُحِسْ مُداويا).

3- بنابر نقل ابن المغازلی: (شَفاه).

4- بنابر نقل ابن المغازلی: (كَمِيّاً مُحِبّاً لِلرّسُولِ مُوالِيا).

5- بنابر نقل ابن المغازلي: (يُحِبُّ إلهي والإلهُ يُحِبُّهُ بِهِ يَفْتَحِ اللهُ الحُصُونَ الأوابيا).

6- و بنابر نقلی: (فَأفضّى) رجوع شود به ملحقات إحقاق الحق 204/30 و بنابر نقل ابن المغازلي: (فَأَصّفَى)، و بنابر روایت الفصول المهمة لابن الصباغ 217/1: (فخص لها دون البرية كلّهم).

7- عمدة القاري 16/ 216، و في كفاية الطالب: (الوَصيّ المؤاخِيا). و بنابر روایت الفصول المهمة لا بن الصباغ: (الولي المؤاخيا).

و چنان که ملاحظه می فرمایید در بیت اخیر اشاره می کند که حضرت پس از فرمایش: «لأعطین الرایة رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله» از بین همه پرچم را فقط به علی علیه السلام داد و او را وزیر و برادر خود نامید.

نکته دهم:

مدال های افتخار متعددی پس از نبرد خیبر از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام اعطا شده که متأسفانه نادیده گرفته شده یا مستور مانده است.

[566/20] متقی هندی - به تبع از سیوطی - از مسند ابو یعلی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که پس از بازگشت از (فتح) خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله به من مطلبی فرمود که از (همه) دنیا نزد من بهتر (و مهم تر) است. (1)

اما این که حضرت چه مطلبی را فرمود این روایت از بیان آن ساکت است.

[567/21] ابن مغازلی (متوفی 483) و خوارزمی (متوفی 568) روایت مفصلی نقل کرده اند که در صدر آن آمده است: علی علیه السلام پس از فتح خیبر، شرفیاب محضر پیامبر صلی الله علیه و آله گردید، آن حضرت فرمود:

ای علی، اگر (خوف آن) نبود که گروهی از امت درباره تو چیزی

1- عن أبي یعلی، عن علي [علیه السلام]، قال: قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله - حین رجعت من خیبر - قولاً ما أحبّ أن لی به الدنیا جمیعا. (کنز العمال 13/ 159) نگارنده گوید: این روایت در نسخه مطبوع مسند ابو یعلی موجود نیست یا آن که لفظ «خیبر» تحریف و تبدیل به «جنازه» شده چنان که ملاحظه می فرمایید: عن علي [علیه السلام]، قال: قال [لي] رسول الله صلی الله علیه و آله - حین رجعت من جنازة - قولاً ما أُحب أن لي به الدنیا جمیعاً. (مسند أبي یعلی 296/1، قال الهیثمي: و فیه أبو حریز، وثقه أبو زرعة و غیره، و ضعفه ابن المديني و غیره، و بقیة رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/ 122 - 123)

بگویند که مسیحیان در مورد حضرت عیسی علیه السلام گفتند، در فضیلت تو مطلبی می گفتم که بر جماعتی از مسلمانان نگذری مگر آن که خاک زیر پایت و زیادی آب وضویت را برای تبرّک و استشفا بردارند. (1)

[22/568] خطیب دمشقی (متوفی 571) از انس بن مالک نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله روز خیبر علی [علیه السلام] را مشهور کرد و درباره اش فرمود: ای مردم، هر کس دوست دارد نظر نماید به حضرت آدم در خلقتش - یا خُلق و خویش -،

به من در خلق و خویم،

به حضرت ابراهیم در خُلّت و دوستی اش با خدا،

به حضرت موسی در مناجاتش با خدا،

به حضرت یحیی در زهد و بی رغبتی اش به دنیا،

و به حضرت عیسی در روش و سنّتش، به علی ابن ابی طالب علیه السلام نگاه کند. (2)

ای مردم، فرزندان خویش را با محبت او آزمایش کنید، هر کس او را دوست

1- لولا أن تقول فيك طوائف - أو طائفة - من أُمتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم عليه السلام، لقلت فيك اليوم مقالاً لا تمرّ على ملأ من المسلمين إلا أخذوا من تراب رجليك، و فضل طهورك، يستشفون به. (مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي 157 - 158 شماره 198، المناقب للخوارزمی 129) به یاری خداوند، روایت به صورت کامل در دفتر پنجم صفحه 1830 - 1832 خواهد آمد.

2- در مصدر آمده که حضرت در ادامه فرمود: إذا خطر بين الصفين كأنما يتقلع من صخر أو يتحدّر من دهر [صَبَب]). شاید بتوان آن را این گونه معنا کرد هنگامی که قدم به میدان نبرد می گذارد گویا صخره (کوهی) است که از جا کنده شده (و با هیبت به سرعت تمام) سوی دشمن سرازیر می گردد. ترجمه عبارت گذشته برای نگارنده دشوار آمد و با رجوع به کتب لغت نتوانستم به نتیجه قطعی برسم ولی به نظر می رسد آن چه نگاشته شد نزدیک به مقصود از عبارت باشد.

دارد از شما (و حلال زاده) است و کسی که از او کینه به دل دارد از شما نیست.

علی مردم را به گمراهی دعوت نمی کند و از راه هدایت دور نمی نماید.

انس می گوید: پس از خیبر، گاهی کسی فرزندش را به دوش گرفته و سر راه علی علیه السلام می ایستاد و از فرزندش می پرسید: پسرم آیا این مرد را دوست داری؟ اگر کودک پاسخ می داد آری او را به فرزندی می پذیرفت و اگر می گفت: نه، او را بر زمین می زد و می گفت برو نزد مادرت و مادرت نیز به خانواده اش ملحق شود. من به کسی که علی را دوست ندارد، نیازی ندارم! (1)

[569/ 23] طبرانی (متوفی 360) از ابن عباس روایت مفصلی نقل کرده که در ضمن آن آمده: پس از جنگ خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

... اگر می خواستم کسی را جانشین خود قرار دهم، هیچ کس سزاوارتر از تو نبود به جهت سابقهٔ تو در اسلام خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله (لیاقت) همسری با سرور زنان عالمیان گذشته از فداکاری های پیشین ابو طالب و وفاداری اش نسبت به من... من به شدّت مایل بودم که زحمات او در نسلش جبران شود. (2)

1- «یا أیها الناس امتحنوا أولادکم بحبه ؛ فإن علیّاً لا یدعو إلی ضلالة ولا یبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم و من أبغضه فلیس منکم». قال أنس بن مالك: و کان الرجل من بعد یوم خیبر یحمل ولده علی عاتقه، ثم یقف علی طریق علي [علیه السلام]، و إذا نظر إلیه یوجهه بوجهه تلقاه و أوماً بإصبعه: أي بني، تحبّ هذا الرجل المقبل؟ فإن قال الغلام: نعم، قبله، وإن قال: لا، خَرق به الأرض وقال له: الحَقِ بأمك، ولا تُلحق أبیك بأهلها [و لتلحق أمك بأهلها]، فلا حاجة لي فیمن لا یحبّ عليّ بن أبي طالب ! (تاریخ مدینة دمشق 288/42 - 289، قسمتی که در کروشه آورده شد از ملحقات احقاق الحق 21/ 363 - 364 و 302/30 به نقل از مختصر تاریخ دمشق 17/ 148، 372 است)

2- فلو کنت مستخلفاً أحداً لم یکن أحق منك لقدمك في الإسلام وقرابتك من رسول الله صلی الله علیه و آله [و صهرك] وعندك سیدة نساء المؤمنین و قبل ذلك ما کان من بلاء أبي طالب إیاي، و نزل القرآن و أنا حریص علی أن أرعی [أدعي] له [ذلك] في ولده. (رجوع شود به المعجم الکبیر للطبراني 294/11 - 295، تفسیر الثعلبی 321/10 - 322، کفایة الطالب للکنجي 166 - 168) در برخی از مصادر این مطلب مربوط به زمان بازگشت از حنین دانسته شده مانند الأحادیث المختارة 128/12 شماره 153 والدرّ المنثور 407/6 در هر صورت به جهت وجودش در کتاب الأحادیث المختارة نزد عامه محکوم به صحت است ولی هیثمی گفته: رواه الطبراني في الکبیر، و فیه عبد الله بن کیسان قال البخاري: منکر الحدیث (مجمع الزوائد 179/1 - 180)

البته روشن است که نقل این روایت در مقام الزام عامه است و گرنه یقیناً پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا امیرمؤمنان علیه السلام را به جانشینی خود نصب فرموده است. (1)

شایان ذکر است که بازگشت خورشید برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در خیبر واقع شده به شرحی که - ان شاء الله - در فضیلت آینده خواهد آمد.

بنابر روایت امام مجتبی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نبرد پرچم را به دست علی علیه السلام داده و جبرئیل در جانب راست و میکائیل در جانب چپ آن حضرت قرار گرفته (و روانه میدان می شد) و بازنمی گشت مگر پس از فتح و ظفر. (2)

[570/ 24] در برخی از روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد خیبر به این مطلب تصریح و مدال یاری جبرئیل و میکائیل را خود بیان فرموده اند. (3)

1- در شرح ابن ابي الحديد 9/ 174 روایت را چنین نقل کرده و إنه ليس أحد أحق منك بمقامي لقدمك فی الإسلام و قربك منی وصهرك و عندك سيدة نساء العالمين و قبل ذلك ما كان من بلاء أبي طالب عندي حين نزل القرآن فأنا حريص على أن أراعي ذلك لولده.

2- رجوع شود به صفحه 927: «ترجیح امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه گذشتگان و آیندگان»!

3- عن مولانا أبي محمد الحسن بن علی علیه السلام:... و إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحبّ الله و رسوله، و يحبّه الله و رسوله، فيقاتل و جبريل عن يمينه و ميكائيل عن يساره، ثم لا ترد رايته حتى يفتح الله عليه. (السنن الكبرى للنسائی 5/ 112، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 61، الذرية الطاهرة النبوية للدولابی 114 - 115) و عن عمر بن الخطاب، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لأعطين الراية رجلاً يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله، كرّار غير فرار، يفتح الله عليه، جبريل عن يمينه و ميكائيل عن يساره». (تاريخ مدينة دمشق 219/41) و رجوع شود به روایت مسیب بن عبد الرحمن شماره 559.

[571/ 25] سبط بن الجوزی از احمد بن حنبل در کتاب فضائل نقل کرده که [گذشته از جنگ احد] در روز خیبر [نیز] صدای تکبیری از آسمان شنیده شد، و پس از آن منادی ندا داد شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست و حسان بن ثابت با اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله اشعاری سرود که در آن شعر گذشته را به جبرئیل نسبت داد (1) ولی این مطلب در کتاب فضائل پیدا نشد.

1- ذكر أحمد في الفضائل أنّهم سمعوا تكبيراً من السماء في ذلك اليوم و قائلا يقول: لا سيف إلا ذو الفقار *** ولا فتى إلا عليّ فاستأذن حسّان بن ثابت رسول الله صلى الله عليه و آله أن ينشد شعراً، فأذن له، فقال: جبريل نادى معلناً *** والنقع ليس بمنجلي والمسلمون قد أحدقوا *** حول النبي المرسل لا سيف إلا ذو الفقار *** ولا فتى إلا عليّ ... فإن قيل: قد ضعفوا لفظة «لا سيف إلا ذو الفقار»، قلنا: الذي ذكروه أن الواقعة كانت في يوم أحد، و نحن نقول: إنها كانت في يوم خيبر، و كذا ذكر أحمد بن حنبل في الفضائل، ولا كلام في أحد؛ فإنّ ابن عباس قال: لما قتل علي عليه السلام طلحة بن أبي طلحة حامل لواء المشركين صاح صائح من السماء: لا سيف إلا ذو الفقار. قالوا: في إسناد هذه الرواية عيسى بن مهران، تكلم فيه، و قالوا: كان شيعياً. أما يوم خيبر فلم يطعن فيه أحد من العلماء. وقيل: إن ذلك كان يوم بدر. والأوّل أصح. (تذكرة الخواص 1/ 244 - 245) نگارنده گوید: عیسی بن مهران را ابن جریر طبری توثیق نموده. (لسان الميزان 4/ 406) و روایات، حاکی از تعدد قضیه است، در الهواتف لابن أبي الدنيا 20، تاريخ مدينة دمشق 71/42، المناقب لابن المغازلي 166، الرياض النضرة 3/ 155، ذخائر العقبي 74، المناقب للخوارزمي 167 كفاية الطالب للكنجي 277، صبح الأعشى 354/1، جواهر المطالب 1/ 189، ينابيع المودة 2/ 166 آن را مربوط به بدر دانسته ولی در تاريخ الطبري 2/ 197، الكامل لابن الأثير 2/ 154 مناقب علي بن أبي طالب لابن المغازلي 118، 164 - 165، شرح ابن أبي الحديد 250/14 - 251، نور الأبصار للشبلنجی 76 (چاپ دیگر 104/1) آن را در احد روایت نموده.

واکنش مخالفان

واکنش اول: کم رنگ کردن قضیه به ایجاز در نقل

بـدون شک کشـته شدن مرحب یهودی و فتح خیبر فقط به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السـلام بوده بدون آن که دیگران در آن کمترین سهمی داشـته باشند. مخالفان که در فضائل ساختگی اصحاب به بیان ریزترین مطالب می پردازند این جا از بیان حقیقت مطلب و شرح و بسط آن خودداری نموده و آن را با جملاتی بسـیار کوتاه بیان کرده انـد مانند «ففتح له» یا «ففتح الله علیه»، (1) یا «فکان الفتح علی یدیه». (2) توضـیح مطلب آن که با کشـته شدن مرحب به دست با کفایت امیرالمؤمنین علیه السـلام، رعب و وحشت سـر تا پای لشکر دشمن را گرفت و همه پا به فرار گذاشته و به درون قلعه خیبر پناه بردند لشکر اسلام که پیش از این با فرار دیگران روحیه خویش را از دست داد بود، با دیـدن شـجاعت و دلاـوری مولا جان تازه ای گرفت و به جنب و جوش افتاده و دنبال او حرکت کرد ولی نیازی به یاری آنان نبود و پیش از رسیدن آنان، فتح و ظفر حاصل شد.

این مطلب مهم در مصادر اهل تسنن با عباراتی بسیار کوتاه و نارسا بیان شده است. (3)

1- در بعضـی مصادر آمـده: فـدعا علیا [علیه السـلام] و هو أرمد، فتفل في عینیه و دفع إلیه اللواء و فتح له. قال الهیثمي في مجمع الزوائد 151/6: رواه أحمد و رجاله رجال الصـحیح. (و رجوع شود به: مسـند أحمد 354/5، فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام لابن حنبل 179 شماره 112 فضائل الصـحابة لابن حنبل 583/2 - 584، 593، السـنن الکبری للنسائي 5/ 109، خصائص أمیر المؤمنین علیه السـلام 54، المعجم الأوسط 3/ 165، المعجم الکبیر للطبراني 12/ 77، تاریخ مدینة دمشق 92/42 - 93، إمتاع الأسماع 287/11 - 288، 290، کنز العمال 463/10، 467)

2- مصادر آن صفحه 761 پاورقی شماره 1 خواهد آمد.

3- این مطلب در منابع عامه به عبارت های گوناگون منعکس شده است: فما ألحق به آخر أصحابه حتی فتح علی أولهم. (کنز العمال 10/ 468، قـال: و رجاله ثقات) فما أتی آخر الناس حتی فتـح لأولهم. (المسـتدرك 3/ 437) ما صـعد آخرنا حتی فتـح الله علی أولنا. (تاریخ مدینة دمشق 42/ 96) فوالله ما اسـتتم به آخرنا حتی فتح علی أولنا. (إمتاع الأسماع 11/ 292) فلاـ والله ما تتامت الخیل حتی فتحها الله علیه. (مجمع الزوائد (123/9) فمـا تتام آخر الناس [مع علی [علیه السـلام] حتی فتـح [الله] لأولهم. (فضائل امیرالمؤمنین علیه السـلام لابن حنبل 208 شماره 156، المصنف لابن أبي شیبة 522/8 السنة لابن أبي عاصم 594، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي 55، کنز العمال 464/10)

و معلوم می شود که عده ای از راویان آثار، تلاش در پنهان کردن نقش امیرالمؤمنین علیه السلام در فتح خیبر داشته و بسیاری از مطالب را نقل نکرده اند.

واکنش دوم: کم رنگ کردن قضیه به انکار امتیاز امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن تیمیه حرّانی (متوفی 728) - که به جهت وجود روایت در صحیحین راهی برای انکار آن نمی بیند، از راه دیگر وارد شده و در مورد اوصافی که پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث برای مولا فرموده - می نویسد:

این مطلب از ویژگی های مخصوص علی نیست بلکه صفتی است که در هر مؤمنی که ایمانش کامل باشد وجود دارد. (1)

و شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفی 1239) می نویسد:

جواب دیگر از تخصیص - یعنی اختصاص حضرت امیر علیه السلام به مدال: «یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله»- آن که در کلام عرب بلکه در کلام جمیع طوائف، بیشتر تمهید می کنند به چیزی و مقصود ما بعد او [آن ظ] باشد چنان چه [چنان که ظ] لفظ (رجلاً) در همین حدیث،

1- (وَلَيْسَ هَذَا مِنْ خَصَائِصِهِ بَلْ كُلُّ مُؤْمِنٍ كَامِلِ الإِيمَانِ يُحِبُّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ). (مجموعة الفتاوی لابن تیمیة 4/ 416 و رجوع شود به منهاج السنة 7/ 367)

و مانند آن که گویند: زید مرد عاقل است. حال آن که اثبات رجولیت برای او مقصود نیست، مقصود اثبات عاقلیت است فقط. پس در این جا هم مقصود بالتخصیص مضمون «یفتح الله علی یدیه» است و «رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله» محض تمهید است. (1)

پاسخ

1. اگر امر آن گونه باشد که ابن تیمیه اظهار می کند این همه امید و اشتیاق صحابه بلکه پیش افتادن و خود را در معرض قرار دادن که شاید پرچم به دست آن ها داده شود، بویژه افرادی که نامشان در روایات آمده مانند: عمر، ابوبکر، سعد بن ابی وقاص، زبیر و... کاملاً بی وجه و لغو محض خواهد بود !!

آیا برای امری مشترک و سهل و ساده این گونه سر و دست می شکستند؟!

ابن تیمیه خودش اعتراف کرده که بنابر روایت صحیح، عمر گفت: من امارت (و پرچمداری) را جز در آن روز دوست نداشتم. (2)

2. اگر امر به این سادگی باشد، ذکر این وصف در آن موقعیت حساس، آن هم پس از شکست ابوبکر و عمر در مبارزات پیشین لغو خواهد بود و صدور آن از عقل کل و امیر فصاحت و بلاغت یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله محال است.

پس روشن شد که با ذکر این صفت - مانند وصف کرّار غیر فرّار - می خواهند بفرمایند که دیگران در ادعای محبت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله صادق نبوده اند و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هم کسی را که لاف بی جا می زند دوست ندارند.

و از این بیان ویژگی خاص این اوصاف به روشنی معلوم می شود.

1- تحفه اثناعشریه 216.

2- صحیح مسلم 121/7، مجموعة الفتاوی لابن تیمیة 4/ 416.

3. اگر امر آن گونه باشد که ابن تیمیه اظهار می کند، چرا ابن عباس آن را از ویژگی های مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده؟! و چرا عمر و پسرش آن را از شتران سرخ موی- که مهم ترین سرمایه عرب محسوب می شد - و هم چنین - سعد بن ابی وقاص آن را از شتران سرخ موی یا از آن چه خورشید بر آن می تابد، یا از دنیا و آن چه در آن است برتر دانسته اند؟! (1)

و چرا دانشمندان عامّه آن را از خصائص آن حضرت دانسته اند؟ (2)

در نکته چهارم- از چند نکته مهم- کلام شارحان حدیث در بی نظیر بودن این فضیلت گذشت. (3) و بویژه عسقلانی دربارهٔ ممتاز بودن امیرالمؤمنین علیه السلام در این. اوصاف بیانی داشت که مناسب است مراجعه شود. (4)

و از آن چه در پاسخ ابن تیمیه گذشت سخافت کلام محدث دهلوی و پاسخش روشن می شود ؛ زیرا - گذشته از اعتراف بزرگان اهل تسنن به اهمیت این فضیلت (5) - روشن است که اگر این جمله برای تمهید بود، آرزوی سعد بن ابی وقاص و... وجهی نداشت.

در تمهید به الفاظ کوتاه مانند (رجلاً) اکتفا می شود و نیازی به تفصیل و دو جمله: «یحبّ الله و رسوله» و «یحبّه الله و رسوله» نیست. از این روی امیرالمؤمنین علیه السلام در مناشده با اصحاب شورا با این جمله استدلال بر احبّیّت خویش نموده و در کنار حدیث طیر بدان احتجاج و بنابر نقل ابن عساکر فرمود:

1- رجوع شود به دفتر چهارم، پیوست های سوم، چهارم، پنجم.

2- قال ابن حجر: و من خصائص علی [علیه السلام] قوله صلی اله علیه و آله- یوم خیبر -: «الأدفعن الراية غداً إلى رجل يحبّ الله...». (الإصابة 4/ 466)

3- رجوع شود به صفحه 736- 738

4- فتح الباري 57/7 - 58 و مراجعه شود به تحفة الأحوذي 158/10

5- تا جایی که پدر دهلوی نیز آن را «فضیلت تامه» دانسته است. (صفحه 738 از قرة العینین 117 - 118 گذشت)

نَشَدْتُكُم بالله أفيكم أحـد أحبّ إلى الله وإلى رسوله منّي إذ دفع الراية إليّ يوم خيبر فقال: «لأعطين الراية إلى من يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله»، و يوم الطائر إذ يقول: «اللهم ائتنى بأحبّ خلقك إليك يأكل معي»، فجئت فقال: «اللهم و إلى رسولك اللهم و إلى رسولك» غيري؟ قالوا: اللهم لا. (1)

واکنش سوم: کم رنگ کردن قضیه به عادی دانستن مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن تیمیه برای کم رنگ کردن فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

علی مرحب را به صورت عادی کشت ! (2)

پاسخ

پیش از این گذشت که ضربت مولا به قدری با صلابت و محکم بود که صدای آن را تمام لشکر اسلام شنید! بنابر روایت معتبر، ام سلمه که در خیبر حضور داشته نیز تصریح کرده که صدای آن ضربت را شنیده است، (3) و روشن است که بانوان در پیشاپیش رزمگاه نبوده اند !

و کیفیت ضربت زدن مولا بر سر مرحب نیز در روایت شماره 560 گذشت.

تذکر

تلاش ابن تیمیه برای پوشاندن حقائق و کمرنگ کردن فضائل مولا امیرالمؤمنین علیه السلام بی نظیر است! او در جای دیگر می نویسد:

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 431 - 433.

2- (وَ قَتَلَهُ الْقَتْلَ الْمُعْتَادَ). (الفتاوی الکبری لابن تیمیة 4/ 413)

3- رجوع شود به صفحه 741 روایات شماره 561 - 563

گرچه علی [علیه السلام] از شجاعان صحابه بوده ولی این از ویژگی های او نیست دیگر صحابه هم شجاع بوده اند پس برتری او در جهاد بر بسیاری از صحابه هم ثابت نیست چه رسد به خلفا ! (1)

بی انصافی ابن تیمیه بر اهل اطلاع پوشیده نیست، ولی مناسب است روایات و کلماتی از اعیان اهل تسنن در این زمینه نقل شود.

در روایت شماره 80 گذشت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أفضلکم علي بن أبي طالب... و أشدّکم لله غضباً، و أشدکم نکایة في العدو... .

و در روایت شماره 25 گذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن مناشده فرمود: ولقد عرفتُم أنا ما خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله مخرجاً قطُّ إلّا رجعنا وأنا أحبّکم إلیه و أوثقکم في نفسه، و أشدُّکم نِکَایَةً للعدو، و أثراً في العَدُوّ.

و در ضمن روایتی دیگر آمده است که فرمود: أقیه - یعني رسول الله صلی الله علیه و آله- بنفسي في المواطن التي ینکص فیها الأبطال، و ترعد فیها الفرائص. (2)

میمون نَسَفی (متوفی 508) می گوید:

بدون شک علی [علیه السلام] شجاع ترین مردم است. شجاعت، دلاوری، بی باکی و مهارت او در تدبیر (فنون نظامی و) لشکرکشی و بینش او در بزنگاه جنگ و حمایت از حریم (دین و مملکت اسلامی) به گونه ای بوده که او ضرب المثل مشهور بر بر سر زبان ها گشته و همه به آن معتقدند... این مطلب روشن تر از آن است که ما بخواهیم به اثبات آن بپردازیم، و کسی که در این

1- منهاج السنة 76/8. وقال - أیضاً -: (وَ عَامَّةُ هَذِهِ الْمَغَازِي الَّتِي تُرْوَى عَنْ عَلِيّ وَ غَيْرِهِ قَدْ زَادُوا فِيهَا أَكَاذِيبَ كَثِيرَةً). (الفتاوی الکبری لابن تیمیة 4/ 413)

2- وقعة صفین 222 - 224، شرح ابن أبي الحدید 5/ 180 - 181.

امور تردیدی داشته باشد احمق است و حماقت دردی است بی درمان ! (1)

فخر رازی (متوفی 606) در ضمن روایتی که آن را مشهور دانسته می نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نبرد امیرالمؤمنین علیه السلام با عمرو بن عبدود فرمود: «یا علی (در این نبرد) خودت را چگونه یافتی»؟ علی علیه السلام عرض کرد: به گونه ای بودم که اگر تمام اهل مدینه در برابرم قرار می گرفتند بر آن ها غالب می گشتم. (2)

و محبّ طبری (متوفی 694) می گوید: گرفتاری هایی که علی [علیه السلام] در جنگ ها (از لشکر اسلام) برطرف نمود و فتح و ظفری که خدا بر دست او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری نمود بی سابقه است و از هیچ کس دیگر صادر نشده، این مطلب آن قدر مشهور است که نیاز به شاهد و استدلال و اطاله کلام ندارد ! (3)

شهاب الدین ابشیهی شافعی (متوفی 852) می نویسد:

امیرالمؤمنین علیه السلام علی ابن ابی طالب [علیه السلام] یکی از آیات خداوند، معجزه ای از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله مؤیّد به تأیید الهی برطرف کننده گرفتاری ها

1- قال میمون بن محمد النسفي (المتوفی 508): و کونه [علیه السلام] أشجع الناس لا ریب فیه. و قال: فأما شجاعته و بأسه و نجدته و علمه بتدبیر الجیوش و جرّ العساکر و بصارته بمصائد الحرب و حمایة البیضة مما صار هو رضی الله عنه [علیه السلام] به مثلاً سائراً تتداوله الألسن و تعتقده الأفئدة... و هذا أوضح من أن یشتغل بإثباته، و من ارتاب في أمر من هذه الأمور فهو الأحمق الذي لا دواء لحمقه. (تبصرة الادلة في اصول الدین 2/1186، 1161 - 1162 (چاپ مکتبة الازهریة)

2- أنه قال [صلی الله علیه و آله] بعد محاربة علی رضی اله عنه [علیه السلام] لعمرو بن ود: «کیف وجدت نفسك یا علی»؟ قال: وجدتها لو کان کلّ أهل المدینة في جانب و أنا في جانب لقدرت علیهم... و هو مشهور. (تفسیر الرازي 6/ 211، السیرة الحلبیة 2/ 643)

3- الریاض النضرة 1/ 226. شایان ذکر است که غرض او از این مطلب رد بر استدلال شیعه به حدیث غدیر است - که خدا بر قلمش جاری نموده!- او برای توجیه حدیث غدیر که: «مولی» به معنای ناصر است، و پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد بفرماید که هر کس من یاور او هستم علی علیه السلام نیز یاور اوست ؛ به بیان گذشته پرداخته است.

و سختی ها بنیانگذار اساس دین اسلام و باعث پایداری و استواری آن که بالاتفاق و بدون تردید بر تمامی شجاعان مقدم است.

بعضـی گفته اند: اگر در جنگ با لشـکری که علی [علیه السـلام] در آن بود روبرو می شدیم وصـیت می نمودیم (و مهیّای کشته شدن می گشتیم). (1)

همه می داننـد که در جنگ خنـدق خـدا به دست با کفایت آن حضـرت کار را تمام نمود: (وَ كَفَى اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) [الأحزاب (33): 25] بعلی بن أبي طالب علیه السلام. (2)

شجـاعت امیرالمؤمنین علیه السـلام به گونه ای بوده که معاویه از ترس آن حضـرت، جرأت میـدان رفتن نداشـته و هنگامی که پیشـنهاد آن حضـرت به مبارزه تن به تن را عمرو بن عاص تأییـد نمود، معاویه به عمرو گفت: تو می دانی که هیـچ کس در میـدان نبرد در برابر علی قرار نگرفت مگر آن که کشته شد، تو طمع کرده ای (من کشته شوم و خودت) به خلافت دست یابی! (3)

1- ... و هو المتقدم على ذوي الشـجاعة كلّهم بلا مرية ولا خلاف. وقال بعض العرب: ما لقينا كتيبة فيها علي بن أبي طالب [عليه السلام] إلا أوصـى بعضنا على بعض ! (المستطرف 1/ 361) و قال الراغب: كانت قريش إذا رأت أمير المؤمنين [عليه السـلام] في كتيبـة تواصت؛ خوفاً منه. و نظر إليه رجل - و قـد شقّ العسـكر - فقال: قـد علمت أن ملك الموت في الجانب الذي فيه عليّ [عليه السـلام]. (محاضـرات الأدباء 3/ 138)

2- رجوع شود به تاریـخ مدینة دمشق 42/ 360، شواهد التنزیل 7/2، تفسـیر ابن أبي حاتم 3126/9، الإكمال لابن ماكولا 7 /67 كفاية الطالب للكنجی 234، الدر المنثور 192/5، ینابیع المودة 1/ 281، 283، 284، 412 - 413. و رجوع شود به دفتر نخست صفحه 38- 39 کلام حذیفه درباره مبارزهٔ آن حضرت در خندق.

3- إنـك لتعلم أنه لم يبـارزه رجـل قـط إلا قتله ولكنك طمعت فيها بعـدي. (رجوع شود به تاریـخ الطبري 29/4، مروج الـذهب 386/2، تجارب الامم 533/1 - 534، المنتظم 120/5 الكامل لابن الاثير 312/3 نهاية الارب 140/20، البداية والنهاية 301/7) و في تاريخ مدينة دمشق 485/45 - 486: يا ابن العاص أمثلي يُخدع عن نفسه؟! والله ما بارز ابن أبي طالب رجلاً إلا سقى الأرض من دمه !

قال ابن أبي الحديد: و مقاماته في الحرب مشـهورة يضـرب بها الأمثال إلى يوم القيامة، و هو الشجاع الذي ما فرّ قطّ ولا ارتاع من كتيبة، ولا بارز أحـداً إلا قتله، ولا ضـرب ضـربة قط فاحتاجت الأولى إلى ثانيـة، وفي الحـديث: «كانت ضـرباته وتراً»، و لمّا دعا معاويـة إلى المبارزة ليستريح الناس من الحرب بقتل أحدهما، قال له عمرو: لقد أنصـفك، فقال معاوية: ما غششـتني منذ نصحتني إلا اليوم ! أتأمرني بمبارزة أبي الحسن و أنت تعلم أنه الشـجاع المطرق ! أراك طمعت في إمارة الشام بعدي ! وكانت العرب تفتخر بوقوفها في الحرب في مقابلته، فأمّا قتلاه فافتخار رهطهم بأنه عليه السلام قتلهم أظهر وأكثر، قالت أخت عمرو بن عبدودّ ترثيه:

لو كان قاتل عمرو غير قاتله *** بكيتُه أبداً ما دمتُ في الأبد

لكن قاتله من لا نظير له *** و كان يُدعى أبوه: بيضة البلد

و أمّا القوة والأيد؛ فبه يضـرب المثل فيهما، قال ابن قتيبة...: ما صارع أحداً قطّ إلّا صرعه (1) و هو الذي قلع باب خيبر، واجتمع عليه عصبه من الناس ليقلبوه فلم يقلبوه، و هو الذي اقتلع هبل من أعلى الكعبة، و كان عظيماً جداً، وألقاه إلى الأرض. (2)

نووی (متوفی 676) و سیوطی (متوفی 911) می گویند: حالات علی علیه السـلام در شـجاعت و دلاوری های او در جنگ ها مشهور و معروف است. (3)

کلمات عامّه در این زمینه فراوان و نقل آن خارج از حوصله کتاب است. (4)

1- أقول: و فی الریاض النضـرة 3/ 108، و ذخائر العقبی 57:... ثبت الجنان، قوي ما صارع أحداً قطّ إلا صـرعه، شجاع، منصور على من لاقاه.

2- شرح ابن أبي الحديد 1/ 20 - 21

3- و أحواله في الشجاعة وآثاره في الحروب مشهورة. (تهذيب الاسماء واللغات 1/ 345، تاريخ الخلفاء للسيوطي 184)

4- قال ابن عبـد البر و أجمعوا على أنه... شـهد بدراً والحديبية، وسائر المشاهد، و أنه أبلى ببدر و بأحد وبالخندق و بخيبر بلاءً عظيماً، و أنه أغنى في تلك المشاهد، و قام فيها المقام الكريم. و كان لواء رسول الله صلى الله عليه و آله بيده في مواطن كثيرة. (الاستيعاب 3/ 1096 - 1097، و مراجعه شود به تهـذيب الكمـال 20/ 483، تهـذيب التهذيب 296/7) و قال ابن حجر: وكان قد اشـتهر بالفروسـية والشـجاعة والإقدام. (الإصابة 4/ 465) و قال ابن الأثير: وأخباره في حروبه كثيرة لا نطول بذكرها. (أسد الغابة 4/ 21)

واکنش چهارم: تضعیف روایات اهمیت کندن درب قلعه خیبر

بعضی خواسته اند در روایاتی که در اهمیت کندن درب قلعه خیبر وارد شده (1) تشکیک نموده و آن را بی اساس معرفی کنند ولی نویسندگان اهل تسنن تصریح به وجود آن در منابع و روایات معتبر نموده اند. (2)

واکنش پنجم: سکوت از قاتل مرحب یا معرفی دیگران !

بنابر نقل صحیح مسلم و روایات فراوان دیگر که اهل تسنن اعتراف به صحت و تواتر آن کرده اند - قاتل مرحب در جنگ خیبر، کسی جز مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. (3)

1- رجوع شود به صفحه 739- 743

2- در تکملة فتح الملهم بشرح صحیح مسلم 11/ 83 - 82 پس از روایت شماره 564 که صفحه 741 گذشت می نویسد: ذکرها بعض أصحاب السیر کابن هشام، واشتهرت علی ألسنة الناس، ولکنها روایة ضعیفة منقطعة لا یوثق بها. نگارنده گوید: این روایت به نقل از منابع فراوان گذشت و اعتبار آن هم از کلام مقریزی و دیگران روشن است و گذشت که ابن حجر در کتاب موافقة الخُبر الخبر 16/ 193 آن را از مسند احمد نقل و حکم به اعتبار آن نموده است. (موسوعة ابن حجر العسقلاني الحديثية 477/3) قال الزركشي (المتوفى 794) والمقريزی (المتوفى 845): و زعم بعضهم أن حمل علی [علیه السلام] باب خیبر لا أصل له، و إنما یروی عن رعاع الناس. و لیس کذلك، فقد أخرجه ابن إسحاق في سیرته... و أخرجه الحاکم من طرق. (التذكرة في الأحاديث المشتهرة [اللئالي المنثورة في الأحاديث المشهورة] 166، الحديث السادس)، إمتاع الأسماع 1/ 310)

3- فضرب - أي علي [علیه السلام] - رأس مرحب فقتله فكان الفتح علی یدیه. (صحیح مسلم 195/5) و مراجعه شود به فضائل امیر المؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 210 - 212، 256 - 259 شماره 158، 216، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 750، 798 - 800 شماره 1036، 1094 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض، وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه اش حکم به صحت آن نموده است) المستدرك 3/ 39، مسند أحمد 4/ 52، السنن الكبرى للبيهقي 9/ 132، المصنف لابن أبي شيبة 520/8 صحيح ابن حبان 15/ 382، المعجم الكبير للطبراني 187/7، الاستيعاب 2/ 787، الدرر لابن عبد البر 200 تاريخ الإسلام للذهبي 2/ 409، حياة الحيوان 1/ 385، الطبقات الكبرى لابن سعد 2/ 112، تاريخ الطبري 2/ 301 تاريخ مدينة دمشق 42/ 91، المنتظم 3/ 296، الكامل لابن الأثير 220/2، تاريخ أبي الفداء 140/1 البداية والنهاية 4/ 213، السيرة النبوية لابن كثير 355/3، إمتاع الأسماع 291/11، 293، طبقات الشافعية الكبرى للسبكي 1/ 256، تفسير البغوي 4/ 1957، فتح الباري 7/ 367، كنز العمال 10/ 462، 467، سبل الهدى والرشاد 5/ 127، السيرة الحلبية 738/2، سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 7/ق 3/ 1510 شماره 3553 قال الحاكم: الأخبار متواترة بأسناد كثيرة: أن قاتل مرحب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضی الله عنه [علیه السلام]. (المستدرك 3/ 437) و قال النووي: «فضرب رأس مرحب - يعني عليا [علیه السلام] - فقتله»، هذا هو الأصح أن عليا [علیه السلام] هو قاتل مرحب... قال ابن عبد البر في كتابه الدرر في مختصر السير [الدرر 199]: هذا هو الصحيح عندنا، ثم روى ذلك بإسناده عن سلمة و بريدة، قال ابن الأثير: الصحيح الذي عليه أكثر أهل الحديث وأهل السير أن عليا [علیه السلام] هو قاتله. (شرح صحيح مسلم 12/ 186) و في فتح الباري 367/7: فما في الصحيح مقدّم على ما سواه. و قال الشوكاني: قال الحافظ في التلخيص: إن الأخبار متواترة أن عليا [علیه السلام] هو الذي قتل مرحبا.... و قال - في باب قسمة الفيء -: والصحيح أن علی بن أبی طالب [علیه السلام] هو الذي قتله كما ثبت في صحيح مسلم من حديث سلمة بن الأكوع، وفي مسند

أحمـد عن على [عليه السـلام]. (نيل الأوطار 87/8) نگارنـده گويـد: نظير آن را برخى درباره قتل عمرو بن عبـدود بافته انـد ! قال الحاكم: عمرو بن عبد ود بن نصـر ابن مالك بن حسل، قتله علي بن أبي طالب رضـى الله عنه [عليه السلام] قد ذكرت في مقتل عمرو بن عبدود من الأحاديث المسـندة... عن عروة بن الزبير و موسـى بن عقبـة و محمد بن إسـحاق بن يسار ما بلغني ليتقرّر عند المنصف من أهل العلم أن عمرو بن عبـدود لم يقتله ولم يشترك في قتله غير أمير المؤمنين علي بن أبي طـالب رضـى الله عنه [عليه السـلام]، و إنما حملني على هـذا الاسـتقصاء فيه قول من قال من الخوارج: إن محمـد بن مسـلمة أيضاً ضـربه ضـربة و أخـذ بعض السـلب، و والله ما بلغنا هذا عن أحد من الصـحابة والتـابعين، و كيف يحرز هـذا و على [عليه السـلام] يقول ما بلغنا: «إنّي ترفعتُ عن سـلب ابن عمي فتركته»، و هـذا جوابه لأمير المؤمنين عمر بن الخطاب بحضرة رسول الله صلى الله عليه و آله. (المستدرك 34/3)

بخاری که سعی در کتمان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام دارد این امر مهم را نادیده گرفته و اصلاً سخنی از آن به میان نیاورده است.

معانـدان که کنـدن درب قلعه خیبر و حصول فتـح و ظفر به دست مبـارک و باکفایت امیرالمؤمنین علیه السـلام را مطلبی روشن واضـح و موجود در صـحاح دیدنـد، و فرار و بزدلی دیگران را نیز مطلبی غیر قابـل انکار، دشـمنی خود را این گونه اظهار کردنـد که با دروغ پردازی، دیگران را قاتل مرحب معرفی کننـد که اگر موفق هم نشونـد بالاخره عـده ای را به شک و تردیـد اندازنـد و به همین اندازه از عظمت مطلب کاسته شود لذا برخی به دروغ ادعا کرده اند که زبیر و بعضی دیگر گفته اند محمد بن مسلمه قاتل مرحب بوده است. (1)

شگفتا که اگر در مقام تضـعیف روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام باشند می گویند: این روایت غیر قابل قبول است، چرا در صحیح بخاری یا مسلم نیامده؟ یا آن که با روایت صحیح مسلم منافات دارد و... ؛ اما این جا که

1- برای نمونه مراجعه شود به المغازي للواقـدي 2/ 657، تاریخ الإسلام للذهبي 414/2- 415، البداية والنهاية 4/ 214 - 216، السيرة النبويـة لابن كثير 357/3 - 359، الاستيعاب 3/ 1377، الـدرر لابن عبد البر 198 - 199، إمتاع الأسماع 311/1 المغني لابن قدامه 394/10، الشرح الكبير لابن قدامه 10/ 443، السيرة الحلبية 738/2 و نیز رجوع شود به فتح الباري 7/ 367. قال السيد الامين والعجب من الدكتور محمد حسـين هيكل المصـري فإنه لم يذكر في كتابه حياة محمد صـلى الله عليه و اله إلا الخبر الشاذ الذي وضـعه أعداء علي [عليه السلام] و حاسدوه بأن مرحباً قتله محمد بن مسلمة، و أعرض عن الخبر المتواتر. (أعيان الشيعة 272/1)

می خواهند از قدر آن حضرت بکاهند قتل مرحب به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را که در صحیح مسلم آمده نادیده می گیرند!

برخی برای توجیه این روایـات ساختگی مطالبی رکیک گفته انـد، ماننـد ابن تیمیه که می گویـد: شایـد در خیبر دو نفر به نام مرحب وجود داشته است! (1)

با آن که چنین مطلبی در هیچ سیره و تاریخی وجود ندارد.

او در جای دیگر گفته: هر دو روایت صحیح است ولی بعضی گفته اند یکی از آن دو غلط است. (2)

آیا جای تعجب نیست که علی رغم وجود روایت در صحیح مسلم و روایات معتبر دیگر، این گونه بی انصافی را روا می شمارند؟!

حاکم نیشابوری در این زمینه به استقصای روایات پرداخته و سوگند یاد کرده که هیچ یک از صحابه و تابعین نگفته اند که محمد بن مسلمه قاتل مرحب بوده، و این بهتانی است که خوارج آن را ابداع نموده اند. (3)

والبته ابن تیمیه هم - به مقتضای طینتش که السنخیة علة الانضمام ! - به خوارج پیوسته و افترای آنان را بلغور کرده است.

ابن حجر عسقلانی تصریح کرده که آن چه در صحیح مسلم آمده - که قاتل مرحب جز امیرالمؤمنین علیه السلام کسی نیست - بر روایات دیگر مقدّم است. (4)

1- مجموعة الفتاوی 4/ 492، الفتاوی الکبری 413/4: وَلَعَلّهُمَا مَرْحَبَانِ.

2- مجموعة الفتاوی 18/ 361

3- المستدرك 3/ 34

4- فتح الباري 7/ 367: فما في الصحيح مقدّم على ما سواه.

واکنش ششم: تحریف لفظی: چه کسانی خود را پیش انداختند؟!

تعابیر راویان این واقعه، در مورد کسانی که خود را پیش انداختند و در معرض آن قرار دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به آن ها بدهد، متفاوت و گاهی آمیخته با ابهام است، چنان که ملاحظه می فرمایید:

1. فتشرّف له [لها] الناس. (1)

2. فتطاول الناس لها ومدّوا أعناقهم، (2) أو... و رفعوا رؤوسهم. (3)

3. فتطاولنا لها. (4)

4. فَاسْتَشْرَفَ لَهَا أَصْحَابُ. (5)

5. فلمّا كان من الغد تطاول له جماعة من أصحابه. (6)

6. فتطاولت لها قريش، و رجا كل واحد منهم أن يكون صاحب ذلك. (7)

1- سنن ابن ماجة 1 / 44، تاریخ مدینة دمشق 105/42 فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد ابن حنبل 152 شماره 73، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 697/2 شماره 950 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض).

2- المصنف لابن أبي شيبة 525/8، تاریخ مدینة دمشق 42/ 86، مجمع الزوائد 151/6، کنز العمال 10/ 462

3- تاریخ مدینة دمشق 105/42

4- به نقل از سعد بن أبي وقاص: رجوع شود به مسند أحمد 1 / 185، صحیح مسلم 7 / 120، سنن الترمذي 302/5، السنن الکبری للنسائي 5/ 108، مسند سعد بن أبي وقاص 51، أسد الغابة 4/ 26، الإصابة 4/ 468.

5- السنن الکبری للنسائي 5/ 108، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي 51.

6- المستدرك 3/ 437.

7- دلائل النبوة للبیهقي 4/ 211 تاریخ الطبري 2/ 300 - 301 تاریخ الإسلام للذهبي 2/ 410، البدایة والنهایة 4/ 213، إمتاع الأسماع 11/ 293، کفایة الطالب اللبیب للسیوطي 1/ 252، سبل الهدی والرشاد 10/ 62

7. فاستشرف لها من استشرف. (1)

8. تصادر لها أبو بكر و عمر، (2)

أو: تطاول لها أبو بكر و عمر. (3)

9. قال عمر: فتساورتُ لها رجاء أن أُدعى لها.؟ (4)

10. أو قال: فتطاولتُ لها، (5)

و في لفظ: فتطاولتُ لها و استشرفتُ رجاء أن يدفعها [تُدفع] إليّ. (6)

1- مسند أحمد 1/ 331، السنة لابن أبي عاصم 589، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 62، الرياض النضرة 3/ 174، ذخائر العقبى 87 تاريخ مدينة دمشق 42/ 98، 99، 101، البداية والنهاية 374/7، جواهر المطالب 211/1، مجمع الزوائد 9/ 119، نزل الابرار 47 - 48، ينابيع المودة 1/ 110 و منابع ديگرى كه در دفتر چهارم تحت عنوان «ويژگى هاى ديگر على عليه السلام به نقل ابن عباس» خواهد آمد.

2- المصنف لابن أبي شيبة 8/ 522. در تعليقه المصنف آمده است: «تصادر»: [أي] وقف في صدر الصف، أي في مقدمته ليكون هو المختار لقيادة الحملة. و مراجعه شود به السنن الكبرى للنسائي 5/ 109، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 55، تاريخ مدينة دمشق 42/ 93، الرياض النضرة 3/ 150، إمتاع الأسماع 11/ 287

3- الدرر لابن عبد البر 199 تاريخ الطبري 2/ 300، كنز العمال 10/ 463.

4- صحيح مسلم 121/7 نووى مى نويسد: «فتساورت لها» هو بالسين المهملة و بالواو ثم الراء، و معناه: تطاولتُ لها، كما صرح في الرواية الأخرى، اي حرصت عليها، أي أظهرت وجهى، و تصديت لذلك ليتذكرني (شرح صحيح مسلم 15/ 176) و ابن الجوزي مى گويد: «ساورت لها» أي ثرتُ و انزعجتُ و تطلعتُ. (كشف المشكل من حديث الصحيحين 3/ 563)

5- المصنف لابن أبي شيبة 522/8، صحيح ابن حبان 380/15، كنز العمال 116/13.

6- مسند أحمد 2/ 384، مسند أبي داود 320، طبقات ابن سعد 2/ 110، تاريخ مدينة دمشق 83/42- 84

11. أو قال: فتشارفتُ، (1) وفي لفظ: فتشارفتُ لها رجاء أن أدعى لها. (2)

بعضی تعابیر عام، مانند جمله های 1 - 2 لفظ: «مردم»،

جمله 3 لفظ: «ما»،

جمله 4 لفظ: «اصحاب»،

جمله 5 لفظ: «گروهی از اصحاب»

جمله 6 لفظ: «قریش»؛

بعضی تعابیر مبهم، مانند جمله 7 «مَن- کسانی»

و بالاخره بعضی هم تصریح به نام شیخین نمودند، مانند جمله های 8 - 11. به نظر می رسد راویان- از ترس یا به جهت رعایت و حفظ حرمت آن دو! - نخواسته اند صریحاً نامشان را ببرند لذا از تعابیر عام و مبهم استفاده کرده اند!

جالب آن است که در روایتی آمده است:

[572/ 26] إن رسول الله صلى الله عليه و آله أخذ الراية فهزها، ثم قال: «من يأخذها بحقها؟ فجاء فلان [الزبير]، فقال: أنا، قال: «امط»، ثم جاء رجل، فقال: «امط»، ثم قال النبي صلى الله عليه و آله: «والذي كرّم وجه محمد لأُعطينّها رجلاً لا يفرّ، هاك يا علي» فانطلق حتى فتح الله عليه خيبر و فدك.... (3)

1- الرياض النضرة 147/3، جواهر المطالب 178/1.

2- تاريخ مدينة دمشق 42/ 82.

3- مسند أحمد 3/ 16، قال الهيثمي: رواه أحمد و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 6/ 151) حمزة احمد زين در تعليقه مسند أحمد 10/ 54 شماره 11064 (الطبعة الاولى، دار الحديث) گفته: إسناده صحيح و مراجعه شود به فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 179، 226، شماره 111، 176، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 721 - 722، 764 شماره 987، 1054 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض). وصى الله ابن محمد عباس در تعليقه حكم به اعتبار آن نموده. ابن كثير نيز آن را در دو موضع - با كمى اختلاف - نقل كرده و با ناديده گرفتن نقل ابويعلى و ابن عساكر گفته: احمد بن حنبل به نقل آن متفرّد است. (البداية والنهاية 4/ 211 - 212 و 375/7) ولى در موضع اول به اعتبار سند آن نيز اعتراف نموده و گفته و اسناده لا بأس به، ولى باز پذيرفتن متن بر او مشكل گشته و گفته: و فيه غرابة! و في رواية:... فجاء الزبير فقال: أنا، فقال: «أمط» ثم قام رجل آخر فقال: أنا، فقال: «أمط»، ثم قام آخر، فقال: أنا، فقال: «أمط».... (رجوع شود به مسند أبي يعلى 500/2، تاريخ مدينة دمشق 104/42 - 105، قال البوصيري: رواه أبو يعلى و أحمد، و رواته ثقات. (اتحاف الخيرة المهرة 205/7)، و قال الهيثمي: رواه أبو يعلى و رجاله رجال الصحيح غير عبد الله بن عصمة، و هو ثقة يخطئ. (مجمع الزوائد 9/ 124) مصطفى بن العدوى نيز در الصحيح المسند من فضائل الصحابة 110 حكم به اعتبارش نموده. در الرياض النضرة 3/ 150 و ذخائر

العقبى 73 از احمـد با تحريف اين گونه نقل شـده: «من يأخـذها بحقها»؟ فجاء فلان، فقال: أنا، فقال صـلى الله عليه و آله: «والـذي يكرم وجه...» إلى آخر. و رجوع شود به النهايـة لابـن الاثير 381/4 لسان العرب 409/7، تاج العروس 423/10، و قـال ابن الاثير: «أمط» أي تنح واذهب.

از روایت پـاورقی معلوم است که دو نفر دیگر نیز داوطلب مبـارزه شدنـد و از آن هـا به کنـایه یـاد شـده و روشن است که مراد از «فلان» و «رجل» شیخین هستند؛ زیرا اگر مقصود کس دیگری بود راویان محذوری در ذکر نام او نداشتند. (1)

1- به جهت ترس یا رعایت حرمت شـیخین روایات فراوان دسـتخوش تحریف شـده است ! قال ابن أبي الحدیـد: حضـرت عند محمد بن معد العلوي الموسوي الفقیه... و قارئ یقرأ عنده مغازي الواقدي، فقرأ:... سـمعت محمد بن مسـلمة یقول: سمعت أذناي وأبصرت عیناي رسول الله صـلی الله علیه و آله یقول - یوم أحد، و قد انکشف الناس إلی الجبل، و هو یدعوهم و هم لا یلوون علیه، سـمعته یقول: «إلي یا فلان، إليّ یا فلان، أنا رسول الله صـلی الله علیه و آله، فما عرج علیه واحـد منهما و مضـیا. : فأشار ابن معد إلی: أن اسـمع، فقلت: وما في هذا؟ قال: هذه کنایة عنهما. فقلت: و یجوز ألا یکون عنهما، لعله عن غیرهما. قال: لیس في الصـحابة من یحتشم و یستحیا من ذکره بالفرار و ما شابهه من العیب فیضـطر القائل إلی الکنایـة إلا هما ! قلت له هـذا و هم فقال دعنا من جـدلك و منعك، ثم حلف أنه ما عنی الواقـدي غیرهما، و إنه لوکان غیرهما لذکره صـریحاً، وبان في وجهه التنکر من مخالفتی له. (شرح ابن أبي الحدید 23/15 - 24) نظیر همین مطلب روایاتی است که در عزل ابوبکر از تبلیغ اوائل سوره توبه و فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام برای ابلاغ آن وارد شده که در منابع متعدد از ابوبکر با کنایه و به عنوان «فلاناً» یاد شـده است ! (رجوع شود به فضائل الصـحابة لابن حنبل 682/2، مسند أحمد 331/1، المستدرك 3/ 132 - 134، تاریـخ مدینة دمشق 101/42 - 102، الریاض النضرة 3/ 174 - 175، البدایة والنهایة 7/ 373 - 374، مجمع الزوائد 119/9 - 120)

واکنش هفتم: مقابله با روایات فرار و شکست شیخین

روایات متعدد و معتبر در فرار و شکست شیخین

روایات فرار، انهزام و شکست ابوبکر و عمر در منابع متعدد و معتبر آمده که برخی نقل شد (1) و برخی دیگر را ملاحظه می فرمایید:

[573/ 27]... دعـا أبـا بکر فعقـد له لواءً، ثم بعثه فسـار بالنـاس فانهزم حتی إذا بلغ و رجع، فـدعا عمر فعقـد له لواءً فسار ثم رجع منهزماً بالناس. (2)

[574/ 28] و إن أبا بکر أخذ راية رسول الله صـلی الله علیه و آله ثم نهض فقاتل قتالاً شدیداً، ثم رجع، فأخذها فأخذها عمر فقاتل قتالاً هو أشـدّ قتالاً من القتال الأول، ثم رجع، فأخبر بـذلك رسول الله صـلی الله علیه و آله فقال: «أما والله لأعطینها غداً رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله یأخذها عنوة»، قال: ولیس ثُمّ علي علیه السلام فتطاولت لها قریش، ورجا کل واحد منهم أن یکون صاحب ذلك، فأصبح فجاء علي علیه السـلام علی بعیر له حتی أناخ قریباً من خباء رسول الله صـلی الله علیه و آله و هو أرمد، و قد عصب عینیه بشـقة برد قطري، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ما لك»؟! قال: رمدت بعد، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ادن مني»، فدنا منه، فتفل في

1- رجوع شود به روایات معتبر 548 - 550.

2- مجمع الزوائد 124/9 و رجوع شود به المصـنف لابن أبي شیبة 497/7 و 522/8، کنز العمال 13/ 121، مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 314/2 شماره 1924، بزار حکم به اعتبار آن کرده و ابن حجر عسقلانی اعتبار آن را پذیرفته است

عينيه فما و جعها حتى مضى لسبيله، ثم أعطاه الراية، فنهض بها معه، و عليه حلّة أرجوان حمراء قد أخرج خملها، فأتى خيبر، و خرج مرحب صاحب الحصن، و عليه مغفر معصفر يمان و حجر قد ثقبه مثل البيضة على رأسه، و هو يرتجز و يقول:

قد علمت خيبر أني مرحب *** شاكي السلاح بطل مجرّب

فقال علي عليه السلام:

أنا الذي سمّتني أمي حيدره *** أكيلكم بالسيف كيل السندره

ليث بغابات شديد قسوره

فاختلفا ضربتين، فبدره علي [عليه السلام] فضربه فقد الحجر والمغفر و رأسه حتى وقع في الأضراس [الأرض] و أخذ المدينة. (1)

و رواياتی دیگر که ذکر آن خارج از حوصله کتاب است. (2)

1- تاريخ الطبري 2/ 300 - 301، و رجوع شود به دلائل النبوة للبيهقى 211/4 - 212، الكامل لابن الأثير 2/ 219، تاريخ أبي الفداء 1/ 140، المناقب للخوارزمي/ 167، تاريخ الإسلام للذهبي 2/ 410، إمتاع الأسماع 11/ 292، البداية والنهاية 213/4، السيرة النبوية 354/3، نهاية الأرب 17/ 252

2- بعث النبي صلى الله عليه و آله أبا بكر إلى بعض حصون خيبر، فقاتل ثم رجع ولم يكن فتح وقد جهدهم، ثم بعث الغد عمر فقاتل عمر ثم رجع ولم يكن فتح...» (دلائل النبوة للبيهقي 209/4، حلية الأولياء 1/ 63، عمدة القاري 14/ 213، البداية والنهاية 4/ 212 و 372/7، السيرة النبوية 3/ 353، مطالب السؤول،210، سبل الهدى والرشاد 5/ 124) بعث رسول الله صلى الله عليه و آله أبا بكر إلى خيبر، فهزم فرجع، فبعث عمر فهزم، فرجع يجبن أصحابه و يجبنه أصحابه.... تاريخ مدينة دمشق 42/ 97) شايان ذكر است كه در برخى از نقل ها فقط بخش مربوط به ابوبكر آمده مانند: المعجم الكبير 35/7 تاريخ مدينة دمشق 89/42، السيرة النبوية 353/3. و نيز رجوع شود به المستدرك 37/3، رواياتى كه حاكم و ذهبى صحت برخى را پذيرفته اند.

کتمان روایات فرار و شکست شیخین

پیش از این اشاره شد که بخاری و مسلم اصلاً متعرض میدان رفتن ابوبکر و عمر نشده اند چه رسد به انهزام و شکست خوردن آن دو با آن که این مطلب در روایات صحیح و معتبر - آن هم از بریده که خودشان بقیه قضیه را از او نقل کرده اند - آمده است ! (1) و گفته شد که در منابع فراوان پس از جمله: «لأعطین الرایة رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله» عبارات: «لیس بفرّار»، «کراراً غیر فرّار»، «لا یولّي الدبر» وجود دارد که تعریض به فرار و شکست شیخین است، (2) ولی در صحیحین و برخی از مصادر دیگر نیامده است!

تحریفات لفظی روایات فرار و شکست شیخین

بسیاری از راویان، ناسخان، و... سعی و تلاش در تحریف، حذف، و مبهم آوردن قسمت هایی از روایات کرده اند تا آن که در حد امکان منقصت ابوبکر و عمر به چشم نیاید یا اصلاً بیان نشود. برخی شکست و بازگشت عمر را نقل کرده اند ولی در مورد ابوبکر سکوت نموده اند، و بعضی دیگر بر عکس ! (3)

1- به عنوان نمونه رجوع شود به فتح الباري 7/ 365.

2- رجوع شود به صفحه 733 - 734 روایات شماره 555، 556، 557.

3- هزموا عمر و أصحابه. (المستدرك 37/3، مجمع الزوائد 6/ 151، کشف الأستار 192/3 - 193، جامع الأحادیث 135/16، کنز العمال 462/10 از ابن ابی شیبه و بزار، و گفته: سندش معتبر است) بعث عمر ومعه الناس إلی مدینتهم - أو إلی قصرهم - فقاتلوهم فلم یلبثوا أن انهزم عمر و أصحابه. (المصنف لابن أبي شیبة 8/ 525) ثم رجع وقد هزم. (دلائل النبوة للبیهقي 4/ 213، تاریخ الإسلام للذهبي 2/ 412) أعطی رسول الله صلی الله علیه و آله اللواء عمر، فنهض معه من نهض من الناس فلقوا أهل خیبر، فانکشف عمر و أصحابه فرجعوا. (السنن الکبری للنسائی 109/5 خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام 54 - 55، تاریخ مدینة دمشق 93/42 تاریخ الطبري 2/ 300، إمتاع الأسماع 287/11، نهایة الأرب 17/ 252) فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله عمر بن الخطاب بالناس فلقي أهل خیبر، فردوه و کشفوه هو و أصحابه. (المصنف لابن أبي شیبة 8/ 521، کنزالعمال 10/ 463) بعث أبا بکر إلی خیبر فسار بالناس وانهزم حتی رجع. (المستدرك 37/3) حاصرنا خیبر فأخذ اللواء أبو بکر فانصرف ولم یفتح له، ثم أخذه من الغد فخرج فرجع، ولم یفتح له. (مسند احمد 5/ 353)

توجه شما را به نمونه هایی دیگر از این تحریفات جلب می نماییم:

الف) کسی که ترس او را فراگرفت و از میدان رزم شکست خورده بازگشت نامش برده نشده و به صورت مبهم «رجلاً» ذکر شده لما کان یوم خیبر بعث [نفذ] رسول الله صلی الله علیه و آله رجلاً فجبن..... . (1) و برخی همان را نیز محترمانه چنین نقل کرده اند: و قد کان دفع لواءه إلی رجلٍ من أصحابه من المهاجرین فرجع ولم یصنع شیئاً، ث-م دفعه إلی آخر فرجع ولم یصنع شیئاً. (2)

ب) هنگام بیان انهزام ابوبکر با تردید و احتیاط از او یاد شده که:

بعث رسول الله صلی الله علیه و آله إلی خیبر - أحسبه قال: - أبا بکر فرجع منهزماً. (3) یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر - خیال می کنم که راوی گفت: - ابوبکر را به میدان فرستاد ولی او (با همراهانش) شکست خورده بازگشت.

ج) با آن که در منابع متعدد آمده است که عمر و یارانش پس از فرار از میدان رزم نسبت ترس و بزدلی به یکدیگر داده و همدیگر را ترسو می خواندند. (4) ولی بسیاری آن را ذکر نکرده و بعضی دیگر آن را این گونه تحریف کرده اند:

1- المعجم الصغیر 2/ 10، المستدرك 3/ 38، مجمع الزوائد 5/ 328 و 6/ 151.

2- المغازي للواقدي 2/ 653، و رجوع شود به السیرة الحلبیة 2/ 732، إمتاع الأسماع 13/ 333.

3- کشف الأستار 3/ 192، مجمع الزوائد 9/ 124

4- «یجبنه أصحابه و یجبنهم» یا: «یجبن أصحابه ویجبنه أصحابه» رجوع شود به: المصنف لابن أبي شیبة 521/8، 525، کشف الأستار 3/ 192، المستدرك 37/3، تاریخ مدینة دمشق 93/42، 97 تاریخ الطبري 2/ 300 نهایة الأرب 252/17 مجمع الزوائد 9/ 124، جامع الأحادیث 135/16، کنز العمال 462/10 - 463 به نقل از ابن أبي شیبة و بزار و گفته اند: و سنده حسنٌ.

پرچمدار مهاجرین به یارانش نسبت کوتاهی و کندی می داد. (1)

پس از بازگشت، او با مردم و مردم با او به گفتگو پرداختند! (2)

برگشت در حالی که آنان برای او می گفتند و او برای آنان می گفت! (3)

د) برخی گفته اند: مردم منهزم شدند (نه خصوص ابوبکر) !! (4)

ه-) بعضی سعی کرده اند مطلب را با عباراتی محترمانه بیان کنند و بجای تعابیر: «فرار»، «انهزام» و «شکست» گفته اند: ابوبکر و عمر به میدان رفتند ولی فتح و ظفر حاصل نشد! یا آن که آن دو شدیداً جنگیدند و... . (5)

و) برخی فقط میدان رفتن عمر را نقل کرده و شکست او را ذکر نکرده اند. (6)

تکذیب روایات فرار و شکست شیخین

ابن تیمیه با نادیده گرفتن این همه روایات صحیح و معتبر می نویسد:

بعضی از کذابین و دروغ پردازان در حدیث رایت افزوده اند که ابوبکر

1- و جعل صاحب راية المهاجرين يستبطئ أصحابه و يقول: أنتم و أنتم ! (المغازي للواقدي 2/ 653، إمتاع الأسماع 13/ 333)

2- أعطى رسول الله صلى الله عليه و آله اللواء عمر بن الخطاب، فخرج بالناس، فرجع يقول له الناس و يقول لهم. (تاريخ مدينة دمشق 89/42)

3- أن رسول الله صلى الله عليه و آله بعث جيشاً أمر عليهم رجلاً فرجع وهم يقولون له و هو يقول لهم. (مسند الشاشي 1/ 145)

4- ... دعا أبا بكر فعقد له وبعثه إلى القوم، فانطلق فلقي القوم، ثم جاء بالناس وقد هزموا. (دلائل النبوة للبيهقي 4/ 213، تاريخ مدينة دمشق 42/ 107، تاريخ الإسلام 2/ 412)

5- مانند روایت شماره 574 و روایات پاورقی صفحه 769

6- لما نزل صلى الله عليه و اله بحضرة أهل خيبر أعطى رسول الله صلى الله عليه و آله اللواء عمر بن الخطاب، و نهض من نهض من المسلمين فلقوا أهل خيبر.... (رجوع شود به مسند احمد 358/5، الطبقات لابن سعد 273/3، مجمع الزوائد 150/6 تاريخ مدينة دمشق 94/42 - 95، تاريخ المدينة لابن شبة 665/2)

و عمر پرچم را گرفته و به میدان رفتند ولی فرار کردند. (1)

پاسخ

با توجه به روایات معتبر، معلوم شد چه کسی کذاب و دروغگو است!

منکر دانستن روایات فرار و شکست شیخین

ابن کثیر متعصب می گوید: بزار از عباد بن یعقوب از عبدالله بن بکر از حکیم بن جبیر از سعید بن جبیر از ابن عباس داستان فرستادن ابوبکر و عمر در جنگ خیبر، و پس از آن دو فرستادن علی [علیه السلام] و فتح و پیروزی بر دست او را نقل کرده ولی در سیاق و متن،آن مطالب غریب و منکر (غیر قابل قبول) وجود دارد، برخی از راویان آن هم متهم به تشیع هستند. خدا بهتر می داند ! (2)

پاسخ

چه مطلب غریب و منکَری در روایت وجود دارد، جز سرشکستگی ابوبکر و عمر در روایات متعدد و معتبر اهل تسنن گذشت که ابوبکر و عمر هر کدام با گروهی روانه میدان جنگ شدند ولی شکست خورده بازگشتند. (3)

آری؛ ابن کثیر و امثال او هر مطلبی که مطابق میلشان نباشد می گویند: منکر است.

اما حکیم بن جبیر که به تشیع متهم شده؛ در سنن اربعه از او روایت شده ابوزرعه او را راستگو دانسته و شافعی به روایتش استناد نموده است. (4)

1- رجوع شود به مجموعة الفتاوى لابن تيمية 4/ 416، منهاج السنة 7/ 366، فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 208.

2- و في سياقه غرابة و نكارة، و في إسناده من هو متهم بالتشيع. والله أعلم. (البداية والنهاية 213/4 السيرة النبوية 3/ 355)

3- رجوع شود به روایات معتبر 548 - 550، 573 و روایت شماره 574 و پاورقی صفحه 769.

4- رجوع شود به دفتر پنجم صفحه 2026

تعصب رازی و برخی از متکلمین

عبارت: «الأعطینّ الرایـة رجلاً کَرّاراً غیر فَرّار، یُحِبُّ الله و رسوله، و یُحِبُّه الله و رسوله» فضـیلتی عظیم برای امیرمؤمنان علیه السـلام (1) و خواری و منقصت شیخین است. (2) بویژه که حضرت با استعمال صیغه مبالغه «فعّال» به کثرت فرار آن دو اشاره فرمود! (3) ولی پیشوای اهل شک و تردید رازی مطلبی شگفت مطرح کرده و گفته:

فقدان صـفت کرّار غیر فرّار نقصـی (برای شـیخین) نیست همان گونه که انبیا از فرشتگان برترند ولی ذره ای از قدرت حسی آن ها را ندارند. (4)

اشکال

رازی بـا نادیـده گرفتن همه قرائن به مغـالطه ای واضـح پرداخته؛ زیرا روشن است که پیامبر صـلی الله علیه و آله عبارت گذشـته را در مقام مقـایسه بین آن حضـرت و شـیخین فرمود و بـا توجه به این که فرار از میـدان جنگ از بزرگ ترین گناهان کبیره است. (5) ترس و بزدلی و اظهار آن عیب است و این رفتار زشت باعث ناراحتی پیامبر صـلی الله علیه و آله گردید، (6) قطعاً کسی که فاقد صفت کرّار غیر فرار باشد لیاقت خلافت

1- رجوع شود به صفحه 736 - 738 نکته چهارم، کلمات بزرگان اهل تسنن.

2- رجوع شود به صفحه 732 - 735 نکته اول.

3- مانند فرار هر دو در جنگ احد که - به یاری خدا - صفحه 901 - 900 خواهد آمد.

4- و عدم کونه کرّاراً غیر فرّار لا یوجب نقصاناً فی الفضـیلة ألا تری أن الأنبیاء أفضل من الملائکة عند الشـیعة مع أنّنا نقطع أنه لیس للأنبیاء من القدرة الحسیة ذرّة من القدرة التي للملائکة؟! (الأربعین: 478 (چاپ دیگر 2/ 318)، تشیید المطاعن 1/ 315 - 316)

5- قال الله تعالی: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ * وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیِّزًا إِلَی فئـة فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنْ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ) [الأنفـال (8): 16 - 15]. و قـال صـلی اللـه علیه و آله: «اجتنبـوا السـبع الموبقات:.... الشرك بالله... والتولي یوم الزحف». (صحیح البخاري 195/3 و 33/8 - 34) أکبر الکبائر:.... والفرار من الزحف (مجمع الزوائد 7/ 115 - 116 و رجوع شود به: 1/ 48، مسند أحمد 5/ 414، سنن النسائي 88/7)

6- چنان که در روایت معتبر 550 گذشت: فساء ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله.

و رهبری ندارد و برتری امیر مؤمنان بر شیخین در این روایت از روز روشن تر است.

و نیز در تفسیر رازی آمده است:

مدلول آن همین قدر است که ابوبکر همه این صفات را با هم نداشته (که مکرر بر دشمن حمله کند، فراری نباشد، خدا را دوست داشته باشد خدا او را دوست داشته باشد). (1)

نگارنده گوید: دیگر متکلمان عامه نیز به این مطلب استناد کرده اند که:

مجموع این صفات در شیخین نبوده به جهت فرار از جنگ و لازمه آن فقط برتری علی علیه السلام در این جهت است نه این که مطلقا برتر باشد. (2)

اشکال

اولاً: اعتراف به «فرار شیخین از جنگ» و فقدان صفت کرّار غیر فرار در آن دو برای عدم لیاقت منصب خلافت کافی است چگونه ترسوی فراری می تواند بر مسند خلافت تکیه زند؟! آیا شجاعت نزد جمهور شرط خلافت نیست؟! (3)

ثانیاً: آیا کسی که به نصّ متواتر و مسلّم (4) معلوم شود که محبّ و محبوب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است لیاقت خلافت دارد یا کسانی که...؟!

1- لم يحصل مجموع تلك الصفات له... فأما انتفا جميع تلك الصفات فلا دلالة في اللفظ عليه... (تفسير الرازي 23/12)

2- قال سيف الدين الآمدي: و أما قصة خيبر: فليس فيها أيضا ما يدل على أن عليّاً [عليه السلام] أفضل من أبي بكر و عمر؛ بل غايته أن مجموع ما وصفه به من كونه يحبّ الله و رسوله، و أنه يحبّه الله و رسوله، وأنه كرّار غير فرّار، لم يجتمع فيهما، و ذلك متحقق بفرارهما، و يلزم من ذلك، أن يكون أفضل منهما بالنظر إلى هذا الوجه لا غير، ولا يلزم أن يكون أفضل منهما مطلقاً؛ لجواز أن يكون كل واحد منهما أفضل منه من وجه آخر. (أبكار الأفكار في أصول الدين 5/ 172 و نيز رجوع شود به المواقف للإيجي 3/ 626، 643، شرح المواقف للجرجانى 369/8).

3- رجوع شود به شرح المواقف للجرجاني،8 249، شرح المقاصد لتفتازاني 5/ 243 - 244

4- عامه اعتراف کرده اند که قطع به تواتر حدیث رایت داریم. (فضائل الصحابة للصاعدي 231/6)

ثالثاً: کمی انصاف کافی است که با توجه به مجموع قرائن از روایت حکم به استفاده برتری آن حضرت به صورت مطلق بر دیگران شود و این که آن ها هیچ یک از این صفات را نداشته اند بلکه از کلمات بزرگان اهل تسنن که پیش از این گذشت نیز همین استفاده می شود. (1) علاوه بر آن برتری امیر مؤمنان علیه السلام به صورت مطلق بر غیر پیامبر صلی الله علیه و آله به دلائل فراوان و معتبر دیگر ثابت است. (2)

و جالب آن که در تفسیر رازی پس از مطالب گذشته - در برابر استدلال شیعه به روایت رایتِ مورد اتفاق فریقین - به تطبیق بیجای آیه (وَلَسَوْفَ يَرْضَى) [اللیل (92): 21] بر ابوبکر پرداخته و به روایاتی استناد کرده که اهل تسنن نیز آن را ساختگی دانسته اند! (3)

ذکر چند نکته

نکته اول:

بنابر روایتی، یکی از پرچمداران انصار نیز لوای انصار را به دست گرفت و روانه میدان گردید ولی بدون این که کاری از پیش ببرد برگشت.

واقدی در ادامه آن شخص را نام برده و گفته او سعد بن عباده بود که مجروح شده، بازگشت در حالی که به یارانش نسبت کوتاهی و کندی می داد. (4)

1- رجوع شود به صفحه -736 - 738 نکته چهارم.

2- رجوع شود به دفتر نخست صفحه 12 - 15 و دفتر سوم صفحه 985

3- قال تعالى في حق أبي بكر: (وَلَسَوْفَ يَرْضَى) [اللیل (92) 21] و قال صلى الله عليه و آله: إن الله يتجلّى للناس عامة ويتجلى لأبي بكر خاصة. و قال: ما صبّ الله شيئاً في صدري إلا وصبه في صدر أبي بكر. و كل ذلك يدلّ على أنه كان يحبّ الله و رسوله و يحبّه الله و رسوله. (تفسير الرازي 12/ 23) در بطلان روایات گذشته نزد اهل تسنن رجوع شود به کشف الخفاء 2/ 419 - 420.

4- المغازي للواقدي 2/ 653، إمتاع الأسماع 13/ 333. در روایتی از سعد بن ابی وقاص نیز به این مطلب اشاره شده است، رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1613 - 1614، روایت 1096. و عن مولانا أبي جعفر الباقر عليه السلام: أن رسول الله صلى الله عليه و آله بعث سعد بن عبادة براية الأنصار إلى خيبر فرجع منهزماً.... (الاحتجاج 2/ 328 (چاپ دیگر 2/ 64) ولی در بحار الأنوار 21/ 11 و 344/32 - شاید اشتباهاً - سعد بن معاذ ذکر شده که گفته شده در قید حیات نبوده است)

نکته دوم:

ظاهر روایات متعـددِ اهل تسـنن آن است که ابوبکر و عمر خودشان پیش قدم شدند نه آن که پیامبر صـلی الله علیه و آله آن دو را به میدان فرستاده باشد! (1)

[575/ 29] کان رسول الله صـلی الله علیه و آله ربّما أخذته الشـقیقة فیلبث الیوم والیومین لا یخرج، فلما نزل بخیبر [خیبر] أخذته الشقیقة فلم یخرج إلی الناس، و إن أبابکر أخذ رایة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم نهض فقتل [فقاتل] قتالاً شدیداً ثم رجع. (2)

این روایت دلالـت صـریح دارد که پیامبر صـلی الله علیه و آله به جهت سـردرد بیرون نیامدنـد و ابوبکر خودش پرچم را گرفت و به سوی میدان رهسپار گردید.

و در روایت طبری، بیهقی و دیگران پس از مطلب گذشته افزوده شده:

[576/ 30] فأخـذها عمر فقاتل قتالاً شدیـداً هو أشـدّ من القتال الأول ثم رجع، فأخبر بذلك رسول الله [صـلی الله علیه و آله] فقال: «أما والله لأُعطینها غداً رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله، یأخذها عنوة»... . (3)

1- أخـذ أبو بکر اللواء فلمّـا کان الغـد أخـذه عمر. (المناقب لابن المغازلي 156، تاریـخ مدینة دمشق 464/41، أسد الغابة 4/ 21، فتح الباري 3657 ارشاد الساري 6/ 366) فأخذ اللواء أبو بکر فانصـرف ولم یفتح له ثم أخذه من الغد عمر. (السـنن الکبری للنسائي 109/5، 179، دلائـل النبوة للبیهقي 4/ 210 تاریـخ مدینة دمشق 42/ 92 - 93، الریاض النضرة 3/ 151، أسد الغابة 4/ 334، الإصابة 6/ 36، مجمع الزوائد 150/6 - 151، البدایة والنهایة 4/ 212 و 373/7، إمتاع الأسماع 11/ 286، کنز العمال 10/ 463 تذکر: در مسند أحمد 353/5، و السیرة النبویة لابن کثیر 3/ 353 - 354 نام عمر نیست)

2- قال الحاکم النیسابوري: هذا حدیث صحیح الإسناد، [و] لم یخرجاه. (المستدرك 3/ 37).

3- تاریخ الطبري 2/ 300 - 301، و رجوع شود به دلائل النبوة للبیهقي 4/ 211 - 212، الکامل لابن الأثیر 2/ 219 تاریخ أبي الفداء 1/ 140، المنـاقب للخوارزمي/ 167، تاریخ الإسـلام للذهبي 2/ 410، إمتاع الأسـماع 11/ 292، البدایـة والنهایة 4/ 213، السیرة النبویة 354/3، نهایة الأرب 252/17

نکته سوم:

در ضمن روایت شماره 1095 از سعد بن ابی وقاص خواهد آمد که:

فقال رسول الله صـلی الله علیه و آله: الأُعطینّ الرایة رجلاً یحبّ الله و رسوله، و یحبّه الله و رسوله» - في ثناء کثیر أخشی أن أُخطئ بعضه. (1)

پس پیامبر صـلی الله علیه و آله در کنار جمله معروف: «لأعطینّ الرایة... » امیرالمؤمنین علیه السـلام را به ثنای فراوان ستوده، ولی سعد بن ابی وقاص مدعی است که ترسیده نتواند آن را درست به صورت کامل بیان نماید لذا از نقل آن صرف نظر کرده است!

واکنش هشتم: جعل روایت برای دیگران

در برابر این فضیلت نیز روایتی از ابو هریره معلوم الحال نقل گردیده که:

قام رسول الله صـلی الله علیه و آله علی المنبر وبیـده کتاب فقال: لأعطینّ هـذا الکتاب رجلاً یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله، قم یا عثمان بن أبي العاص، فقام عثمان بن أبي العاص فدفعه إلیه. (2)

ولی گذشته از ابوهریره راوی دیگر آن اسماعیل بن یعلی نیز ضعیف است.

1- رجوع شود به مسـند الشاشي 1/ 126 - 127، تاریخ مدینة دمشق 42/ 116 - 118، جامع الأحادیث (جمع الجوامع) 16/ 503. قال الحافظ الکنجي: هذا حدیث حسنٌ، و أطرافه صحیحة. (کفایة الطالب 285 - 287)

2- المعجم الأوسط للطبراني 1/ 239 - 240، مجمع الزوائد 9/ 371 و فیه إسماعیل ابن یعلی أبو أمیة و هو ضعیف.

14- بازگشت خورشید برای علی علیه السلام

اشاره

[1 /577] محدّثان و بزرگان فقهای عامه نقل کرده اند که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله سر بر دامان علی علیه السلام نهاده و به خواب رفت خورشید غروب کرد و هنگامی که آن حضرت بیدار شد علی علیه السلام یادآوری نمود که نماز عصر را بجای نیاورده، پیامبر صلی الله علیه و آله دعا نمود که: (اللهمّ إِنّهُ كَانَ في طَاعَتِكَ وَ طاعَةِ رَسولِكَ فَارْدُدْهَا عَلَيهِ) یعنی: خدایا علی به اطاعت تو و پیامبرت مشغول بوده پس خورشید را بر او برگردان. خورشید بازگشت و حضرت علی علیه السلام نمازش را بجای آورد.

اعتبار سند روایت

این حدیث را جماعتی از جمله طبرانی (متوفی 360) نقل کرده، شافعی (متوفی 204) بر طبق آن فتوا داده و طحاوی (متوفی 321) و قاضی عیاض (متوفی 544) - بلکه بنابر گفته خفاجی مصری (متوفی 1069) بسیاری از پیشوایان حدیث - حکم به صحت آن کرده اند. (1)

1- رجوع شود به المعجم الکبیر 144/24 - 145، 149 - 151، شرح مشکل الآثار 94/3، تحفة الأخیار بترتیب شرح مشکل الآثار 1939، مقدمة شرح معاني الآثار 46/1، إمتاع الأسماع 5/ 26 -30، سبل الهدی والرشاد 9/ 437، السیرة الحلبیة 2/ 103، الصواعق المحرقة 128. ابن رشد (متوفی 520)، ابوزرعه عراقی (متوفی 826)، عینی (متوفی 855)، قسطلانی (متوفی صلّی العصر وکان ذلك بخیبر. والحدیث صححه الطحاوي و عیاض، و أخرجه جماعة منهم الطبراني بسند حسن، و أخطأ من جعله موضوعاً کابن الجوزي، و قواعدنا لا تأباه. (حاشیة رد المحتار 1/ 389 و مراجعه شود به تحفة الأخیار بترتیب شرح مشکل الآثار 193/9، مقدمة شرح معاني الآثار للطحاوي 46/1 الشفا بتعریف حقوق المصطفی 284/1، سبل الهدی والرشاد 9/ 437، الصواعق المحرقة 128) در حاشیه إمتاع الأسماع 5/ 26 به نقل از المواهب اللدنیة 2/ 528 - 530 - آمده است: ورواه الطبراني في معجمه الکبیر بإسناد حسن، کما حکاه شیخ الإسلام ابن العراقي في شرح التقریب، عن أسماء بنت عمیس.

اهمیت روایت

حدیث ردّ شمس را احمد بن صالح (متوفی 248) - استاد بخاری - و دیگر مشایخی که در طبقه او هستند نقل کرده اند.

بخاری در صحیح خود از او روایت نموده و درباره اش گفته: او مورد اطمینان و راستگو است.

احمد بن صالح با دو سند صحیح روایت را نقل کرده و سپس می گوید: سزاوار است کسی که در مسیر دانش واقع شده از حفظ حدیثی که نام راویان این حدیث را در بر دارد خودداری ننماید؛ زیرا این قضیه از بزرگ ترین نشانه های نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله است. (1)

دفاع علمای عامه از اعتبار روایت

قاضی عیاض در کتاب الشفا می گوید طحاوی در مشکل الآثار با دو سند از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که:

1- الشفا بتعریف حقوق المصطفی صلی الله علیه و آله 284/1.

[2/578] سـر پیامبر صـلی الله علیه و آله بر دامان علی علیه السـلام بود و بر آن حضـرت وحی نازل شد، علی علیه السـلام نماز عصر را نخوانده بود و خورشـید غروب کرد. [پس از انقضاء وحی] پیامبر صـلی الله علیه و آله از آن حضرت پرسید: آیا نماز خوانده ای؟ حضرت عرض کرد: نه. پیـامبر صـلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت که: «خـدایا، علی به اطاعت تو و پیامبرت مشـغول بود، پس خورشـید را برای او برگردان». اسـماء می گویـد: ما به چشم خود دیدیم که خورشـید پس از آن که غروب کرده بود بازگشت و بر کوه و زمین تابید. این قضیه در سرزمین صهباء (نزدیک خیبر) واقع شد.

طحاوی گفته: این دو حدیث ثابت است و راویان آن ثقه و مورد اطمینان هسـتند. و سپس کلام گذشته احمد بن صالح - استاد بخاری - را نقل کرده است.

خفاجی مصری (متوفی 1069) در شـرح شـفا می نویسد: بعضی از شارحان بر قاضی اعتراض کرده اند که این حدیث جعلی و ساختگی است و راویان آن مورد خدشه واقع شده و دروغگو و حدیث پردازند.

سپس در ردّ آن هـا می گویـد: حق بر خلاف این است، این معترض فریب کلام ابن الجوزی را خورده و نمی دانـد که بیشتر مطالب کتاب موضوعـات ابن الجوزی باطل است. خاتم الحفاظ سـیوطی و همچنین سـخاوی و ابن صـلاح گفته انـد او بسـیاری از روایات صـحیحه را جعلی و ساختگی معرفی کرده است!

خفاجی پس از آن نوشـته: قاضـی عیاض این حدیث را صحیح و تعدد طرق و اسناد آن را شاهد صحت و اعتبارش دانسته است، پیش از او هم بسـیاری از پیشوایان علم حـدیث - ماننـد طحاوی - حکم به صـحت آن کرده انـد و ابن شاهین ابن منـده ابن مردویه نیز آن را روایت نموده، و طبرانی گفته: این حدیث نیکو است.

سیوطی در این زمینه رساله ای جداگانه تألیف کرده و نام آن را «کشف اللبس

عن حدیث ردّ الشـمس» نهاده و گفته که پیش از من نیز ابوالحسن فضـلی دست به چنین نگارشـی زده او اسناد فراوان برای آن نقل نموده و صحت آن را به گونه ای که بیش از آن تصور نمی شود اثبـات کرده و از اشـکالات و مناقشـات بی جای ابن الجوزی در راویان این حـدیث پاسخ داده است.

این احمد بن صالح که در کلام طحاوی آمده ابوجعفر طبری حافظ ثقه و مورد اطمینان است که اصحاب سنن از او نقل می کنند و برای او همین بس که بخاری در صحیح از او روایت می کند.

بنابر این، گفتار ابن تیمیه و ابن الجوزی که این حدیث جعلی است، از اعتبار ساقط است و گزافه گویی آن دو بشمار می رود. (1)

1- قال القاضي عياض - في الشفا -: و خرج الطحاوي في مشكل الحديث عن أسماء بنت عميس من طريقين أنه صلى الله عليه و آله كان يوحى إليه و رأسه في حجر علي [عليه السـلام] فلم يصل العصـر حتى غربت الشـمس، فقال رسول الله صـلى الله عليه و آله: «اصـليت يا علي»؟ فقال: لا، فقال رسول الله صـلى الله عليه و آله: «اللهم إنه كان في طاعتك وطاعة رسولك فاردد عليه الشـمس» قالت أسماء: فرأيتها غربت، ثم رأيتها طلعت و وقفت على الجبال والأرض و ذلك بالصـهباء. قال: و هـذان الحديثان ثابتان، و رواتهما ثقات. و حكى الطحاوي عن أحمـد بن صالـح كـان يقول: لا ينبغي لمن سبيله العلم التخلّف عن حفظ حـديث أسـماء ؛ لأنه من علامات النبوة... و قال الخفاجي المصـري فى شـرح الشـفا: و اعترض عليه بعض الشـراح و قـال: إنه موضوع و رجاله مطعون فيهم، كـذابون و وضاعون، ولم يـدر أن الحق خلافه، والـذي غرّه كلام ابن الجوزي، ولم يقف على أن كتابه أكثره مردود، و قد قال خاتمة الحفاظ السـيوطى - و كذا السـخاوي -: إن ابن الجوزي في موضوعـاته تحامـل تحاملاـ كثيرا حتى أدرج فيه كثيرا من الأحـاديث الصـحيحة، كما أشار إليه ابن الصـلاح. و هـذا الحـديث صححه المصنف - يعني القاضي عياض - و أشار إلى أن تعدد طرقه شاهد صدق على صحته، وقد صححه قبله كثير من الأئمة كالطحاوي، و أخرجه ابن شاهين وابن منـدة و ابن مردويه والطبراني في معجمه و قال: إنه حسن، و صـنف السـيوطي في هـذا الحـديث رسالـة مسـتقلة سمّاها: كشف اللبس عن حديث ردّ الشـمس، وقال: إنه سـبق بمثله لأبي الحسن الفضـلي، أورد طرقه بأسانيد كثيرة، و صـححه بما لا مزيد عليه، و نـازع ابن الجوزي في بعض من طعن فيه من رجـاله. و أحمـد بن صالـح المـذكور في كلام الطحاوي هو أبو جعفر الطبري الحافظ الثقة، روى عنه أصـحاب السـنن، و يكفي في توثيقه أن البخاري روى عنه في صـحيحه، فلا يلتفت إلى من ضعفه، و طعن في روايته. و بهذا أيضاً سـقط ما قاله ابن تيمية وابن الجوزي من أن هذا الحديث موضوع ؛ فإنه مجازفة منهما. مراجعه شود به الشفا بتعريف حقوق المصطفى صلى الله عليه و آله284/1، نسـيم الرياض، شرح الشفا الشهاب الدين أحمد الخفاجي 11/3 - 12، مقدمة شرح معاني الآثار للطحاوي (46/1

صالحی شامی (متوفی 942) از عده ای از حافظان و دانشـمندان علم حدیث حکم به صحت، حُسن و اعتبار حدیث رد شمس و همچنین انکار و اعتراض آنان بر ابن الجوزی را نقل کرده و سـپس خود به پاسخ از شـبهات ابن الجوزی ابن تیمیه و.... پرداخته و در آخر سوگند یاد کرده که من هیچ گرایشی به تشیع ندارم (و این صرف بحث علمی بود که طرح کردم) !! (1)

تألیفات مستقل در حدیث ردّ الشمس

عده ای از اعلام اهل تسنن تألیف مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارند، مانند:

1. حدیث ردّ الشمس، أبو الفتح محمد بن الحسین الأزدی الموصلی (متوفی 377)

2. جزاز (جواز) ردّ الشمس، ابو عبد الله جُعَل، حسین بن علی بصری بغدادی کاغذی معتزلی حنفی (متوفی 369)

1- سبل الهدی والرشاد 9/ 437 - 440.

3. بیان رد الشـمس علی أمیر المؤمنین علیه السـلام = (جزء في) طرق حدیث ردّ الشـمس، ابوالحسن شاذان الفضلی (قرن چهارم) حافظ سیوطی (متوفی 911) کتاب او را به صورت کامل در اللآلي المصنوعة 1/ 338 - 341 آورده است.

4. مسألة في تصحیح ردّ الشمس وإرغام النواصب الشمس، حاکم حسکانی (قرن پنجم). (1)

5. حدیث ردّ الشمس، أخطب خوارزم، ضیاء الدین أبو المؤید موفّق بن أحمد حنفی مکّی خوارزمی (متوفی 568)

6. (جزء في) جمع طرق ردّ الشمس، ابو علی محمد بن اسعد عبیدلی جوانی مصری نسابه (متوفی 588)

7. کشف اللبس عن (في) حدیث ردّ الشمس، حافظ سیوطی (متوفی911)

8. مزیل اللبس عن حدیث ردّ الشمس، شمس الدین دمشقی، أبو عبدالله محمد بن یوسف صالحی (متوفی 942)

علامه شیخ محمد باقر محمودی قدس سره در کتاب «کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس» دو اثر اخیر را به صورت کامل آورده است.

واکنش مخالفان

واکنش اول و دوم: تضعیف بی جای سندی و مجعول دانستن روایت

اشاره

با وجود تصریح بزرگان اهل تسنن به اعتبار سند این حدیث، ابن کثیر دمشقی می گوید:

1- قال الـذهبي: الحسـکاني القاضـي المحدّث... الحنفی الحاکم و یعرف ب-: ابن الحذاء، شـیخ متقن ذو عنایة تامة بعلم الحدیث... و وجدت له مجلساً یدلّ علی تشـیعه و خبرته بالحدیث، و هو تصـحیح خبر رد الشمس لعلی رضی الله عنه [علیه السلام] و ترغیم النواصب الشمس. (تذکرة الحفاظ 3/ 1200)

این روایت با سند معتبر نقل نشده است! (1)

ابن تیمیه - پس اشاره به نقل عده ای از محدّثین - می نویسد:

لکن اهل تحقیق از دانشمندان علم حدیث آن را دروغ و ساختگی می دانند چنان که ابن الجوزی گفته است. (2)

ابن الجوزی می گوید:

بدون شکّ حدیث ردّ الشمس باطل است، من کسی جز ابن عقده را متهم به جعل آن نمی دانم. (3)

پاسخ

کلمات محققان و دانشمندان علم حدیث بلکه تألیفات مستقل آن ها در این زمینه گذشت و عدم اعتبار کلام ابن تیمیه و ابن الجوزی معلوم گردید.

سبط ابن الجوزی در ردّ کلام پدر بزرگش می گوید: او ادعایی بدون دلیل نموده است؛ زیرا راویان آن همه ثقه و عادل هستند و اشکالش در مورد ابن عقده وجهی ندارد چون وی به عدالت مشهور است، از این جهت که ابن عقده فضائل اهل بیت را نقل می کرده او را به رفض نسبت داده اند. (4)

و فتنی هندی (متوفی 986) نیز کلام ابن الجوزی را نقل کرده که گفته: حدیث اسماء در ردّ الشمس به دو سند نقل شده، در یکی فضیل بن مرزوق

1- هذا الحديث ضعيف و منكر من جميع طرقه فلا تخلو واحدة منها عن شيعي و مجهول الحال و شيعى و متروك. (البداية والنهاية 6/ 87)

2- منهاج السنة 8/ 165 و رجوع شود به المنتقى من منهاج الاعتدال 526.

3- الموضوعات 1/ 356

4- تذكرة الخواص 338/1.

وجود دارد که ضعیف است، و در طریق دیگر ابن عقده رافضی است و متهم به دروغ گفتن است.

سپس در رد و انکار آن گفته: فضیل شخص صدوق و راستگویی است، مسلم در صحیح و دیگر اصحاب سنن اربعه از او روایت کرده و بدان احتجاج و استناد نموده اند.

فتنی در ادامه می گوید: ابن عقده هم از بزرگان حفاظ است که توثیق شده و او را تضعیف نمی کند مگر متعصبی تازه به دوران رسیده !... جماعتی از حفاظ تصریح به صحت این حدیث کرده اند، مانند قاضی عیاض. (1)

1- قال الشيخ جمال الدين محمد طاهر الفتني الهندي (المتوفى 986) - بعد قول ابن الجوزي: حديث أسماء في ردّ الشمس، فيه فضيل بن مرزوق ضعيف، وله طريق آخر فيه ابن عقدة، رافضي رُمي بالكذب، و رافضي كاذب -: قلت: فضيل صدوق، احتج به مسلم والأربعة. وابن عقدة من كبار الحفاظ، وثقه الناس، وما ضعفه إلا عصري متعصب. والحديث صرح جماعة بتصحيحه: منهم القاضي عياض... صرّح جماعة من الحفاظ بأنه صحيح. (تذكرة الموضوعات 96 و مراجعه شود به الأسرار المرفوعة للقاري 141) نگارنده گوید: محقق کتاب فضائل أمير المؤمنين عليه السلام تأليف ابن عقدة در مقدمه مطالبی در توثیق و تعظیم او از بزرگان عامه نقل کرده که نقل آن مناسب است: قال الدارقطني (المتوفى 385): كان أبو العباس ابن عقدة يعلم ما عند الناس ولا يعلم الناس ما عنده. و قال: أجمع أهل الكوفة أنه لم ير من زمن عبد الله بن مسعود إلى زمن ابن عقدة أحفظ من ابن عقدة. (تاريخ بغداد 5/ 16، 18) و قال: إني أشهد أن من اتهمه بالوضع فقد كذب. (لسان الميزان 1/ 265)] و قال الخطيب البغدادي (المتوفى 463) كان حافظا عالما مكثرا، جمع التراجم والأبواب والمشيخة، و أكثر الرواية، وانتشر حديثه، و روى عنه الحفاظ و الأكابر. (تاريخ بغداد 14/5) و قال ابن الجوزي (المتوفى 597): كان من أكابر الحفاظ. (المنتظم 14/ 35) و قال سبط ابن الجوزي (المتوفى 654): ابن عقدة مشهور بالعدالة. (تذكرة الخواص (338/1) و قال الذهبي (المتوفى 748): حافظ العصر والمحدّث البحر، أبو العباس، أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي. كان إليه المنتهى في قوة الحفظ وكثرة الحديث، و صنّف و جمع و ألف في الأبواب والتراجم. (تذكرة الحفاظ 3/ 389) و قال أيضاً: الحافظ العلامة، أحد أعلام الحديث، و نادرة الزمان، و صاحب التصانيف و هو المعروف ب-: الحافظ ابن عقدة. و كتب منه ما لا يحدّ ولا يوصف، عن خلق كثير بالكوفة و بغداد و مكة، و جمع التراجم والأبواب والمشيخة وانتشر حديثه و بعد صيته. (سير أعلام النبلاء 340/15) و قال ابن كثير (المتوفى 774): كان من الحفاظ الكبار سمع منه الطبراني والدارقطني و ابن الجعابي و ابن عدي وابن المظفر وابن شاهين... يقال: إنه كان يحفظ نحواً من ست مائة ألف حديث، منها ثلاث مائة ألف في فضائل أهل البيت [عليهم السلام] !! (البداية والنهاية 11/ 236) نگارنده گوید: عسقلانی گفته: و قال أبو على الحافظ: ما رأيت أحداً أحفظ لحديث الكوفيين من أبي العباس ابن عقدة، فقيل له ما يقول له بعض الناس فيه، فقال: لا يُشتغل بمثل هذا، أبو العباس إمام حافظٌ، محله محلّ من يسأل عن التابعين و أتباعهم، فلا يسأل عنه أحد من الناس.... و قال مسلمة ابن قاسم: لم يكن في عصره أحفظ منه. (لسان الميزان 1/ 265 - 266) و قال الجرجاني: كان صاحب معرفة و حفظ و مقدّم في هذه الصناعة... و قد كان من المعرفة والحفظ بمكان... ولم أجد بداً من ذكره؛ لأني شرطت في أول كتابي هذا أن أذكر فيه كل من تكلّم فيه متكلّم... ولولا ذلك لم أذكره للذي كان فيه من الفضل والمعرفة. (الكامل لابن عدي 1/ 206)

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) می نویسد: عده ای در صحت این حدیث تردید کرده بلکه بعضی به صورت قطعی آن را ساختگی دانسته اند ولی عده ای دیگر آن را صحیح دانسته اند و حق با گروه دوم است.

در روایت صحیح از اسماء نقل شده که گفته: دیدم خورشید پس از غروب برگشت تا جایی که نور آن بر کوه و زمین دیده شد علی علیه السلام وضو گرفت و نماز عصر را بجای آورد پس از آن خورشید (برای بار دوم) غروب کرد.

و این، دو نظریه را ردّ می کند: 1. نظریه کسانی که گفته اند: خورشید در آسمان توقف کرد نه این که غروب کند و برگردد.

2. نظریه ای که گفته: حرکت خورشید کُند شد (تا حضرت نماز بخواند). (1)

پاسخ دندان شکن اهل تسنن به ابن تیمیه

گذشت که ابن تیمیه می گوید:

دانشـمندان محققین و کسانی که با حدیث آشـنایی دارند حدیث بازگشت خورشید برای علی [علیه السلام] را ساختگی و دروغ می دانند. (2)

با آن که خودش چند سطر پیش از این نوشته بعضی مانند طحاوی و قاضی عیاض آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده اند.

یکی از محـدّثین معاصـر اهل تسـنن می گوید: ابن تیمیه چون دیده طحاوی این حدیث را معتبر و نیکو دانسـته و اعتبار آن را اثبات نموده (برآشفته و) با زبانی تند و تیز و بیانی صریح به ردّ (و جسارت به) او پرداخته است.

به خـدا سوگنـد، طحاوی در علم حـدیث از هزاران ابن تیمیه برتر و بالاتر است ابن تیمیه لیاقت نـدارد گرد خاک نعلین طحاوی باشـد (چه رسد که به خواهد در صلاحیت و دانش او مناقشه نماید)! (3)

واکنش سوم: اشکال در مفاد!

محمد الصبان مصری (متوفی 1206) با حکم به اعتبار آن - به جهت آن که طحاوی و قاضی عیاض این روایت را صحیح و شیخ الإسلام ابوزرعه آن را

1- المنح المكية في شرح الهمزية 327 و رجوع شود به الصواعق المحرقة 128.

2- منهاج السنة 165/8.

3- أسانيد فضائل أمير المؤمنين عليه السلام للشيخ باسم الحلّي 2/ 427 به نقل از قواعد في علوم الحديث للإمام التهانوي الحنفى 441

نیکو و معتبر دانسته و عده ای هم از او پیروی کرده اند - می گوید:

در این مطلب اشکال شده که با غروب خورشید، نماز قضا شده و بازگشت آن سودی ندارد. (1)

سپس خودش پاسخ می دهد که: (همان گونه که با غروب خورشید نماز قضا می شود) با بازگشت خورشید وقت آن هم بر می گردد (زیرا اوقات نماز امری است تعبدی که جعل آن به دست شارع مقدس است، وما را متعبد نموده به انجام آن پیش از غروب، و خودش نیز ما را متعبّد نموده که با بازگشت خورشید نماز ادائی است و قضا نیست). (2)

واکنش چهارم: ادعای تنافی با روایات دیگر!

گفته شده: روایت بازگشت خورشید برای علی علیه السلام با روایتی که می گوید: خورشید برای کسی جز حضرت یوشع علیه السلام برنگشته است تنافی دارد. (3)

پاسخ

خفاجی مصری (متوفی 1069) می گوید این مطلب دو جواب دارد:

اول: این حدیث قبل از قضیه خیبر و ردّ شمس برای امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شده (و خبر از گذشته است)، پس با بازگشت خورشید بعد از آن تنافی ندارد.

دوم: حصر در این روایت اضافی و نسبی است یعنی در امت های گذشته خورشید برای کسی جز حضرت یوشع [علیه السلام] برنگشته و منافاتی با بازگشت

1- و رجوع شود به الموضوعات لابن الجوزي 357/1 منهاج السنة 170/8 مرآة الزمان 443/6

2- اسعاف الراغبين بهامش نور الابصار 177

3- رجوع شود به الموضوعات لابن الجوزي 1/ 357

خورشید در این امت ندارد. (1)

ابن حجر عسقلانی روایت معتبری نقل کرده که در جایی دیگر نیز به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله، خورشید در طلوعش تأخیر داشته، سپس در وجه جمع ع آن با روایت مربوط به حضرت یوشع علیه السلام می گوید:

این حصر اضافی است و مراد آن است که برای انبیای گذشته خورشید برای کسی جز حضرت یوشع علیه السلام برنگشته ولی دلالت ندارد که در آینده برای پیامبر صلی الله علیه و آله برنمی گردد.

سپس روایت اسماء را در بازگشت خورشید برای امیرالمؤمنین علیه السلام از طحاوی، طبراني، حاکم و بیهقی نقل کرده و می گوید:

این در دلالت بر اعجاز رساتر (از دیگر معجزات) است و ابن الجوزی و ابن تیمیه خطا کرده اند که آن را ساختگی دانسته اند. (2)

واکنش پنجم: اعتراض به خدا !!

و بالاخره وقتی دستشان از همه جا کوتاه شد می گویند:

1- نسیم الریاض، شرح الشفا 3/ 11 و نیز رجوع شود به مرآة الزمان 443/6 - 444.

2- الحصر محمول علی ما مضی للأنبیاء قبل نبینا صلی الله علیه و آله فلم تحبس الشمس إلا لیوشع، و لیس فیه نفي أنها تحبس بعد ذلك لنبینا صلی الله علیه و آله. و روی الطحاوي والطبراني في الکبیر والحاکم والبیهقي في الدلائل، عن أسماء بنت عمیس: أنه صلی الله علیه و آله دعا - لمّا نام علی رکبة علي [علیه السلام] ففاتته صلاة العصر - فردّت الشمس حتی صلی علي [علیه السلام] ثم غربت، و هذا أبلغ في المعجزة، و قد أخطأ ابن الجوزي بإیراده له في الموضوعات، وکذا ابن تیمیة في کتاب الردّ علی الروافض في زعم وضعه. (فتح الباري 6/ 155)

در جنگ خندق نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب - که علی علیه السلام هم بین آن ها بود - قضا شد و خورشید برنگشت این جا فقط برای علی علیه السلام برگشت! (1)

پاسخ

اولاً: اگر برای پیامبری معجزه ای بود و برای دیگری نبود، یا پیامبر جایی معجزه ای داشت و جای دیگر نداشت، آیا مردم حق اعتراض دارند؟!

ثانیاً: روایت قضا شدن نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب در جنگ خندق معارض است به آن چه خفاجی مصری (متوفی 1069) به نقل از بزرگان اهل تسنن گفته که در واقعه خندق نیز خورشید متوقف شد تا آن که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را بجا آورد (پس آن جا هم نماز قضا نشده است) (2).

واکنش ششم: اتهام ناقلان به کذب و تشیع

واکنش هفتم: چرا این مطلب مشهور نشده است؟!

ابن حزم شیعیان را متهم به نهایت پررویی بی حیایی دروغگویی نموده که چنین گزارشی را نقل کرده اند ! (3) و ملا علی قاری (متوفی 1014) می نویسد:

یکی از علائم و امارات ساختگی بودن روایت آن است که ادعا شود

1- قال ابن كثير: يقال للروافض: أيجوز أن تردّ الشمس لأبي الحسن حين فاتته صلاة العصر، ولا ترد لرسول الله [صلى الله عليه و آله] و لجميع المهاجرين والأنصار و علي [عليه السلام] فيهم حين فاتتهم صلاة الظهر والعصر والمغرب يوم الخندق. (البداية والنهاية 87/6 - 88 و رجوع شود به منهاج السنة 170/8)

2- قال: نقل ابن حجر عن المصنف في الإكمال أن الشمس حبست لنبينا صلى الله عليه و اله في الخندق حين شغل عن صلاة العصر حتى أدركها أداءً. (نسيم الرياض، شرح الشفا 3/ 11)

3- ولا يختلفون [الرافضة] في أن الشمس ردّت على علي بن أبي طالب [عليه السلام] مرّتين، أفيكون في صفاقة الوجه وصلابة الخدّ و عدم الحياء والجرأة على الكذب أكثر من هذا على قرب العهد و كثرة الخلق؟! (الفصل فى الملل والأهواء والنحل 4/ 182)

امری ظاهر از پیامبر صـلی الله علیه و آله در حضور همه صـحابه اتفاق افتاده ولی آن ها بر کتمان آن اتفاق نموده انـد... مانند ادعای دروغ پردازترین گروه - اشاره به شـیعه -... و روایات آنان که خورشید برای علی [علیه السلام] بعد از نماز برگشت و همهٔ مردم دیدند؛ در حالی که این مطلب شهرت عظیمی ندارد و جز اسماء بنت عمیس کسی آن را نقل نکرده است. (1)

چنان که ملاحظه فرمودید: قاری این مطلب را به شیعه نسبت داده و آنان را دروغ پرداز ترین گروه معرفی نموده است.

و اشکال کرده که ممکن نیست همهٔ صحابه آن را کتمان کرده باشند.

پاسخ

پاسخ مطلب اول آن است که: از آن چه گذشت معلوم شد که این روایت در منابع عامه با اسناد معتبر نقل شده و اختصاص به شیعه ندارد. اگر دروغ پردازی است باید بزرگان اهل تسنن را هم دروغگو بداند. (2)

و امّا پاسخ مطلب دوم آن که: برخی از صحابه آن را نقل کرده اند و به سند معتبر روایت شده و البته عده ای آن را کتمان نمودند و حاکمان چنان رفتار نمودند که از اشتهار آن جلوگیری شد مانند بسیاری از حقایق دیگر در این امت و امت های گذشته

ابن کثیر دمشقی نیز گفته:

در مثل این مطلب که داعی برای نقل آن زیاد است خبر واحد

1- الموضوعات الکبری 413 و رجوع شود به منهاج السنة 8/ 171.

2- علامه امینی قدس سره بیش از 40 نفر از اعیان اهل تسنن که آن را روایت کرده اند نام برده است. (الغدیر 3/ 124 - 141)

پذیرفته نیست و باید به صورت متواتر یا مستفیض نقل شود. (1)

پاسخ

از پاسخ مطلب دوم قاری، پاسخ ابن کثیر معلوم گردید، گذشته از آن که روایات در این زمینه فراوان است. (2)

واکنش هشتم: حذف عبارت طحاوی از کتاب مشکل الآثار

عبارت طحاوی که درباره اعتبار روایات ردّ شمس گفته: (و هذان الحدیثان ثابتان و رواتهما ثقات) در مشکل الآثار مطبوع نیست، با آن که به نقل بزرگان اهل تسنن گذشت.

و این نیز از امانتداری ناقلان آثار و حافظان میراث دانش گذشتگان ! (3)

تذکر دو نکته:

نکته اول:

شگفتا از ابن کثیر، قاری، و... که به استناد روایت ابوهریره، بازگشت خورشید را برای حضرت یوشع علیه السلام می پذیرند و حکم به صحت آن می نمایند و نیازی به تواتر آن نمی بینند ولی روایات فراوان در بازگشت خورشید برای امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کرده و می گویند: چرا به تواتر نقل نشده است؟! (4)

1- البدایة والنهایة 87/6.

2- رجوع شود به مقدمه کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس شیخ محمد باقر محمودی قدس سره.

3- چنان که علامه امینی تذکر داده است. (الغدیر 3/ 129)

4- این نکته از لوامع الحقائق للآشتیانی 1/ 140 استفاده شد

نکته دوم:

مطلبی که فوق العـاده مهم است و بایـد مورد تأمل واقع شود آن که اگر روایت معجزه پیامبر صـلی الله علیه و آله با تمام اهمیتی که دارد و بازگشت خورشـید در آسمان که همه آن را دیده اند، با وجود اعتراف بزرگان اهل تسنن به صحت و اعتبار آن، به جهت اشتمال بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السـلام مورد مناقشه اشـکال، تکـذیب انکار تضـعیف کتمان و... قرار گیرد و سـعی و تلاش تمام بر مخالفت با آن بکار گرفته شود و ناقـل آن متهم به رفض گردد و جز عـده ای قلیل از نقل آن خودداری کننـد تا به دست فراموشـی سپرده شود آیا کتمان و انکار نص صریح بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بعید است؟!

ص: 794

15- تبلیغ سوره برائت/فقط علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است!

اشاره

بنابر روایات فراوان پیامبر صـلی الله علیه و آله ابوبکر را به مکه فرستاد تا آیات اول سوره توبه را برای اهل مکه قرائت نموده و به آن ها اعلام نماید که:

1. پس از گذشت امسال مشرکین دیگر نمی توانند حج بجا آورند.

2. نباید کسی با بدن عریان طواف خانه خدا نماید.

3. جز افراد با ایمان کسی وارد بهشت نمی شود.

4. هر کس با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمانی دارد تا آخر مدتی که تعیین شده مهلت دارد.

5. و (نکته آخر آن که) خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از مشرکین بیزارند.

سپس به علی علیه السلام فرمود: «خودت را به ابوبکر برسان و او را نزد من برگردان، و این پیغام را تو ابلاغ کن». [امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان حضـرت را امتثال فرمود و پس از آن] ابوبکر گریه کنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و پرسید: آیا اتفاقی افتاده (دربارهٔ من چیزی نازل شـده یا خبری از عالم بالا رسـیده)؟! حضـرت در ضـمن پاسخ فرمود: «.... أمرتُ ألّا یبلغه إلّا أنا أو رجل منّي»، یعني: من از جانب خدا مأمور شدم که آن پیغام را یا خود برسانم یا توسط کسی که از من باشد. (1)

[579/ 1] أخرج أحمد، عن أبي بکر...: أن النبي صلی الله علیه و آله بعثه ببراءة إلی أهل

1- برای اطلاع از تفصیل این روایات رجوع شود به تشیید المطاعن 2/ 175 - 276.

مكة: «لا يحجّ بعد العام مشـرك، ولا يطوف بالبيت عريان، ولا يدخل الجنة إلّا نفس مسلمة، و من كان بينه و بين رسول الله صلى الله عليه و آله مـدّة فأجله مـدّته، والله برئ من المشـركين و رسوله». قال: فسار بها ثلاثاً، ثم قال لعلى عليه السـلام: (اِلْحَقْهُ فَرُدَّ عَلَيَّ أَبَا بَكْرٍ وَ بَلِّغْهَا) ففعل، فلما قدم على النبي صلى الله عليه و آله بكي، قال: يا رسول الله، حدث فيّ شيء؟! قال: «ما حَدَثَ فيکَ إلّا خَيرٌ ، ولكِن اُمِرتُ أن لا يُبَلِّغَهُ إلّا أنَا أو رَجُلٌ مِنّى». (1)

[580/ 2] عن أنس: أن النبي صلى الله عليه و آله بعث ببراءة مع أبي بكر، فلما بلغ ذا الحليفة قال: «لا يبلغها إلّا أنا أو رجل من أهل بيتى»، فبعث بها مع علي [عليه السلام]. (2)

[581/ 3] عن أنس بن مالك: ان رسول الله صـلى الله عليه و آله بعث ببراءة مع أبي بكر إلى أهل مكـة فلما بلغ ذا الحليفـة بعث اليه فردّه و قال: «لاَ يَذْهَبُ بِهَا إِلاَّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِى» فبعث علياً [عليه السلام]. (3)

* و در ضـمن روايت معتبرى از ابن عباس خواهد آمد كه: پيامبر صـلى الله عليه و آله ابوبكر را براى ابلاغ سوره توبه فرسـتاد، سـپس على عليه السلام را پشت سر او فرستاد كه آن را از او بگيرد و فرمود: (لا يَذْهَبُ بِها إلا رَجُلٌ هُوَ مِنّي وَأَنَا مِنهُ).

يعنى: آن را ابلاغ نمى كند مگر كسى كه از من باشد و من از او باشم. (4)

1- مسند أحمد 3/1

2- مسند أحمد 3/ 212: حـدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا عبد الصـمد وعفان، قالا: حدثنا حماد -المعنى - عن سـماك، عن أنس بن مالك

3- حـدثنا الفضل بن الحباب، قال: حـدثنا محمـد بن عبـد الله الخزاعي، قال: حـدثنا حماد بن سـلمة، عن سـماك بن حرب، عن أنس بن مالك.... (فضائل اميرالمؤمنين عليه السـلام لأحمـد بن حنبل 147 - 148، 253 - 254 شماره 69 212، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 694، 795 - 796، شماره 946، 1090 (طبعـة دار ابن الجوزي، الريـاض)، وصـى الله بن محمـد عبـاس در تعليقه فضائل الصحابة حكم به اعتبار آن نموده و گفته: إسناده حسنٌ.

4- رجوع شود به دفتر چهارم پيوست چهارم، به نقل از مسند احمد 330/1 - 331 و... .

سند روایت

هیثمی دربارهٔ روایت اول گفته: این حدیث را احمد با سـندی که راویان آن ثقه و مورد اطمینان هسـتند نقل کرده، (1) احمد محمد شاکر، ابوعبدالله مصطفی بن العدوی و... نیز آن را صحیح دانسته اند. (2)

ابن حجر عسقلانی در مورد روایت دوم گفته: این روایت را احمد به سند نیکو و معتبر نقل کرده است. (3)

وصی الله بن محمد عباس حکم به اعتبار روایت سوم نموده است. (4)

و حاکم حسکانی گفته: جماعتی آن را از حماد بن سلمه این گونه نقل کرده اند. (5)

و شرح اعتبار سند روایت اخیر در جای خودش خواهد آمد. (6)

تألیف مستقل در تبلیغ سوره برائت

«دراسـة في تبليغ آيات البراءة» تألیف هاشم موسوی مشـتمل است بر روایات متعدد از 13 صحابی و 73 تن از اعلاـم و حفّاظ و مؤلفین اهل تسنن.

1- قال الهيثمي: رواه أحمد، و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 3/ 238 - 239)

2- مسند أحمد 1/ 168 شماره 4 (طبعة دار الحديث، القاهرة)، الصحيح المسند من فضائل الصحابة 121.

3- فتح الباري 8/ 241: و أخرج أحمد بسند حسن.

4- تعليقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 694/2، 795 - 796، شماره 946، 1090 (طبعة دار ابن الجوزى الرياض).

5- شواهد التنزيل 305/1

6- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».

شواهد دیگر

[582/ 4] عـامه به سـند صـحیح روایت کرده انـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «علي منّي وأنا منه، ولا يؤدّي عنّي إلّا أنا أو علي» یعني: علی از من است و من نیز از علی هستم کسی از جانب من ادا نمی کند مگر خودم یا علی.

ترمذی، گذشتگان و معاصران اهل تسنن حکم به صحت این روایت نموده. (1)

و دکتر صاعدی گفته: این حدیث با اسناد متعدد از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است. (2)

این حدیث در بسیاری از مصادر عامه نقل شده است. (3)

1- قال الترمذي: هذا حديث حسن غريب صحيح (سنن الترمذي 5/ 299 - 300) ذهبی گفته: رواه ابن ماجة في سننه عن سويد، فوافقناه بعلو. (سير أعلام النبلاء 8/ 212) و محقق کتـاب در پاورقی افزوده: و أخرجه أحمـد من طريق يحيى بن آدم، و ابن أبي بكير، قالا: حـدثنا إسـرائيل، عن أبي إسـحاق، عن حبشـي بن جنادةٌ - و كان شـهد يوم حجة الوداع - قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «علی منی وأنا منه، لا يؤدّي عنّي إلا أنا أو علي». و هـذا إسـناده صـحيح، رجاله رجال الشـيخين. این حدیث در صـحاح الاحادیث مقدسـی ها نیز آمده است. (صـحاح الاحاديث فيما اتفق عليه أهل الحديث 453/5 (تحقيق و تعليق دكتر حمزة أحمـد الزين). البانی نیز حکم به صـحت آن کرده است. (السراج المنير 2/ 689 - 691، صحيح الجامع الصغير و زوائده 2/ 752 شماره 4091 و در تعليقه بر كتاب السنة لابن أبي عاصم 552 گفته: الطرف الأخير من الحـديث صـحيح، فإن له شواهـد) حمزة احمد زين در تعليقه مسـند أحمد 13/ 394، 396 شماره 17435، 17441 گفته: اسـناده صحيحٌ. و در مورد شماره 17439، 17440 گفته: اسـناده حسنٌ. وصي الله بن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة لاحمد بن حنبل 2/ 742 حکم به اعتبار آن نموده و گفته: حسنٌ صحيح لغيره. و رجوع شود به: الجامع الصحيح مما ليس في الصحيحين 49/4.

2- فضائل الصحابة 408/6 - 409.

3- مسند أحمد 4/ 164 - 165 (روايات متعدد)، فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 193 - 194، 202 - 203، شماره 132، 145، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 735، 742 شماره 1010، 1023 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، سنن ابن ماجة 1/ 44، المصـنف لابن أبي شيبة 495/7، الآحاد والمثاني 183/3 السـنة لابن ابی عاصم 584 فضائل الصحابة للنسائي 15، السنن الكبرى للنسائي 5/ 45، 128 - 129، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 90 - 92، المعجم الكبير للطبراني 4/ 16 و 316/11 السيرة النبوية لابن هشام 4/ 972، شواهد التنزيل 319/1، شرح ابن ابی الحديد 168/6 و 7/ 288 و 291/16 و 17/ 195، 197، الرياض النضرة 3/ 133، تخريـج الأحـاديث والآثار للزيلعي،49/2، الجامع الصـغير 177/2 كنز العمـال 603/11، فيض القـدير 4 470، تفسـير الرازی 218/15، تفسـير البيضاوي 3/ 128، تفسـير ابی حيان الاندلسی 9/5، تفسـير ابن كثير 347/2، البداية والنهاية 5/ 44، 232 و 394/7، السيرة النبوية لابن كثير 69/4، 424، الدر المنثور 209/3، تاريخ مدينة دمشق 47/42، 345 - 346 (روايات متعدد)، أنساب الأشراف 2/ 107، مطالب السؤول 108 - 109، الصواعق المحرقة 122، بغية الطلب 3716/8، الاكتفاء للكلاعي/ 568، سبل الهدى والرشاد (297/11، السـيرة الحلبية 232/3، تحفـة الأحوذي 152/10. قال الصالحي الشامي في سـبل الهـدى والرشاد 297/11 و روى ابـن أبي شيبـة، و الإمـام أحمـد، والترمـذي - و قال: حسن صـحيح غريب -، والنسائي وابن ماجـة وابن أبي عامر [أبي عاصم] في السـنة، والبغوي،

والباوردي، وابن قانع، والطبراني في الكبير، والضياء....

[583/ 5] بغوی: «لا يؤدّي عنّي إلّا أنا أو علي» را در حسان ذکر کرده، (1)

و بخش دیگر یعنی: «هُوَ مِنِّي وَ انَا مِنهُ» نیز شواهد بسیار فراوان دارد.

[584/ 6] بخاری، حاکم، ذهبی، مقدسی، بغوی در صحاح و دیگران آن را با تعبیر: «أنت منّي و أنا منك» نقل کرده و معتبر دانسته اند. (2)

و همین مطلب در قضایای دیگر مانند جریان بریده و عمران بن حصین - با

1- مصابيح السنة 172/4 (دار المعرفة، بيروت) 2/ 450 (دار الكتب العلمية، بيروت).

2- صحيح البخاري 3/ 168 و 4/ 207 و 5/ 85، مصابيح السنة 172/4 (دار المعرفة، بيروت)، 450/2 (دار الكتب العلمية، بيروت)، الأحاديث المختارة 392/2 - 393 حديث 778 - 779، مسند أحمد 1/ 98، 108، 115، المستدرك 3/ 120، كنز العمال 11/ 755 و در تعليقه آن گفته: أخرجه الحاكم في المستدرك، و قال: صحيح و أقره الذهبي

عبارت: «إنّ عليّاً مِنّي وَانَا مِنْه» و مانند آن و در نبرد احد با تعبیر: «إنه منّي و أنا منه» با اسـناد معتبر آمده است به شـرحی که در عنوان آینده خواهد آمد.

فضیلت اختصاصی و ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام

گذشـته از آن که به سـند صـحیح از ابن عباس خواهـد آمد که جمله: «هُوَ مِنّي وَانَا مِنه» را در شـمار فضائلی بیان نموده که گفته: هیچ کس دارای آن نیست، (1) با توجه به فضاهای گوناگونی که روایت در آن صادر شده و همچنین شرح و توضیحی که علمای اهل تسنن دربارهٔ آن داشـته اند به خوبی روشن می شود که این فضـیلت ویژه امیرالمؤمنین علیه السـلام است و اختصاص به آن جناب دارد و دیگر صحابه را از آن هیـچ بهره ای نیست ؛ زیرا چنان که اخیراً گذشت پیامبر صـلی الله علیه و آله در کنار این مطلب - عزل ابوبکر از تبلیغ - فقط درباره او فرموده: (عَلِيٌّ مِنِّی وَأنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلا يُؤَدِّی عَنِّی إلّا أنَا أو عَلِيٌّ) یعني: علی از من است و من نیز از علی هسـتم، کسـی از جانب من ادا نمی کند مگر خودم یا علی.

به عباراتی که در قضیه عزل ابوبکر از ابلاغ آیات آغازین سوره توبه آمده توجه فرمایید:

[7/585] إِنَّهُ لاَ يُؤَدِّی عَنِّی إِلاَّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّی. (2)

[8 /586] لاَ يُبَلِّغُ [عنّي] غَيْرِي أَوْ رَجُلٌ مِنِّي. (3)

1- رجوع شود به پیوست چهارم: «برخی از ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».

2- السنن الکبری للنسائي 5/ 129، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائي 92، شواهد التنزیل 315/1، الدر المنثور 3/ 209.

3- صحیح ابن حبان 15/ 17، جامع البیان 10/ 85، تاریخ الطبري 2/ 383، الریاض- النضرة 3/ 132، شواهد التنزیل 1/ 315، المنتظم لابن الجوزي 3/ 373، الکامل ابن الأثیر 2/ 291، المختصر في أخبار البشر 1/ 150، تاریخ ابن خلدون 2/ ق 2/ 53، الدر المنثور 3/ 210، فتح الباري 239/8، تفسیر الآلوسی 10/ 44.

[587/ 9] و قال ابن أبي الحديد: والذي صحّ عندنا... قال [يعني اميرالمؤمنين عليه السلام في مناشدته أصحاب الشورى]: أفيكم من اؤتمن على سورة براءة، و قال له رسول الله صلى الله عليه و آله: (إِنَّهُ لاَ يُؤَدِّى عَنِّى إِلاَّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّى) غيري؟ قالوا: لا. (1)

همه روايات دلالت بر اين نكته دارد كه: «جز كسى كه از من باشد اين آيات را ابلاغ نمى كند»، بلكه در روايات معتبر و متعدد آن را مستند به فرمان و وحى از جانب خداوند دانسته و فرمود:

[588/ 10] ولكن أمرتُ أن لا يبلغه [يبلغ] إلّا أنا أو رجل منّي. (2)

[589/ 11] قد أمرت أن لا يؤدي عني إلا أنا أو رجل مني. (3)

[590/ 12] أنه أوحى إليّ ألا يؤدِّي عَنِّي إلّا أنا أو رجل مني. (4)

پس اين روايات معتبر به روشنى دلالت دارد كه ابوبكر از پيغمبر صلى الله عليه و آله نيست !! در روايات بريده عمران بن حصين و... كه در فضيلت چهارم گذشت (5) - پس از شكايت صحابه از على عليه السلام پيامبر صلى الله عليه و آله با تغيّر و نگاهى خشمگين از آن ها خواست كه دست از بدگويى از على عليه السلام بردارند و مكرّر فرمود: «از (جان) على

1- شرح ابن أبي الحديد 6/ 168.

2- پيش از اين به نقل از مسند أحمد 3/1 گذشت. قال الهيثمي: رواه أحمد و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 3/ 239) و مراجعه شود به مسند أبي يعلى 1/ 100، شواهد التنزيل 318/1، تخريج الأحاديث والآثار 2/ 51، كنز العمال 2/ 417.

3- شرح ابن أبي الحديد 16/ 291 و 17/ 195.

4- شرح ابن أبي الحديد 17/ 197

5- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 230

چه می خواهید؟ و پس از آن در ادامه مطالبی فرمود از جمله آن که: «علی از من است و من از او، او پس از من سرپرست اهل ایمان است».

چنان که پیش از این به سند صحیح گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

* (لاَ تَقَعْ فِی عَلِیٍّ فَإِنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدِی). (1)

* (ما لهم ولعلي إِنَّ عَلِیّاً مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی).

* (مَا تُرِیدُونَ مِنْ عَلِیٍّ؟ مَا تُرِیدُونَ مِنْ عَلِیٍّ؟ عَلِیٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِیٍّ، و عَلَيٌّ وَلِيُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي).

* (عَلِیٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِي، وَعَلِيٌّ وَلِيُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي). (2)

[591/ 13] در نبرد احد پس از فرار دیگران، و ثابت قدم ماندن امیرمؤمنان، و دفاع جانانه از پیامبر صلی الله علیه و آله، هنگامی که پرچمداران لشکر کفر به دست با کفایت مولا به هلاکت رسیدند جبرئیل به شگفت آمده و عرض کرد: واقعاً کار علی مواسات است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إنه منّي و أنا منه» علی از من است و من از علی. جبرئیل عرض کرد: «و أنا منکما» من نیز از شما هستم. (3)

این مطلب با تعابیری نزدیک به یکدیگر در منابع معتبر و متعدد اهل تسنن آمده و حکم به صحت آن شده است. (4)

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 270 - 271 روایت شماره: 148.

2- در هر سه مورد گذشته رجوع شود به دفتر نخست صفحه 231 - 232، روایت شماره 126

3- ابن الملقّن (متوفی 804) شارح بخاری، پس از نقل این روایت می نویسد: و فیه فضیلة ظاهرة له، یعنی در این روایت فضیلتی روشن برای علی علیه السلام است. (التوضیح بشرح الجامع الصحیح 305/20)

4- قال ابن أبي الحدید: فقد جاء في الأخبار الصحیحة، أنه قال: «یا جبریل، إنه منّي و أنا منه»، فقال جبریل: و أنا منکما. (شرح ابن أبي الحدید 7/ 219) وروی الطبري، عن محمد بن عبید الله بن أبي رافع، عن أبیه، عن جده، قال: لمّا قتل علي بن أبي طالب [علیه السلام] أصحاب الألویة أبصر رسول الله صلی الله علیه و آله جماعة من مشرکي قریش، فقال لعلي: «احمل علیهم»، فحمل علیهم، ففرّق جمعهم، و قتل عمرو بن عبدالله الجمحي، ثم أبصر رسول الله صلی الله علیه و آله جماعة من مشرکي قریش فقال لعلي: «احمل علیهم»، فحمل علیهم، ففرّق جماعتهم، و قتل شیبة بن مالك أحد بني عامر بن لؤي، فقال جبریل: یا رسول الله، إن هذه للمواساة! فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إنه منی و أنا منه»، فقال جبریل: و أنا منکما. قال: فسمعوا صوتا: لا سیف إلا ذو الفقار *** ولا فتی إلا علي (تاریخ الطبري 2/ 197 و مراجعه شود به الکامل لابن الأثیر 2/ 154) و عن جابر، قال:... فقال جبریل - یوم أحد -: یا محمد هذا - و أبیك - المواساة! فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «یا جبریل إنه منی» فقال جبریل علیه السلام: و أنا منکما. قال الهیثمي: رواه البزار، وفیه معلی بن عبد الرحمن الواسطي، و هو ضعیف جداً، وقال ابن عدي: أرجو أنه لا بأس به. (مجمع الزوائد 6/ 122 - 123) نگارنده گوید: بزار حکم به صحت آن نموده است. (مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 32/2 شماره 1377 - قال: صحیحٌ) و ابن خزیمه نیز در صحیح خودش 3/ 349 از معلّی روایت کرده پس او را ثقه و معتبر می داند. و عن أبي رافع، قال: لما قتل علي [علیه السلام] أصحاب

الألويـة قال جبريل عليه السـلام: يا رسول الله إن هـذه لهي المواساة، فقال النبي صـلى الله عليه و آله: «إنه منى و أنا منه» قال جبريل: و أنا منكما يا رسول الله. (مجمع الزوائد 114/6، قال الهيثمي: رواه الطبراني، وفيه حبان بن علي، و هو ضعيف، و وثقه ابن معين... و محمد بن عبيـد الله بن أبي رافع ضـعيف عنـد الجمهور، و وثقه ابن حبان) و مراجعه شود به فضائل اميرالمؤمنين عليه السـلام لأحمد بن حنبل 279 شماره 241 - 242 (تحقيق محقق طباطبائى)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 815 - 817 شماره 1119 - 1120 (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزى، الريـاض)، المعجم الكـبير للطبراني 1/ 318 تاريـخ مدينة دمشق 42/ 76، ذخائر العقبى 68، الرياض النضرة 131/3، جواهر المطالب 1/ 91، شرح ابن أبي الحديد 182/10 و 261/13 و 251/14، عمدة القاري 16/ 214، نظم درر السمطين 120، ربيع الأبرار 176/2، كنز العمال 13/ 144، ينابيع المودة 2/ 160

[592/ 14] در ضـمن روایت معتبری آمده است: پیامبر صـلی الله علیه و آله (و همراهانش) می خواستند از مکه خارج شوند که دخترک حضرت حمزه علیه السلام به دنبال آن ها راه

ص: 803

افتاده و صدا می زد: عمو عمو. حضـرت علی علیه السلام دست او را گرفته (به همراه خویش برد) و از حضرت زهرا علیها السلام خواست که از او نگهداری نماید. و فرمود: من به نگهداری او سزاوارترم زیرا او دختر عموی من است.

جنـاب جعفر بن ابی طـالب علیه السـلام فرمود: دختر عموی من هم هست و (علاـوه بر آن) خـاله او همسـر من است (پس بایـد نزد من باشد).

زید - پسـرخوانده پیامبر صلی الله علیه و آله - هم می گفت: او برادرزاده من است (پس نگهداری او بر عهده من است) و بدین ترتیب هر کـدام می خواسـتند از او نگهداری نمایند پیامبر صـلی الله علیه و آله چنین داوری فرمود که: چون خاله به منزله مادر است خاله اش از او نگهداری نماید (و به خانه جعفر برود). پس از آن دربارهٔ علی علیه السلام فرمود: «أنت منّي و أنا منك تو از من هستی و من از تو».

و به جناب جعفر فرمود: «تو در شکل و شمایل و خُلق و خوی به من شباهت داری» و به زید فرمود: تو برادر ما و مولا (یعنی آزاد شده) ما هستی». (1)

پس پیامبر صـلی الله علیه و آله برای هر کـدام ویژگی خاص خودش را بیان فرمود، برای زیـد آزاد شـده ما، برای جناب جعفر علیه السـلام شباهت در شمایل و... و برای امیرالمؤمنین علیه السلام امتیاز خاص و ویژه: «أنت منّي و أنا منك». (2)

1- صـحیح البخاري 3/ 168 و 5/ 85، و مراجعه شود به مسـند أحمـد 1/ 115، السـنن الکبری للبیهقي 5/8، دلائـل النبوة للبیهقي 4/ 338، السـنن الکبری للنسائي 5/ 127، 168، خصـائص أمیر المؤمنین علیه السـلام للنسائي،89، 151، صـحیح ابن حبان 11/ 230، البدایة والنهایة 4/ 267، سبل الهدی والرشاد 195/5. احمد محمد شاکر در تعلیقه مسـند أحمد 8/2 شماره 931 (طبعة دار الحدیث، القاهرة) گفته: إسناده صحیحٌ.

2- و در مسند أبي یعلی الموصلي 4/ 344 - 345 این گونه آمده است: «و أما أنت یا علي، فأنا منك وأنت وصیّی»، متن روایت به صورت کامل در شماره 952 خواهد آمد.

[593/ 15] احمد بن حنبل به سند معتبر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و أمّا أنت یا علي فَخَتْني و أبو ولدي، و أنا منك و أنت منّي. (1)

شرح روایت «علي منّي...» از زبان علمای اهل تسنن

شارح صحیح بخاری، حافظ ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) می نویسد:

«أنت منّي» یعنی تو به من پیوسته ای و با من پیوند خورده ای.

این «من» را اتصالیه گویند. (2)

شارح دیگر بخاری، عینی (متوفی 855) می گوید:

مقصود آن است که تو با من پیوند خورده ای نه از جهت پیامبری و نبوّت بلکه از جهت علم و دانش خویشاوندی و نسبت فامیلی. (3)

و در جای دیگر می نویسد:

یعنی تو در نَسَب، دامادی سابقه (درخشان) دوستی و محبت، و امور دیگر از من هستی و مجرد خویشاوندی مراد نیست و گرنه جناب جعفر در خویشاوندی با امیرالمؤمنین علیه السلام مشترک است. (4)

1- قال الهیثمي رواه الترمذي باختصار، رواه أحمد [مسند أحمد 5/ 204]، و إسناده حسن. (مجمع الزوائد 9/ 274 - 275) و قال الصالحي الشامي: روی أحمد بسند حسن عن أسامة، و أحمد والطبراني والبغوي والحاکم والضیاء عن محمد بن أسامة بن زید عن أبیه... (سبل الهدی والرشاد 11/ 107 - 108). و دکتر صاعدی نیز آن را معتبر و حسن لغیره دانسته است. (فضائل الصحابة 4/ 351) و مراجعه شود به السنن الکبری للنسائي 5/ 148، کنز العمال 11/ 639 و 13/ 255.

2- فتح الباري 390/7

3- عمدة القاري 16/ 214.

4- عمدة القاري 17/ 264

و نیز عینی می گوید:

و فیه منقبة عظیمة جلیلة لعلي رضی الله عنه [علیه السلام]، و أعظم من قوله: «أنت مني» قوله: «و أنا منك». (1) یعنی در این حدیث منقبتی (بسیار) با عظمت و جلالت برای علی علیه السلام وجود دارد. این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من از تو هستم» عظمتش از فرمایش دیگر: «تو از من هستی» بیشتر و بالاتر است.

ملا علی قاری (متوفی 1014) می نویسد: یعنی در برادری، در نزدیکی رتبه و درجه و در یاری دین، تو از من هستی. (2)

مناوی (متوفی 1031) می گوید:

یعنی علی [علیه السلام] به من پیوند خورده و من به او در اختصاص و محبّت و... این «مِن» را «اتصالیه» گویند و در جایی بکار برده می شود که کسی را پاره ای از وجود دیگری و با او یکی بدانند به جهت اختلاط آن دو و ارتباطشان با یکدیگر. سپس می گوید:

ظاهر آن است که باید می فرمود: (لا يؤدّي عنّي إلّا علي) ولی این که (أنا) را (بعد از حرف استثنا) داخل نمود به جهت تأکید اتصال و پیوندی است که پیش از آن با عبارت «علي منّي و أنا من علي» بیان فرمود. (3)

1- عمدة القاري 13/ 277

2- الجامع الصحيح بحاشية السهارنفوری 7/ 460 به نقل از مرقاة المفاتيح 10/ 462.

3- قال: «علي مني وأنا من علی» أي هو متصل بي وأنا متصل به في الاختصاص والمحبة و غيرهما، و «من» هذه تسمى: اتصالية، من قولهم: فلان كأنه بعضه متحد به لاختلاطهما. «ولا يؤدّي عنّي إلا أنا أو علي»، كان الظاهر أن يقال: (لا يؤدّي عنّي إلا علي) فأدخل «أنا» تأكيداً لمعنى الاتصال في قوله: «علي مني وأنا من علي». (فيض القدير 4/ 470)

شیخ عبدالحق دهلوی (متوفی 1052) می نویسد: «علی از من است و من از علی» کنایت است از کمال اتحاد و اتصال و اخلاص و یگانگی. (1)

محدث عبدالعزیز دهلوی (متوفی 1239) می نویسد: حضرت امیر [علیه السلام] را... اتصال نسبت و قرابت و مصاهرت، و اتحاد دین و ملت، و کثرت معاشرت و الفت به حدی بود که در حق او «علي منّي و أنا من علي» ارشاد شد. (2)

نویسنده سنی معاصر دکتر صاعدی در شرح این حدیث می گوید:

یعنی در خویشاوندی نسبی و سببی سبقت و پیشی (در اسلام و...) در محبت و دیگر مزایا (تو با من پیوند خورده ای) و مطلب منحصر در خویشاوندی نیست و احتمال دارد که مقصود مبالغه در یکی بودن روش آن دو و اتفاق هر دو در اطاعت و بندگی خدا باشد. (3)

نتیجه آن که با توجه به صدور روایت در جریان های گذشته و شرح مفاد آن توسط بزرگان عامه هیچ تردیدی باقی نخواهد ماند که این از فضیلت های ویژه و اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام است و مشترک دانستن دیگران با آن حضرت در این فضیلت، جز تلاشی بیهوده و تعصبی بی جا نخواهد بود.

اهمیت روایت: احتجاج به عزل ابوبکر و تبلیغ امیرالمؤمنین علیه السلام

از مناشده امیر مؤمنان علیه السلام به این فضیلت که در روایت- شماره 587 گذشت - اهمیت آن روشن می گردد.

[594/ 16] در ضمن گفتگوی عمر با ابن عباس آمده است که عمر گفت:

1- اشعة اللمعات (شرح فارسی مشکاة) 4/ 676.

2- تحفه اثنا عشریه 207.

3- فضائل الصحابة للصاعدي 403/6.

تصور من آن است که این قوم رفیقت - یعنی علی علیه السلام- را کم سنّ و سال شمردند (و او را لایق خلافت ندانستند). ابن عباس به او پاسخ دندان شکنی داد و گفت:

والله ما استصغره رسول الله صلی الله علیه و آله حین أرسله وأمره أن یأخذ براءة من أبي بکر فیقرأها علی الناس. و في روایة: والله ما استصغره الله إذ اختاره السورة براءة....

یعنی: به خدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله - و بر نقلی خدا - او را کم سن و سال نشمرد هنگامی که او را فرستاد تا (آیات اول) سوره برائت را از ابوبکر بگیرد و خود برای مردم قرائت نماید! عمر که حرفی برای گفتن نداشت سکوت کرد! (1)

[595/ 17] بنابر نقل دیگری عمر کلام او را تأیید کرد و سپس گفت: راست می گویی به خدا سوگند از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی فرمود: «من أحبّك أحبني و من أحبّني أحبّ الله و من أحبّ الله أدخله الجنة مدلاً». یعنی: هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر کس خدا را دوست داشته باشد با آرامش وارد بهشت می شود. (2)

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 349. ابن الجوزی در العلل المتناهیة 2/ 459 می گوید: این روایت را رافضی ها ساخته اند و عده ای از راویان آن مجهول و ناشناخته اند. یکی از معاصرین می گوید: سند آن قوی و نیکو است و کلام ابن الجوزی حاکی از آن است که او یا معاند است یا جاهل ! همه افراد این سند توثیق دارند غیر از عمر بن حسن راسبی که او هم راستگو است [قال الحاکم: وأرجو أنه صدوق. (المستدرك (3/ 124)]. آیا ابن الجوزي می تواند نشان دهد کدام یک مجهول و ناشناخته هستند؟! (أسانید فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام للشیخ باسم الحلّي 2/ 567 - 568 به نقل از العلل المتناهیة 2/ 459 شماره 1569 چاپ پاکستان) نگارنده گوید: ابن ابی حاتم نیز او و مشایخ او را نام برده و مناقشه ای در او نکرده پس مجهول نیست. قال: عمر بن الحسن الراسبي البصري، روی عن القاسم بن الفضل الحداني و دیلم بن غزوان و سکین بن عبد العزیز روی عنه محمد بن موسی الحرشي. (الجرح والتعدیل 6/ 103)

2- تاریخ مدینة دمشق 47/ 292، و مراجعه شود به کنز العمال 13/ 109، شرح ابن ابي الحدید 45/6 و 12/ 46. ابن عساکر دمشقی در مورد روایت پیش سکوت کرده ولی درباره این روایت گفته: هذا إسناد معروف و متن منکر، و بلبل هذا غیر مشهور، و رجال الإسناد سواه مشاهیر و عبد الرزاق یتشیّع. یعنی: این سند معروف است و راویان آن مشهور هستند ولی متن آن منکر و غیر قابل قبول است! البته بلبل - یعنی عیسی بن از هر - در سند وجود دارد که مشهور نیست و عبدالرزاق هم میل به تشیع دارد. نگارنده گوید: عبدالرزاق مستغنی از توثیق و تعریف است و در مورد عیسی بن از هر هم خودش گفته معروف به بلبل است، پس مشهور بوده ولی اشکالش نقل امثال این روایت است، چنان که ابن عساکر درباره اش می گوید: و أحادیثه تدلّ علی ضعفه.

واکنش مخالفان

واکنش اول: کتمان فضیلت

بعضـی به بهانه فراموشـی از نقل این فضـیلت امیر مؤمنان علیه السلام امتناع ورزیده و آن را کتمان نموده اند چنان که در روایت اعمش از مشایخش مشاهده می شود. (1)

واکنش دوم: تحریف سیره و تاریخ

اشاره

یـک نگاه اجمالی به مجموع روایات عامه در تبلیغ برائت (آیات اول سوره توبه) توسط امیرالمؤمنین علیه السـلام به روشـنی نشان می دهد که چگونه ناقلاـن آثار با دین خـدا و سـنت نبوی بازی کرده و هر کس هر مقـدار را خواسـته حـذف کرده، و هر چه خواسـته افزوده و به هر کیفیتی که مایل بوده نقل نموده و بدین وسیله فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را بی رنگ جلوه داده است!

در ادامه به نقل نمونه هایی از این تحریفات می پردازیم.

1- ففي تفسـير كتـاب الله العزيز للشـيخ هود بن محكم الهواري الأوراسـي - من علمـاء القرن الثالث الهجري - 2/ 111 - 112: ذكر الأـعمش عن بعض مشايخه.... و رجع أبو بكر إلى النبي صـلى الله عليه و آله يبكي، فقال: يا رسول الله صـلى الله عليه و آله، هل أنزل في شيء؟ قال: «لا..». فذكر ما لا أحفظه

الف) تحریف لفظی به تغییر کیفیت نقل

اشاره

1. جعل روایت در نصب ابوبکر بر امارت حجاج

2. حذف عزل ابوبکر از رساندن سوره برائت

برخی - مانند ابن هشام - به ذکر تبلیغ امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا و آن را به گونه ای گزارش کرده اند که اصلاً عزل ابوبکر در آن نیامده بلکه به دروغ او را امیرالحاجّ معرفی کرده اند، (1) و جمعی این نقل را دستور کار خویش قرار داده اند!

شاه عبدالعزیز دهلوی می نویسد:

ابوبکر را برای امارت حج منصوب کرده روانه کرده بودند، نه برای رسانیدن برائت ؛ و حضرت امیر [علیه السلام] را بعد از روانه شدن ابوبکر چون سوره برائت نازل شد و نقض عهد مشرکان در آن سوره فرود آمد، از عقب فرستادند تا تبلیغ این احکام تازه نماید، پس در این صورت عزل ابوبکر اصلا واقع نشد، بلکه این هر دو کس برای دو

1- عن أبي جعفر محمد بن علي رضوان الله علیه [علیه السلام]، أنه قال: لما نزلت براءة علی رسول الله صلی الله علیه و آله، و قد کان بعث أبا بکر الصدیق لیقیم للناس الحج، قیل له: یا رسول الله، لو بعثت بها إلی أبي بکر، فقال: «لا یؤدّي عنّي إلا رجل من أهل بیتي»، ثم دعا علي بن أبي طالب رضوان الله علیه [علیه السلام]، فقال له: «اخرج بهذه القصة من صدر براءة، و أذن في الناس یوم النحر إذا اجتمعوا، بمنی أنه لا یدخل الجنة کافر، ولا یحج بعد العام مشرك، ولا یطوف بالبیت عریان، و من کان له عند رسول الله صلی الله علیه و آله عهد فهو له إلی مدّته».... (السیرة النبویة لابن هشام الحمیري 4/ 972 - 973 و رجوع شود به نقل عمدة القاري 4/ 17 و 265/9) و در تفسیر ابن کثیر 2/ 345 آمده: بعث رسول الله صلی الله علیه و آله أبا بکر أمیرا علی الموسم سنة تسع، و بعث علی بن أبی طالب [علیه السلام] بثلاثین آیة أو أربعین آیة من براءة فقرأها علی الناس، یؤجل المشرکین أربعة أشهر یسیحون في الأرض، فقرأها علیهم یوم عرفة. و رجوع شود به فضائل الصحابة للصاعدي 248/6 موسوعة الإمامة في نصوص أهل السنة 254/ 1 - 291

امر مختلف منصوب شدنـد، پس در این روایات خود جای تمسک شـیعه نمانـد که مـدار آن بر عزل ابوبکر است، و چون نصب نبود عزل چرا واقع شود؟! (1)

نمونه ای دیگر از تحریف و حذف عزل ابوبکر

از مقایسه دو روایت معتبر که ضیاء مقدسی از سماک از انس نقل می کند به خوبی روشن می شود که راویان و ناسخان چگونه در روایات تصرف کرده و به دلخواه خود بخشی از آن را حذف نموده اند:

[596/ 18] سماك بن حرب، عن أنس: إن رسول الله صلى الله عليه و آله بعث ببراءة مع أبي بكر إلى أهل مكة. قال: ثم دعاه فبعث بها علياً [عليه السلام]. قال: «لا يبلغها إلّا رجل من أهلي».

[597/ 19] سـماك، عن أنس: إن رسول الله صلى الله عليه و آله بعث سورة براءة، فدفعها إلى على رضى الله عنه [عليه السلام] و قال: «لا يؤدّي عنّى إلّا أنا أو رجل من أهل بيتى بيتي». (2)

در نقل دوم عبارت «مع أبي بكر، ثم دعاه» را حذف کرده اند که معلوم نباشد ابوبکر برای تبلیغ سوره برائت فرسـتاده شده و سپس عزل شده است !

بلکه بنابر نقل ابن الاعرابی (متوفی 340) در همین روایت تصریح به بازگرداندن ابوبکر نیز شده که در منابع گذشته آن را حذف نموده اند.

[598/ 20] قال: حدثنا على [بن سـهل]، أنبأنا عفان، أنبأنا حماد بن سـلمة، عن سـماك، عن أنس: أن النبي صلى الله عليه و آله بعث ببراءة مع أبي بكر الصديق إلى أهل مكة فقال النبي صلى الله عليه و آله: «ردّوه»، فردّوه، فقال أبو بكر: ما لي، أنزل في شيء؟! قال: «لا، ولكنّي

1- تحفه اثنا عشریه 272، تشیید المطاعن 2/ 176

2- الأحاديث المختارة 6/ 171 - 172.

أمرت أن لا يبلغها إلا أنا أو رجل منّي»، فدفعها إلى علي بن أبي طالب [عليه السلام]. (1)

ب) تحریف لفظی به حذف برگرداندن ابوبکر

روایات بازگشت ابوبکر فراوان است (2) ولی عده ای آن روایات را تحریف کرده اند. داستان در مسند احمد و سنن ترمذی چنین گزارش شده است:

[599/ 21] عن أنس، قال: بعث النبي صلى الله عليه و سلم ببراءة مع أبي بكر، ثم دعاه، فقال: «لا ينبغي لأحد أن يبلغ هذا إلا رجل من أهلي»، فدعا علياً [عليه السلام] فأعطاه إياها. (3)

[600/ 22] عن أنس: ان رسول الله صلى الله عليه و آله بعث ببراءة مع أبي بكر إلى أهل مكة، قال: ثم دعاه، فبعث بها عليّا [عليه السلام] قال: «لا يبلغها الرجل [إلّا رجل] من أهلي». (4)

ولی ابن حجر عسقلانی - به خیال خودش زیرکانه! - عبارت «ثم دعاه» را که در هر دو روایت پس از فرستادن ابوبکر ذکر شده و حاکی از برگرداندن اوست حذف کرده و گفته: و روى الترمذي و حسّنه، و أحمد من حديث أنس، قال: بعث النبي صلى الله عليه و آله براءة مع أبي بكر، ثم دعا عليا [عليه السلام] فأعطاها إياه، و قال: «لا ينبغي لأحد أن يبلّغ هذا إلّا رجل من أهلي». (5)

چرا او عبارت «ثم دعاه» را حذف کرده؟! چون عامه ادعا می کنند که ابوبکر

1- معجم ابن الأعرابي 3/ 1030 شماره 2290 (چاپ دار ابن الجوزی)، پاورقی شواهد التنزیل 305/1 به نقل از معجم الشیوخ 2 ورق 155، 220.

2- برخی از روایات آن در پاورقی صفحه های آینده خواهد آمد.

3- سنن الترمذي 4/ 339. قال الترمذي: هذا حديث حسن غريب من حديث أنس. نسائی در خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 91 و السنن الكبرى 128/5 نیز آن را روایت کرده و حوینی اثری حکم به صحت آن نموده است (الحلي بتخريج خصائص على [عليه السلام] 82 شماره 72)

4- مسند أحمد 3/ 283

5- فتح الباري 239/8

برنگشته او آن سال امیر الحاج بوده، لذا باید برگرداندن او پنهان و از چشم مردم دور نگه داشته شود !!!

روایات معتبر شماره 580 - 581 که ابتدای این فضیلت نقل شد را با یکدیگر مقایسه کنید عبارت: (بعث الیه فردّه یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله دنبال ابوبکر فرستاد و او را برگرداند) از روایت شماره 580 حذف شده با آن که راویان هر دو مشترک هستند به جز دو نفر مشایخ احمد بن حنبل که روایت شماره 580 را از آن ها نقل کرده و گفته: (حدّثنا عبد الصمد و عفان، قالا: حدّثنا حماد) نتیجه آن که این دو نفر نخواسته اند برگرداندن ابوبکر را نقل نمایند و گذشت که حاکم حسکانی گفته: جماعتی آن را از حماد بن سلمه به کیفیت روایت شماره 581 نقل کرده اند. (1)

روایات حاکی از برگرداندن و یا بازگشت ابوبکر فراوان است که در پاورقی به برخی اشاره شده است. (2)

1- شواهد التنزیل 305/1.

2- مانند روایات معتبر شماره 579، 581، 596، 599. در روایات دیگر آمده است:... فسار بها ثلاثاً، ثم قال صلی الله علیه و آله لعلي [علیه السلام]: «الحقه، فردّ عليّ أبا بکر، و بلغها أنت». (مسند أحمد 3/1، مسند أبي یعلی 100/1، تاریخ مدینة دمشق 42/ 348، کنز العمال 2/ 417. قال الهیثمي: رواه أحمد و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 239/3). «... فبلغها، و ردّ علي أبا بکر»، فرجع أبو بکر.... (تاریخ مدینة دمشق 42/ 116 - 117) فرجع أبو بکر.... (فضائل الصحابة لابن حنبل 1/ 175 السنة لابن أبي عاصم 595، تاریخ مدینة دمشق 42/ 349، عمدة القاري 4/ 78 و 1/ 265، فتح الباري 241/8، تحفة الأحوذي 8/ 386، تفسیر الثعلبي 8/5) و عن علی [علیه السلام]: أن رسول الله صلی الله علیه و آله و بعث ببراءة إلی أهل مکة مع أبي بکر، ثم أتبعه بعلي [علیه السلام] فقال له: «خذ الکتاب فامض به إلی أهل مکة». قال: فلحقه فأخذ [فلحقته فأخذتُ] الکتاب منه، فانصرف أبو بکر و هو کئیب، فقال لرسول الله صلی الله علیه و آله: أنزل في شيء؟ قال: «لا، إلا أني أُمرتُ أَن أبلغه أنا أو رجل من أهل بیتي». (خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام91، السنن الکبری للنسائي 128/5 - 129) حوینی حکم به صحت این روایت نموده است. (الحلي بتخریج خصائص علي [علیه السلام] 82 شماره 73) ابن کثیر که متوجه این اشکال شده، روایات را چنین توجیه کرده که: لیس المراد أن أبا بکر رجع من فوره بل بعد قضائه للمناسك التي أمره علیها رسول الله [صلی الله علیه و آله]. یعنی: مراد این نیست که ابوبکر همان زمان برگشت بلکه مقصود آن است که پس از مناسک - که از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله امیر حج و مأمور به انجام آن شده بود! - برگشت. ابن حجر در رد این مطلب گفته: ولا مانع من حمله علی ظاهره لقرب المسافة، یعنی: مانعی ندارد که به ظاهر روایات اخذ شود؛ چون مسافت نزدیک بوده است [پس ابوبکر همان موقع برگشته است] (فتح الباري 2418، تحفة الأحوذي 386/8). نگارنده گوید: این اعترافی است از ابن حجر به آن که ظاهر روایات آن است که ابوبکر همان موقع برگشته است. اما آن چه ادعا کرده که مسافت نزدیک بوده ؛ پاسخش آن است که در روایت معتبر از منابع متعدد از جمله مسند احمد، اول همین پاورقی گذشت که: (فسار بها ثلاثاً) سه روز از سفر ابوبکر گذشته بود که حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خودت را به او برسان، و او را برگردان، و آن را تو ابلاغ نما»! و در روایتی دیگر از سعد بن ابی وقاص خواهد آمد: فسار بها یوماً و لیلة، ثم قال لعليّ [علیه السلام]: «اِتَّبِع أبا بَکرٍ فَخُذها فَبَلِّغها، ورُدَّ عَلَیَّ أبا بَکرٍ فَرَجَعَ أبو بَکرٍ». (المسند للشاشي 1/ 126 - 127، تاریخ مدینة دمشق 42/ 116 - 118، جامع الأحادیث (جمع الجوامع) 16/ 503) و در روایت شماره 598 گذشت: «ردّوه»، فردوه.

ج) تحریف لفظی به حذف واقعیت ها و افزودن مطالب زائد!

از نمونه های بارز تحریف آن است که در برخی از روایات تبلیغ برائت - گذشته از حذف عزل ابوبکر و برگرداندن او! - چنین آمده که: ابوبکر در بین راه بود که امیرالمؤمنین علیه السلام خود را به او رسانده و نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست او داد، و در آن آمده: (فأمّره [فأتی] عَلَی اَلْمَوْسِمِ، وَ أَمَرَ عَلِیّاً أَنْ یُنَادِیَ...) (1) یا: (فَدَفَعَ إِلَیْهِ کِتَابَ رَسُولِ اَللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَ أَمَرَ عَلِیّاً أَنْ یُنَادِیَ بِهَؤُلاَءِ اَلْکَلِمَاتِ).

1- رجوع شود به سنن الترمذي 4/ 339 - 340، دلائل النبوة للبيهقي 297/5، المعجم الأوسط 284/1، المعجم الكبير 11/ 316، المستدرك 52/3، تفسير ابن أبي حاتم 1745/6، شواهد التنزيل 1/ 314.

چنان که ملاحظه فرمودید، پس از دروغ بستن به پیامبر صلی الله علیه و آله به این که ابوبکر را امیر بر موسم و مراسم حج قرار داده عبارت به گونه ای آورده شده که موهم آن است که ابوبکر به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد که تبلیغ برائت نموده و آن کلمات را در ملأ عام اعلان نماید !

د) تحریف لفظی به افزودن اشتراک دیگران در تبلیغ برائت !

تحریفگران به آن چه گذشت اکتفا نکرده و در ادامه روایت اخیر افزوده اند:

هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام خسته می شد ابوبکر آن را اعلام می نمود. (1)

و یا آن که هرگاه صدای آن حضرت می گرفت ابوهریره آن را اعلام می نمود. (2)

جای بسی شگفتی است که با وجود صراحت روایات معتبر در این که تبلیغ آیات اول سوره برائت را فقط امیر مؤمنان علیه السلام انجام داده و بنابر دستور خداوند

1- عن ابن عباس، قال: بعث النبي صلى الله عليه و سلم أبا بكر و أمره أن ينادى بهؤلاء الكلمات، ثم أتبعه عليا [عليه السلام]. فبينا أبو بكر في بعض الطريق إذ سمع رغاء ناقة رسول الله صلى الله عليه و آله القصوى فخرج أبو بكر فزعاً، فظن أنه رسول الله صلى الله عليه و آله، فإذا علي [عليه السلام]، فدفع إليه كتاب رسول الله صلى الله عليه و آله و أمر عليا أن ينادى بهؤلاء الكلمات، فانطلقا، فحجا، فقام علي [عليه السلام] أيام التشريق فنادى: ذمّة الله و رسوله بريئة من كل مشرك، فسيحوا في الأرض أربعة أشهر، ولا يحجّن بعد العام مشرك، ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة إلا مؤمن. و كان على [عليه السلام] ينادى، فإذا عيى قام أبو بكر فنادى بها. قال الترمذي: و هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه من حديث ابن عباس. (سنن الترمذي 339/4 - 340، إمتاع الأسماع 14/ 319) قال الألباني: و رجاله كلهم ثقات، رجال البخاري. (إرواء الغليل 4/ 303)

2- فكان علي [عليه السلام] ينادي بها فاذا بح قام أبو هريرة فنادى بها. (المعجم الكبير 11/ 317، المستدرك 3/ 52، السنن الكبرى للبيهقي 224/9، فتح الباري 241/8)

کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام نباید متصدی آن گردد و تصریح شده که ابوبکر از آن کار عزل شده ؛ باز بگویند ابوبکر نیز آن را اعلام می نمود و بخاری و مسلم نقل کنند که دیگران هم در رساندن پیام پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت شریک بوده اند !!

و از آن عجیب تر آن که برخی حدیث پردازان روایتی را این گونه جعل کرده اند که دیگران مأمور به این کار بودند و علی به آن ها پیوسته است! (1)

دکتر سّعود صاعدی می نویسد: از عده ای صحابه معروف است که أردف رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً [علیه السلام]... پیامبر صلی الله علیه و آله علی [علیه السلام] را به ابوبکر ضمیمه کرد. (2)

اولاً: این مطلب با عزل مسلّم ابوبکر تنافی دارد، و با روایات: لا یبلغ [عنّي] غیري أو رجل مني» و «لا یبلغها إلا أنا أو رجل من أهل بیتي» و مانند آن- که مفاد و مضمون آن به نقل مستفیض یا متواتر ثابت است - تناقض روشن دارد.

آلوسی تصریح کرده که بیشتر روایات حاکی از عزل ابوبکر است. (3)

ثانیاً: این مطلب اعتباری ندارد ؛ زیرا بنابر اعتراف ابن حجر، حمید بن

1- عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف: أن أبا هریرة قال: بعثني أبو بکر في تلك الحجة في مؤذنین یوم النحر نؤذن بمنی: أن لا یحج بعد العام مشرك، ولا یطوف بالبیت عریان. قال حمید بن عبد الرحمن: ثم أردف رسول الله صلی الله علیه و آله علیّاً [علیه السلام] فأمره ان یؤذن ببراءة. قال أبو هریرة: فأذن معنا علی [علیه السلام] في أهل منی یوم النحر: لا یحج بعد العام مشرك، ولا یطوف بالبیت عریان. (صحیح البخاري 1/ 97 و 5/ 202 - 203 و مراجعه شود به صحیح البخاري 164/2 و 4/ 69 و 5/ 115، البدایة والنهایة 5/ 44 - 45، تفسیر ابن کثیر 2/ 345 و...)

2- فضائل الصحابة 224/6 به نقل از بخاری مسلم و ابویعلی از حمید بن عبدالرحمن.

3- اختلفت الروایات فی أن أبا بکر هل کان مأموراً أولاً بالقراءة أم لا؟ والأکثر علی أنه کان مأموراً و أن علیّاً کرّم الله وجهه [علیه السلام] لما لحقه أخذ منه ما أمر بقراءته... و جاء في بعضها ما هو ظاهر في عدم عزل أبي بکر عن الأمر بل ضم إلیه علیّ [علیه السلام]. (تفسیر الآلوسی 44/10 - 45)

عبدالرحمن آن را مرسلاً نقل نموده و خودش حضور نداشته و نگفته که آن را از ابوهریره شنیده است. (1)

۵-) تحریف لفظی به تغییر الفاظ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

روایات معتبر در مصادر متعـدد با تعابیر نزدیک به هم چنین نقل شده که: «لا يؤدّي عنّي إلا أنا أو علي» و «لن يؤدّي عنك إلّا أنت أو رجل منك» یا عبارات مشابه آن، به برخی از روایات توجه فرمایید:

[601/ 23] عن علی [علیه السلام]، قال: لما نزلت عشر آيات من براءة على النبي صلى الله عليه و آله دعا النبي صلى الله عليه و آله أبا بكر فبعثه بها ليقرأها على أهل مكـة، ثم دعاني النبي صـلى الله عليه و آله فقال لي: «أدرك أبا بكر فحيثما لحقته فخـذ الكتاب منه فاذهب به إلى أهـل مكـة فاقرأه عليهم»، فلحقته بالجحفـة فأخـذت الكتاب منه، و رجع أبو بكر إلى النبي صـلى الله عليه و آله فقال: يا رسول الله، نزل في شيء؟! قال: «لا، ولكن جبريل عليه الصلاة والسلام جاءني فقال: لن يؤدّي عنك إلّا أنت أو رجل منك». (2)

[602/ 24] بعث رسول الله صـلى الله عليه و آله أبا بكر ببراءة إلى الموسم، فأتى جبريل عليه السـلام فقال: «إنّه لن يؤديها عنك إلّا أنت أو رجل منك». یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از

1- فتح الباري 239/8.

2- مسند أحمد 1/ 151، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 249 شماره 325، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 875 - 876 شماره 1203 (الطبعـة الثالثـة، دار ابن الجوزی، الریاض)، مناقب علی بن أبی طالب علیه السـلام لابن مردویه 252 تاریخ مدینة دمشق 42/ 348، الریاض النضرة 133/3، ذخائر العقبی 69، جواهر المطالب 97/1، فتح الباری 8/ 241، عمدة القاري 78/4 و 18/ 260، تحفة الأحوذي 386/8، الدر المنثور 3/ 209، کنز العمال 2/ 422، فتح القدیر 2/ 334. گذشته از آن که نقل این روایت در مسند احمـد که دلیل اعتبار آن است، احمـد محمد شاکر در تعلیقه بر مسـند أحمد 2/ 135 شماره 1296 (طبعـة دار الحدیث، القاهرة) گفته: إسناده حسنٌ.

جانب خدا پیغام آورده که ادا نمی کند آن را مگر خودت یا کسی که از تو باشد. (1)

[603/ 25] لا يبلغ [عنّي] غيري أو رجل مني [يعني علياً]. (2)

یعنی: از جانب من نمی رساند کسی غیر از خودم یا کسی که از من باشد و مقصود حضرت علی علیه السلام بود.

[604/ 26] ما بدّ [لي] أن أذهب بها أنا أو تذهب بها أنت. (3)

یعنی: یا علی... من چاره ای ندارم یا خودم باید این آیات را ببرم یا تو.

[605/ 27] فوجد أبو بكر في نفسه، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: (إِنَّهُ لاَ يُؤَدِّى عَنِّى إِلاَّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّى) (4) یعنی: ابوبکر ناراحت شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ادا نمی کند از جانب من کسی غیر از خودم یا کسی که از من باشد.

[606/ 28] وَلا يُؤَدِّى عَنِّى إلّا أنَا أو عَلِيٌّ. (5)

یعنی: ادا نمی کند از جانب من کسی غیر از خودم یا علی

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 252، الدر المنثور 3/ 210.

2- المناقب لا بن مردويه 252 تاريخ الطبري 383/2، جامع البيان 85/10، صحيح ابن حبان 15/ 17، شواهد التنزيل 315/1 - 316، الرياض النضرة 132/3، تاريخ ابن خلدون 2/ ق 53/2، فتح الباري 8/ 239، الدر المنثور 3/ 210، تفسير الآلوسي 10/ 44.

3- حدثنا عبد الله، حدثني أبو بكر، حدثنا عمرو ابن حماد، عن أسباط بن نصر، عن سماك، عن حنش، عن علي [عليه السلام]: أن النبي صلى الله عليه و اله حين بعثه ببراءة فقال: يا نبي الله إني لست باللسن ولا بالخطب، قال: «ما بد [لي] أن أذهب بها أنا أو تذهب بها أنت»، قال: فإن كان ولابد فسأذهب أنا، قال: «فانطلق؛ فإن الله يثبت لسانك و يهدي قلبك». (مسند أحمد 1/ 150، فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 348 شماره 323 تاريخ مدينة دمشق 42/ 348، شواهد التنزيل 1/ 311، تفسير ابن كثير 2/ 346، كنز العمال 422/2 (عن عبدالله بن أحمد في زوائد المسند وابن جرير)

4- السنن الكبرى للنسائي 5/ 129، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 92.

5- المعجم الكبير للطبرانی، 11 316 جامع البيان 10/ 84، شواهد التنزيل 1/ 317

[607/ 29] يا علي، إنه لا يؤدِّي عَنِّي إلّا أنا أو أنت. (1)

يعنى: يا على ادا نمى كند از جانب من كسى غير از خودم يا تو.

[608/ 30] يا أبا بكر، إنّه لا يؤدّي عنّي إلا أنا أو رجل منّي. يعنى: اى ابوبكر ادا نمى كند از جانب من كسى غير از خودم يا كسى كه از من باشد. (2)

* و در معتبر روايت 579 گذشت: أمرتُ ألا يبلغه إلا أنا أو رجل منّي.

* و در روايت شماره 582 به سند صحيح گذشت كه: علي منّي وأنا منه، ولا يؤدّي عنّي إلّا أنا أو علي.

* و در روايت شماره 598: أمرت أن لا يبلغها إلا أنا أو رجل منّي.

* و در روايت شماره 1098 به سند صحيح خواهد آمد كه: لا يَذْهَبُ بِها إلاّ رَجُلٌ هُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنهُ.

از اين روايـات معتبر اسـتفاده مى شود كه كلام پيامبر صـلى الله عليه و آله در اصل «رجل منّي» بوده است ولى تحريف گران آن را به گونه هاى مختلف تغيير داده اند:

الف) عـده اى آن را تحريف لفظى كرده و به: (لاـ يبلغهـا إلاـ رجل من أهلي) يا: (إلّا أنا أو رجل من أهل بيتي) يا: (لا يبلغها إلّا رجل من قومى) تغيير داده اند. (3)

ب) و برخى با ترديد نقل كردند: (أنه ليس يبلغ عنّي إلّا أنا أو رجل مني أو قال: من أهل بيتي). (4)

ج) و بعضى آن را تحريف معنوى نمودند كه: (قوله: «ولا يبلغ عنّي غيري أو

1- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 252، الدر المنثور 3/ 209 - 210.

2- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 251.

3- شواهد التنزيل 307/1.

4- مسند الشاشي 126/1 - 127 تاريخ دمشق 116/42 - 118، جامع الأحاديث 503/16.

رجل مني»: أي من أهل بيتي. (1)

کیفیت سوء استفاده مخالفان از این تحریف

اثری که بر این تحریف لفظی یا معنوی مترتب می شود آن است که این تبلیغ فضـیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام بشمار نمی آید؛ زیرا انجام آن توسط هر یک از بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن بوده است لذا ابن تیمیه ادعا نموده که:

هذا يشترك فيه جميع الهاشميين ! (2)

واکنش سوم: منکر دانستن روایات یا انکار و تضعیف آن

*واکنش سوم: منکر دانستن روایات یا انکار و تضعیف آن (3)

عده ای از نویسـندگان عامه عبارت روایت ترمذی: (لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُبَلِّغَ هَذَا إِلاَّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي) را منکَر دانسته اند، مانند جورقانی، ابن کثیر، صاعدی (4) ابن تیمیه گفته:

عبـارت: «لا ـ يؤدّي عنّي إلّا علي» دروغ است خطابی گفته: (لاَ يُؤَدِّى عَنِّى إِلاَّ أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِى) را کوفیان - یعنی شـیعیان- از زید بن یثیع [یثیغ] نقل کرده اند که متهم است و رافضی. (5)

1- الرياض النضرة 3/ 133

2- منهاج السنة 5/ 36.

3- انکار اصل روایت بـدان معناست که آن را جعلی بداننـد اما ممکن است روایتی را ساختگی ندانند ولی متن آن را نپذیرند و بگویند این متن منگر و غیر قابـل قبول است؛ زیرا کس دیگری آن را نقـل نکرده یـا آن که بـا روایت ثقـات سازگار نیست. (رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 9)

4- فضائل الصـحابة 6/ 243 قال الجورقاني - بعـد نقل خمسـة من الروايات -: فهـذه الروايات كلها مضـطربة مختلفة منكرة. (الأباطيل والمناكير والصحاح والمشاهير 1/ 273 (طبعة دار الصميعي، الرياض)

5- منهاج السنة 63/5.

پاسخ

1. اعتبار سند روایت - به هر دو تعبیر - به اعتراف عامه گذشت، و متن روایت به این مضمون به صورت متواتر یا مستفیض نقل شده است. (1)

2. بنابر اعتراف صاعدی کسی قبل از خطابی زید را متهم نکرده، بلکه صاعدی تصریح کرده که ابن حبان، عجلی و ابن حجر او را توثیق کرده اند. (2)

ابن کثیر در مورد روایت شماره 601 می گوید:

سند این روایت ضعیف و متن آن منکر است. (3)

پاسخ

گذشته از آن که این روایت در مسند احمد نقل شده که دلیل اعتبار آن است، برخی از معاصرین تصریح به اعتبار آن نموده اند. (4)

اما این که متن آن را منکر دانسته، به جهت ذکر برگرداندن ابوبکر در آن است؛ که آن هم در روایات متعدد و معتبر دیگر آمده است. (5)

یکی از معاصرین نیز از روی تعصب و مخالفت با شیعه چنین اظهار کرده که:

1- ما در این بخش حدود 30 روایت نقل نمودیم، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب دراسة في تبليغ آيات البراءة.

2- فضائل الصحابة 6/ 243 - 244

3- و هذا ضعيف الإسناد، و متنه فيه نكارة، والله أعلم. (السيرة النبوية 72/4، تفسير ابن كثير 2/ 346، البداية والنهاية 5/ 46، و نيز گفته وفيه نكارة من جهة أمره بردّ الصديق ؛ فإن الصديق لم يرجع. (البداية والنهاية 394/7)

4- احمد محمد شاكر در تعليقه بر مسند أحمد 2/ 135 شماره 1296 (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده حسنٌ.

5- رجوع شود به صفحه 813 روایات پاورقی 2

ما خوف آن داریم بلکه این احتمال را ترجیح می دهیم که این آثار دستخوش هوی و هوس شیعه قرار گرفته باشد، به ویژه روایاتی که این گونه تعابیر در آن بکار رفته است: «نمی شود جز من یا کسی از خاندانم از جانب من برای ابلاغ و رساندن برود»، «یا من می روم یا علی»، «یا من باید بروم یا کسی که از من باشد»، «جبرئیل از جانب خدا بر من نازل شد»...«حضرت اول آیات را به ابوبکر داده و سپس علی [علیه السلام] را فرستاد و در بین راه آن را از او گرفت. شیعه اهمیت فوق العاده ای برای این اخبار قائل است و از آن استفاده کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله علی [علیه السلام] را به ویژگی هایی اختصاص داده که مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن دلیل بر یکی بودن آن دو [بزرگوار] است و نتیجه آن شده که علی [علیه السلام] وارث آن حضرت در این خصوصیت هاست. (1)

او احتمال داده که اهل تسنن امارت حج را دلیل خلافت ابوبکر تلقی کرده و شیعه خواسته با این روایات دلیل آن ها را تضعیف یا ابطال نماید! سپس گفته:

اصلاً معقول نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای اعلام این آیات یا مسائل بفرستد سپس علی را بفرستد تا آن را از او بگیرد.

و نیز معقول نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله عبارات: «لا يبلغ عنّي إلا رجل مني» یا «إلّا من أهل بيتي» را در امری که ربطی به امور خانوادگی ندارد بلکه مربوط به رسالت عظمای الهی است بکار ببرد! (2)

اشکال

روشن است که مطالب او ادعاهایی است بدون دلیل. کثرت این روایات و اعتبار بلکه مسلّم بودن آن نزد اهل تسنن ریشه هر شبهه و استبعادی را می زند،

1- التفسير الحديث لمحمد عزة دروزة 347/9

2- التفسير الحديث 9/ 347 - 348.

ولی او با استناد مطلب به شیعه وانمود می کند که اهل تسنن آن را قبول ندارند!

چرا معقول نباشد که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای اعلام این آیات یا مسائل بفرستد سپس امیرالمؤمنین علیه السلام را بفرستد تا آن را از او بگیرد و با این کار عدم لیاقت ابوبکر برای همه روشن گردد!

بفرماید: «لا يبلغ عنّي إلّا رجل مني» تا معلوم شود ابوبکر از آن حضرت نیست و این پیوند فوق العاده- به شرحی که در کلمات اعلام اهل تسنن گذشت - اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد.

چرا دانشمندان و اعلام اهل تسنن نفهمیدند که این مطالب معقول نیست و آن را به عنوان روایات صحیح و معتبر در تألیفاتشان نقل کردند؟! این گونه برخوردهای ذوقی با متون معتبر، می تواند آیات قرآن را هم زیر سؤال ببرد!

این نویسنده در آخر به این نتیجه رسیده که:

آن چه معقول است و از روایت بخاری و دیگر روایات استفاده می شود آن است که اعلام و رساندن آیات به فرمان و اشراف ابوبکر بوده و علی [علیه السلام] او را کمک کرده و در آن مشارکت داشته است. (1)

اشکال

اولاً: روایت به گونه ای که او نقل کرده در بخاری یافت نشد (2) و این حاکی از آن است که او مطلب را از خود صحیح بخاری نقل نکرده است. (3)

1- ... و أن الإعلان كان بإشراف أبی بكر و أمره وأن علياً [علیه السلام] شارك أو ساعده فيه و هذا هو الذي يعقل أن يكون وقع دون الحواشي والزوائد الواردة فی الروايات الأخری. (التفسير الحديث 348/9)

2- روایت بخاری صفحه 816 پاورقی 1 گذشت.

3- رجوع شود به التفسير الحديث 9/ 346

ثانیاً: شگفتا که او روایات صحیح و معتبر در عزل ابوبکر را انکار کند که معقول نیست فقط بدان جهت که با مذاق او سازگار نیست، سپس روایات ساختگی را که با ذوقش تناسب داشته معقول بداند که اعلام آیات به فرمان و اشراف ابوبکر بوده است.

عده ای دیگر چون ابن تیمیه - و به تبع او ذهبی - باز گرداندن ابوبکر را انکار نموده و به صراحت گفته اند: فما ردّ و لا رجع. (1)

پاسخ

در روایات معتبر اهل تسنن بازگرداندن او نقل شده است، چنان که گذشت. (2)

واکنش چهارم: کم رنگ نشان دادن فضیلت رساندن سوره برائت

دهلوی در مورد تبلیغ سوره برائت می نویسد:

لیاقت قرائت چند آیه به آواز بلند که هر قاری و حافظ می تواند سرانجام داد -چرا او را - یعنی ابوبکر را - ثابت نخواهد بود؟... پس لابد این عزل ابوبکر را که در مقدمه تبلیغ چند آیه قرآنی واقع شد، وجهی می باید... و آن وجه آن است که: عادت عرب در عهد بستن و شکستن، و صلح نمودن و جنگ بنیاد نهادن، همین بود که این چیزها را بلاواسطه سردار قوم یا کسی که در حکم او باشد، از فرزند و داماد و برادر به عمل آرد، و گفته و کرده دیگری را... معتبر نمی دانستند... و اگر تأمل کنیم خواندن سوره برائت در این انبوه کثیر که در منی واقع می شود، و به قدر شش لک کس (3) در آن وادی وسیع فراهم می آیند،

1- المنتقى من منهاج الاعتدال للذهبي 539

2- رجوع شود به صفحه 813، پاورقی 2

3- لک صد هزار (مراجعه شود به لغت نامه دهخدا، تحفه اثناعشریه 312)

و رسانیدن آواز به گوش هر کس محتاج است به گردش بسیار و محنت شدید و بلند کردن آواز متصل هر خیمه ای و در هر شارع و در هر بازار پس ناچار از امیر حج این کار نمی تواند شد؛ زیرا که او مشغول است به خبرداری اعمال حج، و نگاه داشتن مردم از فتنه و فساد و افساد احرام، و... برای این کار شخصی دیگر می باید، و چون این کار از مهمات عظیمه بود، پس لابد آن شخص هم عظیم القدر و بزرگ مرتبه باشد مثل ابوبکر، و لهذا جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی مرتضی علیه السلام را برای این کار امیر ساخت و ابوبکر را بر حجّ. (1)

مقایسه کنید عبارت او را درباره کار امیرالمؤمنین علیه السلام: (قرائت چند آیه به آواز بلند که هر قاری و حافظ می تواند سرانجام داد).

با عبارتش را در کاری که مربوط به ابوبکر دانسته: (این کار از مهمات عظیمه بود، پس لابد آن شخص هم عظیم القدر و بزرگ مرتبه باشد مثل ابوبکر) !!

پاسخ

نگارنده گوید: اگر این امر اهمیت چندان نداشت چرا ابوبکر از این که از آن عزل شده ناراحت و نگران شد؟! چنان که تعبیر: (فرجع أبو بکر کئیباً) و (فوجد أبو بکر في نفسه) دلالت بر آن دارد. (2)

1- تحفه اثنا عشریه 272 - 274، تشیید المطاعن 2/ 178 - 180

2- عن علي [علیه السلام]، قال: بعث رسول الله صلی الله علیه و آله أبا بکر ببراءة ثم أتبعه علیّاً [علیه السلام] فرجع أبو بکر کئیباً فقال: یا رسول الله صلی الله علیه و آله أنزل في شئ؟ قال: «لا، ولکنّي أمرت أن أبلغها أنا أو رجل من أهل بیتي» (تعلیقة شواهد التنزیل 311/1 به نقل از الأموال لأبي عبید 215) و عن سعد، قال: بعث رسول الله صلی الله علیه و آله أبا بکر ببراءة حتی إذا کان ببعض الطریق أرسل علیّاً [علیه السلام] فأخذها منه، ثم سار بها، فوجد أبو بکر فی نفسه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إنه لا یؤدّي عنی إلا أنا أو رجل منی». (السنن الکبری للنسائی 129/5، خصائص علیه السلام أمیر المؤمنین 91 - 92)

اهمیت تبلیغ سوره برائت از کلام قاضی باقلانی (متوفی 403) نیز فهمیده می شود که در ضمن فضائل مولا می نویسد:

از حدیث: «لا يؤدي عنّي إلّا رجل مني) و فرستادن علی علیه السلام برای تبلیغ سوره توبه روشن می شود که این امری است که عهده دار آن نمی شود مگر شخصی شریف، ارزشمند، بزرگوار و نام آور که شایستگی داشته باشد در دریافت مطلب از پیامبر صلی الله علیه و آله و رساندن آن از جانب آن حضرت به قبیله قریش که انسان هایی فهمیده و عاقل بودند و خدا آن ها را به خصومت و ستیزگی (در بحث و جدال) وصف نموده. (1)

پس این کاری نیست که هر قاری و حافظ می تواند سرانجام داد !

و همچنین اهمیت مطلب از وحی و فرمان الهی معلوم می شود، توضیح بیشتر در این زمینه در پاسخ از عادت عرب در واکنش پنجم خواهد آمد.

واکنش پنجم: مناقشه در دلالت روایات

الف) مناقشه فخر رازی و...

در تفسیر فخر رازی دربارة حدیث «لا يبلغ عنّي إلّا رجل مني» آمده است:

این دلالت بر برتری علی از ابوبکر ندارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست به گونه ای با عرب رفتار نماید که بین خودشان متعارف و مرسوم بود اگر بزرگ آنان سوگندی یاد می کرد و یا پیمانی می بست، خودش عهده دار آن می شد یا یکی از بستگان نزدیک او مانند برادر و عمو.

1- و قوله: «لا يؤدي عني إلا رجل مني»، وإنفاذه بسورة براءه يقرؤها على المشركين بمكة، و هذا أمر لا يليه إلا أهل القدر والنباهة و من يصلح للتحمل والأداء عن رسول الله صلى الله عليه و آله إلى مثل قريش مع وفارة عقولهم و صحة أحلامهم و ما وصفهم الله به فقال: (بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ) [الزخرف (43): 58]. (تمهيد الأوائل 546)

این مطلب در کتب متعدد از مخالفین آمده است. (1)

پاسخ

اولاً: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله که ابوبکر را فرستاد از این رسم و عادت اطلاع نداشت؟!

آیا ممکن است که حضرت از این امر مهم غافل باشد؟!

ثانیاً: هنگامی که خود پیامبر صلی الله علیه و آله سبب برگرداندن ابوبکر و فرستادن امیر مؤمنان علیه السلام را بیان فرماید، این بافته ها هیچ ارزشی ندارد. پیش از این گذشت که بنابر روایات معتبر عامه حضرت فرمود: «ولكن أُمرتُ أن لا يبلغه [يبلغ] إلّا أنا أو رجل منّي». (2) یعنی: من از جانب خدا مأمور شدم که این مطلب را یا خود برسانم یا توسط کسی که از من باشد یا عباراتی مشابه آن که دلالت دارد سبب انتخاب امیر مؤمنان علیه السلام چیزی جز وحی الهی نبوده است مانند:

ولكن جبريل عليه السلام جاءني فقال: لن يؤدّي عنك إلا أنت أو رجل منك. (3)

قد أمرت أن لا يؤدّي عنّي إلّا أنا أو رجل مني. (4)

أنه أوحى إليّ ألا يؤدي عنّي إلا أنا أو رجل مني. (5)

از این روایات دو مطلب استفاده می شود که قابل انکار نیست:

اول: برگرداندن ابوبکر و فرستادن امیر مؤمنان علیه السلام به وحی و فرمان خداوند

1- تفسير الرازي 15/ 219 و رجوع شود به عمدة القاري 4/ 78، فتح الباري 8/ 241، تفسير الثعلبي 8/5، تحفه اثنا عشريه 272 - 274 بنابر نقل قاضی عبدالجبار اصل این مطلب از ابوعلی جبائی است. (رجوع شود به المغنی 2/ ق 1/ 351، الشافي للشريف المرتضى 155/4، شرح ابن أبي الحديد 197/17)

2- رجوع شود به صفحه 801، روایت شماره 588.

3- رجوع شود به صفحه 817 روایت معتبر شماره 601 به نقل از مسند أحمد 1/ 151 و... .

4- شرح ابن أبي الحديد 16/ 291 و 17/ 195

5- شرح ابن أبي الحديد 17/ 197

بوده است، نه از جانب خود پیامبر صلی الله علیه و آله

دوم: امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است به شرحی که در کلمات اعیان اهل تسنن گذشت (1) و ابوبکر از پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و گرنه عزل او وجهی نداشت !

ب) مناقشه محبّ طبری و عسقلانی

ابن حجر عسقلانی با تکیه بر: «یبلغ هذا» (2) گفته:

و هـذا یوضـح قوله في الحـدیث الآخر: «لا یبلغ عنّي....» و یعرف منه أن المراد خصوص القصـة المذکورة لا مطلق التبلیغ. (3) یعنی از روایت ترمذی معلوم می شود که مراد از «لا یبلّغ عنّي...» در روایت دیگر نیز رساندن آیات سوره برائت است نه مطلق تبلیغ.

پاسخ

گرچه در خصوص این واقعه روایات به لفظ «هذا» وارد شده ولی اثبات شـيء نفیی ما عدا نمی کند. در روایات معتبر اهل تسنن به صورت مطلق آمده: «علي منّي و أنا منه، ولا یؤدّي عنّي إلّا أنا أو علي» به تفصیلی که گذشت. (4)

ج) مناقشه ابن تیمیه

ابن تیمیه گفته: عموم کسانی که مطالب پیامبر صـلی الله علیه و آله را [در حیات آن حضـرت] به دیگران رساندنـد، از خاندان آن حضـرت نبوده اند. (5)

1- رجوع شود به صفحه 805: شرح روایت «عليٌّ منّي...» از زبان علمای اهل تسنن.

2- در جمله: «لاَ یَنْبَغِی لِأَحَدٍ أَنْ یُبَلِّغَ هَذَا إِلاَّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِی».

3- فتح الباري 239. و قال الطبري: و هـذا التبلیغ والأداء یختص بهذه الواقعة لا مطلق التبلیغ والأداء. (الریاض النضـرة 3/ 133 و رجوع شود به ذخائر العقبی 70)

4- رجوع شود به صفحه: 798 عنوان: «شواهد دیگر».

5- منهاج السنة 63/5.

پاسخ

اگر مراد از تبلیغ در خصوص این روایت تبلیغ آیات اول سوره توبه باشد چنان که اخیراً از ابن حجر گذشت، (1) نقض وارد نیست.

اما شرح مطلب نسبت به موارد دیگر آن که ممکن است در امور جزئی، تبلیغی به کسی واگذار شده و تکلیفی نسبت به رساندن احکام یا غیر آن به دیگران داشته باشد، همان گونه که همه موظف بودند به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله پیام غدیر را به دیگران برسانند، (2) ولی مهم آن است که تبلیغ دین به صورت کامل جز از امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام ساخته نیست چنان که از حدیث ثقلین استفاده می شود و در روایات دیگر نیز بدان تصریح شده است. (3)

واکنش ششم: جعل روایت برای دیگران

در این قضیه با فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام و باز گرداندن ابوبکر و بکار بردن این تعبیر: «علي منّي» پیامبر صلی الله علیه و اله برای همه روشن فرمود که «علی از من است» و ابوبکر از من نیست.

الف) ولی مخالفان حدیثی جعل کرده اند که: ابو بکر منّي و أنا منه. (4)

مناوی در شرح جامع صغیر می نویسد: سیوطی گفته: این روایت ضعیف است ولی سزاوار بود که آن را حذف می کرد؛ زیرا راوی آن دروغگو است

1- فتح الباري 239/8

2- (أَلا فَلْيُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائِبَ). (الفصول المهمة 1/ 238 - 239، ينابيع المودة 3/ 369) (لِيُبَلِّغِ اَلشَّاهِدُ مِنْكُمُ اَلْغَائِبَ). (الولاية لابن عقدة 173، المناقب لابن المغازلي 117)

3- در مصادر ما از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود وإنما بلغ عن رسول الله صلی الله علیه و آله جميع ما جاء به من عند الله من بعده الأئمة الذين فرض الله فی الكتاب طاعتهم، و أمر بولايتهم، الذين من أطاعهم أطاع الله، و من عصاهم عصى الله. (احتجاج 1/ 153، بحار الانوار 423/31)

4- الجامع الصغير 1/ 15 كنز العمال 544/11

و البته سیوطی خودش تذکر داده است. (1)

و خواهد آمد که برای کاستن از شأن امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را برای عده ای دیگر نیز جعل شده است، مانند: جلیبیب، اشعریین، بنی ناجیة. (2)

ب) بعضی دیگر در ادامه همان روایت عزل ابوبکر و فضیلت: «لاَ يُبَلِّغُ عَنِّي غَيْرِي أَوْ رَجُلٌ مِنِّي» به نقل فضیلت های ساختگی ابوبکر پرداخته و گذشته از آن که او را امیر الحاجّ دانسته اند به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که فرمود: أما ترضى - يا أبا بكر - أنك كنت معي في الغار، و أنك صاحبي على الحوض؟! (3)

نگارنده گوید: آن ها از جعل روایت نصب ابوبکر بر امارت حجاج نتیجه گرفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد تا مردم ببینند او تحت فرمان ابوبکر است و در نماز به اقتدا می کند و این دلیل تقدّم ابوبکر و امامت اوست. (4)

در حالی که امیرالحاجّ بودن او دروغ است. و علی علیه السلام هیچ گاه تحت فرمان کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده و گذشته از آن آن ها اقتدا به هر فاجری را جایز می دانند. (5)

1- فيض القدير 1/ 120 - 121 ينبغي حذفه إذ فيه عبد الرحمن بن عمرو بن جبلة... يضع الحديث. ثم رأيت المؤلف نفسه تعقبه بذلك في الأصل، فقال: فيه عبد الرحمن بن جبلة كذبوه.

2- رجوع شود به دفتر چهارم، صفحه 2423 به نقل از تحفة الأحوذي 10/ 145 - 146، منهاج السنة 5/ 29 - 30

3- عن السُدّي، قال: لما نزلت هذه الآيات.... يعنى من سورة براءة - فبعث بهنّ رسول الله [صلى الله عليه و آله] مع أبي بكر، و أمره على الحج، فلما سار فبلغ الشجرة من ذي الحليفة أتبعه بعلي [عليه السلام] فأخذها منه، فرجع أبو بكر إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله صلى الله عليه و آله - بأبي أنت وأمي - أنزل في شأني شيء؟! قال: لا ولكن لا يبلغ عنّى غيري أو رجل منّي، أما ترضى - يا أبا بكر - أنك كنت معي في الغار، وأنك صاحبي على الحوض؟! قال: بلى يا رسول الله صلى الله عليه و آله. فسار أبو بكر على الحج و سار علي [عليه السلام] يؤذن ببراءة.... (تاريخ الطبري 2/ 382 - 383)

4- تفسير الرازي 15/ 219، تحفة الأحوذي 387/8، التفسير الحديث 1/ 207.

5- بحار الأنوار 418/30 - 420، الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام للسيد جعفر مرتضى 7/ 56 - 58.

16- باز گذاشتن درب خانه علی علیه السلام به فرمان خدا

اشاره

[609/ 1] جمعی از نویسندگان اهل تسنن با سند صحیح از زید بن ارقم نقل کرده اند که: درب خانه گروهی از صحابه به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز بود و از آن طریق رفت و آمد داشتند آن حضرت فرمان داد که: «سُدُّوا هَذِهِ الأبواب إلّا بابَ عَليّ». یعنی همه درب ها را ببندید جز در خانه امیرمؤمنان علیه السلام.

این مطلب برای برخی ناگوار آمد و باعث گفتگو بین مردم گردید پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع مسلمانان سخنانی ایراد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

(أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُمِرْتَ بِسَدِّ هَذِهِ اَلْأَبْوَابِ غَیْرَ بَابِ عَلِیٍّ فَقَالَ فِیهِ قَائِلُکُمْ ! وَ إِنِّی وَ اَللَّهِ مَا سَدَدْتُ شَیْئاً وَ لاَ فَتَحْتُهُ وَ لَکِنِّی أُمِرْتُ بِشَیْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ).

یعنی: من از جانب حق تعالی مأمور شدم که درهایی که به مسجد باز بود ببندم جز درب خانه علی. بعضی در این زمینه (اعتراض و) گفتگویی داشته اند. من از پیش خود دری را نبستم و دری را باز نگذاشتم از جانب خداوند متعال به من دستوری رسید و من هم آن را امتثال نمودم. (1)

1- مسند احمد 4/ 369، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 176 - 177 شماره 109، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 718 - 720 شماره 985 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 72 - 73، السنن الكبرى للنسائي 5/ 118، المستدرك 3/ 125، القول المسدّد 27 - 28، كنز العمال 11/ 598 به نقل از احمد و ضیاء مقدسی در الأحادیث المختارة (با کمی اختلاف).

[2 /610] احمد بن حنبل به سـند معتبر نقل کرده که عبدالله بن رقیم کنانی می گوید: خرجنا إلی المدینة – زمن الجمل – فلقینا سـعد بن مالك بها، فقال: أمر رسول الله صلی الله علیه و آله بسدّ الأبواب الشارعة فی المسجد و ترك باب علی [علیه السلام]. (1)

یعنی: زمـان جنـگ جمل ما وارد مـدینه شـدیم و آن جا با سـعد بن ابی وقاص ملاقات نمودیم. او نقل کرد که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمان داد درب هایی که به مسجد باز است بسته شود جز در خانه امیر مؤمنان علیه السلام.

[3 /11] عن مصـعب بن سـعد، عن أبیه، قال: أمر رسول الله صـلی الله علیه و آله بسدّ الأبواب إلا باب علي [علیه السلام]، قالوا: یا رسول الله سددت الأبواب کلّها إلّا باب علي؟! فقال: ما أنا سددت أبوابکم ولکن الله سدّها. (2)

طبرانی به سندی– که راویانش همه ثقه و مورد اطمینان هستند – از سعد بن ابی وقاص روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد همه درب ها بسـته شود جز در خانه علی علیه السـلام. مردم گفتنـد یا رسول الله صـلی الله علیه و آله همه درها را بستی جز در خانه علی علیه السلام؟!. حضرت فرمود: من درب خانه شما را نبستم بلکه خدا بست.

[4/612] نسائی به سـند صحیح نقل کرده که از ابن عمر درباره علی علیه السلام پرسیدند، او پاسخ داد: (أَنْظُر إِلی مَنزلتِهِ [مَنزلِهِ] مِن رسولِ الله صلی الله علیه و آله؛ فإنَّهُ سَدَّ أبوَابَنَا فِی المَسجِدِ، وَأقَرَّ بَابَهُ) (3)

1- مسند أحمد 1/ 157، تاریخ مدینة دمشق 42/ 165.

2- المعجم الأوسط للطبراني 4/ 186

3- رجوع شود به السـنن الکبری للنسـائی 138/5 خصـائص أمیر المؤمنین علیه اللسـام 106، المصـنف لعبد الرزاق 11 / 232، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 194 – 195، فضائل الصحابة لابن حنبل 2/ 595، المعجم الاوسط 38/2 تاریخ مدینة دمشق 498/39 و 139/42، تهذیب الکمال 529/22، مجمع الزوائد 115/9، وفاء الوفا 475/1.

یعنی جایگاه او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تماشا کن - یا منزل او را نسبت به [منزل] پیامبر صلی الله علیه و آله ببین که آن حضرت درب خانهٔ همهٔ ما را به مسجد بست ولی درب خانه او را رها کرد (و باز گذاشت).

[5/613] عن ابن عباس: أن النبي صلى الله عليه و آله أمر بسدّ الأبواب إلا باب علي [عليه السلام] (1)

و فی رواية أحمد: غير باب على [عليه السلام]. (2)

و في رواية النسائي: أمر رسول الله صلى الله عليه و آله بأبواب المسجد فسدّت إلّا باب علي [عليه السلام].

و في لفظ آخر: و سدّ أبواب المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد و هو جنب و هو طريقه ليس له طريق غيره. (3)

ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد که همه درها (یی که به مسجد باز بود) بسته شود جز درب خانه علی علیه السلام.

* و در روایت معتبر شماره 1099 از ابن عمر خواهد آمد که: ولقد أوتي [أعطي] علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن يكون لي واحدة منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم: زوّجه رسول الله صلى الله عليه و آله ابنته و ولدت له و سدّ الأبواب إلّا بابه في المسجد، و أعطاه الراية يوم خيبر.

1- سنن الترمذي 5/ 305

2- مسند أحمد 331/1.

3- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 75 - 76، السنن الكبرى للنسائي 119/5

اعتبار روایات

روایت اول: در مسند احمد و الأحادیث المختارة نقل شده و پیش از این گذشت که اعتبار روایات این دو کتاب پذیرفته شده است. (1) گذشته از آن حاکم نیشابوری و ابن حجر عسقلانی، حکم به صحت و اعتبار آن کرده اند. (2)

روایت دوم: گذشته از وجود آن در مسند احمد، هیثمی حکم به اعتبار آن کرده و ابن حجر، عینی، مبارکفوری و دیگران نیز سند آن را قوی دانسته اند. (3)

روایت سوم را نیز ابن حجر و سیوطی معتبر دانسته اند. (4)

سیوطی درباره روایت چهارم می نویسد: نسائی آن را به سند صحیح نقل کرده. (5) و ابن حجر عسقلانی می گوید: همه راویان آن صحیح هستند مگر علاء و او را نیز یحیی بن مَعین و دیگران توثیق کرده اند. (6)

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 10 - 11، نکته شماره 7.

2- قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد، ولم یخرجاه. (المستدرك 125/3) و قال ابن حجر: أخرجه احمد والنسائي والحاکم، و رجاله ثقات (فتح الباري 12/7 - 13، فیض القدیر 1/ 120)

3- قال الهیثمي: رواه أحمد و أبو یعلی والبزار... و إسناد أحمد حسن. (مجمع الزوائد 114/9 و مراجعه شود به فتح الباري 12/7، عمدة القاري 176/16، تحفة الاحوذي 112/10)

4- شدّ الأثواب فی سد الأبواب المطبوع في ضمن الحاوي للفتاوی 2/ 15، فتح الباري 12/7. و قال الطبراني في ترجمة علي بن سعید: لم یروه عن الحکم إلا معاویة بن میسرة بن شریح. (المعجم الأوسط للطبراني 4/ 186)، قال ابن حجر: و هو حفید القاضي شریح الکندي: قال البخاري في تاریخه: سمع الحکم بن عتیبة، ولم یذکر فیه جرحا و ذکره ابن حبان في الثقات. (القول المسدّد في مسند أحمد 29)

5- شدّ الأثواب في سدّ الأبواب المطبوع في ضمن الحاوي للفتاوی 2/ 15.

6- فتح الباري 12/7 - 14، ورجوع شود به النکت علی کتاب ابن الصلاح لابن حجر أیضاً 156 - 158، وفاء الوفا 474/1 - 476، فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 80.

روایت پنجم: روایت معروف عمرو بن میمون از ابن عباس است که با متن هایی متقارب و نزدیک به هم نقل شده و اعتبار آن به تفصیل خواهد آمد، (1) ابن حجر عسقلانی می نویسد: راویان روایت مسند احمد و نسائی همه ثقه هستند، (2) حوینی اثری نیز حکم به اعتبار آن نموده، (3) صالح احمد الشامی حکم به صحت آن - بنابر نقل -ترمذی - نموده (4) و البانی گفته: این قسمت از حدیث شواهد فراوان دارد، کسی که از آن اطلاع داشته باشد یقین به صدور آن می کند. (5)

* ابوبکر بزار (متوفی 292) اسناد حدیث سدّ الابواب را - في الجمله - نیکو و معتبر دانسته است. (6)

* ابن حجر عسقلانی می گوید:

ورع اقتضا می کند که در مانند این موارد حکم به بطلان حدیث نشود [!!!] این روایت مشهور است و اسناد متعدد دارد که هر کدام به تنهایی معتبر است و از رتبه حَسَن چیزی کم ندارد، و بنابر روش بسیاری از محدّثین موجب یقین به صحت صدور آن می گردد. (7)

1- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست چهارم: «ویژگی های علی علیه السلام به نقل ابن عباس».

2- أخرجهما أحمد والنسائي و رجالهما ثقات. (فتح الباري 13/7).

3- الحلي بتخريج خصائص علي [علیه السلام] 58 - 59 شماره 41 - 42 (با کتاب الخصائص للنسائي توسط دار الکتاب العربي سنه 1996 به طبع رسیده است).

4- جامع الأصول التسعة 287/13 شماره 15903.

5- سلسلة الأحاديث الضعيفة 6/ 482 شماره 2929

6- قال العسقلاني: و قد أشار إلى ذلك البزار في مسنده، فقال: ورد من روايات أهل الكوفة بأسانيد حسان في قصة عليّ [علیه السلام] (فتح الباري 13/7) و قال - أيضاً - فی القول المسدد 27: إن روايات أهل الكوفة جاءت من وجوه بأسانيد حسان.

7- القول المسدّد 27.

* او در ادامه می نویسد: اسناد متعدد این روایات به نقل از ثقات دلالت قوی بر صحت آن دارد و این نهایت نظر یک محدّث است. (1)

* عده ای از علمای عامه نظر گذشته ابن حجر را تأیید کرده اند مانند مبارکفوری و ابن نجیم مصری و... . (2)

* و قریب عبارت گذشته ابن حجر را فتنی هندی (متوفی 986) از سیوطی (متوفی 911) در لئالی نقل نموده است. (3)

* غماری نیز روایت «سدّ الابواب» را از روایات متواتر دانسته است. (4)

* سیوطی (متوفی 911) - در کتاب شدّ الأثواب في سد الأبواب - می نویسد: اسناد و طرق این روایت (آن قدر زیاد است که) به حدّ تواتر می رسد. (5)

او در ادامه پس از نقل 20 روایت می گوید:

از این احادیث صحیح بلکه متواتر اثبات شد که پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه

1- فهذه الطرق المتظاهرة من روايات الثقات تدل على أن الحديث صحيح دلالة قوية، و هذه غاية نظر المحدّث. (القول المسدّد 30) و قال أيضاً: و هذه الأحاديث يقوّي بعضها بعضاً، و كل طريق منها صالح للاحتجاج فضلاً عن مجموعها. (فتح الباري 13/7، و رجوع شود به النكت على كتاب ابن الصلاح 156 - 158، وفاء الوفا 1/ 474 - 476)

2- قال المباركفوري: وقد ورد في الأمر بسد الأبواب إلا باب علي [عليه السلام] أحاديث أخرى ذكرها الحافظ في الفتح، و قال - بعد ذكرها -: و هذه الأحاديث يقوّي بعضها بعضاً. (تحفة الأحوذي 10/ 112، و رجوع شود به البحر الرائق لابن نجيم 1/ 341، فيض القدير للمناوي 120/1)

3- اللآلي المصنوعة 318 - 320، تذكرة الموضوعات 95.

4- اتحاف ذوي الفضائل المشتهرة ص 167 حديث 213

5- شدّ الأثواب في سدّ الأبواب المطبوع في ضمن الحاوي للفتاوى 2/ 16.

گشودن درب خانه به مسجد را به هیچ کس نداد - نه به عباس نه به ابوبکر! - و آن ها را منع نمود و به تنها کسی که اجازه داد علی [علیه السلام] بود. (1)

* البانی می نویسد: ابن حجر گفته: با اسناد فراوان نقل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد به بستن درب خانه هایی که به مسجد باز بود، این امر برای برخی از صحابه ناگوار آمد (و زبان به اعتراض گشودند) پیامبر صلی الله علیه و آله عذر خویش را در این زمینه بیان فرمود (که این فرمان از جانب خدا بوده است). (2)

ابن حجر هیتمی مکّی (متوفی 974) شبیه همین عبارت را دارد فقط به جای (اسناد فراوان) گفته: (با اسناد صحیح متعدد) (3)

دکتر سعود صاعدی می گوید: برخی از اسناد حدیث سد الابواب صحي صحيح است.... و شواهدی از روایات ثقات دارد. (4)

این مطلب ثابت است و اسناد آن مشتمل است بر صحیح، حَسَن (و معتبر) و برخی از روایات ضعیف که به ضمیمه یکدیگر قوت یافته و حکم به اعتبار آن می شود. و در ادامه تکرار کرده که روایت صحیحی در این زمینه گذشت. (5)

او تأکید کرده که متن حدیث از طریق سعد بن ابی وقاص، ابن عمر و دیگران

1- ثبت بهذه الأحاديث الصحيحة بل المتواترة أنه منع من فتح باب شارع إلى المسجد ولم يأذن في ذلك لأحد، ولا لعمه العباس ولا لأبي بكر إلا لعلى [عليه السلام] لمكان ابنته منه. (شدّ الأثواب في سدّ الأبواب المطبوع في ضمن الحاوي للفتاوى 2/ 16، نظم المتناثر من الحديث المتواتر للكتاني 192)

2- تعليقه هداية الرواة 5/ 430

3- المنح المكية في شرح الهمزية 589.

4- فضائل الصحابة 6/ 386.

5- فضائل الصحابة 392/6، 398

ثابت است و بعضی آن را از روایات متواتر شمرده اند. (1)

* محقق کتاب الفوائد المجموعة – که از متعصبین عامه است – می نویسد: برای هیچ مسلمانی روا نیست که حکم به بطلان حدیث سد الابواب نماید؛ این حدیث ثابت است و اسناد فراوان دارد و در آخر گفته: حدیث زید بن ارقم در مستدرک (2) و الأحادیث المختارة نیز صحیح است. (3)

تألیف مستقل در حدیث سد الأبواب

حافظ سیوطی (متوفی 911) تألیفی مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارد با نام: شدّ الأثواب في سد الأبواب

واکنش صحابه در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله !!

پیش از آن که به بررسی واکنش مخالفان در برابر روایات «سد الابواب» بپردازیم لازم است اشاره ای داشته باشیم به واکنش صحابه در برابر این فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله از روایات به خوبی معلوم می شود که این کار حساسیت دیگران را برانگیخت و باعث بگو مگو بین صحابه بلکه اعتراض مستقیم با خود حضرت

1- فضائل الصحابة 6/ 401 به نقل از نظم المتناثر 203 – 204.

2- رجوع شود به المستدرك 125/3، مجمع الزوائد 114/9، فتح الباری 12/7 – 13، القول المسدّد 27 – 28، کنز العمال 11/ 618.

3- محمد عبدالرحمن عوض تعلیقه الفوائد المجموعة شوكاني 383. (دارالكتاب العربي) او در پایان تأکید کرده این که بعضی به جهت میمون روایت را تضعیف کرده اند اصلاً صحیح نیست ؛ عده ای از اهل فن او را توثیق کرده اند و ترمذی روایت او را صحیح می داند. نگارنده گوید: همچنین مراجعه شود به فضائل الصحابة الكرام للدكتور خليل ابراهيم ملا خاطر العزامي 394 – 395.

گردید. آن ها می گفتند: ما یألو برفع ابن عمه، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله در برتری دادن و ترجیح پسر عمویش از هیچ کاری فروگذاری نمی کند!

حقیقت آن است که برای آنان پذیرش ترجیح و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام امری سهل و آسان نبود آن هم در امتیازی مشترک با پیامبر صلی الله علیه و آله که فقط این دو درب به مسجد باز باشد و بیانگر موقعیت و جایگاه رفیع علی علیه السلام در چشم همگان باشد چنان که در حدیث ابن عمر - روایت 612 شماره - بدان اشاره شده است. اعتراضات به گونه ای بود که نیاز به پاسخ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله داشت؛ لذا در روایات آمده:

[614/ 6] إن رسول الله صلى الله عليه و آله سد أبواب الناس في المسجد، و فتح باب علي [عليه السلام]، فقال الناس في ذلك، فقال: «مَا أَنَا فَتحتُهُ، وَلَكِنَّ اللهَ فَتَحَهُ». (1)

[615/ 7]... فقالوا: يا رسول الله صلى الله عليه و آله سددت أبوابنا؟! فقال: «ما أنا سددتها، ولكن الله سدها». (2)

[616/ 8] أمر رسول الله صلى الله عليه و آله أن تُسَدّ الأبواب التي في المسجد فشق عليهم... فقال رجل يومئذ: ما يألو برفع ابن عمه، فعلم رسول الله صلى الله عليه و آله أنه قد شقّ عليهم، فدعا: «الصلاة جامعة» فلمّا اجتمعوا صعد المنبر، فلم يسمع لرسول الله صلى الله عليه و آله خطبة قطّ كان أبلغ منها... قال: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا أَنَا سَدَدْتُهَا وَلاَ أَنَا فَتَحْتُهَا وَلاَ أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَأَسْكَنْتُهُ)، ثم قرأ: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى * وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) [النجم (53): 1- 4] (3)

1- مسند أبي يعلى 2/ 61 - 62، تاريخ مدينة دمشق 42/ 138 - 139، البداية والنهاية 7/ 379.

2- المعجم الأوسط 4/ 186، مجمع الزوائد 9/ 114 - 115، السيرة الحلبية 3/ 460، قال ابن حجر: رجالها ثقات

3- الدر المنثور 6/ 122

[9/617] و قريب منها ما رواها أبو نعيم أمر رسول الله صلى الله عليه و آله بسدّ الأبواب التي في المسجد فشقّ ذلك على أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله فلمّا بلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله دعا: «الصلاة جامعة» حتى إذا اجتمعوا صعد المنبر ولم يسمع لرسول الله صلى الله عليه و آله تحميداً و تعظيماً في خطبة مثل يومئذٍ فقال: «يا أيها الناس، ما أنا سددتها ولا أنا فتحتها بل الله عزّ وجلّ سدّها»، ثم قرأ: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) [النجم (53): 1 - 4]. فقال رجل: دع لي كوة يكون في المسجد، فأبى، و ترك باب علي مفتوحاً، فكان يدخل و يخرج منه و هو جنب. (1)

[10/618] و قال: ما أنا فتحتها ولا سددتها. (2)

[11/619] (ما أنَا أمَرتُ بِإخراجِكُم، ولا بِإسكانِ هذَا الغُلامِ، إنَّ اللّهَ هُوَ أمَرَ بِهِ). (3)

[12/20] (مَا أنَا أخرَجتُكمْ مِنْ قِبَلِ نَفسِي، وَلاَ أنَا تَركتُهُ، وَلكِنَّ اللهَ أخرَجَكُمْ، وَ تَركَهُ، إنَّمَا أنَا عبد مَأمُورٌ، مَا أمرت به فعلت، (إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ)) [يونس (10): 15 والأحقاف (46): 9]. (4)

[13/621] عن أبي الطفيل: كنت على الباب يوم الشورى، فارتفعت الأصوات بينهم فسمعت عليا [عليه السلام] يقول:... أفيكم أحد يطهره مطهراً/ مطهّرُ في كتاب الله غيري حتى سدّ النبي صى الله عليه و آله أبواب المهاجرين وفتح بابي إليه... فقال النبي صلى الله عليه و اله: «ما أنا

1- فضائل الخلفاء الراشدين لأبي نعيم الإصبهاني 71 شماره 59.

2- السنن الكبرى للنسائي 119/5، المناقب لابن المغازلي 210، وفاء الوفا 479/1.

3- السنن الكبرى للنسائي 5/ 118 - 119، المسند للشاشي 1/ 126 - 127 تاريخ مدينة دمشق: 42/ 116 - 118، جامع الأحاديث (جمع الجوامع) 503/16

4- المعجم الكبير للطبراني 12/ 114، مجمع الزوائد 9/ 115، كنز العمال 11/ 600، و رجوع شود به السيرة الحلبية 3/ 460. قريب به همين مضمون در تاريخ مدينة دمشق 37/42 به سند معتبر نقل شده است. (رجوع شود به أسانيد فضائل أمير المؤمنين علي عليه السلام للشيخ باسم الحلّي 1/ 658)

فتحت بابه ولا سددت أبوابكم، بل الله فتح بابه و سد أبوابكم»، قالوا: [اللهم] لا. (1)

[622/ 14] و قال: ما أنا سددت أبوابكم و فتحت باب على، ولكن الله فتح باب علي و سدّ أبوابكم. (2)

* در روايت شماره 609 گذشت: وَانّي ما سَدَدْتُ شَيْئاً وَلَا فَتَحْتُهُ، وَلكِنّي أُمِرْتُ بِشَيْءٍ فَاتَّبَعْتُهُ.

* در روايت 1097 خواهد آمد: ولا سددت أبوابكم ولكني أبوابكم ولكني أُمرتُ بذلك

واكنش مخالفان در برابر حديث سدّ الابواب

واكنش اول: ساختگى دانستن احاديث

ابن الجوزى و ابن تيميه ادعا كرده انـد كه احاديث سد الأبواب را رافضـي ها در مقابل روايات صـحيحين كه درباره ابوبكر وارد شده جعل كرده اند. (3)

1- رجوع شود به تاريـخ مدينـة دمشق 42/ 435، المناقب للخوارزمي 315، كنز العمال 724/5- 726، و في رواية: قال عليه السـلام: اَنْشُدُكم بالله أفيكم مطهر غيري إذ سدّ رسول الله صـلى الله عليه و آله أبوابكم و فتح بابي، و كنت معه في مساكنه و مسـجده، فقام إليه عمّه فقال: يا رسول الله، غلقت أبوابنا وفتحت باب علي؟! قال: «نعم، الله أمر بفتـح بابه و سدّ أبوابكم»؟ قالوا: اللهم لا. (تاريخ مدينة دمشق 42/ 431 - 433 و رجوع شود به المناقب لابن المغازلى 115 - 120 (چاپ اسلاميه 117)

2- كشف الأستار 3/ 196، مجمع الزوائد 9/ 114 - 115، وفاء الوفا 1/ 478 - 479، كنز العمال 13/ 175 و و رجوع شود به تـاريخ مدينة دمشق 435/42، المناقب للخوارزمى 31، كنز العمال 5/ 724 - 726، السيرة الحلبية 3/ 460.

3- قال ابن الجوزي 1/ 363 - 366: الحديث الرابع عشر في سد الأبواب غير بابه... فهذه الأحاديث كلها من وضع الرافضة قابلوا به [بها] الحـديث المتفق على صـحته في سُدُّوا الأبواب إلا باب أبي بكر. (الموضوعات لابن الجوزي 1/ 363 - 366) و قال ابن تيميـة: و كذلك قوله: «سدّوا الابواب كلّها بالا باب على [عليه السلام]» فإن هذا مما وضعته الشيعة على طريق المقابلة. (منهاج السنة 35/5، و رجوع شود به مجموعة الفتاوى لابن تيمية 415/4)

ابن کثیر نیز – به تبعیت از استادش ابن تیمیه ! – بدون ارائه هیچ مستندی، با چشم پوشی از روایات معتبر، ادعای بیجا کرده که این روایات خطاست. (1)

پاسخ

عده ای از اهل تسنن با این ادعا صریحاً مخالفت نموده اند. دکتر صاعدی اعتراف کرده که این حدیث با اسناد متعدد که در آن هیچ کس از متروکین و رافضیان وجود ندارد ثابت است. (2)

البته صاعدی به توجیه کار ابن الجوزی و ابن تیمیه پرداخته و می نویسد:

معلوم نیست چرا چنین گفته اند شاید آن دو فقط بعضی از روایات را که کذابین نقل کرده اند دیده باشند یا در مورد احادیث ضعیف، قولی را ترجیح داده اند که آن راویان را به شدت تضعیف نموده است.

سپس توجیه دیگری برای رفتار ناپسند این دو نفر به ذهنش رسیده و گفته:

ابن الجوزی فقط دربارهٔ روایاتی که نقل کرده اظهار نظر نموده (گر چه ممکن است آن احادیث که ساختگی دانسته، سند صحیح دیگری داشته باشد!) و هم چنین ابن تیمیه در منهاج فقط در مقام انکار روایاتی است که ابن مطهر حلّی از کتب ثعلبی و ابونعیم و دیگر ضعفا نقل کرده.است نتیجه آن که شاید مرادشان جعلی بودن همان روایاتی است که نقل کرده اند نه همه روایات سدّ الابواب !

اشکال

1- و من روی إلا باب علی، کما وقع في بعض السنن فهو خطأ، والصواب ما ثبت في الصحیح. (تفسیر ابن کثیر 1/ 513)
2- فضائل الصحابة للصاعدي 394/6 و رجوع شود به تذکرة الموضوعات 95

هر دو توجیه صاعـدی باطل و دفاعش بیجا و نارواست ؛ صاعدی خودش اعتراض برخی از دانشـمندان را نقل کرده که ابن الجوزی روایات منکَر یـا ضـعیف را که قابـل تحمـل است، بلکه گاهی روایات معتبر را هم به عنوان روایات ساختگی معرفی کرده (که این خطایی روشن) است. (1)

به عنوان نمونه صاعـدی در مورد روایت نسائی که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «من نه دری را باز گذاشـتم و نه دری را بسـتم» گرچه حکم به اعتبـار آن نکرده ولی آن را ساختگی ندانسـته و گفته: ابن الجوزی آن را در موضوعات آورده ولی در سـند آن کسـی نیست که بشود گفت: روایت جعلی و ساختگی است.

پرسـش ما آن است که چگونه ممکن است امثال ابن الجوزی و ابن تیمیه روایات مسـند امامشان احمد بن حنبل و... را ندیده باشند؟! اگر معلومات روایی آن ها این قدر سست و ضعیف باشد حق نظر دادن در مطالب علمی را ندارند !

و البته کسی که به کلام آن دو رجوع نماید برایش روشن است که هر دو در مقام جعلی دانستن همهٔ آثار هستند نه برخی از آن روایات؛ زیرا ادعا کرده اند:

احادیث سدّ الأبواب را رافضی ها در برابر روایاتی که درباره ابوبکر وارد شده جعل کرده اند. (2)

واکنش دوم: برخی از تضعیفات بی جای سندی

عقیلی گوید:

روایتی را که شعبه از ابن عباس نقل کرده، محفوظ (و ثابت) نیست. (3)

1- فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 387

2- الموضوعات لابن الجوزي 1/ 366، منهاج السنة 5/ 35.

3- قال العقيلي: علي بن الحسين، قال: حدثنا النفيلي، قال: حدثنا مسكين بن بكير، قال: حدثنا شعبة، عن أبي صالح، عن عمرو بن ميمون، عن ابن عباس: أن رسول الله صلى الله عليه و آله أمر بالأبواب كلها تُسَدّ إلا باب علي. ليس بمحفوظ من حديث شعبة. (ضعفاء العقيلي 4/ 222)

پاسخ

ابن حجر بعد از نقل کلام ترمذی- که گفته: من فقط با یک سند از شعبه آن را روایت کرده ام- گفته: مقدسی بر کلام ترمذی خُرده گرفته که حاکم و طبرانی آن را به سندی صحیح تر نقل کرده اند. (1)

عقیلی در ادامه سخن گذشته می گوید: حدیث «سدّ الابواب» از ابوعوانه به سند صحیح نقل نشده. (2)

پاسخ

دکتر صاعدی بر او اشکال می کند که سند حدیث تا ابوعوانه صحیح است. (3)

ابن الجوزي روایت شماره 609 را از سنن نسائی نقل و آن را به جهت میمون تضعیف کرده است. (4)

پاسخ

ابن حجر گفته: این خطایی روشن است؛ زیرا عده ای او را توثیق کرده اند و فقط در حفظش اشکال شده. (5) صاعدی نیز اشاره کرده: این که بعضی احادیث

1- قال الترمذي: لا نعرفه عن شعبة إلا من هذا الوجه. و تعقبه الحافظ الضياء في المختارة بأن الحاكم والطبراني رویاه من طریق مسکین بن بکیر عن شعبة، وهي أصح من طریق الترمذي. (النکت علی کتاب ابن الصلاح لابن حجر 157)

2- ضعفاء العقيلي 4/ 222: و رواه أبو عوانة عن ابن [أبي ظ] بلج، ولا يصح عن أبي عوانة.

3- فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 222 - 223.

4- الموضوعات 1/ 365 - 366.

5- أورده ابن الجوزي في الموضوعات من طريق النسائي وأعله بميمون، و أخطأ في ذلك خطأً ظاهراً، و ميمون و ثقه غير واحد و تكلم بعضهم في حفظه، و قد صحح له الترمذي حديثاً غير هذا. (القول المسدّد 28 و رجوع شود به اللآلي المصنوعة 1/ 348)

میمون را «منکر» دانسته اند، مرادشان منکر بودن از ناحیه سند است نه متن. (1)

ابن الجوزی از سعدی یعنی جوزجانی نقل کرده که در سند روایت مسند احمد نیز عبدالله بن شریك وجود دارد که دروغگو است. (2)

پاسخ

اولاً: ابن حجر - در دفاع از مسند احمد و رد بر ابن الجوزی - نقل کرده که: احمد بن حنبل و یحیی بن معین هر دو عبدالله بن شریك را توثیق کرده اند. (3)

ثانیاً: ابن حجر تصریح کرده که کلام جوزجانی درباره شیعه پذیرفته نیست. (4)

مطلب مهم دیگری که ابن حجر عسقلانی تذکر داده آن که ابن الجوزی فقط بعضی از اسناد را نقل کرده و در آن اشکال نموده است! (5) و این شهادتی است از عسقلانی که ابن الجوزی از نقل اسناد معتبر چشم پوشی کرده و برای نیل به اغراض فاسدش دیگران را اغراء به جهل نموده است.

1- فضائل الصحابة 389/6 - 390. نگارنده گوید: نظیر این مطلب را خطیب بغدادی در روایتی دیگر - روایت شماره 627 - گفته که صفحه 878 - 879 خواهد آمد.

2- الموضوعات 1/ 365 و رجوع شود به الریاض النضرة 3/ 158.

3- القول المسدد 11 نگارنده گوید تعجب از کنانی است که - با چشم پوشی از توثیق احمد ابن حنبل و یحیی بن معین - گفته: عبدالله بن شریك مجهول است (تنزیه الشریعة 383/1)

4- و أما الجوزجاني فلا عبرة بحطه على الكوفيين. (تهذيب التهذيب 1/ 81 - 82) و قال: تعصّب الجوزجاني على أصحاب على [عليه السلام] معروف. (تهذيب التهذيب 5/ 40 - 41).

5- و قد أورد ابن الجوزي هذا الحديث... مقتصراً على بعض طرقه... و أعله ببعض من تكلم فيه من رواته. وليس ذلك بقادح لما ذكرت من كثرة الطرق. (رجوع شود به الموضوعات لابن الجوزي 1/ 365 - 366 فتح الباري 13/7 وفاء الوفا 1/ 476، نظم المتناثر 192)

واکنش سوم: منکر دانستن روایت

عده ای «حدیث سدّ الابواب» را از روایات منکر شمرده و ابوبلج فزاری ثقه (1) را به جهت نقل این حدیث و امثال آن تضعیف نموده اند. (2)

با توجه به آن چه در تعریف منکر گفته شد (3) معلوم است که منکر دانستن این روایت به جهت تعارض آن با روایات ساختگی دربارهٔ ابوبکر است. (4)

واکنش چهارم: کتمان مطالب مهم برای کم رنگ کردن قضیه

اشاره

یکی از واکنش های مخالفان در برابر فضائل امیرمؤمنان علیه السلام آن است که مطالب مهم و جالب توجه را که در روایات وجود داشته و حاکی از عظمتِ مقام والای آن حضرت بوده کتمان نموده آن روایات را غیر محفوظ، شاد و منکر معرفی کرده و کسی که آن نکات را نقل کرده به بهانه ای از اعتبار ساقط نموده اند! در ضمن قضیهٔ «سدّ الابواب» مطالب مهمّی مطرح شده که در بسیاری

1- ارباب سنن اربعه (ابن داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه قزوینی) و شعبه - که امیرالمؤمنین در حدیث است ! - از او روایت نموده اند. ابن مَعین نسائی، دارقطنی و جماعتی او را توثیق نموده و ابوحاتم گفته: اشکالی در (روایات) او نیست. (الکاشف 414/2، فتح الباري 10/ 152) و في الکامل لابن عدي 7/ 230: وقد روی عن أبي بلج أجلة الناس مثل شعبة و أبوعوانة و هشیم ولا بأس بحدیثه.

2- قال الذهبي: و من مناکیره: عن عمرو بن میمون، عن ابن عباس: أن النبي صلی الله علیه و آله أمر بسد الأبواب إلا باب علی رضی الله عنه[علیه السلام] (میزان الاعتدال 4/ 384 و رجوع شود به فضائل الصحابه صاعدی 222/6) قال البخاري: فیه نظر. قال ابن حجر وضعفه جماعة بسبب التشیع، و ذلك لا یقدح في قبول روایته عند الجمهور. (رجوع شود به الکاشف 414/2، فتح الباري 10/ 152)

3- رجوع شود به صفحه 858 واکنش ششم: «جعل روایت برای ابوبکر»

4- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 9

از مصادر نیامده است. به عنوان نمونه به چند روایت توجه فرمایید:

[623/ 15] ابن مغازلی شافعی (متوفی 483) در ضمن گزارشی طولانی از حذیفه نقل می کند: هنگامی که مهاجرین از مکه به مدینه آمدند خانه ای نداشتند لذا در مسجد می خوابیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها فرمود: «در مسجد نخوابید (ممکن است) که محتلم شوید». آن ها اطراف مسجد خانه هایی ساخته و درب ورودی آن را به سمت مسجد قرار دادند (به گونه ای که آن خانه ها با مسجد مرتبط بود و سکونت در مسجد بر آنان اطلاق می شد)، حضرت برای آنان پیغام فرستاد که از مسجد بیرون روند و دربی را که به سوی مسجد است ببندند (و درب دیگری به سمت خارج مسجد برای خانه خویش قرار دهند) آن ها پذیرفتند و فرمان حضرت را امتثال نمودند....

[البته بنابر این روایت عمر و بنابر روایت دیگر عباس تقاضای راهی باریک- که بتوان از آن رفت و آمد نمود- کردند ولی پذیرفته نشد!] (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام خانه ای بین خانه های خویش ساخته بود. امیرالمؤمنین علیه السلام تردید داشت که به همان حالت باقی بماند یا آن که از مسجد خارج شود (یعنی درب خانه اش را ببندد و درب دیگری به سمت خارج مسجد برای خانه خویش قرار دهد) پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود: «تو (همان جا) ساکن باش که پاک و پاکیزه ای». پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند یاد فرمود که:

«این امتیازی است که خدا به علی اعطا فرموده (و ربطی به من ندارد)».

1- أمر رسول الله صلى الله عليه و آله بسدّ أبواب المسجد كلّها غير باب على [عليه السلام]، فقال العباس: يا رسول الله صلى الله عليه و آله قدر ما أدخل أنا وحدي و أخرج ! قال: «ما أُمرتُ بشيء من ذلك»، فسدّها كلها غير باب علي [عليه السلام] و ربّما مرّ و هو جنب. (رجوع شود به المعجم الكبير 246/2، القول المسدد 29 - 30، مجمع الزوائد 115/9، السيرة الحلبية 460/3 - 461 و في وفاء الوفا للسمهودي 479/1 - 480 فقال رجل)

حذیفه در ادامه می گوید: و نفس ذلك رجال على عَلِيّ [علیه السلام] فوجدوا في أنفسهم، و تبيّن فَضْلُه عليهم و على غيرهم من أصحاب النبي صلى الله عليه و آله. یعنی این مطلب باعث نگرانی، ناراحتی، حسادت و حساسیت عده ای نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام گردید ؛ زیرا این فضیلت امتیازی روشن بود نسبت به دیگران !

مطلب به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید حضرت خطبه ای خواند [که بنابر نقل سیوطی خطبه ای بلیغ تر از آن، از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده نشد !] (1) و در ضمن آن فرمود: «بعضی از این که به علی اجازه سکونت در مسجد داده شد (و درب خانه اش به مسجد باز مانده) ناراحت شده اند. به خدا سوگند بیرون کردن (و بستن درب خانه دیگران) و اجازه سکونت (و باز گذاشتن درب خانه) علی به دست من نبود (بلکه به فرمان خداوند بود چنان که) خداوند به حضرت موسی و برادرش (هارون علیه السلام) وحی فرمود که: برای قوم خود در مصر خانه هایی مهیا نموده، آن را روبه روی یکدیگر قرار دهید و نماز بگزارید. و به حضرت موسی فرمان داد که در آن مسجد کسی سکونت و نکاح نداشته باشد جز هارون و نسلش. و علی نسبت به من مانند هارون است نسبت به حضرت موسی [علیه السلام]. فقط او برادر من است نه دیگر افراد خاندانم. روا نیست برای هیچ کس (سکونت و) نکاح در این مسجد جز برای علی و نسل او، (این فرمان خداوند است) هر کس از این مطلب ناراحت است (و خوشش نمی آید) از آن سو برود و با دست مبارک اشاره به سمت شام فرمود (2) !

1- فلم يسمع لرسول الله صلى الله عليه و آله و خطبة قط كان أبلغ منها. (الدر المنثور 122/6)

2- عن حذيفة بن أسيد الغفاري، قال: لما قدم أصحاب النبي صلى الله عليه و آله المدينة لم يكن لهم بيوت يبيتون فيها، فكانوا يبيتون في المسجد فقال لهم النبي صلى الله عليه وسلم: لا تبيتوا في المسجد فَتَحْتَلِمُوا. ثمّ إنّ القوم بنوا بيوتاً حول المسجد و جعلوا أبوابها إلى المسجد، و إنّ النبي صلى الله عليه وسلم بعث إليهم معاذ بن جبل فنادى أبا بكر فقال: إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله يأمرك أن تخرج من المسجد فقال: سَمْعاً و طاعةً، فسد بابه و خرج ترج من المسجد، ثم أرسل إلى عمر، فقال: إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله يأمرك أن تَسُدّ بابك الذي في المسجد و تخرج منه، فقال: سَمْعاً وطاعة لله ولرسوله غير أنّي أرغَبُ إلى الله في خَوخَةٍ في المسجد، فأبلغه معاذ ما قال عمر، ثم أرسل إلى عثمان - و عنده رُقَيّة - فقال: سَمْعاً و طاعةً، فسدّ بابه و خرج من المسجد، ثم أرسل إلى حَمْزَة فَسدّ بابه، و قال: سَمْعاً و طاعة لله و لرسوله و علي [عليه السلام] على ذلك يَتَرَدّد لا يدري أهو فيمن يُقيم أو فيمن يخرج، وكان النبي صلى الله عليه وسلم قد بنى له بيتاً في المسجد بين أبياته، فقال له النبي صلى الله عليه و آله: اسكن طاهراً مُطَهّراً» ! فبلغ حمزة قول النبي صلى الله عليه وسلم لِعَلِيٍّ! فقال: يا محمد تخرجنا و تُمْسِكُ غِلمان بني عبد المُطّلب؟ فقال له نبيُّ الله: لا، لو كان الأمر لي، ما جعلت من دونكم من أحد، والله ما أعطاه إياه إلا الله، وإنّكَ لَعَلى خَيْر من الله و رسوله أبْشِر ! فبَشّره النبي صلى الله عليه وسلم فقتل يوم أحد شهيداً. و نفس ذلك رجال على عليّ [عليه السلام] فوجدوا في أنفسهم، و تبيّن فَضْلُه عليهم و على غيرهم من أصحاب النبي صلى الله عليه و اله، فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقام خطيباً فقال: «إنّ رجالاً يَجِدُون في أنفسهم في أنّي أسكنتُ عليّاً في المسجد. والله ما أخرجتهم ولا أسكنته ؛ إنّ الله عزّ وجلّ (أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ) [يونس:(10) 87] وأمر موسى أن لا يَسْكُنَ مسجده ولا يَنْكِحَ فيه و لا يدخله إلا هارون و ذريته، و إنّ علياً مني بمنزلة هارون من موسى، و هو أخي دون أهلي، ولا يَحِلُّ مسجدي لأحد يَنْكِحُ فيه النساء إلا علي و ذرّيّته، فمن ساءه فهاهنا»، و أوْماً بيده نحو الشأم! (مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلی 207 - 208 (چاپ اسلامیه 253 - 255) مطلبی که به حضرت حمزه علیه السلام نسبت داده شده قابل قبول نیست و با شأن آن بزرگوار تنافی روشن دارد.

[624/ 16] نافع غلام عبدالله بن عمر می گوید: از او پرسیدم: بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ او پاسخ داد: ای بی مادر! تو به این مطلب چکار داری؟! سپس استغفار نموده و گفت: بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی است که آن چه برای آن حضرت حلال بوده برایش حلال و آن چه برای آن حضرت حرام بوده برایش حرام باشد نافع پرسید او چه کسی است؟ عبدالله بن عمر پاسخ داد علی است که پیامبر صلی الله علیه و آله همه درب هایی را که به مسجد باز بود بست جز درب خانه او که آن را باز گذاشت و به او فرمود:

تو در امتیاز من نسبت به احکام این مسجد مشترک هستی تو وارث من، وصی (و جانشین) من هستی. تو دیون مرا ادا نموده و به وعده های من وفا می نمای. تو بر روش و سنّت من به شهادت می رسی (و هیچ گاه از سیره من منحرف نمی گردی). دروغ می گوید کسی که خیال کند مرا دوست دارد و از تو کینه به دل داشته باشد. (1)

[625/ 17] سعد بن أبي وقّاص می گوید: علی علیه السلام را مناقبی است که هیچ کسی (از صحابه و دیگران) آن را دارا نیست:

او در مسجد می خوابید،

در جنگ خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست او داد،

و همه درب ها (ی مسجد) را بست جز درب خانه او. (2)

[626/ 18] سمهودی (متوفی 911) روایت کرده که: مردم در مسجد

النبی صلی الله علیه و آله نشسته بودند که منادی (از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله) ندا داد: درب های خانه خویش را (که به سوی مسجد باز است) ببندید. آن ها از جای خویش تکانی خوردند ولی هیچ کس از جا بلند نشد! برای مرتبه دوم آن ندا تکرار شد ولی

1- عن نافع مولی ابن عمر، قال: قلت لابن عمر: مَنْ خَيْرُ النّاس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: ما أنت و ذاك لا أُمّ لك، ثم قال: أستغفر الله ! خيرهم بعده من كان يَحِلُّ له ما كان يَحِلُّ له، و يَحْرُم عليه ما كان يَحْرُم عليه. قلت: مَنْ هو؟ قال: عليٌّ، سَدّ صلی الله علیه و اله أبواب المسجد و تَرَكَ باب علی و قال له: «لك في هذا المسجد مالي و عليك فيه ما علي، و أنت وارثي و وصيّي، تقضي دَيْني و تُنْجِزُ عِداتي و تقتل علی سُنّتي، كَذَب من زعم أنّه يُبْغِضُك و يُحِبُّني». (المناقب لابن المغازلي 212 - 213)

2- كانت لعلی علیه اللسام مَناقِبُ لم يكن لأحد كان يبيت فی المسجد، و أعطاه الراية يوم خَيْبَرَ، وَ سَدّ الأبواب إلا باب عليّ علیه السلام. (مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 208)

باز کسی از جا بلند نشد. مردم به یکدیگر می گفتند: مقصود از این کار چیست؟! تا آن که (برای مرتبه سوم) منادی ندا داد: ای مردم پیش از آن که عذاب الهی بر شما نازل گردد درب هایتان را ببندید. همه به سرعت بلند شدند و به امتثال فرمان آن حضرت مبادرت نمودند... همهٔ آن ها دری به سوی مسجد داشتند: ابوبکر، عمر، عثمان و..... امیرالمؤمنین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرت به او فرمود: «تو چرا این جا ایستاده ای؟! به منزلت برگرد» و به او نفرمود که درب خانه اش را ببندد (این مطلب برای اصحاب گران آمد لذا) عده ای (به عنوان اعتراض) گفتند: درب خانه ما را بست ولی درب خانه علی را که از همه ما جوان تر است باز گذاشت ! بعضی گفتند: بدین جهت درب خانه او را باز گذاشت که علی از نزدیکان و بستگان اوست. برخی (نپذیرفتند و) گفتند: حمزه که از علی نزدیک تر است برادر رضاعی و عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز هست. بعضی دیگر گفتند: او به جهت دخترش درب خانه علی را باز گذاشته است! این سخنان بر آن حضرت گران آمد، لذا پس از روز سوم، در حالی که چهرهٔ مبارکش از شدت غضب سرخ شده بود، نزد آنان آمد و (خطبه ای خواند و در ضمن آن) پس از حمد و ثنای خداوند فرمود

خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که مسجد پاکی داشته باشد که جز خودش و هارون و فرزندانش شَبّر و شَبیرٌ کسی در آن سکونت ننماید. خداوند به من نیز وحی فرمود که مسجد پاکی داشته باشم که جز خودم و علی و فرزندانش حسن و حسین کسی در آن سکونت ننماید. من به مدینه آمدم و مسجدی ساختم ولی تا فرمان الهی صادر نشد وارد آن نشدم من جز آن چه خدا تعلیمم دهد نمی دانم و جز آن چه فرمانم دهد انجام نمی دهم. من سوار بر ناقه ام بودم، انصار از من خواستند که نزد آنان فرود آیم (و منزل گزینم) از

آنان خواستم که ناقه را رها کنند که او از جانب خدا مأموریت دارد، و جایی که زانو زد پیاده شدم به خدا سوگند من (از پیش خود) دربی را نبسته و دربی را باز نگذاشتم. من (از پیش خود) اجازه سکونت به علی را ندادم بلکه خدا فرمان داد که او در مسجد سکونت نماید. (1)

نکات مهم روایات گذشته

نکات روایت اول:

1. درخواست دیگران برای باز گذاشتن یک روزنه هم پذیرفته نشد !

2. سبب آن که خدا اجازه داده درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد باز باشد و در مسجد سکونت نماید طهارت ذاتی آن حضرت بوده که به این لفظ بیان

1- بينما الناس جلوس في مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله إذ خرج منادٍ فنادى: أيّها الناس، سُدُّوا أبوابكم، فتحسحس الناس لذلك ولم يقم أحد. ثم خرج الثانية فقال: أيها الناس، سُدُّوا أبوابكم. فلم يقم أحد. فقال الناس: ما أراد بهذا؟ فخرج فقال: أيها الناس، سُدُّوا أبوابكم قبل أن ينزل العذاب فخرج الناس مبادرين و خرج حمزة بن عبد المطلب يجر كساءه حين نادى سُدُّوا أبوابكم. قال: و لكل رجل منهم باب إلى المسجد أبو بكر وعمر و عثمان، و غيرهم. قال: و جاء على [عليه السلام] حتى قام على رأس رسول الله صلى الله عليه و آله. فقال: «ما يقيمك؟ إرجع إلى رحلك»، ولم يأمره بالسدّ. فقالوا: سدّ أبوابنا وترك باب عليّ و هو أحدثنا ! فقال بعضهم: تركه لقرابته. فقالوا: حمزة أقرب منه، و أخوه من الرضاعة، و عمّه ! و قال بعضهم: تركه من أجل ابنته. فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله، فخرج إليهم بعد ثالثة، فحمد الله و أثنى عليه محمراً وجهه - و كان إذا غضب احمر عرقٌ في وجهه - ثمّ قال: «أما بعد ذلكم، فإنّ الله أوحى إلى موسى أن اتخذ مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا هو و هارون و أبناء هارون شبراً و شبيراً، و إن الله أوحى إلى أن أتخذ مسجداً طاهراً لا يسكنه إلا أنا و علي و أبناء علي حسن و حسين، و قد قدمت المدينة و اتخذت بها مسجداً، و ما أردت التحول إليه حتى أُمرت، و ما أعلم إلا ما علمت، وما أصنع إلا ما أُمرت، فخرجت على ناقتي، فلقيني الأنصار يقولون: يا رسول الله صلى الله عليه و آله انزل علينا. فقلت: «خلوا الناقة، فإنّها مأمورة»، حتّى نزلت حيث بركت. والله ما أنا سددت الأبواب و ما أنا فتحتها و ما أنا أسكنت عليّاً، ولكن الله أسكنه». (وفاء الوفاء 478/1 - 479)

شده که: «اسکن طاهراً مُطَهّراً» تو (همان جا) ساکن باش که پاک و پاکیزه ای. (1)

3. پیامبر صلی الله علیه و آله دو مرتبه سوگند یاد فرمود که: «والله ما أعطاه إیاه إلّا الله» «والله ما أخرجتُهم ولا أسکنته» این امتیازی است که فقط خدا به علی اعطا فرموده. به خدا سوگند بیرون کردن (و بستن درب خانه آنان) و اجازه سکونت (و باز گذاشتن درب خانه) علی به دست من نبود (بلکه به فرمان خداوند بود).

4. امیرمؤمنان علیه السلام را به حضرت هارون علیه السلام تشبیه فرمود، مانند حدیث چهارم.

5. و در نتیجه: و تبیّن فَضلُه علیهم و علی غیرهم من أصحاب النبي صلی الله علیه و اله.

با باز گذاشتن درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام به فرمان خداوند، فضیلت و امتیاز آن حضرت بر دیگران روشن گردید.

نکته روایت دوم:

ابن عمر در پاسخ مَنْ خَیْرُ النّاس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله، بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ به باز گذاشتن درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام به فرمان خداوند استناد نمود و اشتراک علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در این امتیاز را دلیل آن دانست.

نکته روایت سوم:

در روایت سوم سعد بن ابي وقاص گفت: کانت لعليّ علیه السلام مَناقِبُ لم یکن لأحد. علی علیه السلام را مناقبی است که هیچ کسی آن را دارا نیست و از جمله آن موارد خوابیدن در مسجد و بازگذاشتن درب خانه حضرت به فرمان خدا را یاد نمود.

نکات روایت چهارم:

1. تهدید که: پیش از آن که عذاب بر شما نازل گردد درب هایتان را ببندید.

1- توضیح این مطلب در کلام علامه مظفر - ذیل «امتیاز ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام: مکث در مسجد و مرور از آن در هر حال» - صفحه 884 خواهد آمد.

2. و استناد مطلب به وحی با عبارت: «وإنّ الله أوحی إليّ أن أتخذ مسجداً طاهراً لا يسكنه إلّا أنا و علی و أبناء علی: حسن و حسين» خداوند به من وحي فرموده که مسجد پاکی داشته باشم که جز خودم و علی و فرزندانش حسن و حسین کسی در آن سکونت ننماید.

3. و بیان علت حکم به آن که «باید مسجد پاکی داشته باشم» که حاکی از طهارت خاندان عصمت علیهم السلام است که اجازه سکونت در آن مسجد را دارند.

4. بیان حدیث منزلت و تشبیه آنان به حضرت هارون و فرزندانش علیهم السلام در این روایت و آثار دیگر (1) و این نکات حاکی از اهمیت فوق العاده این ویژگی خاص است که هیچ یک از صحابه آن را دارا نیست.

واکنش پنجم: اختلاف در کیفیت نقل روایت

چنان که بارها تذکّر داده ایم بسیاری از راویان ناسخان، نویسندگان، ناشران و... در نقل روایات مربوط به اهل بیت علیهم السلام رعایت امانت نکرده و تصرفات فراوان نموده اند. فضیلت سد الابواب نیز از این آفت سالم نمانده است.

در این بخش فقط به بررسی یکی از روایات ابن عمر در این زمینه می پردازیم.

از ابن عمر در این فضیلت روایات مختلف نقل شده است. در یکی از آن ها آمده که راوی از او دربارهٔ حضرت علی علیه السلام و عثمان پرسید. مطلبی که او در پاسخ گفته به گونه های متفاوت نقل شده، چنان که ملاحظه می فرمایید:

1. این خانه او (علی علیه السلام) است (2)

1- رجوع شود به صفحه 847 روایت شماره 623 و صفحه 886 روایت شماره 632 و روایت پاورقی آن و دفتر نخست صفحه 478، روایت شماره 230.

2- جاء رجل إلی ابن عمر فقال: ما تقول فی علی؟ فقال: هو ذاك بيته. (المعجم الأوسط 175/1، المعجم الكبير 12/ 317) و في رواية: أما علی فهذه داره والله. (تاريخ مدينة دمشق 39/ 498)

بنابر روایتی گفته: این خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است - و با اشاره به خانه علی علیه السلام در کنارش گفته: - در مسجد خانهٔ دیگری جز این دو خانه وجود ندارد. (1)

2. این خانه اوست کنار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، جز این، مطلب دیگری درباره او نمی گویم. (2)

توجه شود که گرچه این کلام بیانگر منزلت و مقام علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی در عین حال باید توجه داشت که ابن عمر بنابر این روایت از ذکر دیگر فضائل آن حضرت امتناع کرده است!

3. درباره علی علیه السلام نمی خواهد سؤال کنی. ببین خانه او را نسبت به (خانه) پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد جز خانه او خانه ای نمی بینی.

1- هذا بيت رسول الله صلى الله عليه و آله - و أشار إلى بيت علي [عليه السلام] إلى جنبه - لم يكن في المسجد غيرهما. (تفسير القرطبي 207/5، القول المسدد لابن حجر 30) و في رواية: وانظر إلى منزله من رسول الله صلى الله عليه و آله ليس في المسجد بيت غير بيته. (السنن الكبرى للنسائي 5/ 138، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 107)

2- أمّا عليٌ فهذا منزله لا أحدثك عنه بغيره. (المصنف لعبد الرزاق 11/ 232) و في رواية: لا أحدثك عنه، ولكن انظر إلى بيته من بيوت رسول الله صلى الله عليه و آله. (خصائص أم-ير المؤمنين عليه السلام للنسائي 107) و في رواية: أمّا على فهذا بيته من بيت رسول الله صلى الله عليه و آله، ولا أحدثك عنه بغيره. (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 106، السنن الكبرى للنسائي 5/ 138، فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل 195 شماره 134 فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 736 شماره 1012 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض). وصى الله بن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة حكم به صحت آن نموده است. ولى بنابر نقلى ابن عمر گفته: ألا أحدّثك عن علي؟ هذا بيت رسول الله صلى الله عليه و آله في المسجد و هذا بيت علي رضى الله عنه [عليه السلام] (المستدرك/ 51، شواهد التنزيل 1/ 318)

و بنابر روایتی: درباره علی لازم نیست چیزی بپرسی! جایگاه او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ببین. (1)

4. بنابر نقل بخاری و عده ای دیگر عبارت بدین گونه بیان شده که: سأله عن علی [علیه السلام]، فذکر محاسن عمله، قال: هو ذاك بیته أوسط بیوت النبی صلی الله علیه و آله.

ابن عمر پس از آن که در پاسخ محاسنی از رفتار و کردار علی علیه السلام را بیان کرد گفت: این خانه اوست که وسط خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده است. (2)

برخی از شارحین صحیح بخاری معنای گذشته را صحیح دانسته و آن را حاکی از جایگاه ویژه امیرمؤمنان علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند. (3)

و برخی دیگر - دست به تحریف معنوی زده! - روایت را چنین معنا کرده اند که: کیفیت ساخت منزل علی علیه السلام از ساخت خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله

1- أما علي فلا تسألني عنه وانظر إلى منزله من رسول الله صلى الله عليه و آله، ليس [ما] في المسجد بيت غير بيته. (السنن الكبرى للنسائی 5/ 138، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 106 - 107)، حوینی حکم به صحت این روایت نموده است. (الحلی بتخریج خصائص علی [علیه السلام] 104 شماره 103) نسائی روایتی دیگر قریب به همین مضمون نقل کرده: لا تسأل عن علي ولكن انظر إلى بيته من بيوت النبي صلى الله عليه و آله. (السنن الكبرى (1385 - 139) و حوینی حکم به صحت آن نیز نموده است. (الحلي بتخريج خصائص علي [عليه السلام] 104 شماره 104) و في لفظ: لاتسأل عن علي ولكن انظر إلى بيته من بيوت النبي صلى الله عليه و اله . (السنن الكبرى للنسائي 139/5) و في لفظ آخر: لا تسأل عنه، ألا ترى منزله [منزلته] من رسول الله صلى الله عليه و آله. (السنن الكبرى للنسائي 138/5، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائي 106) و في لفظ ثالث: أما عليٌّ فلا تسألوا [تسأل] عنه، انظروا [وانظر] إلى منزلته من رسول الله صلى الله عليه و آله ؛ فإنه سدّ أبوابنا في المسجد و أقر بابه. (المعجم الأوسط 2/ 38، مجمع الزوائد 9/ 115، قال ابن حجر: و رجاله رجال الصحيح إلا العلاء و قد وثقه يحيى بن معين و غيره. (فتح الباري 7/ 13)

2- صحيح البخاري 208/4.

3- فتح الباري 59/7، عمدة القاري 16/ 217.

بهتر و زیباتر است. (1)

بنابر این معنای سخیف، کلام ابن عمر هیچ فضیلتی برای حضرت به حساب نمی آید و با سؤال راوی هیچ ربطی نخواهد داشت.

نکته مهمی که در این نقل شایان توجه است آن که گرچه راوی گفته: (ابن عمر محاسنی از رفتار علی بیان کرد) ولی آن ها حاضر نشده اند محاسنی را که ابن عمر ذکر کرده نقل کنند و آن را کتمان کرده اند !

5. درباره علی از من می پرسی! جایگاه او را که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دیده ای. حضرت همه درب هایی را که به مسجد باز بود بست مگر در خانه علی [علیه السلام] (2)

6. درباره علی علیه السلام نمی خواهد از کسی سؤال کنی. ببین خانه او را نسبت به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت (همه) ما را از مسجدش بیرون کرد جز او. و بنابر نقل دیگر: او در خانه های ما را به مسجد بست ولی درب خانه او را باز گذاشت. (3)

1- فتح الباري 59/7، عمدة القاري 16/ 217.

2- عن أبي إسحاق السبيعي، قال: سألت ابن عمر، عن عثمان و علي. قال: تسألني عن علي عليه السلام؟! فقد رأيت مكانه من رسول الله صلى الله عليه و آله، إنه سدّ أبواب المسجد إلا باب عليٍّ [عليه السلام]. (السنة لابن أبي عاصم 585) برای ذهبی متعصب دشوار آمده که با وجود پرسش از عثمان چیزی درباره او گفته نشده و این فضیلت ویژه و خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده باشد لذا درباره روایت گفته غریب منکر، والله تعالی أعلم. (میزان الاعتدال 3/ 65) ابن حجر در پاسخ او گفته: إنما الغرابة فيه قوله: إن أبا إسحاق قال: سألت ابن عمر. (لسان الميزان 165/4) یعنی: حدیث منکر نیست، فقط تعجب آن است که ابو اسحاق از ابن عمر سؤال کرده باشد (و او را دیده باشد). پاسخ این مطلب آن است که این مطلب را ابواسحاق به نقل از علاء نقل کرده، چنان که از مراجعه به روایت نسائی در السنن الکبری 5/ 138 معلوم می شود و ابن حجر نیز به این مطلب اشاره نموده است. رجوع شود به لسان المیزان 4/ 165)

3- أمّا علي فلا تسأل عنه أحداً وانظر إلى منزله من [منزل] رسول الله صلى الله عليه و آله... [فقد] أخرجنا من مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله إلّا علي. [و في رواية:]... فإنّه قد سدّ أبوابنا في المسجد وأقر بابه. (تاريخ مدينة دمشق 139/42 مطلب داخل کروشه به نقل از ملحقات احقاق الحق 512/31 از مختصر تاریخ مدینة دمشق 343/17)

با تأمل در روایت گذشته که به کیفیت های گوناگون نقل شد، معلوم گردید که مخالفان سعی در کتمان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام داشته و تلاش نموده اند که در این زمینه چیزی واضح بیان نشود در چهار نقل اول به جمله ای کوتاه: «این خانه اوست»، «این خانه اوست کنار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله» و... اکتفا نموده و مطلبی که فوق العاده اهمیت داشته و در کیفیت پنجم و ششم گذشت - یعنی بستن درب خانهٔ همهٔ اصحاب مگر در خانه علی علیه السلام را کتمان کرده اند.

واکنش ششم: جعل روایت برای ابوبکر

اشاره

پیش از این گذشت که معاویه به کارگزارانش نوشت که مردم را تشویق کنند تا هر فضیلتی که برای علی علیه السلام نقل شده درباره صحابه و خلفا نیز جعل گردد!! (1) عده ای برای مقابله با این روایات معتبر و متواتر که درباره امیرمؤمنان علیه السلام وارد شده روایاتی را به همین مضمون درباره ابوبکر جعل کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که همه درب ها به مسجد بسته شود مگر در خانه ابوبکر (2) با آن که در روایات عامه تصریح شده که به فرمان حضرت در خانه ابوبکر نیز بسته شد. (3)

1- صفحه 556 - 557 از شرح ابن أبی الحدید 44/11 - 46 به نقل از مداینی.

2- شرح ابن أبي الحدید 49/11 و نحو سد الأبواب فإنه کان لعلي علیه السلام فقلبته البکریة إلی أبي بکر.

3- چنان که در کلام سیوطی صفحه 836 - 837 و در روایات شماره 623، 626 از مناقب ابن المغازلی 207 (چاپ دیگر: 253) و وفاء الوفا 478/1 - 479 گذشت و در روایات دیگر نیز آمده: قال علي علیه السلام: أخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بیدي، فقال: «إن موسی سأل ربّه أن یطهّر مسجده بهارون، و إني سألت ربّي أن یطهر مسجدي بك و بذریتك»، ثم أرسل إلی أبي بکر أن سد بابك فاسترجع... ثم أرسل إلی عمر، ثم أرسل إلی العباس بمثل ذلك، ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ما أنا سددت أبوابکم و فتحت باب علي، ولکن الله فتح باب علي و سد أبوابکم». (کشف الأستار 3/ 196، مجمع الزوائد 114/9 - 115، وفاء الوفا للسمهودي 478/1 - 479، کنز العمال 13/ 175)

بخاری بابی منعقد کرده با این عنوان (باب قول النبي صلى الله عليه و آله: سُدُّوا الأبواب إلّا باب أبي بكر) و در آن به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده که حضرت فرمود: (لا يبقينّ في المسجد باب إلّا سُدّ إلّا باب أبي بكر). (1)

و برخی دیگر مطلب را به این تعابیر بیان کرده اند که:

سُدُّوا [عنّي] هذه الأبواب [الشوارع في المسجد] إلّا باب أبي بكر. (2)

سُدُّوا الأبواب الشارعة [التي] في المسجد إلا باب أبي بكر. (3)

و در برخی از روایات آن را به لفظ «خوخه»- که به معنای روزنه، درب یک لنگه ای کوچک (دریچه) یا شکاف دیوار است (4) - این گونه نقل کرده اند که:

خرج رسول الله صلى الله عليه و آله في مرضه الذي مات فيه... ثم قال:... سُدُّوا عنّي كل خوخةٍ في هذا المسجد غير خَوخَةِ أبي بكر. (5)

إن عبدا خيّره الله بين أن يؤتيه من زهرة الدنيا ما شاء و بين ما عنده فاختار ما عنده... لا يبقينّ في المسجد خَوخَةٌ إلّا خَوخَةَ أبي بكر. (6)

این روایات جعلی به کتبی چون صحیح بخاری و مسلم راه یافت و

1- صحيح البخاري 4/ 190 - 191

2- سنن الدارمي 1/ 38، السنن الكبرى للبيهقي 2/ 443، المصنف لعبد الرزاق 5/ 431، السنة لابن أبي عاصم 565.

3- السنة لابن أبي عاصم 565، المعجم الأوسط للطبراني 2/ 306

4- رجوع شود به فتح الباری 1/ 464، القاموس المحيط 1/ 258، تاج العروس 4/ 266.

5- صحيح البخاري 1/ 120

6- صحيح البخاري 4/ 253 - 254، صحيح مسلم 7/ 108.

تشـخیص حقیقت و واقع امر را برای عده ای مشکل کرد (1) تا جایی که بعضـی این روایات ساختگی را پذیرفتند و آن روایات صـحیح را مجعول پنداشته و کنار گذاشتند ! (2) و بعضی دیگر - به خیال خویش منصفانه قضاوت کرده! - هر دو دسته روایات را پذیرفته اند و تلاش در جمع بین آن ها نموده اند.

غافل از آن که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین مطلبی را دربارهٔ ابوبکر فرموده بود، چرا در سقیفه و... بدان احتجاج نشد؟!

جمع بین روایات متعارض در سدّ الابواب

در جمع بین این دو دسته روایت گفته شده:

ممکن است فرمان به بستن درب ها دو مرتبه از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده باشد. اولین بار که حضرت درب خانه یکی را استثنا فرمود هنوز دیگری دری به مسـجد نداشـته و پس از فرمان حضـرت به بستن همه درها او دربی به مسجد گشوده مرتبه دوم حضرت فرمانی صادر فرمود که همه درها بسـته شود جز این درب دوم که تازه باز شـده، ولی مقصود آن باشـد که علاوه بر درب اول که اسـتثنا فرموده بود این درب هم باز باشد نه آن که این فرمان جدید بازگشت از فرمان قبل باشد. (3)

1- قال العيني: فإن قلت: روي عن ابن عباس أنه صـلى الله عليه وآله قال: «سُدُّوا الأبواب إلا باب علي» قلت: قال الترمذي هو غريب وقال البخاري: حديث (إلا باب أبي بكر) أصح. (عمدة القاري 4/ 245 و رجوع شود به التاريخ الكبير للبخاري 408/1)

2- قـال ابن الجوزي: فهـذه الأحـاديث كلها من وضع الرافضـة قابلوا به الحـديث المتفق على صـحته في سَدُّوا الأبواب إلا باب أبي بكر. (الموضوعات 1/ 366) وردّ عليه غير واحـد من علمـائهم، قـال ابن حجر و أما ادّعاء ابن الجوزي أنهما من وضع الرافضـة فكلامه في ذلك دعوى عريّة عن البرهان. (النكت على كتاب ابن الصلاح 156 - 158)

3- حاشية الدسارى إلى فيض البارى 4/ 62.

اشکال

چگونه متصوّر است که پس از فرمان اول به بستن،درها آن ها که در خانه شان به مسجد باز است ببندند ولی کسی بیاید و درب جدیدی به مسجد باز کند؟! آیا این مخالفت صریح با دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟!

به نظر می رسد که این گفتار تصدیقی بلا تصور باشد !

ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری - بعد از باب « سُدُّوا الأبواب إلّا باب أبي بكر» (1) به عنوان «تنبیه» - می نویسد:

در مورد بستن درهای (خانه های) اطراف مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله روایات دیگری نیز وارد شده که ظاهرش با روایات باب گذشته مخالفت دارد.

او در ادامه از چندین طریق معتبر روایت سدّ الابواب را در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده (2) و می نویسد:

اسناد متعدد این روایات یکدیگر را تقویت می کند (و موجب حصول اطمینان به صدور آن می شود)، گذشته از آن هر یک به تنهایی معتبر است و می تواند مدرک معتبری برای استدلال باشد چه رسد به مجموعش.

پس از آن می گوید: ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات - یعنی احادیث ساختگی - آورده و دو اشکال بر آن وارد ساخته:

اشکال اول: ضعف برخی از اسناد از طریق سعد زید و ابن عمر.

اشکال دوم: تعارض و مخالفت متن آن با احادیث مربوط به ابوبکر، پس

1- فتح الباري 10/7

2- روایات شماره های 609 - 613 که صفحه 631 - 633 گذشت

معلوم می شود که رافضیان آن را برای مقابله با این روایات جعل کرده اند.

عسقلانی به هر دو اشکال پاسخ می دهد:

پاسخ اشکال اول: ابن الجوزی فقط بعضی از اسناد را مورد بررسی قرار داده و در بعضی از راویان اشکال کرده است و این هیچ خدشه ای به مطلب وارد نمی کند؛ زیرا گفتیم اسناد آن فراوان است (و گذشته از اعتبار برخی، از مجموع آن ها اطمینان به صدور آن حصول می شود).

پاسخ اشکال دوم: ابن الجوزی مرتکب اشتباه زشتی شده؛ زیرا روایات صحیح را به خیال تعارض انکار کرده در حالی که جمع بین این روایات ممکن است.

عسقلانی در ادامه وجه جمعی را بین روایات نقل می کند که نتیجه اش انکار فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه سدّ الابواب است و در نهایت با منکرین این روایات – مثل ابن الجوزی – تفاوتی ندارد او از بزّار چنین نقل می کند که:

جمع بین روایات اهل کوفه–که سدّ الابواب را برای امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می کنند – و روایات اهل مدینه– که آن را فضیلتی برای ابوبکر می دانند – به آن است که فرمان بستن درب ها دو مرتبه اتفاق افتاده:

الف) در مرتبه نخست خانه هایی که دو درب داشت – یک درب به مسجد و درب دیگر خارج از مسجد – به فرمان خدا دری که به مسجد داشت بسته شد ولی چون امیر مؤمنان علیه السلام خانه اش یک در بیشتر نداشت آن را باز گذاشتند و آن حضرت اجازه داشت که حتی در حال جنابت از مسجد عبور کند.

ب) گویا پس از بستن درب ها و امتثال فرمان گذشته، صحابه

خوخه هایی (یعنی روزنه هایی) به مسجد باز کردند تا از آن طریق رفت و آمد کنند مرتبهٔ دوم دستور داده شد که آن هم بسته شود مگر روزنه خانه ابوبکر و این اشاره ای بود به خلافتش ؛ زیرا نیازش به ورود مسجد بسیار بود برخلاف دیگران.

عسقلانی می گوید: عده ای بین این دو دسته از روایات، به این کیفیت جمع کرده اند. (1)

1- قال العسقلاني: و قد أورد ابن الجوزي هذا الحديث في الموضوعات، و أخرجه من حديث سعد بن أبي وقاص وزيد بن أرقم وابن عمر مقتصراً على بعض طرقه عنهم، وأعله ببعض من تكلم فيه من رواته. وليس ذلك بقادح لما ذكرت من كثرة الطرق. و أعله أيضاً بأنه مخالف للأحاديث الصحيحة الثابتة في باب أبي بكر، و زعم أنه من وضع الرافضة قابلوا به الحديث الصحيح في باب أبي بكر انتهى. و أخطأ في ذلك خطأً شنيعاً ؛ فإنه سلك في ذلك ردّ الأحاديث الصحيحة بتوهمه المعارضة مع أن الجمع بين القصتين ممكن، و قد أشار إلى ذلك البزار في مسنده، فقال: ورد من روايات أهل الكوفة بأسانيد حسان في قصة علي [عليه السلام]، وورد من روايات أهل المدينة في قصة أبي بكر، فان ثبتت روايات أهل الكوفة فالجمع بينهما بما دلّ عليه حديث أبي سعيد الخدري يعني الذي أخرجه الترمذي أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «لا يحل لأحد أن يطرق هذا المسجد جنباً غيري و غيرك»، والمعنى أن باب علي كان إلى جهة المسجد، ولم يكن لبيته باب غيره فلذلك لم يؤمر بسدّه. و يؤيد ذلك ما أخرجه إسماعيل القاضي في أحكام القرآن من طريق المطلب بن عبد الله بن حنطب: أن النبي صلى الله عليه و آله لم يأذن لأحد أن يمرّ في المسجد و هو جنب إلا لعلي بن أبي طالب ؛ لأن بيته كان في المسجد. و محصل الجمع أن الأمر بسد الأبواب وقع مرتين: ففي الأولى استثني علي لما ذكره، و في الأخرى استثنى أبو بكر. ثم قال: و كأنهم لما أمروا بسد الأبواب سدّوها، و أحدثوا خوخاً يستقربون الدخول إلى المسجد منها، فأمروا بعد ذلك بسدّها، فهذه طريقة لا بأس بها في الجمع بين الحديثين... والله أعلم. (فتح الباري 12/7 - 14 و مراجعه شود به شدّ الأثواب فى سد الأبواب المطبوع في ضمن الحاوي للفتاوى 2/ 15 - 16، فيض القدير للمناوي 1/ 120، فضائل الصحابة للصاعدي 395/6 - 396)

بیان چند مطلب در اشکال بر جمع گذشته

مطلب اول: اهل تسنن تصریح کرده اند که فرمان به باز گذاشتن درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام مقدّم بوده، (1) و از سوی دیگر احادیث سد الابواب و باز گذاشتن درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به اوائل هجرت بوده (2) و بنابر نقل بخاری و مسلم روایات مربوط به ابوبکر هنگام بیماری وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده (3) و روشن است که - با توجه به فرمان پیشین پیامبر صلی الله علیه و آله، در زمان بیماری وفات آن حضرت اصلاً دربی جز در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و در خانه امیرمؤمنان علیه السلام به مسجد باز نبوده پس حضرت فرمان به بستن کدامین درب را داده است؟!

1- قال العسقلاني: ففي الأولى استثني علي [علیه السلام] و في الأخرى استثني أبوبكر. (فتح الباري 13/7) و قال السيوطي:... فإنهما قصتان إحداهما غير الأخرى، فقصة على علیه السلام كانت متقدّمة... . (شدّ الأثواب في سدّ الأبواب المطبوع في ضمن الحاوي للفتاوى 2/ 15 - 16) و قال المباركفوري:... لأن الأمر بسد الأبواب و فتح باب علي [علیه السلام] كان في أول الأمر والأمر بسد الخوخات إلا خوخة أبي بكر كان في آخر الأمر في مرضه حين بقي من عمره ثلاثة أو أقل. (تحفة الأحوذي للمباركفوري 10/ 162) و رجوع شود به عمدة القاري للعيني 16/ 176، مجموعة الفتاوى لابن تيمية 27/ 156، الصواعق المحرقة للهيتمي المكي 124 وفاء الوفا 1/ 477، زاد المسلم للشنقيطي 1/ 86 - 87، جامع الأصول التسعة لصالح أحمد الشامي 287/13.

2- روایات عامه حاکی از وجود حضرت حمزه علیه السلام که در جنگ احد به شهادت رسید - در آن زمان می باشد. (البحر الزخار 318/2، كشف الأستار 196/3، مجمع الزوائد 115/9، كنز العمال 13/ 175 - 176 و نیز رجوع شود به صفحه 847 - 848 روایت شماره 623 و صفحه 852 روایت شماره 626) قال الحلبي: و معلوم أن حمزة علیه السلام قتل يوم أحد فقصة علي كرم الله وجهه متقدمة جداً على قصة أبي بكر. (السيرة الحلبية 460/3)

3- خرج رسول الله صلى الله علیه و آله فی مرضه الذي مات فيه... ثم قال:... سدوا عنّي كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة أبي بكر. (صحيح البخاري 1 /120) إن عبدا خيّره الله بين أن يؤتيه من زهرة الدنيا ما شاء و بين ما عنده فاختار ما عنده... لا يبقين في المسجد خوخة إلا خوخة أبي بكر (صحيح البخاري 4/ 253 - 254، صحيح مسلم 108/7)

این بهترین دلیل برای ساختگی بودن روایات مربوط به ابوبکر است ؛ زیرا در روایات عامه آمده است: لا یبقین في المسجد باب الأ سُدّ إلّا باب أبي بکر. (1) و فراوان آن را با الفاظ: (باب)، ابواب) بلکه با وصف (الشوارع) و (الشارعـة) به معنای (باز) نقل کرده انـد، ماننـد: سُدُّوا [عنّي] هذه الأبواب [الشوارع في المسـجد] إلّا باب أبي بکر. (2) سُدُّوا الأبواب الشارعة [التي] في المسـجد إلّا باب أبي بکر. (3) و... که حاکی از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به بستن درب خانه هایی است که به مسجد باز است به جز خانه ابوبکر.

یک بار دیگر رجوع کنید به کلامی که از سـیوطی گذشت که پیامبر صـلی الله علیه و آله اجازه گشودن درب خانه به مسـجد را به هیچ کس نداد، نه به عباس نه به ابوبکر، به تنها کسی که اجازه داد علی [علیه السلام] بود! (4)

مطلب دوم: عسقلانی - پس از ذکر وجه جمعی که گذشت - متوجه اشکال گذشته شده، در صدد توجیه آن برآمده و می نویسد:

این جمع در صورتی پـذیرفته است که درب در روایـاتی که دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السـلام است «درب حقیقی» باشـد و در روایاتی که مربوط به ابوبکر است «درب مجازی» و مراد از آن خوخه (یعنی روزنه) باشد، چنان که در بعضی از روایات به آن تصریح شده و به جهت آن که شک و تردیدش برطرف نشده در آخر کلام «والله أعلم» نیز بر قلمش جاری گشته است. (5)

1- صحیح البخاري 4/ 190 - 191.

2- رجوع شود به سـنن الـدارمي 1 / 38، السـنن الکبری للبیهقي 2/ 443، المصـنف لعبد الرزاق 5/ 431، السـنة لابن أبي عاصم 565، الطبقات الکبری لابن سعد 2/ 237 - 238.

3- السنة لابن أبي عاصم 565، المعجم الأوسط للطبراني 2/ 306، وفاء الوفاء 1/ 472.

4- صفحه 836 - 837 به نقل از شدّ الأثواب... في ضمن الحاوي للفتاوی 16/2، نظم المتناثر 192.

5- ولکن لا یتم ذلك إلا بأن یحمل ما في قصة علی [علیه السلام] علی الباب الحقیقي، و ما في قصة أبي بکر علی الباب المجازي، والمراد به الخوخة، کما صرح به في بعض طرقه. (فتح الباري 12/7 - 14 و رجوع شود به عمدة القاري للعیني 16/ 176، وفاء الوفا 478/1)

قرطبی (متوفی 671) نیز در این زمینه می نویسد درب خانه عده ای از صحابه به مسجد باز بود و به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بسته شد جز در خانه علی علیه السلام.

اما روایتی که گوید: روزنه ای در مسجد باقی نماند جز روزنه خانه ابوبکر (که به لفظ خوخه است) - خدا بهتر می داند [!]- این درب ها (درب واقعی نبوده بلکه) روزنه هایی بوده مانند پنجره و دریچه برخلاف در خانه علی علیه السلام که دری بوده که از آن رفت و آمد می شده است. (1)

اشکال

آیا این مضحک و خنده دار نیست که درب خانه ها به مسجد بسته شود ولی راه باریک دیگری باز شود و از آن رفت و آمد نمایند؟!! مگر «درب» خصوصیتی داشته جز آن که راه ورود به مسجد بوده است؟! و از همین روی قرطبی تردید خویش را با عبارت: (خدا بهتر می داند) اظهار کرد. عسقلانی نیز

1- قال القرطبي: و أما قوله: (لا ـ تبقين في المسجد خوخة إلا ـ خوخة أبي بكر) فإن ذلك كانت - والله أعلم - أبوابا تطلع إلى المسجد خوخات، و أبواب البيوت خارجة من المسجد، فأمر عليه [وآله] السلام بسد تلك الخوخات و ترك خوخة أبي بكر إكراما له. والخوخات كالكوى والمشاكي، و باب علي [عليه السلام] كان باب البيت الذي كان يدخل منه ويخرج. وقد فسر ابن عمر ذلك بقوله: ولم يكن في المسجد غيرهما. (تفسير القرطبي 207/5 - 208) نظیر این مطلب را ابن حجر از معانی الأخبار کلاباذی (متوفی 384) نقل کرده و گفته است: ثم وجدت في كتاب معاني الأخبار لأبي بكر الكلاباذي قال: لا تعارض بين قصة علي [عليه السلام] و قصة أبي بكر ؛ لأن باب أبي بكر كان من جملة أبواب تطلع إلى المسجد خوخات و أبواب البيوت خارجة من المسجد، فأمر النبي صلى الله عليه وسلم بسدّ كل الخوخ، فلم يبق مطلع منها إلى المسجد و تركت خوخة أبي بكر فقط ؛ و أما باب علي [عليه السلام] فلأنه داخل المسجد يخرج منه و يدخل فيه، كما قال ابن عمر الذي سأله حين أشار إلى بيت على [عليه السلام]: هذا بيت على إلى جنبه بيت النبي صلى الله عليه وسلم، و كان بيت النبي صلى الله عليه و آله في المسجد. (القول المسدد في مسند أحمد 32)

مطلب را با تردید و با لفظ (و کأنهم) شروع و با عبارت: (والله أعلم) ختم نمود!! (1)

مطلب سوم: در روایات اهل تسنن آمده که پس از بسته شدن درها جز درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد راه باریکی به مسجد به اندازه ای که خودش به تنهایی از آن رفت و آمد کند، داشته باشد. آن حضرت نپذیرفت و فرمود: «من از جانب خدا چنین (اجازه و) فرمانی ندارم». (2)

عمر درخواست خوخه (یعنی روزنه، راه باریک و....) داشت که پاسخ مثبت نشنید ! (3) یکی از اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نمود که اجازه دهید از خانه ام دریچه و پنجره ای به مسجد داشته باشم تا هنگام ورود شما به مسجد، شما را ببینم حضرت سوگند یاد فرمود که: «چنین چیزی ممکن نیست حتی به اندازه یک سر سوزن»!! (4)

این روایات نیز دلیلی روشن بر ساختگی بودن روایات «خوخه» است.

لذا حلبی گفته: این اشکال (وارد است و) نیاز به پاسخ دارد ! (5)

سمهودی (متوفی 911) روایات متعدد در این زمینه نقل کرده و سپس گفته:

بنابر این روایات پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام فرمان به بستن درها به مسجد، از

1- و کأنهم لمّا أُمروا بسد الأبواب سدوها، وأحدثوا خوخاً یستقربون الدخول... والله أعلم.

2- المعجم الکبیر 2/ 246، القول المسدد 29 - 30، مجمع الزوائد 9/ 115، وفاء الوفا 1/ 480، 246/2، السیرة الحلبیة 3/ 460 - 461.

3- أَنِّی أَرْغَبُ إِلَی اللَّهِ فِی خُوخَهٍ فِی الْمَسْجِدِ. (مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 207 - 208 (چاپ اسلامیه 253 - 255)

4- قال له رجل من أصحابه: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، دع لي کوّةً أنظر إلیك منها حین تغدو و حین تروح. فقال صلی الله علیه و اله: «لا والله، ولا مثل ثقب الإبرة»! (وفاء الوفا 1/ 480)

5- السیرة الحلبیة 3/ 460 - 461

«خوخه» و کم تر از آن هم منع فرموده اگر این آثار صحیح باشد باید گفت پس از آن اجازه فرموده که خوخه (و راه باریکی) به مسجد داشته باشند و سپس از آن هم منع فرموده مگر خوخه ابوبکر. (1)

در حالی که دلیلی وجود ندارد که حضرت اجازه داده باشد کسی کوچک ترین روزنه ای به مسجد داشته باشد، چنان که صفحه قبل گذشت، بلکه حضرت تصریح و تأکید و تکرار می فرماید که: «من از جانب خدا چنین اجازه ای ندارم». (2)

مطلب چهارم: بنابر روایات اهل تسنن - در آن زمان، یعنی پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله - اصلاً ابوبکر کنار مسجد خانه ای نداشته؛ بلکه خارج شهر مدینه در عوالی زندگی می کرد.

قال ابن سعد (المتوفی 230) نزل أبو بکر علی خارجة بن زید... و تزوّج ابنته، و لم یزل... بالسنح حتی توفي رسول الله صلی الله علیه و آله. (3)

قال الطبري (المتوفی 310): و کان أبو بکر قبل أن یشتغل بأمور المسلمین تاجراً، و کان منزله بالسُّنْح، ثم تحوّل إلی المدینة. (4)

ابن سعد (متوفی 230) در ضمن داستان هجرت از مکه به مدینه

1- وفاء الوفا 1/ 479 - 480

2- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «سُدُّوا أبواب المسجد إلا باب علیّ». فقال رجل: أترك لي قدر ما أخرج و أدخل؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لم أومر بذلك». قال: أترك بقدر ما أُخرج صدري یا رسول الله؟! فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لم أؤمر بذلك». وانصرف. قال رجل: فبقدر رأسي یا رسول الله؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لم أؤمر بذلك». وانصرف واجداً باکیاً حزیناً، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لم أُؤمر بذلك، سُدُّوا الأبواب إلا باب عليّ». (وفاء الوفا للسمهودي 1/ 479 - 480) صفحه 747 همین دفتر گذشت که این تقاضا از عباس و عمر هر دو نقل شده است.

3- الطبقات الکبری 3/ 174 و رجوع شود به تاریخ المدینة لابن شبة 1/ 243

4- تاریخ الطبري 2/ 620.

می نویسد: ابوبکر به منزل خارجة بن زید وارد شد و با دختر او ازدواج کرد و تا هنگام وفات پیامبر در «سُنح» زندگی می کرد.

و طبری (متوفی 310) می گوید: ابوبکر پیش از آن که عهده دار امور مسلمانان شود - یعنی قبل از خلافت - به تجارت مشغول بود و در محلی به نام «سُنْح» زندگی می کرد پس از آن (که خلیفه شد) محلّ زندگی اش را تغییر داد و وارد مدینه شد و در کتب لغت گفته اند «سُنْح» محله ای است در عوالی مدینه. (1)

مراد از «عوالی» زمین های بالای اطراف مدینه است که نزدیک ترین آن با شهر چهار میل - یعنی بیش از هفت کیلومتر - فاصله دارد. (2)

لذا مجبور شده اند که این روایات ساختگی را حمل بر مجاز نمایند به این دلیل که از روایات صحیح ثابت نشده که ابوبکر کنار مسجد خانه ای داشته بلکه او خارج شهر زندگی می کرده است !

قال المناوي في شرح الجامع الصغير: قال بعضهم: والمجاز أقوى ؛ إذ لم يصح أن أبا بكر كان منزله بلصق المسجد بل بعوالي المدينة، فالقصد بالأمر بالسدّ سدّ طرق منازعته في الخلافة على طريق الاستعارة. (3) مناوی می نویسد: بعضی گفته اند: اقوی در روایاتی که درباره ابوبکر وارد شده آن است که مراد بستن درب حقیقی نبوده بلکه استعمال مجازی است؛ زیرا به نقل صحیح ثابت نیست که او کنار مسجد خانه ای داشته، منزل او در عوالی مدینه بوده، پس مقصود از بستن

1- قال ابن منظور: وفي حديث أبي بكر: كان منزله بالسُّنْح، بضم السين، قيل: هو موضع بعوالي المدينة. (لسان العرب 2/ 492)

2- رجوع شود به لسان العرب 87/15 فتح الباری 259/13، عمدة القاري 29/5، 36 یک میل بیش از 1830 متر است، پس خانه او تا شهر مدینه بیش از 7 کیلومتر فاصله داشته!

3- فیض القدیر 1/ 120.

درها، بستن راه نزاع با او در امر خلافت است [!]

استاد جامع الأزهر، محمّد مالکی شنقیطی نیز این مطلب را به ضرس قاطع گفته و می نویسد: قوله: (لا يبقينّ في المسجد بابُ إلّا سُدّ إلّا باب أبي بكر) يشير به إلى قطع المنازعة مع أبي بكر في أمر الخلافة... و قرينته ذكر المسجد الذي كان عامة جلوس النبي صلى الله عليه و آله و أحكامه فيه، ولم يكن بيت أبي بكر متصلاً به - أي بالمسجد-، و هذا الحديث قاله في مرض موته في آخر خطبة خطبها، ولا ينافيه قوله - في حقّ على كرم الله وجهه [عليه السلام]: «سُدُّوا أبواب المسجد كلّها إلّا باب عليّ [عليه السلام]» ؛ ؛ لأنه محمول على حقيقته ؛ لأن بيت عليّ [عليه السلام] ثبت أنه كان في جنب المسجد.... . (1)

و عده ای این نظریه را تقویت نموده اند مانند طیبی و تورپشتی و.... . (2)

مطلب پنجم: نتیجه این جمع آن شد که باز گذاشتن درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فقط به جهت آن بوده که خانه حضرت یک درب بیشتر نداشته نه این که فضیلت و امتیازی برای آن حضرت بشمار آید. (3)

1- زاد المسلم 1/ 86 - 87.

2- و قوّى بعضهم ذلك بأن منزل أبي بكر كان بالسُّنح من عوالي المدينة... فلا يكون له خوخة إلى المسجد ! (فتح الباري 7/ 12) قال التوربشتي أيضاً: و أرى المجاز أقوى، إذ لم يصح عندنا أن أبا بكر كان له منزل بجنب المسجد، و إنما كان منزله بالسُنح من عوالي المدينة. و رجحه الطيّبي محتجاً بأنه لم يصح عنده أن أبا بكر كان له بيت بجنب المسجد، و إنما كان منزله بالسنح من عوالي المدينة. (الرسائل العشر في الأحاديث الموضوعة في كتب السنة للسيد الميلاني 48)

3- قال ابن حجر: إن باب على [عليه السلام] كان إلى جهة المسجد، و لم يكن لبيته باب غيره فلذلك لم يؤمر بسده. (فتح الباري 13/7) و قال في موضع آخر: ذلك أن بيت علي [عليه السلام] كان من بيوت النبي صلى الله عليه و آله فكان يحتاج إلى استطراق المسجد... إن الجمع ممكن ؛ لأن أحدهما فيما يتعلق بالأبواب و قد بينا سببه، والآخر فيما يتعلق بالخوخ، ولا سبب له إلا الاختصاص المحض فلا تعارض. (النكت على كتاب ابن الصلاح 158) و نقل عن الطحاوي في مشكل الآثار: إن بيت أبي بكر كان له باب من خارج المسجد و خوخة إلى داخله، و بيت على [عليه السلام] لم يكن له باب إلا من داخل المسجد. (عمدة القاري 16/ 176).

شرح و تفصیل این مطلب با پاسخ آن در واکنش هفتم خواهد آمد.

یک بام و دو هوا !

برخی از نویسندگان عامّه پس از نقل روایات ساختگی در باز گذاشتن خوخه و راه باریک برای ابوبکر، گفته اند: این اشاره به برتری، افضلیت و خلافت او است یعنی با او در امر خلافت نزاع نکنید !

و به گفته برخی: برای آن که نیاز او به رفت و آمد در مسجد بیشتر می شود. (1)

1- قال ابن كثير: و هذا قاله في آخر حياته صلى الله عليه و اله علما منه أن أبا بكر سيلى الأمر بعده، و يحتاج إلى الدخول في المسجد كثيرا للأمور المهمة فيما يصلح للمسلمين فأمر بسد الأبواب الشارعة إلى المسجد إلا بابه. (تفسير ابن كثير 1/ 513) و قال ابن بطال: إن المرشّح للإمامة يخصّ بكرامة تدلّ عليه كما وقع في حق الصديق في هذه القصة. (فتح الباري 14/7) و قال السيوطي: ولم يأذن في ذلك لأحد ولا لعمر إلا لأبي بكر خاصة لمكان الخلافة، و لكونه أفضل الناس يداً عنده... و هذه خصيصة لا يشاركه فيها غيره! (شدّ الأثواب في سد الأبواب المطبوع في ضمن الحاوي للفتاوى 2/ 16) و قال العيني: و قال الخطابي وابن بطال و غيرهما: في هذا الحديث اختصاص ظاهر لأبي بكر... و فيه: إشارة قوية إلى استحقاقه للخلافة ولا سيما و قد ثبت أن ذلك كان في آخر حياة النبي صلى الله عليه وسلم وقد ادعى بعضهم أن الباب كناية عن الخلافة، والأمر بالسدّ كناية عن طلبها، كأنه قال: لا يطلبن أحد الخلافة إلا أبا بكر ؛ فإنه لا حرج عليه في طلبها، وإلى هذا مال ابن حبان، فقال - بعد أن أخرج هذا الحديث -: و فيه دليل على أن الخلافة له بعد النبي صلى الله عليه وسلم ؛ لأنه حسم بقوله... أطماع الناس كلهم عن أن يكونوا خلفاء بعده. (عمدة القاري 16/ 176) و شنقيطى در زاد المسلم 1/ 86 گفته: بشير إلى قطع المنازعة مع أبي بكر في أمر الخلافة. ولى حلبى در اين مطلب توقف كرده و آن را قابل اشكال دانسته به جهت آن كه درب خانه اميرمؤمنان عليه السلام براى هميشه به مسجد باز بود و هيچگاه بسته نشد نمى شود گفت فقط به پس ابوبكر اجازه داده شد كه راهى به مسجد داشته باشد به جهت نياز خليفه به رفت و آمد (و يا آن كه اين ويژگى منحصر بفرد ابوبكر بوده تا اشاره باشد كسى با او در امر خلافت نزاع نكند). حلبى - پس از وجه جمعى كه از ابن حجر و ديگران گذشت - گفته: و على هذا الجمع يلزم أن يكون باب علي كرم الله وجهه [عليه السلام] استمرّ مفتوحا في المسجد مع خوخة أبي بكر لما علم أنه لم يكن لعلي [عليه السلام] باب آخر من غير المسجد ؛ و حينئذ قد يتوقف في قول بعضهم في سدّ الخوخ إلا خوخة أبى بكر إشارة إلى استخلاف أبي بكر لأنه يحتاج إلى المسجد كثيرا دون غيره. (السيرة الحلبية 3/ 461)

ولی ملاحظه فرمودید که روایات معتبری که مربوط به امیرمؤمنان علیه السلام بود به بهانه های گوناگون مورد مناقشه قرار گرفت و از فضیلت بودن اسقاط گردید!

شگفتا که احادیث صحیح و صریح در جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام - مانند حدیث غدیر - با انواع و اقسام واکنش مواجه شود و از اعتبار ساقط گردد ولی روایت ساختگی «خوخه» اشاره به خلافت ابوبکر باشد! آری، حبّ الشيء يعمي و يصمّ!

واکنش هفتم: تحریفات معنوی

واقعاً عجیب است که مخالفان می خواهند به هر طریقی که شده این قضیه را از فضیلت بودن برای امیر مؤمنان علیه السلام اسقاط کنند !

گاهی از پیش خود برای آن فلسفه بافی کرده و می گویند: جهتش آن بود که فاطمه علیها السلام برای رفتن به خانه پدر نیاز داشت از مسجد برود!! (1)

1- ... لأن في حال حياته صلى الله عليه و آله كانت فاطمة [عليها السلام] تحتاج إلى المرور من بيتها إلى بيت أبيها فأبقى صلى اللهعليه و اله باب علي كرم الله وجهه [عليه السلام] لذلك رفقاً بها. (البداية والنهاية 379/7، السيرة الحلبية 3/ 461) و قال السيوطي: ولم يأذن في ذلك لأحد ولا لعمه العباس ولا لأبي بكر - إلا لعلي [عليه السلام] لمكان ابنة رسول الله صلى الله عليه و آله منه ! (شدّ الأثواب فی سدّ الأبواب المطبوع فی ضمن الحاوي للفتاوی 2/ 16)

با آن که این مطلب هیچ مستندی ندارد.

و گاهی می گویند: دیگران دو درب داشتند یکی به مسجد یکی خارج مسجد و امکان داشت با بستن یک درب از درب دیگر رفت و آمد شود بر خلاف خانه علی علیه السلام که یک درب بیشتر نداشت، و همین باعث شد که به آن حضرت اجازه داده شود درب خانه اش به مسجد بسته نشود، چنان که در مطلب پنجم واکنش ششم گذشت. (1)

قال ابن حجر: قال البزار في مسنده: إنّ باب علي [عليه السلام] كان إلى جهة المسجد، ولم يكن لبيته باب غيره فلذلك لم يؤمر بسده. و يؤيد ذلك ما أخرجه إسماعيل القاضي....: ان النبي صلى الله عليه و آله لم يأذن لأحد أن يمر في المسجد و هو جنب إلا لعلي بن أبي طالب [عليه السلام] ؛ لأن بيته كان في المسجد. (2)

ابن حجر عسقلانی پس از نقل مطلب گذشته از بزار آن را به روایتی تأیید کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله به هیچ کس اجازه نمی داد که در حال جنابت از مسجد عبور نماید جز به علی علیه السلام؛ زیرا خانه او در مسجد بود.

اشکال

الف) اگر علت آن بود که خانه علی علیه السلام یک درب بیشتر نداشت و این قضیه فضیلتی برای امیر مؤمنان علیه السلام نبود، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله عذر خویش را این گونه بیان فرمود که: «این فرمان از جانب خدا بوده است»، آیا بهتر نبود که بفرماید: خانه علی علیه السلام یک درب بیشتر ندارد؟!

1- رجوع شود به صفحه 870

2- فتح الباري 13/7

چرا این کار باعث حساسیت بلکه حسادت دیگران گردید و برای برخی از صحابه ناگوار آمد تا آن که زبان به اعتراض گشودند؟!

چرا ابن عباس آن را از ویژگی هایی دانسته که هیچ کس دارای آن نیست؟!

چرا عمر و پسرش آن را بر داشتن شتران سرخ موی که سرمایه مهمی برای عرب بشمار می رفت - ترجیح می دادند؟! (1)

و چرا پسر عمر آن را به عنوان فضیلت فوق العاده ای برای امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده و گفته: درباره علی نمی خواهد از هیچ کس بپرسی، جایگاه او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تماشا کن که آن حضرت، درب خانه همه را به مسجد بست ولی درب خانه او را باز گذاشت ! (2)

مطلب کاملاً روشن است ولی درد تعصب را دارویی نیست !

تذکر مهم

آن چه گذشت نیز دلیلی روشن بر ساختگی بودن روایات مربوط به ابوبکر است ؛ زیرا ابن عباس باز گذاشتن درب خانه به مسجد را از ویژگی های خاص امیر مؤمنان علیه السلام دانست عمر و پسرش آن را بر داشتن شتران سرخ موی ترجیح دادند و هیچ کدام نامی از باز گذاشتن روزنه خانه ابوبکر نبردند!!

ب) اما روایتی که ابن حجر (متوفی 852) برای تأیید نقل کرده، پاسخ آن را چندین قرن پیش از او داده اند! ابوبکر جصاص (متوفی 370) می نویسد:

آن چه در این زمینه گفته شده که این از ویژگی های مخصوص علی رضی الله عنه [علیه السلام] بوده مطلب صحیح و درستی است اما این که راوی گفته:

1- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست پنجم: «ویژگی های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر».

2- رجوع شود به صفحه 832 روایت شماره 612 که به سند صحیح از نسائی و دیگران گذشت.

(لأنه كان بيته في المسجد زيرا خانه على عليه السلام در مسجد بود) گمان شخصى اوست (و او اين مطلب را از پيش خود گفته است)؛ زيرا پيامبر صلى الله عليه و آله - بنابر روايت اول (1) - درب خانه همه را به مسجد بست و نفرمود كه چون درب خانهٔ آن ها به سوى مسجد است عبور و مرور آن ها به مسجد مباح است. پس اين از ويژگى هاى على عليه السلام است و هيچ كسى با او (در اين فضيلت) مشترک نيست ! (2)

ج) از روايات معلوم مى شود كه فرمان به سدّ الابواب معنايش آن بوده كه هر كس درب خانه اش رو به مسجد است بايد آن را تغيير دهد، يعنى اگر يک درب بيشتر نداشته باشد بايد آن را ببندد و دربى به سوى ديگر باز نمايد.

فقد روى البزار عن علي [عليه السلام]... فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «قل الحمزة فليحوّل بابه» فقلت: إن رسول الله صلى الله عليه و آله يأمرك أن تحوّل بابك فحوله. (3)

واكنش هشتم: تعصّب بي جا و تناقض

از همه شگفت تر آن كه صاعدى در آخر مى نويسد: بعضى از اهل علم روايات سدّ الابواب إلّا باب على عليه السلام را از احاديث متواتر شمرده اند، سپس گفته: اگر بعضى از اين روايات ثابت نباشد اين صفت عالى و جايگاه ويژه و فاخر براى على از جانب پيامبر صلى الله عليه و آله اثبات نمى شود. (4)

1- اشاره به روايات معتبرى كه در سدّ الابواب دربارهٔ اميرالمؤمنين عليه السلام وارد شده.

2- أحكام القرآن للجصاص 2/ 256.

3- مجمع الزوائد 9/ 115، كنز العمال 13/ 175 - 176، السيرة الحلبية 3/ 460

4- فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 395 - 397

اشکال

مگر خود صاعدی اعتراف نکرده که:

این حدیث ثابت است به اسناد متعددی که در آن هیچ کس از متروکین و رافضیان نیست. (1)

مگر نگفت:

این حدیث ثابت است و اسناد آن مشتمل است بر صحیح، حَسَن (و معتبر) و برخی از روایات ضعیفی که به ضمیمه یکدیگر تقویت و معتبر می شود.

آیا تکرار نکرد که:

روایات صحیحی در این زمینه گذشت. (2)

آیا تأکید نکرد که:

متن حدیث از طریق سعد بن ابی وقاص، ابن عمر و... ثابت است. (3)

ولی در آخر باطن خویش را این گونه اظهار کرده که:

(اگر بعضی از این روایات ثابت نباشد...)!

در هر صورت اعتراف او - در همین بی انصافی اش ! - جالب توجه است که آن را «صفتی عالی و جایگاهی ویژه و فاخر برای علی علیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله» دانسته است!

1- فضائل الصحابة للصاعدي 394/6.

2- فضائل الصحابة 392/6 و قال: و تقدّمت في الباب احاديث صحيحة. (المصدر 398/6)

3- فضائل الصحابة 6/ 401.

واکنش نهم: بیشرمی بی اندازه !

پس از فلسفه بافی برای باز گذاشتن درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام که فاطمه علیها السلام برای رفتن به خانه پدر نیاز داشت از مسجد برود ؛ و پس از نقل روایات جعلی و ساختگی برای ابوبکر، و فلسفه تراشی برای آن، که ابوبکر برای نماز و سایر امور مسلمانان نیاز داشت که به مسجد برود؛ این اوهام را به هم آمیخته و نتیجه ای از آن گرفته اند که در هیچ مصدری حتی در روایات ساختگی آن ها هم یافت نمی شود و آن این که:

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که فاطمه علیها السلام نیازی به رفت و آمد به خانه پدر نداشت درب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد بسته شد و تنها ممرّی که به مسجد باقی ماند خوخه ابوبکر بود!! (1)

1- في تاريخ ابن كثير: و هذا - أي سدّ جميع الأبواب الشارعة إلى المسجد إلا باب علي [عليه السلام] - لا ينافي ما ثبت في صحيح البخاري من أمره صلى الله عليه و آله فى مرض الموت بسدّ الأبواب الشارعة إلى المسجد إلا باب أبى بكر ؛ لأن في حال حياته صلى الله عليه و آله كانت فاطمة [عليها السلام] تحتاج إلى المرور من بيتها إلى بيت أبيها صلى الله عليه و آله فأبقى باب على كرّم الله وجهه [عليه السلام] لذلك رفقا بها، وأما بعد وفاته صلى الله عليه و آله فزالت هذه العلة فاحتيج إلى فتح باب الصديق لأجل خروجه إلى المسجد ليصلى بالمسلمين ؛ لأنه الخليفة بعده عليه الصلاة والسلام. (البداية والنهاية 7/ 379) قال الحلبي: هذا كلامه و هو يفيد أن باب علي كرم الله وجهه [عليه السلام] سد مع سد الخوخ ولم يبق إلا- خوخة أبي بكر و جُعل لبيت علي... [عليه السلام] باب من الخارج. (السيرة الحلبية 3/ 461)

روایتی مشکوک و احتمال تحریف

[627/ 19] اهل تسنن روایت کرده اند که عده ای از اصحاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که امیرمؤمنان علیه السلام بر آنان وارد شد با آمدن آن حضرت، آن ها بیرون رفتند ولی بلافاصله پشیمان شده و تصمیم گرفتند که نزد حضرت برگردند (هنگامی که برگشتند)، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود:

(وَاللهِ! مَا أدخلتُهُ وَأخرَجتُكُمْ، وَلَكِنَّ اللهَ أدخلَهُ وَأخرَجَكُمْ).

به خدا سوگند من علی را داخل و شما را بیرون نکردم خدا او را وارد و شما را بیرون کرد. (1)

به نظر می رسد این همان روایت سدّ الابواب بوده که دستخوش تحریف شده است ولی در عین حال حاکی از احترام ویژه ای برای حضرت امیر علیه السلام است که دیگران را از آن بهره ای نبوده!

احمد بن حنبل این حدیث را منکر شمرده و گفته: اساسی ندارد.

خطیب بغدادی- که این حدیث را معتبر و ثابت می داند - می گوید: خیال می کنم که او سند را منکر می داند نه متن حدیث را. (2)

1- كشف الأستار 3/ 198، وفي مجمع الزوائد 115/9: رواه البزار، و رجاله ثقات. و رجوع شود به السنن الكبرى للنسائي 5/ 46 - 47، 118، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 73 - 74، طبقات المحدثين بإصبهان 2/ 144 - 145، ذكر أخبار إصبهان 177/2، تاريخ مدينة دمشق 42/ 317.

2- حدّثنا أبو بكر المروذي، قال: و ذكر أحمد بن حنبل لوينا، فقال: قد حدث حديثا منكرا عن ابن عيينة ماله أصل. قلت: إيش هو؟ قال: عن عمرو بن دينار، عن أبي جعفر، عن إبراهيم بن سعد، عن أبيه قصة على [عليه السلام]: «ما أنا بالذي أخرجتكم، ولكن الله أخرجكم»، فأنكره إنكاراً شديداً: و قال: ماله أصل. قال الخطيب: أظن أبا عبد الله أنكر على لوين روايته متصلاً ؛ فإن الحديث محفوظ عن سفيان ابن عيينة، غير أنه مرسل عن إبراهيم بن سعد عن النبي صلى الله عليه و آله كذلك. (تاريخ بغداد 2/ 388 - 389، تاريخ. مدينة دمشق 42/ 318 و رجوع شود به كشف الأستار 3/ 198، مجمع الزوائد 9/ 115، فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 402)

یعنی اشکال احمد بن حنبل این است که سندی که از این روایت معروف است نقل ابراهیم پسر سعد بن ابی وقاص به صورت مرسل از پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی این سند متصل- که ابراهیم به نقل از پدرش از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده باشد - منکر و ناشناخته است.

تذکر: تعابیر مختلف در روایات سد الابواب

در برخی از روایات به جای «سد الابواب» و بستن درب، از لفظ «اخراج» و فرمان به بیرون رفتن و در بعضی دیگر از عبارت «تحویل الباب» و گاهی از تعبیر «توجیه البیوت» استفاده شده که هر کدام به نحوی دلالت بر مراد دارد.

سد الأبواب (1): یعنی درب هایی که به مسجد باز است بسته شود.

تحویل الباب (2): یعنی درب ورودی خانه تغییر داده شده و به سمتی غیر از سمت مسجد قرار داده شود.

توجیه البیوت (3)، نیز به معنای تغییر درب ورودی خانه به سمت دیگر است.

1- در غالب روایات این لفظ بکار رفته است.

2- بزار در ضمن روایتي نقل کرده: إن رسول الله صلی الله علیه و آله یأمرك أن تحوّل بابك فحوله. (مجمع الزوائد 9/ 115، کنز العمال 13/ 175 - 176، السیرة الحلبیة 3/ 460)

3- قال العظیم آبادي: «وجهوا هذه البیوت عن المسجد» [مسند ابن راهویه 3/ 1032] أي اصرفوا أبواب البیوت إلی جانب آخر من المسجد. (عون المعبود 1/ 267)

اخراج (1): به این معناست که پس از آن که صحابه از خوابیدن و سکونت در مسجد منع شدند، خانه هایی کنار مسجد ساختند و درب ورودی آن را به مسجد قرار دادند به گونه ای که گویا هنوز در مسجد سکونت دارند و جنب شدن آن ها در خانه خودشان نیز بی احترامی به مسجد شمرده می شود. فرمان به اخراج یعنی باید کاملاً خانه آن ها از مسجد جدا شود به تغییر درب ورودی آن.

و در نقطه مقابل درباره امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی لفظ «فتح الباب» یا «سدّ الابواب إلا بابه» بکار برده شده و گاهی لفظ «سکونت» و مراد از آن نیز روشن است!

باز گذاشتن و فتح: یعنی لازم نیست درب ورودی به مسجد را ببندد.

سکونت: یعنی خانه او مانند خانهٔ خود پیامبر صلی الله علیه و آله متصل به مسجد است به گونه ای که گویا در مسجد سکونت دارند و خداوند اجازه داده که در آن باقی بمانند و چون پاک و پاکیزه هستند جنابت برای آنان در آن خانه بلا مانع است و ورود و مکث در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله در آن حال برای آنان نیز اشکالی ندارد.

مطالب یاد شده از تأمل در مجموع روایات گذشته روشن می شود.

و با توجه به آن چه گذشت، معنای روایات عنوان آینده نیز روشن می شود

1- (مَا أنَا أخرَجتُكمْ مِنْ قِبَلِ نَفسِی، وَلاَ أنَا تَرَكتُهُ). (المعجم الكبير للطبراني 12/ 114، مجمع الزوائد 9/ 115، كنز العمال 11/ 600) (وَاللّهِ ما أخرَجتُهُم ، ولا أسكَنتُهُ). (المناقب لابن المغازلي 207 - 208) (... وَلاَ أنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَأَسْكَنْتُهُ). (الدر المنثور 6/ 122)

امتیاز ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام: مکث در مسجد و مرور از آن در هر حال

[628/ 20] روی الترمذي عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (يَا عَلِيُّ لاَ يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنِبَ فِي هَذَا اَلْمَسْجِدِ غَيْرِي وَ غَيْرُکَ). (1)

[629/ 21] روی البزار، عن خارجة بن سعد، عن أبيه سعد، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آلهالعلي -: (لاَ يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُجْنِبَ فِي هَذَا اَلْمَسْجِدِ غَيْرِي وَ غَيْرُکَ). (2)

اعتبار روایات

ترمذی روایت اول را نیکو و معتبر دانسته و نووی گفته: مراد ترمذی آن است که این حدیث به جهت شواهدش معتبر است. (3) ابو محمد بغوی (متوفی 516) در مصابیح السنّة نیز آن را از احادیث حسان شمرده است. (4)

هیثمی در مورد روایت دوم می گوید: من خارجه را نمی شناسم ولی بقیه

1- سنن الترمذي 303/5 و مراجعه شود به كشف الأستار 3/ 198، ذخائر العقبي 77، فتح الباري 7/ 12 - 14، كفاية الطالب اللبيب للسيوطي 2/ 243، تاريخ الخلفاء للسيوطي 189، سبل الهدى والرشاد 10/ 423 - 424) قال الحافظ - يعنى العسقلاني - أخرجه الترمذي و قال: (حسنٌ غريبٌ لّا نعرفه إلا من هذا الوجه) و قد ورد من طرق كثيرة صحيحة، وقد ورد ذلك في حديث طويل لابن عباس خرجه أحمد والطبراني بسند جيد.... (موسوعة ابن حجر العسقلاني الحديثية 3/ 493 به نقل از أجوبة عن أحاديث وقعت في مصابيح السنة و وصفت بالوضع 315 - 316)

2- البحر الزخار 4/ 36، كشف الأستار 3/ 198 شماره 2557، مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 311/2 شماره 1919.

3- أخرجه الترمذي وقال حديث حسن غريب.... (السنن 303/5) قال النووي: إنما حسّنه الترمذي بشواهده (مراجعه شود به تحفة الأحوذي 10/ 160، تذكرة الموضوعات 95، سبل الهدى والرشاد 10/ 423 - 424)

4- مصابيح السنة 175/4 (دار المعرفة، بيروت) 451/2) (دار الكتب العلمية، بيروت).

راویان ثقه هستند. عسقلانی می گوید: روایتی که بزار از خارجة بن سعد از پدرش سعد بن ابی وقاص نقل کرده راویانش همه ثقه هستند. (1)

بحث در مفاد روایات

پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «برای کسی جز من و تو جایز نیست که در این مسجد جنب شود».

و این روایت را چنین معنا کرده اند که عبور در حالت جنابت در مسجد النبی صلی الله علیه و آله اختصاص به آن دو بزرگوار دارد.

بعضی از محدّثین عامه در توجیه حدیث گفته اند:

وجه مطلب آن بوده که درب خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد النبی صلی الله علیه و آله باز بود و ورود جنب به مسجد اگر به صورت عبور کردن باشد مانعی ندارد. (2)

اشکال

این فضیلتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، این یک حکم عمومی است که همه را در بر می گیرد، و نیازی به گفتن نداشت. (3)

1- قال الهيثمي: رواه البزار، و خارجة لم أعرفه، و بقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 115/9) و قال ابن حجر: ورد لحديث أبي سعيد شاهد نحوه من حديث سعد بن أبي وقاص، أخرجه البزار من رواية خارجة بن سعد، عن أبيه، و رواته ثقات.)تعليقه سير أعلام النبلاء 272/13T أجوبة ابن حجر عن أحاديث المصابيح آخر مشكاة المصابيح 554/2 چاپ شركة دار الأرقم)

2- حاشية السهارنفورى على المشكاة 2/ 477، اشعة اللمعات 4/ 678

3- قال البيهقي: والصواب - إن صح الخبر فيه - لبثه في المسجد جنباً فالعبور دون اللبث جائز للكافة على الجنابة. (السنن الكبرى 7/ 65) و قال ابن حجر المكي: الاستطراق بظاهره حلال فلا خصوصية فيه لأحد. (المنح المكية 589) و في الفقه على المذاهب الخمسة لمغنية 1/ 44: واختلفوا في جواز المرور، كما لو دخل الجنب من باب و خرج من باب. قال المالكية والحنفية: لا يجوز إلا لضرورة. و قال الشافعية والحنابلة يجوز المرور من غير مكث.

علاوه بر آن، بنابر عقیده شیعه معلوم است که برای جنب، مرور در مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله هم جایز نیست چه رسد به مکث کردن. نزد برخی از علمای عامه نیز این از ویژگی های مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است که مرور و مکث در مسجد النبی صلی الله علیه و آله در حالت جنابت فقط برای آن حضرت جایز است. (1)

این روایات امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز به آن حضرت ملحق کرده است. (2)

1- قال ابن نجيم المصري: و قد علم أن دخوله صلى الله عليه و اله المسجد جنباً و مكثه فيه من خواصه. ذكره النووي و قواه. (البحر الرائق 1/ 341) و قال المقريزي: وقد قوّى النووي مقالة ابن القاص، وعد القضاعي هذه الخصوصية مما خص به النبي صلى الله عليه وسلم من بين سائر الأنبياء. و من عبر باللبث دون الدخول قال: أُبيح له اللبث في المسجد في حال جنابته صلى الله عليه و آله. (إمتاع الأسماع 10/ 183)

2- قال ابن حجر: أمر رسول الله صلى الله عليه و آله بأبواب المسجد فسُدّت إلا باب عليّ [عليه السلام] - و في رواية: و أمر بسد الأبواب غير باب علي [عليه السلام] - فكان يدخل المسجد و هو جنب، ليس له طريق غيره. أخرجهما أحمد والنسائي، و رجالهما ثقات.... و قال: أخرجه إسماعيل القاضي في أحكام القرآن من طريق المطلب بن عبد الله بن حنطب: ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يأذن لأحد أن يمرّ في المسجد و هو جنب إلا لعلي بن أبي طالب [عليه السلام]. (فتح الباري 13/7) وقال المحب الطبري: ذكر اختصاصه - أي اميرالمؤمنين عليه السلام- بالمرور في المسجد جنباً (ذخائر العقبي/ 77) و قال ابن عابدين: و قد علم أن دخوله صلى الله عليه و اله المسجد جنباً و مكثه فيه من خواصه، و كذا هو من خواص علي [عليه السلام] كما ورد من طرق ثقات تدل على أن الحديث صحيح، كما ذكره الحافظ ابن حجر. (حاشية رد المحتار في فقه أبي حنيفة لابن عابدين 1/ 185) و قال الحلبي: رأيت الحافظ السيوطي أشار إلى ذلك، و ذكر أن مثل علي كرم الله وجهه [عليه السلام] - فيما ذكر - ولداه الحسن والحسين [عليهما السلام] حيث قال: و كذا علي بن أبي طالب والحسن والحسين [عليهم السلام] اختصّوا بجواز المكث في المسجد مع الجنابة. (السيرة الحلبية 3/ 461) قال ابن نجيم المصري: و يدلّ للمذهب أيضاً ما أخرجه الترمذي.... ثم ذكر الحديث و قال: و قال - يعني الترمذي: حديث حسن غريب. ثم ذكر عن علي بن المنذر: قلت لضرار بن صرد ما معناه؟ قال: لا يحلّ لأحد يستطرقه جنباً غيري و غيرك. نعم تعقب تحسين الترمذي بأن في إسناده سالم بن أبي حفصة و عطية العوفي و هما ضعيفان شيعيان متهمان، لكن قال الحافظ سراج الدين - الشهير ب- : ابن الملقن -: ورواه البزار، من حديث سعد بن أبي وقاص والطبراني في أكبر معاجمه من حديث أم سلمة [در مصدر اشتباهاً أم أبي سلمة ثبت شده بود]. (البحر الرائق 340/1) و پیش از این گذشت که نووی گفته: إنما حسنه الترمذي بشواهده و نیز مراجعه شود به تحفة الأحوذي 160/10 تذكرة الموضوعات 95، سبل الهدى والرشاد 10/ 423 - 424

علّامه مظفر می گوید:

این جریان حاکی از پاکی امیرالمؤمنین علیه السلام است، مرتبه ای رفیع در طهارت که هیچ حدثی - حتی اگر از موجبات غسل باشد - نمی تواند آن را نقض نماید، پس در هر حال می تواند در مسجد باشد یا بخوابد که خوابیدن برای او کراهت ندارد مانند پیامبر صلی الله علیه و آله. مقصود از بستن درها حفظ مسجد از ناپاکی ها بود ولی امیرالمؤمنین علیه السلام مثل پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و پاکیزه است و جنابت موجب آلودگی معنوی او نمی شود. (1)

1- قال العلامة الشيخ محمد حسن المظفر قدس سره ما ملخصه: إن هذه القضية تكشف عن طهارة على عليه السلام، و أنه فى المحل الأعلى منها، فلا تنتقض هذه الطهارة بأي حدث حتى لو كان من موجبات الغسل، فيحل له البقاء في المسجد في جميع الأحوال، ولا يكره له النوم فيه، تماماً كما كان ذلك لرسول الله صلى الله عليه و آله. فإن عمدة الغرض من سد الأبواب هو تنزيه المسجد عن الأدناس، و إبعاده عن المكروهات. و كان على عليه السلام كالنبي صلى الله عليه و آله الطاهراً مطهراً، ولا تؤثر فيه الجنابة دنساً معنوياً. (رجوع شود به دلائل الصدق 107/6، الصحيح من سيرة الإمام علي للسيد جعفر مرتضى العاملي 128/3)

نگارنده گوید: در روایات گذشته به این مطلب تصریح شده است.

* در روایت شماره 623گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود: «اسکن طاهراً مُطَهّراً»، یعني: تو (در مسجد) ساکن باش که پاک و پاکیزه ای.... خداوند به حضرت موسی فرمان داد که در آن مسجد کسی سکونت و نکاح نداشته باشد جز هارون و نسلش. و علی نسبت به من مانند هارون است نسبت به حضرت موسی [علیه السلام]... روا نیست برای هیچ کس (سکونت و) نکاح در این مسجد جز برای علی و نسل او.

* و در روایت شماره 626 فرمود: (وإنّ الله أوحی إليّ أن أتخذ مسجداً طاهراً لا یسکنه إلّا أنا و عليّ و أبناء عليّ: حسن و حسین)، یعنی: خداوند به من وحی فرموده که مسجد پاکی داشته باشم که جز خودم و علی و فرزندانش حسن و حسین کسی در آن سکونت ننماید.

توجه فرماید: بیان علت حکم به آن که «باید مسجد پاکی داشته باشم»، حاکی از طهارت خاندان عصمت علیهم السلام است که اجازه سکونت در آن مسجد را دارند.

* و نظیر این مطلب در روایتی دیگر گذشت که: «و إني سألت ربي أن یطهر مسجدي بك و بذریّتك». (1)

و در مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شماره 621 - آمده: أفیکم أحد یطهّره [مطهّراً/ مطهّرُ في] کتاب الله غیري حتی سد النبي أبواب المهاجرین و فتح بابي إلیه.... و في روایة: انْشُدُکم بالله أفیکم مطهر غیري إذ سد رسول الله صلی الله علیه و آله أبوابکم و فتح بابي، وکنت معه في مساکنه و مسجده.

پس حضرت بازگذاشتن درب خانه اش را با حکم خداوند به طهارتش مرتبط دانسته که این بیان علت حکم است

1- رجوع شود به پاورقی صفحه 858

شواهد اعتبار امتیاز گذشته

سیوطی (متوفی 911) در باب «اختصاصه صلی الله علیه و آله بجواز المکث في المسجد جنباً» پس از نقل روایات گذشته از ترمذي و بزار آن را به احادیث آینده تأیید کرده:

[630/ 22] و أخرج أبو یعلی، عن عمر بن الخطاب، قال: لقد أعطي علي ثلاث خصال لأن تکون لي خصلة منها أحبّ إليّ من أن أعطی حمر النعم: تزویجه فاطمة، و سکناه المسجد مع رسول الله صلی الله علیه و آله لا یحل لي فیه ما یحل له، والراية یوم خیبر. (1)

یعنی: عمر گفته است: به علی سه ویژگی داده شده که اگر یکی از آن ها برای من بود از شتران سرخ موی (که ثروت مهمی نزد عرب به حساب می آمد) نزد من محبوب تر بود: ازدواج با فاطمه، سکونت در مسجد با پیامبر صلی الله علیه و آله که آن چه برای علی حلال است برای من حلال نیست پرچمداری روز خیبر.

[631/ 23] و أخرج البیهقی، عن أم سلمة، قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا یحلّ هذا المسجد لجنب ولا حائض إلا لرسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمة والحسن والحسین».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جایز نیست که جنب و حائض در این مسجد باشند مگر برای (من) پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام.

[632/ 24] و أخرج الزبیر بن بکار - في أخبار المدینة -، عن أبي حازم الأشجعي قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إن الله أمر موسی أن أن یبني مسجداً طاهراً لا یسکنه إلا هو و هارون، و أن الله أمرني أن أبني مسجداً طاهراً لا یسکنه إلا أنا وعلي وابنا علي». (2)
پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: خداوند به حضرت موسی فرمان داد که

1- نگارنده گوید: قال ابن کثیر: وقد روي عن عمر من غیر وجه. (البدایة والنهایة 7/ 377)

2- نگارنده گوید: همین مضمون با الفاظ دیگری نیز نقل شده است. عن أبي رافع: أن النبي صلی الله علیه و اله خطب الناس فقال: «یا أیها الناس، إن الله أمر موسی و هارون أن یتبوءا لقومهما بیوتا، و أمرهما أن لا یبیت في مسجدهما جنب، ولا یقربوا فیه النساء إلا هارون و ذریته، ولا یحل لأحد أن یعرك [یقرب] النساء في مسجدي هذا، ولا یبیت فیه جنب إلا علی و ذریته». (تاریخ مدینة دمشق 42/ 141 - 142، الدر المنثور 3/ 314 - 315)

مسجد پاکی بسازد که جز حضرت موسی و هارون علیهما السلام کسی در آن سکونت نداشته باشد و خداوند به من نیز فرمان داده که مسجد پاکی بسازم که کسی در آن سکونت نداشته باشد جز من و علی و فرزندانش علیهم السلام.

[25/633] و أخرج ابن عساكر، عن جابر بن عبد الله، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي [عليه السلام]: «إنه يحلّ لك في المسجد ما يحل لي». پیامبر صلی الله علیه و اله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای تو روا باشد در این مسجد، آن چه برای من روا است.

[26/634] و أخرج البيهقي - في سننه -، عن عائشة: أن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «إني لا أحلّ المسجد لحائض ولا جنب إلا لمحمد و آل محمد». (1)

عایشه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من (اجازه نمی دهم و) حلال نمی دانم برای جنب و حائض (ورود به) این مسجد را مگر برای محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام.

صالحی شامی نیز پس از نقل روایات گذشته گفته: این روایات شاهد درستی کار ترمذی است که روایت ابوسعید خدری را نیکو دانسته است. (2)

* و در روایت معتبر شماره 613 گذشت که: و سدّ أبواب المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد و هو جنب، و هو طريقه، ليس له طريق غيره. (3)

1- كفاية الطالب اللبيب للسيوطي 2/ 243 - 244 و رجوع شود به سنن البيهقي 2/ 442.

2- سبل الهدى والرشاد 10/ 423 - 424، و مراجعه شود به تحفة الأحوذي 10/ 160.

3- خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائى 75- 76، السنن الكبرى للنسائي 5/ 119.

* در روایتی دیگر نیز گذشت که و ربّما مرّ و هو جنب. (1)

* و نیز گذشت که: ان النبي صـلى الله عليه و اله لم يأذن لأحد أن يمرّ في المسـجد و هو جنب إلا لعلي بن أبي طالب [عليه السلام] ؛ لأن بيته كان في المسجد. (2)

1- رجوع شود به المعجم الكبير 2/ 246، القول المسدد 29 - 30، مجمع الزوائد 9/ 115، السيرة الحلبية 460/3 - 461.

2- فتح الباري 13/7 و مراجعه شود به شدّ الأثواب فى سد الأبواب المطبوع في ضمن الحاوي للفتاوى 2/ 15 - 16، فيض القدير للمناوي 1/ 120، فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 395 - 396.

واکنش مخالفان نسبت به امتیاز گذشته

واکنش اول: اشکال بی جای سندی و کتمان روایت !

بخاری در این زمینه روایتی را نقل - و بر طبق عادتش ! - صحت آن را انکار کرده، بلکه حاضر نشده متن روایت را ذکر نماید و در عین انکار به کتمان آن نیز پرداخته و گفته است: عن جسرة: سمعت أم سلمة قال النبي أم سلمة قال النبي صلى الله علیه و آله: «لا یحلّ المسجد لجنب إلّا لکذا»... ولا یصحّ هذا عن النبي صلی الله علیه و آله. (1)

واکنش دوم: استبعاد بي جا

ترمذی - پس از روایت شماره 628 - می نویسد: بخاری این روایت را از من شنید و آن را غریب دانست. (2)

پاسخ

اگر مراد غرابت سند باشد، یعنی این روایت را کس دیگری نقل نکرده، پاسخش آن است که به تصریح ابن حجر شاهد معتبر دارد، چنان که گذشت. و اگر مراد غرابت متن باشد، پاسخش آن است که چنان که گفته شد عده ای از اهل تسنن مفاد آن را نیز پذیرفته اند. (3)

واکنش سوم: ادعای تعارض با روایت مربوط به ابوبکر

بخاری پس از نقل روایت شماره 634 گفته:

1- التاریخ الکبیر 6/ 183 - 184.

2- و قد سمع محمد بن إسماعیل منّی هذا الحدیث واستغربه (سنن الترمذي 303/5)

3- در همین زمینه رجوع شود به إمتاع الأسماع 182/10.

جسره مطالب عجیبی نقل می کند.

سپس آن را با روایت مربوط به باز گذاشتن درب خانه ابوبکر معارض دانسته سپس و روایت اخیر را بر آن ترجیح داده است. (1)

اشکال

عدم اعتبار روایات مربوط به درب خانه ابوبکر پیش از این گذشت. (2)

اما این که بخاری گفته: جسره مطالب عجیبی نقل می کند؛ زیلعی به نقل از ابن قطان گفته: این مطلب باعث سقوط روایات او از اعتبار نمی شود. (3)

واکنش چهارم: جعل روایت برای اشتراک دیگران

در روایت شماره 631- که به نقل سیوطی از بیهقی گذشت - از ام سلمه نقل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (ألا لا يَحِلُّ هذَا المَسجِدُ لِجُنُبٍ ولا لِحائِضٍ إلّا لِرَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله و عَلِيٍّ و فاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَينِ).

و في رواية: إلّا على محمدٍ و أهل بيته: علي و فاطمة والحسن والحسين [عليهم السلام]. (4)

1- قال لنا موسى: حدثنا عبد الواحد، عن أفلت بن خليفة أبو حسان، عن جسرة بنت دجاجة، قالت: سمعت عائشة: قال النبي صلى الله عليه و آله: لا أحلّ المسجد لحائض ولا لجنب إلا لمحمد و آل محمد و قال يحيى بن سعيد: عن سفيان، عن فليت العامري، و قال ابن مهدي: عن سفيان، عن فليت الذهلي، سمع جسرة بنت دجاجة و دهثمة. و عند جسرة عجائب. و قال عروة و عباد بن عبد الله، عن عائشة، عن النبي صلى الله عليه وسلم: سدوا هذه الأبواب إلا باب أبي بكر ! و هذا أصح. (التاريخ الكبير 2/ 67 -68 و رجوع شود به السنن الكبرى للبيهقي 2/ 443)

2- رجوع شود به صفحه 864 عنوان: «بيان چند مطلب در اشكال بر جمع گذشته».

3- و قول البخاري: (عندها عجائب)، لا يكفى فى إسقاط ما روت. (نصب الراية للزيلعي 277/1)

4- مراجعه شود به السنن الكبرى للبيهقي/65/7، ذكر أخبار إصبهان للحافظ الأصبهاني 291/1 تاريخ مدينة دمشق 14/ 166، إمتاع الأسماع 10/ 183، كنز العمال 12/ 101.

بیهقی گوید حضرت در ادامه فرمود: «ألا قد بيّنت لكم الأسماء أن لا تضلّوا».

در برابر آن حدیثی ساخته شد که در بخشی از سند با روایت گذشته مشترک است، و در آن افزوده شده است: إلّا لمحمد [صلى الله عليه و اله] و أزواجه و علي و فاطمة... . (1) تا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این فضیلت بهره مند باشند!

تذکر

روایات گذشته - روایات شماره 628 تا 634 - مفادش با مفاد روایات معتبر فضیلت 16 متحد است به شرحی که گذشت (2) و به قرینه روایت آینده در واکنش پنجم و از جمله شواهد مطلب آن که بخاری روایت شماره 634 را با روایات مربوط به درب خانه ابوبکر متعارض دانست.

واکنش پنجم: تقطیع روایت و حذف بخش مهم آن !

متن کامل روایت در مسند اسحاق بن راهویه (متوفی 238) - استاد بخاری - چنین است:

[635 / 27] أفلت بن خليفة، أبو حسان الذهلي، قال: حدثتني جسرة بنت دجاجة، قالت: سمعتُ أم المؤمنين تقول: قام رسول الله صلى الله عليه و آله فينا - و وجوه بيت أصحابه إلى المسجد - فقال: «وجّهوا هذه البيوت عن المسجد».

قال [قالت ظ]: ثم دخل، فمكث ما شاء الله أن يمكث، فلم يوجّهوها رجاء أن يقول لهم رخصاً، قالت: ثم خرج رسول الله صلى الله عليه و آله فنادى بصوته: «وجّهوا هذه البيوت عن المسجد؛ فإني لا أحلّ المسجد لحائضٍ ولا جنبٍ إلا لمحمد و آل محمد صلى الله عليه و آله». (3)

1- المعجم الكبير 23/ 373 - 374، تاريخ مدينة دمشق 42/ 141، كنز العمال 12/ 100.

2- رجوع شود به صفحه 879 - 880.

3- مسند ابن راهويه 3/ 1032.

خلاصه آن که در خانه اصحاب به سوی مسجد باز بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «درب خانه هایتان را به سوی دیگر قرار دهید». (1) مردم مدتی صبر کردند به امید این که رخصتی به آنان داده شود، حضرت بار دیگر بیرون آمده و با صدای بلند فرمود: «درب خانه هایتان را به سوی دیگر قرار دهید، من جایز نمی دانم که جنب یا حایضی وارد مسجد شود مگر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله».

ولی در منابع متعدد بخش: «إلّا لمحمد و آل محمد صلی الله علیه و آله» را حذف کرده اند، (2) چنان که در سنن بیهقی نیز بدان اشاره شده است. (3)

واکنش ششم: تضعیف بی جای سندی

ابن حزم می گوید: افلت مشهور نیست و وثاقت او نیز معروف نیست. (4)

و خطابی گفته: افلت مجهول است و نمی شود به روایتش احتجاج نمود.

اشکال

عظیم آبادی پاسخ می دهد: افلت یا فلیت بن خلیفه عامری - یا ذهلی - حدیثش در اهل کوفه (شناخته شده) است و سفیان ثوری و عبدالواحد بن زیاد از او روایت کرده اند و احمد بن حنبل نیز گفته: او مشکلی ندارد و ابوحاتم

1- قال العظيم آبادي: «وجهوا هذه البيوت عن المسجد» أي اصرفوا أبواب البيوت إلى جانب آخر من المسجد. (عون المعبود 1/ 267)

2- صحيح ابن خزيمة 2/ 284، سنن أبي داود 58/1، معرفة السنن والآثار للبيهقي 2/ 257، كنز العمال 662/7.

3- قال الشيخ: زاد فيه موسى بن إسماعيل، عن عبد الواحد: «إلا لمحمد صلى الله عليه و اله و آل محمد [صلى الله عليه و آله]. (السنن الكبرى للبيهقي 2/ 442)

4- و هذا كلّه باطل أما أفلت فغير مشهور، ولا معروف بالثقة. (المحلّى 2/ 186)

رازی نیز او را از مشایخ حدیث دانسته است. (1)

نگارنـده گویـد: ابن حبان او را توثیق نموده، دار قطنی گفته: صالـح (و شایسـته) است، ابن قطان نیز حـدیثش را معتبر و نیکو، و ذهبی او را راستگو و ابن حجر او را مقبول دانسته (2) و ابن خزیمه نیز در صحیح از او روایت نموده است. (3)

زیلعی این روایت را معتبر دانسته و گفته: ابن قطان نیز آن را نیکو دانسته است. (4)

1- قال الخطابي: و ضعفوا هذا الحديث وقالوا: أفلت راويه مجهول، لا يصح الاحتجاج بحديثه. و فيما حكاه الخطابي أنه مجهول نظر ؛ فإنه أفلت بن خليفة، و يقال: فليت بن خليفة العامري و يقال: الذهلي، و كنيته أبو حسان، حديثه في الكوفيين، روى عنه سـفيان بن سعيد الثوري و عبد الواحد بن زياد، و قال الإمام أحمد بن حنبل ما أرى به بأسا و سئل عنه أبو حاتم الرازي فقال شيخ. (عون المعبود 1/ 269)

2- ذكره ابن حبـان في الثقات،6/ 88، و قال الـذهبي في الكاشف 1/ 255: صـدوق، روى له أبو داود، والنسائي. و قال الدارقطني: صالح. (تهذيب الكمال 3/ 320 - 321 و رجـوع شود به 23/ 317) و قال ابن حجر: مقبول من السادسـة. (تقريب التهـذيب 2/ 27) و أما ابن القطان فإنه حسن حديثه في كتاب الوهم والإيهام. (إكمال تهذيب الكمال لعلاء الدين مغلطاي 2/ 260 - 261، تلخيص الحبير 2/ 148)

3- صحيح ابن خزيمة 2/ 284.

4- نصب الراية للزيلعي 277/1 نگارنده گوید: السـقاف الشافعی در کتاب إعلام الخائض بتحريم القرآن على الجنب والحائض صفحه 5 - در ردّ البانی - دفاع مفصلی از این حدیث دارد که مناسب است مراجعه شود.

17- تنها یار ثابت قدم

اشاره

[1 /636] اهل تسنن به سند صحیح روایت کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله آیه شریفه: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ) [آل عمران (3): 144] (1) را قرائت کرده و می فرمود:

به خدا سوگند پس از آن که خدا ما را هدایت کرد، به گذشته برنمی گردیم.

به خدا سوگند اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود قطعاً من تا جان در بدن دارم برای دفاع از دینی که آن حضرت برای آن جنگید، مبارزه می کنم.

به خدا سوگند من برادر، ولی، پسر عمو و وارث او هستم، چه کسی از من به آن حضرت سزاوارتر است؟! (2)

ص: 895

1- محمد [صلی الله علیه و آله] فقط فرستاده خداست که پیش از او (نیز) پیامبرانی (آمدند و) گذشتند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته خویش (یعنی دوران کفر و جاهلیت) بازگشت می کنید؟! و هر کس به گذشته خود باز گردد هیچ زیانی به خدا نمی رساند، و خداوند به زودی سپاسگزاران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

2- المعجم الکبیر للطبرانی 107/1.

اعتبار سند روایت

* هیثمی (متوفی 807) این حدیث را از طبرانی (متوفی 360) نقل و حکم به صحت و اعتبار آن کرده است. (1)

* ضیاء الدین حنبلی مقدسی (متوفی 643) نیز در الأحادیث المختارة - که اعتبار روایاتش پذیرفته شده (2) - آن را نقل کرده است. (3)

این حدیث در مصادر دیگری از عامه نیز روایت شده است. (4)

دلالت روایت

از آیه شریفه گذشته مذمّت کسانی فهمیده می شود که به جهت شنیدن شایعه کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله از میدان رزم گریختند روایت گذشته حاکی از ثبات قدم و استقامت امیرالمؤمنین علیه السلام در مبارزه است به گونه ای که امثال این شایعات هیچ تأثیری در آن بزرگوار نداشته است. حضرت می فرماید: اگر (واقعاً) پیامبر صلی الله علیه و آله

1- عن ابن عباس: أن علیا [علیه السلام] کان یقول - في حیاة رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الله عزّ وجل یقول: أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ). وَ اَللَّهِ لاَ نَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اَللَّهُ تعالی. والله لئن مات أو قتل لأقاتلن علی ما قاتل علیه حتی أموت. والله إنّي لأخوه و ولیه، وابن عمه، و وارثه، فمن أحق به منّي؟! قال الهیثمي: رواه الطبراني، و رجاله رجال الصحیح. (مجمع الزوائد 134/9)

2- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 10 - 11، نکته شماره 7.

3- الأحادیث المختارة 2/ 233 شماره 612.

4- فضائل امیرالمؤمنین علیه و اله لأحمد بن حنبل 274 شماره 232، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 810 شماره 1110 (طبعة دار ابن الجوزي، الریاض)، السنن الکبری للنسائي 125/5 خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 85 - 86، معرفة الصحابة لأبي نعیم 1/ 320، الریاض النضرة 206/3 ذخائر العقبی 100، تفسیر ابن کثیر 1/ 418، فتح الملك العلي 51 - 52، ینابیع المودة 188/2.

بمیرد یا کشته شود باز من تا جان در بدن دارم از دین آن حضرت دفاع و در راه آن مبارزه خواهم کرد.

مولا ثابت قدم بودن خویش را در جنگ احد به خوبی نشان داد و پشت به جنگ نکرد، چنان که پیش از این- در روایت شماره 313 - از ابن عباس گذشت که: امیرالمؤمنین علیه السلام را ویژگی هایی است که هیچ کس در آن با او مشترک نیست، از جمله آن که در جنگ احد همه پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته و فرار کردند ولی او ثابت و استوار باقی ماند. (1)

واکنش مخالفان

واکنش اول: تحریف روایت

اشاره

در روایت حاکم «وارثه» تبدیل به «وارث علمه» شده و در برخی منابع از پنج مطلب آخرین جمله روایت - من، برادر، ولی، پسر عمو و وارث او هستم، چه کسی از من به آن حضرت سزاوارتر است»؟! - دو یا سه مطلب نقل شده و لفظ «وارث» حذف شده و در برخی از تفاسیر اصلاً نیازی به جمله اخیر دیده نشده و آن را کاملاً از قلم انداخته اند !! (2)

1- عن ابن عباس، قال: لعلي أربع خصال ليست لأحد [غيره]:... والذي صبر معه يوم المهراس [يعنى يوم أحد كما في النهاية 5/ 259، بحار الانوار 20/ 81] يوم فرّ عنه غيره. (مراجعه شود به المستدرك للحاكم النيشابوري 3/ 111، الاستيعاب 3/ 1090، تاريخ مدينة دمشق 42/ 72 - 73، شواهد التنزيل 1/ 118، شرح ابن أبي الحديد 4/ 116، الرياض النضرة 111/3، 173، ذخائر العقبى 86 تهذيب الكمال 20/ 480، الوافي بالوفيات 178/21، نظم در رالسمطين 133، جواهر المطالب 209/1)

2- حاکم نیشابوری در المستدرك 3/ 126 (و وارث علمه) نقل کرده. در منابع متعدد به صورت «والله إني لأخوه و وليه، و ابن عمه] آمده، مانند: أمالي المحاملي 162 - 163، تاريخ مدينة دمشق 42/ 55 - 56، تفسير ابن أبي حاتم 3/ 777. در نظم در رالسمطين 97 والدرر لابن عبدالبر 90 فقط عبارت: «والله إني لأخوه و وليّه» آمده. و در الدر المنثور 2/ 81 - 82 و فتح القدير 1/ 388 - با آن که روایت را از طبرانی، حاکم و ابن ابی حاتم نقل کرده اند قسمت: «والله إنّي لأخوه و وليه، و ابن عمه، و وارثه، فمن أحق به مني» را کاملاً حذف کرده اند !

واکنش دوم: منکر دانستن روایت

ذهبی در تلخیص المستدرک از اظهار نظر درباره این روایت سکوت، و در میزان الاعتدال آن را نقل کرده و گفته: این حدیث منکر (و غیر قابل قبول) است و برخی از او تبعیت نموده اند. (1)

آن چه برای ذهبی قابل قبول نیست: اختصاص حضرت امیر علیه السلام به این ویژگی است که تنها یار ثابت قدم پیامبر صلی الله علیه و آله باشد در زمانی که همه فرار کردند.

و این که حضرت فرموده: من برادر، ولی، پسر عمو و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله هستم، چه کسی از من به آن حضرت سزاوارتر است؟!

و روشن است که دیگر صحابه را از این صفات بهره ای نیست !

و از همه مهم تر آن که حضرت فرمود: لأقاتلن علی ما قاتل علیه حتی أموت زیرا این عبارت حاکی از آن است که مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام عمر بر اساس همان دینی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای اقامه آن جنگیده، و پذیرفتن این مطلب برای ذهبی به هیچ وجه ممکن نیست ؛ زیرا لازمه اش حکم به حقانیت آن حضرت در تمام جنگ ها و باطل بودن صحابه ای است که در جبهه مقابل قرار گرفته اند.

1- رجوع شود به المستدرك 3/ 126، میزان الاعتدال 3/ 255، تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 810 شماره 1110 (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض).

واکنش سوم: ادعای بی جای اشتراک دیگران

در جنگ احد اصحاب، پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند و فرار کردند که در آیه شریفه: (إِذْ تُصْعِدُونَ وَلا تَلْوُونَ عَلَى أَحَد وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ) [آل عمران (3): 153] به آن اشاره شده ولی امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و استوار ماند. (1)

1- در تفسیر آیه گذشته از ابن عباس حسن بصری قتاده و دیگران روایت شده: فإنهم صعدوا في أحد فراراً، والرسول يدعوهم في أخراهم: «إلى عباد الله، ارجعوا إلى عباد الله، ارجعوا». و بنابر روایتی: فروا منهزمين في شعب شديد لا يلوون على أحد، والرسول يدعوهم في أخراهم: «إليّ عباد الله، إليّ عباد الله»، ولا يلوي عليه أحد. (الدر المنثور 2/ 87) و در روایتی آمده: و تفرّقوا في كل وجه، وأصعدوا في الجبل.... (كنز العمال 10/ 428) قال ابن ابی الحدید: و روى أبو عمر محمد بن عبد الواحد الزاهد اللغوي غلام ثعلب - و رواه أيضاً محمد بن حبيب في أماليه -: أن رسول الله صلى الله عليه و آله لمّا فرّ معظم أصحابه عنه يوم أحد كثرت عليه كتائب المشركين، و قصدته كتيبة من بني كنانة، ثم من بني عبد مناة بن كنانة فيها بنو سفيان بن عويف، و هم: خالد بن سفيان و أبو الشعثاء بن سفيان و أبو الحمراء بن سفيان وغراب بن سفيان، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله له: «يا على اكفني هذه الكتيبة»، فحمل عليها و إنها لتقارب خمسين فارسا، و هو عليه السلام راجل فما زال يضربها بالسيف حتى تتفرّق عنه، ثم تجتمع عليه هكذا مراراً حتى قتل بني سفيان بن عويف الأربعة، و تمام العشرة منها ممن لا يُعرف بأسمائهم، فقال جبرئيل عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه و آله: «يا محمد إن هذه المواساة، لقد عجبت الملائكة من مواساة هذا الفتى»، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: «و ما يمنعه، و هو منى و أنا منه»! فقال جبرائيل عليه السلام: «و أنا منكما». قال: و سمع ذلك اليوم صوت من قبل السماء، لا يرى شخص الصارخ به، ينادي مراراً: لا سيف إلا ذو الفقار *** و لافتى إلا عليّ فسئل رسول الله صلى الله عليه و آله عنه، فقال: «هذا جبرائيل». قال ابن ابی الحدید: قلت: و قد روى هذا الخبر جماعة من المحدّثين، و هو من الأخبار المشهورة، و وقفت عليه في بعض نسخ مغازي محمد بن إسحاق، و رأيت بعضها خاليا عنه، و سألت شيخي عبد الوهاب بن سكينة، عن هذا الخبر فقال: خبر صحيح، فقلت: فما بال الصحاح لم تشتمل عليه؟! قال: أو كلما كان صحيحا تشتمل عليه كتب الصحاح؟! كم قد أهمل جامعوا الصحاح من الأخبار الصحيحة.... . (شرح ابن ابی الحدید 14/ 250 - 251، و مراجعه شود به تاریخ الطبري 197/2، الكامل لابن الأثير 2/ 154، مجمع الزوائد 6/ 114، 122 - 123)

ولی ابن تیمیه – در ردّ بر علامه حلی قدس سره که فرموده: امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ گاه (شکست نخورد و) از میدان جنگ فرار نکرد – می گوید:

او در این فضیلت مانند، ابوبکر، عمر، طلحه زبیر و دیگر صحابه هیچ کدام از میدان جنگ فرار نکرده اند. مسلمانان در دو جنگ فرار داشتند: احد و حنین، و هیچ یک از این افراد در فراریان ذکر نشده اند بلکه در کتب سیره و مغازی به ثابت ماندن ابوبکر و عمر تصریح شده است. (1)

نگارنده گوید: مخالفان سعی کرده اند عده ای را در این فضیلت شریک کنند و مطالب متهافت و متناقض نقل کرده اند 14، 12، 11 (2) یا اصلاً چهار نفر (3) و برخی به دروغ ابوبکر و عمر را هم از آنان معرفی کرده اند، غافل از آن که ابوبکر خودش اعتراف کرده که بین فرار کنندگان من اولین کسی بودم که برگشتم !

قال الطبراني في الأوائل: باب أول من فاء من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله بعد هزيمة يوم أحد: عن عائشة، قالت: قال أبو بكر الصديق: وكنت أول من فاء إلى رسول الله صلى الله عليه و آله يوم أحد.

1– و أما قوله: (ما انهزم قطّ)، فهو في ذلك كأبي بكر وعمر وطلحة والزبير وغيرهم من الصحابة... ولم يُعرف لأحد من هؤلاء هزيمة. والمسلمون كانت لهم هزيمتان: يوم أحد و يوم حنين. ولم ينقل أن أحداً من هؤلاء انهزم، بل المذكور في السير والمغازي أن أبا بكر و عمر ثبتا مع النبي يوم أحد و يوم حنين، ولم ينهزما مع من انهزم. (منهاج السنة 91/8 و رجوع شود به المنتقى من منهاج الاعتدال 559)

2– كنز العمال 10/ 432 – 433، 435، 441.

3– كنز العمال 10 436: عن ابن عباس، قال: ما بقى مع النبي صلى الله عليه و آله يوم أحد إلا أربعة.

این مطلب در منابع دیگر نیز به نقل از عایشه آمده (1) و در برخی از مصادر به گریه او - به جهت فرار از جنگ ! - نیز تصریح شده است: کان أبو بکر إذا ذکر یوم أحد بکی... ثم أنشأ یحدث، قال: کنت أول من فاء یوم أحد. (2)

در روایتی دیگر تصریح ابوبکر به فرار همه صحابه نیز افزوده شده که: لمّا کان یوم أحد انصرف الناس کلّهم عن النبي [صلی الله علیه و آله] فکنت أول من فاء إلی النبي صلی الله علیه و آله (3)

و بنابر نقل طبری و دیگران، عمر نیز به فرار خویش اعتراف نموده و گفته:

لمّا کان یوم أحد هزمناهم، ففررتُ حتی صعدت الجبل، فلقد رأیتني أنزو کأنني أروی.... . (4)

یعنی: روز احد من فرار کرده و مانند بز کوهی جست و خیز می کردم و از کوه بالا می رفتم... .

1- کتاب الأوائل للطبراني 91 و رجوع شود به کتاب الأوائل لابن أبي عاصم 23، المستدرك 27/3، 266، 376، أنساب الأشراف 69/11 حلیة الأولیاء 87/1، الطبقات الکبری لابن سعد 218/3 تاریخ مدینة دمشق 75/25، 447، فتح الباري 7/ 278.

2- مسند أبي داود، دلائل النبوة للبیهقي 3/ 263 تاریخ الإسلام للذهبي 2/ 190 - 191، الوافي بالوفیات 16/ 273، تهذیب الکمال 13/ 417، البدایة والنهایة 4/ 33، السیرة النبویة لابن کثیر 58/3، تفسیر ابن کثیر 1/ 425، کنز العمال 10/ 425.

3- تاریخ مدینة دمشق 25/ 75، الأحادیث المختارة 1/ 135، تاریخ الخلفاء للسیوطي 42.

4- جامع البیان 193/4، المحرر الوجیز لابن عطیة الأندلسي 529/1، تفسیر البحر المحیط 97/3، الدر المنثور 2/ 88، کنز العمال 2/ 376، سبل الهدی والرشاد 4/ 206.

18- علی علیه السلام مُجری عدالت و سختگیر در راه خدا

اشاره

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای حجّة الوداع به مکه تشریف برده بودند امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکری از یمن به قصد حج حرکت کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام جانشینی برای خود قرار داده و زودتر به ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت و پس از گفتگویی قرار بر آن شد که حضرت امیر علیه السلام برگشته و با لشکریان وارد مکه شوند. هنگامی که حضرت برگشت دید افراد لشکر، جامه هایی را که از نجرانیان گرفته شده بود به تن کرده اند تا مردم آنان را با جامه هایی نیکو ملاقات نمایند. حضرت عصبانی شد و فرمود: چرا بدون اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله دست به چنین کاری زدید؟ سپس آن جامه ها را گرفت و در میان بار بست و نزد حضرت آورد. این مطلب در کتب فریقین منعکس شده است. (1)

و بنابر روایتی: امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان اجازه نداد که از شترهایی که بابت زکات گرفته شده بود برای سواری استفاده کنند، ولی آن ها در غیاب آن حضرت بر آن شتران سوار شدند و حضرت پس از بازگشت با آنان برخورد نمود. (2)

ص: 903

1- برای نمونه رجوع شود به بحارالانوار 41/ 116 و 21/ 373، حیاة القلوب 4/ 1386 - 1387، البدایة والنهایة 5/ 122 - 123.

2- رجوع شود به صفحه 905 - 906 منابع روایت 638

پس در هر دو مورد اصحاب در اموال عمومی تصرف بی جا کرده و از عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام دلگیر و ناراحت شده بودند.

[1/637] پس از ماجرای گذشته، عده ای نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و از رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کردند. هنگامی که سخن آن ها به پایان رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله برای مسلمانان خطبه ای ایراد نمود - که اهل تسنن بخشی از آن را به سند صحیح با عبارات گوناگون نقل کرده اند - و در ضمن آن فرمود:

أيها الناس لا تشكوا علياً، فوالله لهو أُخيشن [إنه لأخشن/ مخشوشن] (1) في ذات الله و [أو] في سبيل الله [دين الله].

أو: فوالله إنه لأخشى في ذات الله من أن يشتكي به [يشكى]. (2)

یعنی: ای مردم، از علی شکایت و گله نداشته باشید به خدا سوگند او در راه خدا شدت عمل به خرج می دهد (و با کسی تعارف ندارد).

اعتبار سند روایت

* حاکم نیشابوری (متوفی 405) و شمس الدین ذهبی (متوفی 748) و سیوطی (متوفی 911) حکم به صحت این روایت کرده اند. (3)

1- (أخيشن في ذات الله) هو تصغير الأخشن. (النهاية 2/ 35) و رجل أخشن: خَشِن... والخشونة: ضد اللين. (لسان العرب 13/ 140) و اما المخشوشن ؛ قال الجوهري: واخشوشن...: اشتدت خشونته. وهو للمبالغة. (الصحاح 5/ 2108) وقال الخليل: واخشوشن الرجل... أو قال قولا فيه خشونة. (العين للخليل 4/ 170)

2- حلية الأولياء 1/ 68، ذخائر العقبى 99، الرياض النضرة 3/ 205 - 206. و رجوع شود به مصادر پاورقی های آینده و همچنین الاستيعاب 3/ 1114: الرياض النضرة 3/ 205 - 206، ذخائر العقبى 99.

3- رجوع شود به المستدرك 3/ 134، تاريخ الخلفاء 191.

* احمـد بن حنبل در مسـند – که اعتبار روایاتش پذیرفته شده (1) – و کتـاب فضائل این روایت را نقل کرده (2) و عده ای مانند: البانی، دکتر صاعدی، صالح احمد الشامی، و وصی الله بن محمد عباس نیز اعتبار آن را پذیرفته اند. (3)

و جمع بسیاری از عامه در کتب معتبر خود آن را نقل کرده اند. (4)

روایات مشابه

[2/638] عن أبي سـعيد الخـدري أنه قال: بعث رسول الله صـلى الله عليه و آله علي بن أبي طالب [عليه السـلام] إلى اليمن، فكنت فيمن خرج معه، فلما أخـذ من إبل الصدقـة، سألناه أن تركب منها و نريح إبلنا – و كنا قد رأينا في إبلنا خللا – فأبى علينا... فلمّا قدمنا إلى المدينة قدمت إلى رسول الله صلى الله عليه و آله... فقلت: يا رسول الله ما لقينا من على من الغلظة و سوء الصحبة والتضييق، فاتئد (5) رسول الله صلى الله عليه و آله، و جعلت أنا أعدد ما لقينا منه، حتى

1- رجوع شود به دفتر نخست، صفحه 10 – 11، نکته شماره 7.

2- مسند احمد 3/ 86، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام الأحمد بن حنبل 311 – 312 شماره 283

3- البانی درباره سـند احمد بن حنبل:گفته و هذا إسـناد جید. (سلسـلة الأحادیث الصـحیحة 626/5) و صاعـدی نیز گفته: و هذا إسـناد حسن. (فضائل الصحابة 412/6) وصـی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 845 – 846 شماره 1161 (طبعة دار ابن الجوزی، الریاض) و صالح أحمد الشامی در جامع الأصول التسعة 13 295 حکم به صحت آن کرده اند.

4- السیرة النبویة لابن هشام 1022/4، تاریخ الطبري 2/ 402 تاریخ مدینة دمشق 200/42 – 201، الاستیعاب 4/ 1857 تاریخ الإسلام للذهبي،3/ 631 الکامل لابن الأثیر 2/ 301، الریاض النضرة 205/3، ذخائر العقبی 99 السیرة النبویة لابن کثیر 4/ 415، البدایة والنهایة 228/5 و 381/7، مجمع الزوائد 1299، نظم درر السمطین 118 – 119، کنز العمال 11/ 620، سبل الهدی والرشاد 11/ 292، 295، ینابیع المودة 84/2، 187، 398، تفسیر آلوسی 194/6.

5- التّؤدة بمعنی التـأنّي... یقال اتَّئِـد و توَأّد ، فاتَّئِـد علی افتعل و تَوَأَّد علی تفعَّل،قال: و الأَصل فیهما الوأْد . (لسان العرب 3/ 75، و رجوع شود به 443)

إذا كنت في وسـط كلاـمي، ضـرب رسول الله صـلى الله عليه و آله على فخـذي... و قال: «يا سـعد بن مالك ابن الشـهيد، مه بعض قولك لأخيك علي، فوالله لقد علمت أنه أخشن في سبيل الله». قال: فقلت – في نفسـي –: ثكلتك أمك سعد بن مالك – ألا أراني كنت فيما يكره منذ اليوم، ولا أدري لا جرم – والله – لا أذكره بسوء أبداً سرّاً ولا علانية. (1)

خلاصه آن که – بنابر روایت معتبر – ابوسـعید خُدری می گوید: در سـفر یمن، ما انتظار داشتیم امیر مؤمنان علیه السـلام اجازه دهد تا از شترهایی که بابت زکات گرفته برای سواری استفاده کنیم ولی حضرت نپذیرفت، هنگام بازگشت به مدینه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و از رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام به تفصیل شکایت کردم، مشغول صحبت بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر رانم زده و فرمود:

ای پسـر شـهید ساکت باش! این قـدر درباره برادرت علی صـحبت (و بدگویی) مکن، به خدا سوگند خوب میدانی که او در راه خدا شدّت عمل به خرج می دهد

ابوسعید که از رفتار ناپسند خودش و از این که باعث ناراحتی پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود پشیمان گردید، تصمیم گرفت که دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام بدگویی نکند.

به نظر می رسـد که روایت معروف «عليٌّ ممسوس في ذات الله» نیز در راسـتای همین قضایـا یا مشابه آن صادر شـده باشـد که بعضـی از سختگیری امیرمؤمنان علیه السـلام در راه خدا به سـتوه آمدند و – العیاذ بالله – زبان به ناسـزا گفتن به آن حضرت گشوده و باطن خویش را آشکار نمودند لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را از این

1– رجوع شود به دلائـل النبوة للبيهقي 5/ 399، البداية والنهاية 5/ 122 و 7/ 382، السيرة النبوية لابن كثير 205/4، تاريخ مدينة دمشق 201/42 (با اختلاف و زیاده و نقصان). قال ابن كثير: و هذا إسناد جيد على شرط النسائى ولم يروه أحد من أصحاب الكتب الستة.

کار منع نمود و استقامت امیر مؤمنان علیه السلام را در راه خدا این چنین اظهار فرمود که:

[3/639] لا تَسُبُّوا عَلیّاً ؛ فإنه ممسوس في ذات الله. (1) یعنی: به علی دشنام ندهید، زیرا او در راه خدا شیفته و بیقرار است، (و سر از پا نمی شناسد). (2)

هراس از اجرای عدالت

نکته ای که تذکّر آن ضروری و لازم است آن که همین مطلب باعث خشم بسیاری از صحابه شد که پس از حکومت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام، در برابر ایشان جبهه گیری کردند و یا دست کم حضرت را تنها گذاشتند.

آری این امیرمؤمنان علیه السلام بود که در تقسیم بیت المال مساوات را رعایت نموده و ترجیح اعیان و اشراف را روا ندانست و فرمود باید سیره پیامبر صلی الله علیه و آله اجرا شود.

«العدل في الرعیة و القسم بالسویة» اشاره به همین صفت است که اختصاص به آن حضرت داشته و دیگران به هیچ وجه نتوانستند آن را رعایت کنند، چنان که بنابر نقل عامه، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

[4/640] أُحاجّ الناس یوم القیامة بتسع: بإقام الصلاة، و إیتاء الزکاة، والأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، والعدل في الرعیّة، والقسم

1- حلیة الاولیاء 1/ 68، المعجم الأوسط 9/ 142 - 143، مجمع الزوائد 9/ 130، کنز العمال 621/11

2- «في ذات الله» یعنی: فی سبیل الله. این روایت - به دلائل قطعی و به قرینه فضای صدورش - تعبیر دیگری از «لا تأخذه في الله لومة لائم» و مانند آن است، نه آن چه خیالپردازان توهم کرده و آن را به فنای در ذات تفسیر نموده اند. (رجوع شود به ریاض السالکین 1/ 33- 36)

بالسويّة، والجهاد في سبيل الله، وإقامة الحدود و أشباهها [وأشباهه]. (1)

من در قیامت بر مردم احتجاج می کنم به... و رعایت عـدالت در بین عموم مردم و تقسـیم بیت المال به تساوی (و بـدون ترجیح کسـی بر کسی)

عده ای از آن حضـرت خواسـتند که ابتدای حکومت این روش را کنار بگذارد تا اشراف باعث زحمت و دردسر ایشان نشوند ولی حضرت نپذیرفت. (2)

و شاید اشاره به همین نکته باشد مطلبی که عایشه پس از شهادت آن حضرت گفته است:

لتصـنع العرب ما شاءت، فليس لها أحد ينهاها، (3) یعنی از این پس عرب (آزاد شد که) هر کاری خواست انجام دهد؛ زیرا کسـی نیست که مانع آن ها شود و آن ها را از کار خلاف نهی نماید!

1- فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 121 - 122 شماره 21 فضائل الصحابة لاحمد بن حنبل 662/1 شماره 898، کنز العمال 13/ 168.

2- التذكرة الحمدونية 1/ 100. برخی از اصحاب از آن حضرت خواستند که بزرگان و اشراف عرب و قریش را بر دیگران مقدم بدارد و مال بیشتری به آنان عطا نماید (تا جبههٔ معاویه تقویت نشود و نزد حضـرت باقی بمانند). حضرت در پاسخ فرمود: شما می خواهید من از جور و سـتم کمک بگیرم (تا به اهـداف خویش دست یابم)؟! به خـدا سوگنـد اگر این مال مال خودم بود چنین پیشـنهادی را قبول نمی کردم چه رسد که این اموال متعلق به خود آن هاست! (بحار الانوار 10/41)

3- الاستيعاب 3/ 1123، الرياض النضرة 3/ 237، ذخائر العقبى 115، الوافي بالوفيات 21/ 182.

سنجش رفتار حضرت و رفتار دیگران

عمر، عرب را نژاد برتر می دانست و آیه شـریفه (وَ جَعَلْنَـاکُمْ شُـعُوباً وَ قَبَائِـلَ لِتَعَـارَفُوا) [الحجرات (49): 13] را نیز مخصـوص عرب می دانست و می گفت: غیر از عرب دیگران چه قوم و قبیله ای دارند؟! (1)

عمر به کارگزاران خویش دسـتور می داد که به عرب ها شـلاق نزنیـد (و بر آن ها حدود و احکام را جاری نکنید)؛ زیرا باعث خواری آن ها می شود! (2)

او می گفت الاـن که ممکن است از غیر عرب برده گرفته شود، دیگر نبایـد عرب به بردگی گرفته شود و دسـتور داد که تمـام برده های عرب خریداری و آزاد شوند. (3)

بزرگان اهل تسنن - مانند مالک در موطأ و ابن اثیر در جامع الأصول - نقل

1- الدر المنثور 98/6

2- تاریخ الطبري 3/ 273 ؛ تاریخ مدینة دمشق 144/ 277، 477، المسترشد 525.

3- السنن الکبری للبیهقی 73/9- 74 تاریخ الطبري 2/ 549 در نامه معاویه به زیاد آمـده: وظیفهٔ تو آن است که با عجم ها (یعنی تمامی نژادهای غیر عرب اعم از ترک، لر، بلوچ، فارس و...) به روش و سـیره عمر بن خطاب رفتار کنی تا آنان را خوار و ذلیل نمایی به این کیفیت که: عرب از آن ها زن بگیرد و به آن ها زن ندهد. عرب از آن ها ارث ببرد و آن ها از عرب ارث نبرند. هنگام تقسـیم اموال عمومی به آن ها سهم کمی داده شود. در جنـگ ها پیشاپیش لشـکر حرکت کرده موانع سـر راه را برداشـته و راه را هموار نماینـد. آن ها در نماز جماعت بر عرب امام نباشـند. در صف اوّل نماز جماعت نایستند. مسئولیت مرزهای بلاد اسلامی به آن ها واگذار نشود. ولایت و حکومت بلاد را به عهده نگیرند. منصب قضاوت به آن ها داده نشود (بحار الانوار 33/ 262)

کرده انـد که: عمر منع کرده بود که به غیر عرب ارث داده شود مگر آن که از آن هـا فرزنـدی در عرب به دنیا بیایـد (که فقط آن فرزنـد ارث خواهد برد). (1)

عمر در تقسـیم بیت المال مردم را به گونه های متفاوت بر یکدیگر ترجیح می داد مانند ترجیح عرب بر عجم، مهاجرین بر انصار، و بر طبق حسب، نسب سابقه در اسلام و... تقسیم او چنین بود:

به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله 12هزار سکه، عایشه نیز 12 هزار !!!

به دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله 10 هزار، غیر از صَفِيّة بِنتَ حَيِّ بْنِ أَخْطَب و جُوَيْرِيَة بِنْت الحَارِث بن ابي ضرار که به این دو 7 هزار،

اهل بدر و مهاجرین 5 هزار،

کسانی که سابقه اهل بدر را داشتند و در جنگ شرکت نکرده بودند و انصار 4 هزار،

برای پسر خودش 3 هزار !!

فرزندان مهاجرین و انصار هر کدام 2 هزار،

اهل مکه و بقیه مردم 800 سکه. (2)

او به کسانی که عرب خالص بودند دو سهم از غنائم می داد و به هجین (یعنی کسی که فقط پدرش عرب باشد) یک سهم! (3)

1- الموطأ 520/2 بحار الانوار 40/31 به نقل از جامع الأصول 603/9 - 604 حدیث 7380

2- رجوع شود به اختلاف الحدیث 507 کتاب الأم للشافعي 177/1، السنن الکبری للبیهقي 349/6 - 351، المستدرك 7/4 - 8 المغني لابن قدامة 309/7، کنز العمال 592/5 - 593 و 694/13

3- الفتوح ابن اعثم 210/1

در برخی از منابع عامه نقل شده که عمر تصمیم داشت سیره اش را تغییر داده و بیت المال را به طور مساوی بین مردم تقسیم نماید. (1)

گرچه این مطلب در کتب معتبر عامه نیامده است ولی اگر صحیح هم باشد باز بهترین دلیل بر بی عدالتی اوست؛ زیرا دلالت می کند که نادرستی این روش به قدری روشن بوده که بر خود او هم پوشیده نماند !

این روش ناپسند در زمان عثمان نیز ادامه یافت بلکه ترجیح بستگانش به اعطای اموال فراوان و بی شمار بدان افزوده شد و کار به جایی رسید که مردم سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را فراموش کرده و به برنامهٔ عمر عادت کردند که باید بزرگان و اشراف در تقسیم بیت المال بر دیگران ترجیح داده شوند ؛ لذا طلحه و زبیر یک روز پس از بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام بلافاصله بیعت شکنی کرده و از رعایت عدالت در تقسیم بیت المال ناراحت شده، بر آن حضرت اعتراض کردند و گفتند: تو ما را با غیر عرب ها برابر می دانی! و جمعی دیگر نیز همین اعتراض را بر حضرت داشتند (2) و همین امر باعث شد که مردم از اطراف آن حضرت پراکنده شده و به طمع دنیا به معاویه پیوستند. خواص اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام نزد حضرت آمده و گفتند: گروهی از قریش پیمان شکنی کرده و از ما خواسته اند تو را رها کنیم اشکال آن ها این است که آن ها را با غیر عرب برابر دانسته ای ! (3)

ابن ابی الحدید می گوید: این که دشمنان آن حضرت می گفتند: او صاحب رأی (و نظر صائب) نیست برای آن بود که حضرت پایبند به دین و شریعت بود

1- تاج العروس 288/3.

2- شرح ابن ابی الحدید 41/7، بحارالانوار 32/ 36.

3- شرح ابن ابی الحدید 39/7

و می فرمود:

«لولا الدین و التقی لکنت أدهی العرب» یعنی: اگر رعایت دین و تقوا نبود من زیرک ترین و باهوش ترین عرب بودم.

ولی خلفای دیگر به مقتضای مصلحت آن چه می خواستند انجام می دادند و مراعات شریعت برای آنان اهمیتی نداشت و بدون شک دنیای این گونه افراد آبادتر است ! (1)

تذکر

با آن که تبعیض نژادی و تبعیض در تقسیم بیت المال توسط عمر امری روشن و غیر قابل انکار است ولی مخالفان او را به عدالت ستایش نموده و در این صفت او را بر دیگران ترجیح می دهند.

دفع توهم

گرچه امیرالمؤمنین علیه السلام از همه مهربان تر و در نهایت حلم و بردباری است ولی این دلیل نمی شود که از رفتار ناپسند دیگران در موارد درخواست تضییع حقوق یکدیگر چشم پوشی نماید. بلکه این در حقیقت تحقق «و أرأفهم بالرعیة» است که این رئوف تر بودن باید نسبت به همه باشد نه فقط برای عده ای مخصوص! (2)

1- شرح ابن ابی الحدید 1/ 28

2- جالب آن است که عبارت فوق در روایات در کنار وصف آن حضرت به برتری در عدالت و قضاوت و تقسیم بالسویة آمده است چنان که نظیر همین عبارات در دفتر نخست، صفحه 171 - 172، روایت شماره 65 - 67 گذشت: «أما و الله إنه أولکم إیماناً بالله، و أقومکم بأمر الله و أوفاکم بعهد الله، و أقضاکم بحکم الله، و أقسمکم بالسویة، و أعدلکم فی الرعیة، و أعظمکم عند الله مزیة». «أنت أولهم إیماناً بالله، و أوفاهم بعهد الله، و أقومهم بأمر الله، و أقسمهم بالسویة، و أعدلهم في الرعیة، و أبصرهم بالقضیة، و أعظمهم عند الله مزیة». «یا علي لك سبع خصال لا یحاجك فیها أحد یوم القیامة: أنت أول المؤمنین بالله إیمانا، و أوفاهم بعهد الله، و أقواهم بأمر الله و أرأفهم بالرعیة و أقسمهم بالسویة، و أعلمهم بالقضیة، و أعظمهم مزیة یوم القیامة».

پیش از این تحت عنوان «حلم و بردبـاری امیرالمؤمنین علیه السـلام» در این زمینه سـخن گفتیم، (1) ولی تفـاوت روشن است بین حلم، بردباری، مدارا و بین مداهنه نسبت به اهل عصیان و فساد، خطاکاران و کوتاهی در انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و.... . (2)

1- رجوع شود به صفحه 577 - 579.

2- توجه شود که مـداهنه مـذموم است ولی مـدارا ممـدوح و مطلوب، و تفـاوت آن دو در این است که مـداهنه کوتـاهی در انجام وظایف شرعی - مثل ارشاد جاهل امر به معروف و نهی از منکر - است، به جهت غرض دنیوی هوای نفس راحت طلبی جلب محبت دیگران و یا ترس از آن هـا. ولی مـدارا به معنـای ترک خشونت و سـعی در نرم خویی، خوش رفتـاری و خوش زبـانی - در تعلیم جاهل یا با کسـی که مرتکب خطـا و اشـتباه یـا خلاـفی شـده- است تا گذشـته از رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر دیگران به جهت لجاجت به گناه بیشتری کشیده نشوند.

19- پیوند آسمانی

اشاره

[1/641] طبرانی (متوفی 360) به سند صحیح نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (إنّ الله أمرني أن أزوج فاطمة مِنْ عليّ). (1)

یعنی: خداوند تعالی به من دستور داد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم.

اعتبار سند روایت

این حدیث را طبرانی نقل و هیثمی (متوفی 807) و صالحی شامی (متوفی 942) حکم به اعتبار سند آن کرده اند. (2)

این روایت با مضامین مختلف - به اختصار یا تفصیل - با اسناد متعدد از ابن عباس، ابن مسعود و انس نقل شده است. (3)

1- المعجم الکبیر 10/ 156 و 22/ 408.

2- رواه الطبراني، و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 9/ 204، سبل الهدی والرشاد 11/ 38)

3- تاریخ مدینة دمشق 37/ 13 و 42/ 129 و 444/52، 445، الریاض النضرة 3/ 145 - 146، ذخائر العقبی 30 -31 نظم درر السمطین 186، الفصول المهمة 1/ 655، جواهر المطالب 149/1، الجامع الصغیر 258/1، کنز العمال 600/11، 606 و 13/ 45، 684، الصواعق المحرقة 124، 142 - 143، سبل الهدی والرشاد 11/ 38، فیض القدیر 2/ 271، ینابیع المودة 65/2، 67، 399 ،، 123، 122، 89، 72

شواهد روایت

مضمون روایت گذشته در روایات و مصادر اهل تسنن فراوان آمده است:

[642/ 2] جبرئیل بر آن حضـرت نازل شد و گفت: (إِنَّ اَللَّهَ یَأْمُرُکَ أَنْ تُزَوِّجَ فَاطِمَهَ مِنْ عَلِیٍّ). (1) یعنی: خدایت فرمان می دهد که فاطمه را به علی تزویج نمایی.

[643/ 3] پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (أُمِرْتُ بِتَزْوِیجِکَ مِنَ اَلسَّمَاءِ). (2)

یعنی: فرمان ازدواج تو از آسمان بر من صادر شده است.

[644/ 4] و بنابر روایتی فرمود: (إِنَّ اللّهَ أَمَرَنِی أَنْ أُزَوِّجَکَ فاطِمَه). (3)

[645/ 5] و بنابر نقلی: قد أمرني ربي عزّ وجلّ بذلك. (4) یعنی: «خدای عزّوجل به من دستور این ازدواج را داد».

[646/ 6] و بنـابر روایتی پیامبر صـلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السـلام نیز فرمود: یا بنیـة لا تجزعي إنّي لم أزوجك من علي، ان الله أمرني أن أزوجك منه.

یعنی: دخترم بی تابی مکن، من تو را به ازدواج علی در نیاوردم، فرمان ازدواج تو از جانب خدا بر من صادر شده است. (5)

1- الصواعق المحرقة 162

2- مراجعه شود به: تاریـخ مدینة دمشق 42/ 125، 131، فضائل فاطمة الزهراء علیها السـلام لابن شاهین 89، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 105.

3- رجوع شود به الریـاض النضـرة 3/ 145، 146، ذخـائر العقبی 30 - 31، نظم درر السـمطین 186، تاریـخ مدینة دمشق 52/ 445، الفصول المهمة 1/ 658 - 659، جواهر المطالب 1/ 150، الصواعق المحرقة 142، 162، ینابیع المودة 2/ 62، 65، 123، 314، تحفة الأحوذي 4/ 216.

4- ذخائر العقبی 30، جواهر المطالب 1/ 150، الصواعق المحرقة 142.

5- تاریـخ مدینة دمشق 42/ 128، ذخائر العقبی 31. و مراجعه شود به ذخـائر العقبی 32 که در ضـمن روایتی می نویسد: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قـال لفاطمـة [علیها السـلام] - حین وجهها إلی علی [علیه السـلام] -: «إن الله لما أمرنی أن أُزوجك من علي، و أمر الملائكة أن یصطفوا صفوفا في الجنة، ثم أمر شجر الجنان أن تحمل الحلي والحلل، ثم أمر جبریل فنصب في الجنّة منبراً، ثم صعد جبریل واختطب، فلما فرغ نثر علیهم من ذلك فمن أخذ أحسن أو أكثر من صاحبه افتخر به إلی یوم القیامة، یكفیك یا بنیة هذا».

محبّ طبری بابی تشکیل داده با این عنوان: ذکر أن تزویج فاطمة علیاً [علیه السلام] کان بأمر الله عز وجل و وحي منه و در آن روایاتی نقل کرده است از جمله:

[647/ 7] ثم إن الله تعالی أمرني أن أزوّج فاطمة بنت خدیجة من علي... .

[648/ 8] نزل جبریل، فقال: «یا محمد، إن الله یأمرك أن تزوّج فاطمة ابنتك من علي». (1)

بلکه بنابر نقل اهل تسنن در روایات متعدد آمده است که خداوند خودش پیش از آن، این دو بزرگوار را به یکدیگر تزویج فرموده و پس از آن، فرمان به تزویج به پیامبر صلی الله علیه و آله داده است، چنان که محبّ طبری نقل کرده:

[649/ 9] قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أتاني ملك، فقال: یا محمد، إن الله تعالی یقرأ علیك السلام، و یقول لك: إني قد زوّجت فاطمة ابنتك من علي بن أبي طالب في الملأ الأعلی فزوجها منه في الأرض».

[650/ 10] و عن أنس، قال: بینما رسول الله صلی الله علیه و آله في المسجد إذ قال لعلي: «هذا جبریل یخبرني أن الله زوجك فاطمة، و أشهد علی تزویجها أربعین ألف ملك، و أوحی إلی شجرة طوبی أن انثري علیهم الدرّ والیاقوت». (2)

[651/ 11] و روی الهیتمي، قال: إنه صلی الله علیه و آله خرج علیهم و وجهه مشرق کدائرة القمر، فسأله عبد الرحمن بن عوف، فقال: «بشارة أتتني من ربّي في أخي وابن

1- ذخائر العقبی 29 - 32

2- ذخائر العقبی 29 - 32.

عمي و ابنتي بأن الله زوّج علياً من فاطمـة، و أمر رضوان خازن الجنان فهز شـجرة طوبى، فحملت رقاقاً - يعني صـكاكاً- بعـدد محبّي أهل البيت، و أنشأ تحتها ملائكـة من نور، دفع إلى كل ملك صـكاً، فإذا اسـتوت القيامة بأهلها نادت الملائكة في الخلائق فلا يبقى محب لأهل البيت إلّا دفعت إليه صكاً فيه فكاكه من النار، فصار أخي وابن عمي و ابنتي فكاك رقاب رجال و نساء من أُمتى من النار». (1)

[652/ 12] قال رسول الله صـلى الله عليه و آله: «أيها الناس، هذا علي بن أبي طالب، أنتم تزعمون أنني أنا زوجته ابنتى فاطمة، وقد خطبها أشراف قريش فلم أجب، كل ذلك أتوقع الخبر من السماء حتى جاءنى جبريل، فقال: يا محمد، العلى الأعلى يقرأ عليك السلام، و قد جمع الروحـانيين والكروبيين تحت شـجرة طوبى و زوّج فاطمـة عليّـاً، و أمرني فكنت الخـاطب، والله تعـالى الولي، وأمر شـجرة طوبي فحملت الحلي، ثم نثرته، وأمر الحور العين فلقطن، فهنّ يهادينه إلى يوم القيامة» (2)

[653/ 13] عن أبي جعفر محمد بن علي، عن أبيه، عن جده، عن أبيه علي [عليه السلام]، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَتَزَوَّجُ فِيكُمْ وَ أُزَوِّجُكُمْ إِلَّا فَاطِمَهَ فَإِنَّ تَزْوِيجَهَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ). (3)

* و در روايت شماره 42 گذشت كه: (ثُمَّ اطَّلَعَ اطِّلاعَةً فَاخْتارَ مِنْها بَعْلَكِ، وَ أوْحى إلَيَّ أنْ أُنْكِحَكِ إيّاهُ).

* و در روايت شماره 247 گـذشت كه: (يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِى فَأَنْكَحْتُكِ أَقْدَمَهُمْ سِـلْماً وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ مَا زَوَّجْتُكِ إِلاَّ بِأَمْرٍ مِنَ السَّمَاءِ أَ مَا عَلِمْتِ أَنَّهُ أَخِى فِى الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ)؟!

1- الصواعق المحرقة 173

2- كفاية الطالب 300 - 301

3- ملحقات إحقاق الحق 614/6 به نقل از مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي 80

و در روایت شماره 944 خواهد آمد که: (أ مّا عَلِمْتِ أَنَّ اللّهَ عزّ وجلّ اطّلَعَ إِلَی أهلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُم أَبَاکِ فَبَعَثَهُ نَبِیّاً ثُمَّ اطّلَعَ ثَانِیَةً فَاخْتَارَ مِنْهُم بَعْلَکِ فَأَوْحَی إِلَیَّ فَأَنْکَحْتُهُ إِیَّاکِ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِیّاً).

و في لفظ: (إِنَّ اَللَّهَ تَعَالَی اِطَّلَعَ إِلَی أَهْلِ اَلْأَرْضِ اِطِّلاَعَةً فَاخْتَارَنِی مِنْهُمْ فَبَعَثَنِی نَبِیّاً مُرْسَلاً ثُمَّ اِطَّلَعَ اِطِّلاَعَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَکِ فَأَوْحَی لِی أَنْ أُزَوِّجَهُ إِیَّاکِ وَ أَتَّخِذَهُ وَصِیّاً)

و در روایت شماره 976 خواهد آمد که: قال علي علیه السلام: (معاشر الناس... (وَ زَوَّجَنِي بِابْنَتِهِ بَعْدَ مَا خَطَبَهَا عِدَّةٌ فَلَم یزوّجهم وَ إِنَّمَا زَوَّجَنِیهَا بِأَمْرِ رَبِّهِ تَعَالَی فَوَهَبَ لِي مِنْهَا ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً فَمَنْ أَعْطَی مِثْلَ مَا أَعْطَیتُ» !

توضیح مطلب

بنابر روایات متعدّد و معتبر عامّه، ابوبکر و عمر هر دو به خواستگاری حضرت زهرا علیها السلام رفتند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت اختیار،نموده، یا روی مبارک را از آن ها بر می گرداند، و یا آن که فرمود: او سن و سالش کم است.

ابوبکر از برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله چنان نگران شد که می گفت: هلاک شدم و عمر می گفت: او منتظر فرمان خداست. (1)

1- رجوع شود به صحیح ابن حبان 393/15 - 395، سبل الهدی والرشاد 11/ 39، مجمع الزوائد 9 /205 - 206 در مصادر متعدد از بریده اسلمی روایت شده: أن أبا بکر و عمر خطبا إلی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة، فقال: «إنها صغیرة»، فخطبها علی [علیه السلام]، فزوجها منه. (السنن الکبری للنسائي 265/3 و 143/5، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 114، المستدرك 168/2، صحیح ابن حبان 399/15، الریاض النضرة 144/3، موارد الظمآن 170/7 - 171). عده ای چون حاکم ذهبی، ابن حبان و.... این روایت را صحیح دانسته اند.

پس از خواستگاری آن دو نفر پیامبر صلی الله علیه و آله - چنان که گذشت به دستور خدا - دختر عزیزش را به ازدواج امیر مؤمنان علیه السلام درآورد و فرمود:

[14/654] «هي لك يا علي». (1)

[15/655] و در برخی از منابع افزوده شده «لست بدجّال». (2)

جمله: «هي لك يا علي لست بدجّال». ناظر به کسانی است که قبلاً به خواستگاری آمده بودند! ولی ابوبکر بزّار (متوفی 292) برای ردّ گم کردن گفته:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آن به علی علیه السلام وعده داده بود که فاطمه علیها السلام را به همسری او درآورد فرمود: «لستُ بدجّال» و مراد حضرت آن بود که من خُلف وعده نمی کنم. (3)

اشکال

اگر چنین وعده ای در کار بود باید پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ شیخین می فرمود: من به علی قول داده ام، چرا در پاسخ آن دو فرمود: «لمْ ينزِل القضاء بعدُ»، (4)

1- خطب أبو بكر وعمر... فاطمة رضي الله عنها [عليها السلام]، فقال النبي صلى الله عليه و سلم: «هي لك يا علي». (المعجم الكبير 4/ 34، بغية الطلب 5/ 2133، كنز العمال 13/ 681 به نقل از ابونعيم) قال الهيثمي: رواه الطبراني، و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 204/9) و رواه الصالحي عن الطبراني والبزار و قال: رجالهما ثقات. (سبل الهدى والرشاد 38/11) و قال الألباني - في التعليق على هداية الرواة لابن حجر 433/5 -: إسناده جيّد. و رجوع شود به الجامع الصحيح مما ليس في الصحيحين للوادعي 53/4 - 54

2- «هي لك يا علي لست بدجّال» (الطبقات الكبرى لابن سعد 8/ 19 - 20) قال البزار رجاله ثقات. ابن حجر نيز كلام او را تأييد نموده است. (مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 345/2) و قال الهيثمي: رواه البزار... و رجاله ثقات. (مجمع الزوائد 204/9)

3- ففى مجمع الزوائد 9/ 204: في فضلها و تزويجها بعلى رضى الله عنهما [عليهما السلام]... رواه البزار و قال: معنى قوله صلى الله عليه و آله: «لست بدجّال» يدل على أنه قد كان وعده، فقال: إني لا أخلف الوعد. و همچنين رجوع شود به كلام ابن سعد در الطبقات الكبرى 19/8 - 20.

4- الرياض النضرة 3/ 144 - 145، ذخائر العقبى 29 - 30.

«حتی ینزل القضاء»، (1) «أنتظر بها القضاء». (2)

و چرا فرمود: این تزویج به فرمان خداوند تعالی بوده است؟!

و چرا عمر می گفت او منتظر فرمان خداست؟!

و به جهت آن که متفاهم از،روایت تعریض به آن دو است ابن الجوزی گفته:

موسی بن قیس این روایت را ساخته تا به بهانه مدح علی علیه السلام مذمت ابوبکر و عمر نماید! (3)

و اهل تسنن در رد بر او گفته اند: ابو داود در سنن از موسی بن قیس روایت نقل کرده و یحیی بن معین او را توثیق نموده و حافظ ابن حجر گفته: او راستگو است و هیثمی نیز راویان این روایت را ثقه دانسته است. (4)

[656/ 16] در روایت عقیلی نیز آمده است لمّا زوج رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة من علی [علیه السلام] قال: «لقد زوّجتك غیر دجال». (5) و عبارت: «غیر دجال» مربوط به ضمیر مخاطب است نه متکلم.

* درباره فضیلت خویشاوندی امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و هم چنین برتری حضرت فاطمه علیها السلام روایاتی در پیوست ها خواهد آمد. (6)

1- مجمع الزوائد 9/ 206، سبل الهدی والرشاد 11/ 39.

2- الطبقات الکبری لابن سعد 19/8، کنز العمال 12/ 112.

3- .... و قد غمض في هذه المدیحة لعلي [علیه السلام] أبا بکر و عمر. (الموضوعات 1/ 382)

4- قال الکناني: تعقّب بأنه روی له أبو داود و وثقه ابن معین، و قال الحافظ في التقریب: صدوق رمي بالتشیع... و قال الهیثمي:... رجاله ثقات. (تنزیه الشریعة 1/ 386)

5- ضعفاء العقیلي 4/ 165 و رجوع شود به الصحیح من سیرة النبي الأعظم صلی الله علیه و آله تألیف سید جعفر مرتضی 224/6 - 225 ایشان می گوید: مجعول دانستن روایت درست نیست؛ زیرا موسی بن قیس راوی آن را جز عقیلی همه توثیق کرده اند رجوع شود به کلام ابن معین، ابوحاتم، ابونعیم، احمد، ابن شاهین و ابن نمیر (به نقل از تهذیب التهذیب 10/ 366 - 367)

6- رجوع شود به دفتر چهارم صفحه 1570

واکنش مخالفان:

واکنش اول: مناقشه بی جا

بدون شک، پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری ابوبکر و عمر را رد فرمود و خواستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفت. بعضی در این باره احتمالاتی داده و سپس اظهار داشته اند:

گرچه از این روایت برتری علی علیه السلام بر آن دو به نظر می رسد ولی چنین نیست، شاید پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمور بوده که فاطمه علیها السلام را به ازدواج علی علیه السلام درآورد ؛ چنان که در روایت آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ ابوبکر و عمر فرمود: «لم ینزل القضاء بعد» یعنی هنوز از جانب خدا فرمانی در این باره نرسیده است.

پس برتری علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر از این روایت استفاده نمی شود. (1)

پاسخ

واقعاً شگفت است که با اعتراف به آن که فرمان الهی بر پذیرفتن امیرالمؤمنین علیه السلام بوده باز می گویند این حدیث دلالت بر برتری آن حضرت بر دیگران ندارد آیا این تناقضی روشن و آشکار نیست؟!

واکنش دوم: مناقشه ای دیگر

ابن عساکر دمشقی – در تکذیب مناشَدَه امیرالمؤمنین علیه السلام که در ضمن آن افتخار به همسری حضرت فاطمه علیها السلام آمده – می گوید:

و قوله: (أفیکم أحد له زوجة مثل زوجتي فاطمة)، و قد کان لعثمان مثل ما

1- حاشیة السهارنفوری علی المشکاة 2/ 478.

له من هذه الفضيلة و زيادة. (1) یعنی: این که در این روایت آمده: (آیا در بین شما کسی هست که همسری مثل فاطمه دختر پیامبر [صلی الله علیه و آله] داشته باشد) دلیل کذب این روایت است؛ زیرا عثمان نیز از این فضیلت برخوردار بود بلکه زیاده بر آن را هم داشت (که دو تن از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله همسر او بودند).

پاسخ

اولاً: ابن عساکر دمشقی از باب حبّ الشيء يعمي و يُصم کور شده و عبارتی را که خودش نقل کرده نمی بیند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلُ زَوْجَتِي فَاطِمَةَ) و فقط نفرمود دختر پیامبر صلی الله علیه و آله.

و هیچ گاه در این دنیا کسی مانند حضرت فاطمه علیها السلام پیدا نخواهد شد.

ثانیاً: بنابر نقل ابن مردویه (متوفی 410 یا 416) و ابن المغازلي (متوفی 483) در مناشده یوم الشوری آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن ها فرمود:

[657/ 17] فَأَنْشُدُكم بالله هل فيكم أحد له زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت محمد [صلى الله عليه و آله] سيّدة نساء أهل الجنّة [هذه الأمّة] غيري؟ قالوا: اللهمّ لا. (2)

و در روایت ابن عساکر «سيّدة نساء أهل الجنّة یا سيّدة نساء هذه الأُمّة» که بیانگر موضع استشهاد و استدلال امیرالمؤمنین علیه السلام بوده حذف شده است.

در عین حال در روایتی دیگر که خود ابن عساکر پیش از این نقل کرده آمده أفيكم اليوم أحد له زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله سيدة نساء عالمها؟!

1- تاریخ مدینة دمشق 436/42

2- مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلی 117 (چاپ اسلامیه 114)، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن مردویه 130 - 131، کتاب الولایة لابن عقدة الکوفی 166، 168، 172.

قالوا: اللهم لا. (1) و روشن است که برای هیچ یک از دختران پیامبر صلی الله علیه و آله «سیدة نساء عالمها» اطلاق نشده است.

البته این روایت برای الزام ابن عساکر - از جهت آن که خودش آن را نقل کرده - ذکر شد. «سیدة نساء عالمها» مربوط به حضرت مریم علیها السلام است و بنابر روایات صحیح و معتبر اهل تسنن حضرت فاطمه علیها السلام «سیدة نساء العالمین» است (2) و تفاوت این دو بسیار زیاد است.

ثالثاً: اگر مطلب آن گونه بود که ابن عساکر گفته و فضیلتی برای عثمان بشمار می رفته، چرا در ویژگی هایی که عمر و پسرش آن را بر داشتن شتران سرخ موی - که سرمایهٔ مهمی بوده - ترجیح دادند نامی از عثمان برده نشده است؟! (3)

واکنش سوم: جعل حدیث برای دیگران

برخی از مخالفان در برابر روایت گذشته دست به جعل روایتی برای عثمان زده اند: إن الله أوحى إلي - أو أمرني - أن أزوج كريمتي من عثمان.

البته اهل تسنن تذکر داده اند که راوی آن عمیر بن عمران مطالب باطلی از افراد ثقه بویژه از ابن جریج نقل می کند که یکی از آن ها همین روایت است. (4)

1- تاریخ مدینة دمشق 42/ 432 - 433.

2- بخاری، مسلم، حاکم، ذهبي، البانی و.... حکم به صحت آن کرده اند. (رجوع شود به صحيح البخاري 7/ 142، صحيح مسلم 7/ 143 - 144، المستدرك 3/ 156، سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني 6/ ق 2/ 1085 شماره 2948)

3- رجوع شود به دفتر چهارم پیوست پنجم: «ویژگی های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر».

4- حدّث بالبواطيل عن الثقات وخاصة عن ابن جريج (الكامل لابن عدي 70/5 و رجوع شود به ميزان الاعتدال 3/ 296، لسان الميزان 4/ 380) در همین زمینه رجوع شود به دفتر ششم صفحه 2455

20- ترجیح امیرالمؤمنین علیه السلام بر همهٔ گذشتگان و آیندگان!

اشاره

[658/ 1] نویسندگان اهل تسنّن با اسناد متعدد و معتبر نقل کرده اند که امام مجتبی علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش برای مردم خطبه ای ایراد نموده و در ضمن آن فرمود: «یا أیها الناس، لقد فارقکم رجل ما سبقه الأولون ولا یدرکه الآخرون» ای مردم، دیروز کسی از شما جدا شد که کسی از گذشتگان [در دانش، و بنابر نقلی در عمل] (1) بر او پیشی نگرفته و کسی از آیندگان نیز به رتبهٔ او نخواهد رسید. (هنگام نبرد) پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست او می داد، جبرئیل در جانب راست و میکائیل در جانب چپ او قرار می گرفت (و روانه میدان می شد) و بازنمی گشت مگر پس از فتح و ظفر.

او (از مال دنیا) درهم و دیناری بجای نگذاشت، جز هفتصد درهم که می خواست با آن خادمی برای خانواده خویش بخرد. (2)

ص: 925

1- قسمت داخل کروشه در برخی مصادر نیست. گرچه اثبات شيء نفی ما عدا نمی کند ولی بنابر نقل حاکم که تقیید «بعمل» شده - روایت حاکی از امتیاز ویژه و اختصاص حضرت در عمل (عبادت و کوشش) در راه خداست. و بنابر نقل مصادر فراوانی که «بعلم» نقل کرده اند روایت حاکی از امتیاز ویژه و اختصاص حضرت در خصوص دانش است. ولی بنابر نقل کسانی که قیدی ذکر نکرده اند روایت حاکی از امتیاز در همه جهات می باشد.

2- حدثنا عبد الله، حدثني أبي، حدثنا وكيع، عن إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن عمرو ابن حبشي، قال: خطبنا الحسن بن علي - بعد قتل علي رضي الله عنهما [عليهما السلام] - فقال: «لقد فارقكم رجل بالأمس ما سبقه الأولون بعلم ولا أدركه الآخرون، [لم يسبقه الأولون بعلم، ولا يدركه الآخرون،] إن كان رسول الله صلى الله عليه و آله ليبعثه و يعطيه الراية [جبريل عن يمينه، و ميكائيل عن شماله] فلا ينصرف حتى يفتح له، و ما ترك من صفراء ولا بيضاء إلا سبع مائة درهم من عطائه كان يرصدها لخادم لأهله». (مسند أحمد 1/ 199 - 200 و...)

و بنابر روایت معتبر بزار و دیگران فرمود: «والله ما سبقه أحد كان قبله ولا يدركه أحد كان [يكون] بعده، والله إن كان رسول الله صلى الله عليه و آله ليبعثه في السريّة، جبريل عن يمينه و ميكائيل عن يساره...». (1)

اعتبار روایت

بزار (متوفی 292) این روایت را معتبر دانسته و عسقلانی، هیثمی و... نیز حکم به اعتبار این روایت از طریق احمد، بزار و طبرانی کرده اند. (2)

1- مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر 321/2 شماره 1937 و رجوع شود به تاريخ الطبري 4/ 121، الذرية الطاهرة للدولابي 115 الكامل لابن الأثير 3/ 400، نظم درر السمطين للزرندي، الحنفي 147، البداية والنهاية 7/ 368، جمهرة خطب العرب 7/2 - 8.

2- روى الهيثمي، عن أبي الطفيل، قال: خطبنا الحسن بن علي بن أبي طالب [عليه السلام]، فحمد الله و أثنى عليه، و ذكر: «أمير المؤمنين علياً [عليه السلام] خاتم الأوصياء، و وصى [خاتم] الأنبياء، و أمين الصديقين و الشهداء»، ثم قال: «يا أيها الناس! لقد فارقكم رجل ما سبقه الأولون، ولا يدركه الآخرون. لقد كان رسول الله صلى الله عليه و آله يعطيه الراية فيقاتل جبريل عن يمينه و ميكائيل عن يساره، فما يرجع حتى يفتح الله عليه. ولقد قبضه الله في الليلة التي قبض فيها وصي موسى [و في رواية: و فيها قتل يوشع بن نون فتى موسى]، و عرج بروحه في الليلة التي عرج فيها بروح عيسى بن مريم، و في الليلة التي أنزل الله عزّ وجلّ فيها الفرقان». «والله ما ترك ذهباً و لا فضة، و ما في بيت ماله إلا سبع مائة و خمسون درهماً فضلت من عطائه أراد أن يشترى بها خادماً لأم كلثوم». ثم قال: «من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن ابن محمد صلى الله عليه و اله، ثم تلا هذه الآية - قولة يوسف -: (وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ) [يوسف (12): 38]». ثم أخذ في كتاب الله، ثم قال: «أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، و أنا ابن النبي، أنا ابن الداعي إلى الله بإذنه، و أنا ابن السراج المنير، و أنا ابن الذي أرسل رحمة للعالمين، و أنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، [إشارة إلى الآية الشريفة 33 سورة الأحزاب (33)]، و أنا من أهل البيت الذين افترض الله عزّ وجلّ مودّتهم و ولايتهم فقال - فيما أنزل على محمد صلى الله عليه و آله-: (قُلْ لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [الشورى (42): 23]». قال الهيثمي في مجمع الزوائد 9/ 146: و رواه الطبراني في الأوسط [336/2] والكبير [79/3 - 81] باختصار... و أبو يعلى في مسنده 125/12] باختصار و البزار [كشف الأستار 3/ 205 - 206] بنحوه إلا أنه قال: [لقد فارقكم البارحة رجل لم يسبقه الأولون، ولا يدركه الآخرون، كان رسول الله صلى الله عليه و آله يبعثه المبعث] و يعطيه الراية، فإذا حمَ الوغى فقاتل جبريل عن يمينه [و ميكائيل عن يساره/ شماله..] و رواه أحمد [في مسنده 199/1 - 200] باختصار كثير، و إسناد أحمد و بعض طرق البزار والطبراني في الكبير حسان. نگارنده گوید: بزار سند آن را معتبر دانسته و گفته: إسناده صالح وابن حجر عسقلانی نیز آن را تأیید نموده. (مختصر زوائد مسند البزار 321/2 شماره 1937، كشف الأستار 3/ 205). در الفتح الرباني 23/ 164 روایت مسند احمد صحیح دانسته شده و صالح أحمد الشامی در جامع الأصول التسعة 13/ 300 نیز حکم به اعتبار آن کرده است. صفدی نیز صدر آن را نقل کرده و در اعتبار آن گفته و ثبت عن الحسن بن علي [عليه السلام] من وجوه أنه قال: لم يترك أبي إلا ثمان مائة درهم... إلى آخره. (الوافي بالوفيات 21/ 180)

ابن حبان در صحیح، البانی در تعلیقه آن و در سلسلة الأحادیث الصحیحة، (1) احمد محمد شاکر، (2) و وصی الله بن محمد عباس نیز حکم به صحت آن نموده اند. (3)

1- التعلیقات الحسان علی صحیح ابن حبان 74/10، سلسلة الاحادیث الصحیحة 5/ 660 شماره 2496

2- مسند أحمد 2/ 344 شماره 1719 - 1720. (طبعة دار الحدیث، القاهرة)

3- تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل 2/ 674، 737 شماره 922، 1013 (طبعة دار ابن الجوزي، الریاض)، و گفته: ابن سعد [در الطبقات الکبری 38/3] نیز آن را به دو سند صحیح نقل کرده است.

این حدیث در منابع فراوان دیگر نیز نقل شده است. (1)

بنابر نقل ابن عساکر دمشقی، عوف بن ابی جمیله - معروف به عوف اعرابی که از راویان صحاح سته است - می گوید:

و حدثني غير واحد أنه [عليه السلام] بعد ما شهد شهادة الحق قال: «أما بعد ؛ فإن عليّاً لم يسبقه أحد من هذه الأمة من أولها بعد نبيّها، ولن يلحق به أحد من الآخرين منهم». (2) عده ای برای من نقل کردند که امام مجتبی علیه السلام پس از صلح با معاویه بر منبر رفته و پس از شهادتین فرمود: علی علیه السلام کسی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس از گذشتگان این امت بر او پیشی نگرفته و کسی از آیندگان امت نیز به رتبه او نخواهد رسید.

1- مراجعه شود به مسند أحمد 1/ 199، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل 134، 195، 204، شماره 45، 135 - 136، 148، المصنف لابن أبي شيبة 7/ 499، 502، السنن الكبرى للنسائی 5/ 112، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام 61 حلية الأولياء 65/1، الطبقات الكبرى ابن سعد 38/3، الثقات لابن حبان 304/2، المعجم الأوسط 2/ 336 و 224/8، المعجم الكبير 79/3، 80، 81 تاريخ الطبري 4/ 121، المستدرك 3/ 172، المعيار والموازنة 247، طبقات الحنابلة 228/2، تاريخ مدينة دمشق 42/ 578، 580، 581 - 582، مروج الذهب 414/2، ذكر أخبار إصبهان 45،1 صفة الصفوة 313/1 (محقق کتاب در تعلیقه گفته: الحديث حسن الإسناد عند احمد... و خرجه البزار بسند حسن)، الكامل لابن الأثير 3 /400، الرياض النضرة 155/3، ذخائر العقبى 74، 138، المستطرف للابشيهي 362/1 شرح ابن أبي الحديد 219/7 و 16/ 30، تاريخ الإسلام للذهبي 3/ 652، الذرية الطاهرة النبوية للدولابي 109، 114 - 115، الجوهرة 122، نظم درر السمطين 147، مطالب السؤول 283، جواهر المطالب 1/ 190، البداية والنهاية 368/7، موارد الظمآن 149/7، إمتاع الأسماع للمقريزي 11/ 178، الفصول المهمة،716/2 كنز العمال 192/13، سبل الهدى والرشاد 67/11 ينابيع المودة 2/ 166، 212.

2- تاريخ مدينة دمشق 13/ 275 - 276 (ترجمة الإمام الحسن عليه السلام لابن عساكر 192)

واکنش مخالفان

واکنش اول: منکر دانستن روایت

ابن کثیر – بر طبق عادت و طینتش ! – به اشکال در حدیث گذشته پرداخته می نویسد:

این حدیث غریب است و متن آن منکر و غیر قابل قبول است. (1)

کاملاً روشن است که ابن کثیر دمشقی، شاگرد ابن تیمیه و پرورش یافته در محیط شام است! او نمی تواند به فضیلتی از امیر مؤمنان علیه السلام اقرار نماید که حاکی از برتری آن حضرت بر دیگران باشد !

واکنش دوم: تحریف لفظی روایت به حذف «الأولون»

در صحیح ابن حبان، حافظان امین شریعت کلمه «الأولون» را از متن روایت انداخته اند (2) تا برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر صحابه را کتمان نمایند و کسی به این نقل معتبر و مهم استناد ننماید !

با آن که حافظ نورالدین هیثمی (متوفی 807) در زوائد ابن حبان و الباني متعصب – در تعلیقه ای که بر این کتاب نگاشته – روایت را با لفظ «الأولون» وبدون تحریف آورده اند! (3)

1– البداية والنهاية 368/7: و هذا غريب جداً، و فيه نكارة، والله أعلم

2– صحيح ابن حبان 383/15 – 385: هبيرة بن يريم قال سمعت الحسن بن علي [عليه السلام] قام فخطب الناس، فقال يا أيها الناس لقد فارقكم أمس رجل ما سبقه ولا يدركه الآخرون.....

3– موارد الظمآن 7/ 149، التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان 74/10.

واکنش سوم: جعل روایت برای دیگران

در برابر حـدیث امام مجتبی علیه السـلام که: «جبرئیل و میکائیل (هنگام نبرد) همراه با علی علیه السـلام بوده اند»، روایتی جعل شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و ابوبکر فرمود: همراه یکی از شما دو نفر جبرئیل و همراه دیگری میکائیل است. (1)

آن هـا به این اکتفـا نکرده و از زبـان همـان راوی روایت دیگری سـاخته انـد که این جمله - که همراه یکی از شـما دو نفر جبرئیل و همراه دیگری میکائیل است - خطاب به ابوبکر و عمر بوده است.

و البته با سندی که از برخی راویانش در کتب عامه هیچ نام و نشانی یافت نمی شود! (2)

1- الاستیعاب 3/ 1101، فضائل الصحابة للصاعدي 6/ 240 - 241.

2- عن أبي صالح الحنفي، عن علي [علیه السلام]، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله - یوم بدر لأبي بکر و عمر -: عن یمین أحدکما جبرئیل والآخر میکائیل و إسرافیل..... (کنز العمال 10/ 421)

21- هر چه از خدا برای علی علیه السلام خواستم داد

اشاره

[1/659] از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: من به بیماری سختی دچار شده بودم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم آن حضرت مرا به جای خویش خواباند و جامه اش را بر روی من کشید پس از آن به نماز ایستاد و مدتی طولانی مشغول عبادت بود، سپس نزد من آمده و فرمود: «بلند شو که خوب شدی و بیماری تو بر طرف گردید، دیگر مشکلی نداری»، و در ادامه فرمود:

«ما سألتُ الله شيئاً إلّا سألتُ لك مثله، ولا سألتُ الله شيئاً إلا أعطانيه إلا أنه قيل لي: «لا نبيّ بعدك» یعنی: من از خدا چیزی نخواستم مگر آن که همان را برای تو نیز درخواست کردم و هر چه خواستم به من داده شد، جز آن که به من خطاب شد پس از تو پیامبری نخواهد بود».

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من (حالم خوب شده) بلند شدم به گونه ای که گویا اصلاً بیمار نبوده ام ! (1)

ص: 931

1- وجعتُ وجعاً شديداً، فأتيت النبي صلى الله عليه و آله، فأقامني [فأنامني] في مكانه [منامه]، و ألقى عليّ طرف ثوبه، [و غطّاني بطرف ثوبه]، و قام يصلّي [ما شاء الله]، ثم [فلما فرغ/ ثم أتاني فقال] قال: [قم يا علي فقد, برئت يا ابن أبي طالب، لا [فلا] بأس عليك، ما سألت الله [لى] شيئاً إلا سألتُ لك مثله، ولا سألتُ الله شيئاً إلا أعطانيه إلا [غير] أنه قيل لي: لا نبي بعدك [فقمتُ فكأني ما اشتكيت].

و بنابر روایتی فرمود:

[660/ 2] یا علي، ما سألتُ الله عز وجل من الخیر شیئاً إلّا سألتُ لك مثله... و لا استعدتُ الله من الشرّ إلّا استعدتُ لك مثله.

یعنی: ای علی من از خدا خیری درخواست نکردم مگر آن که مانند آن را برای تو خواستم و از شرّی به خدا پناه نبردم مگر آن که برای تو نیز درخواست پناه نمودم. (1)

اعتبار سند روایت

سیوطی (متوفی 911) - و به تبع او متقی هندی (متوفی 975) - پس از نقل روایت اول از منابع متعدد می نویسد: ابن جریر طبری حکم به صحت این روایت نموده است. (2)

این روایت با کمی اختلاف در منابع متعدد نقل شده است. (3)

1- رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 309/42 - 311 (با اسناد مختلف و متون متفاوت و متقارب)، نظم درر السمطین 118 - 119.

2- جامع الأحادیث 16/ 271، کنز العمال 13/ 170: عن ابن أبي عاصم وابن جریر و صححه، والطبراني في الأوسط وابن شاهین في السنة.

3- کتاب السنة لابن أبي عاصم 582، أنساب الأشراف 112، السنن الکبری للنسائي 151/5، خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام 125 - 126، أمالي المحاملي 203 - 204، 368، المعجم الأوسط 8/ 47، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي 128 (چاپ اسلامیة 135)، تاریخ مدینة دمشق 309/42 - 311 (با اسناد متعدد و متون متفاوت)، ذخائر العقبی 61، الریاض النضرة 3/ 189، المناقب للخوارزمي 110، 143، جواهر المطالب 1/ 239، نظم درر السمطین 118 - 119، مجمع الزوائد 9/ 110، سبل الهدی والرشاد 298/11، کنز العمال 11/ 625 و 13/ 113، 151، ینابیع المودة 149/2

اهمیت روایت

ابن ابی عاصم شیبانی (متوفی 287) از بزرگان عامه نقل می کند که در فضائل علی روایتی برتر از این وجود ندارد ! (1)

زرندی حنفی (متوفی 750) می نویسد: فضیلتی از فضائل علی نقل کنم که بر همهٔ فضائل آن حضرت ترجیح دارد و غالب حفاظ حدیث آن را روایت کرده اند. سپس از عبدالله بن حارث نقل کرده که می گوید: به علی علیه السلام گفتم: برترین منزلت خویش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله را برای من بیان کن سپس روایت گذشته را نقل کرده است. (2)

نگارنده گوید: از مناشده امیر مؤمنان علیه السلام به آن نیز اهمیت آن روشن است. (3)

واکنش مخالفان: خدشه در سند روایت

برخی در سند این روایت خدشه کرده اند که یزید بن ابی زیاد ضعیف است.

1- قال القاضي: لا أعرف في فضيلة على [عليه السلام] حديثاً أفضل منه. (السنة لابن أبي عاصم 582).

2- قال: فضيلة كل الفضائل دونها، و منقبة غالب الحفاظ يروونها، روى الإمام عبد الله بن الحارث قلت لعلي: أخبرني بأفضل منزلتك من رسول الله صلى الله عليه و آله، قال: نعم بينا أنا نائم عنده و هو يصلّي، فلما فرغ من صلاته قال: «يا على ما سألت [من] الله من الخير إلا سألت لك مثله، وما استعذت من الشر إلا استعذت لك مثله». (نظم درر السمطين 118 - 119 و رجوع شود به أمالي المحاملي 368)

3- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام لابن المغازلي الشافعي 115 - 120 (چاپ اسلامیه 112 - 118). بنابر روایات شیعه نیز امام باقر علیه السلام و عامر بن واثلة نیز نقل کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در مناشده با اصحاب شورا این فضیلت را متذکر شده و با یادآوری آن بر آنان احتجاج نمود. (رجوع شود به احتجاج 1 / 143، بحار الأنوار 341/31 خصال 2/ 562 (امتیاز شماره 79 از صد فضیلت)، بحار الأنوار 1/ 327 (خصلت شماره 46 از پنجاه و یک خصلت)

پاسخ

اولاً: گذشت که طبری حکم به صحت این روایت کرده است.

ثانیاً: بزرگان عامه از یزید بن ابی زیاد روایت نقل کرده اند مانند: احمد بن حنبل، دارمی، ابن ماجه، ابوداود، ترمذی، نسائی، سعید بن منصور، بیهقی و... .

ثالثاً: عده ای حدیث او را نیکو معتبر و خودش را ثبت و ثقه دانسته اند، :مانند، ترمذی، ابن المبارك، ابوداود، عجلي، و...

ذهبی گفته: از او در سنن اربعه روایت شده، دانشمند و راستگو است.

ابوداود گفته: کسی را سراغ ندارم که روایات او را ترك کرده باشد.

حاکم در مستدرک او را از ارکان علم حدیث در کوفه شمرده و روایت او را صحیح دانسته است. (1)

1- قال الحاكم النيسابوري في يزيد بن أبي زياد ويزيد وإن لم يخرجاه فإنه أحد أركان الحديث في الكوفيين. (المستدرك 3/ 333) و قال الهيثمي: يزيد بن أبي زياد وثقه ابن المبارك و غيره. (مجمع الزوائد 3/ 220) و قال: و هو ممن يكتب حديثه. (مجمع الزوائد 38/4 و 5/ 66 و 8/ 66) و قال: و حديثه حسن، أو: هو حسن الحديث. (مجمع الزوائد 73/8، 86، 258 و 9/ 36 و 175/10، 309 و قال ابن حجر: و يزيد استشهد به مسلم. (فتح الباري 11/ 133) و قال المباركفوري: و قد صحح الترمذي حديث يزيد هذا في مواضع و حسنه في موضع. (تحفة الأحوذي 1/ 314) و قال العجلي: ثقة، جائز الحديث. (معرفة الثقات 2/ 364) و في سؤالات الآجري لأبي داود 303/1: يزيد بن أبي زياد ثبت، لا أعلم أحدا ترك حديثه. و ذكره الذهبي في الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة 2/ 382 فقال: يزيد بن أبي زياد الكوفي... شيعي، عالم، فهم، صدوق، رديء الحفظ، لم يترك، مات 137. و مراجعه شود به عون المعبود للعظيم آبادي 2/ 319 - 320، تحفة الأحوذي 3/ 55، خلاصة تذهيب تهذيب الكمال للخزرجي الأنصاري 431.

22- نگاه به امیرمؤمنان علیه السلام عبادت است !

اشاره

[1 /661] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «النظر إلی [وجه] علی عبادة» یعنی: نگاه کردن به جمالِ امیرمؤمنان علی علیه السلام عبادت است

اعتبار سند روایت

عده ای از اهل تسنن حکم به صحت حسن و اعتبار این حدیث کرده بلکه بعضی آن را متواتر دانسته اند.

حاکم درباره آن نوشته این حدیث با سند صحیح نقل شده و شواهد بر صحت آن دلالت دارد سپس شاهد آن را به نقل از ابن مسعود نقل کرده است. (1)

ظاهر کلام عینی نیز آن است که حدیث را تلقی به قبول کرده بلکه این مطلب را از خصائص و ویژگی های آن حضرت دانسته است. (2)

ص: 935

1- قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد، و شواهده عن عبد الله بن مسعود صحیحة: حدثناه عبدالباقي بن قانع الحافظ، حدثنا صالح بن مقاتل بن صالح، حدثنا محمد بن عبد بن عتبة، حدثنا عبدالله بن محمد بن سالم، حدثنا یحیی بن عیسی الرملي، عن الأعمش، عن إبراهیم، عن علقمة، عن عبدالله - یعني ابن مسعود -، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «النظر إلی وجه علي عبادة». (المستدرك 141/3 - 142)

2- قال العیني في عمدة القاري 16/ 215: و في التلویح: و من خواصه - أي: خواصّ علي علیه السلام و أن النظر إلی وجهه عبادة

سیوطی (متوفی 911) (1)، ابن حجر هیتمی مکی (متوفی 974) (2) و شوکانی آن را حَسَن و نیکو دانسته اند. (3)

بلکه سیوطی، فتنی و... گفته اند که این مضمون با اسناد متعدد از یازده صحابی نقل شده و این برای اثبات تواتر آن کافی است. (4)

این حدیث در منابع دیگری از عامه نیز آمده است. (5)

1- تاریخ الخلفاء 189 - 190. وقال: و أخرج الطبراني والحاكم عن ابن مسعود... إسناده حسن و أخرجه الطبراني والحاكم - أيضاً - من حديث عمران بن حصين، و أخرجه ابن عساكر من حديث أبي بكر... و عثمان بن عفان و معاذ بن جبل و أنس و ثوبان و جابر بن عبد الله و عائشة.

2- الصواعق المحرقة 123، 177، قال: إسناده حسن.

3- قال الشوكاني: إن الحديث من قسم الحسن لغيره، لا صحيحاً كما قال الحاكم ولا موضوعاً كما قال ابن الجوزي. (الفوائد المجموعة 361).

4- تعقبه السيوطي و غيره بأنه ورد من رواية أحد عشر صحابيا بعدة طرق، و تلك عدّة التواتر عند القوم. (رجوع شود به فيض القدير للمناوي 388/6، كشف الخفاء للعجلوني 318/2، نظم المتناثر من الحديث المتواتر للكتاني 243) و قال الفتني: أورده - أي ابن الجوزي - من حديث أبي بكر، و عثمان، و ابن مسعود، وابن عباس، و معاذ، و جابر، و أنس، و أبي هريرة، و ثوبان، و عمران، و عائشة و وهاها كلّها. ثم قال الفتني: قلت: المتروك والمنكر إذا تعدّدت طرقه ارتقى إلى درجة الضعف القريب، بل ربما ارتقى إلى الحسن، و هذا ورد من رواية أحد عشر صحابياً بعدة طرق، و تلك طرق عدة التواتر في رأيي. (تذكرة الموضوعات 97)

5- المعجم الكبير للطبراني 10/ 77 و 110/18، تاريخ مدينة دمشق 40/ 9 و 42/ 350 - 356 (با 19 سند)، ذيل تاريخ بغداد لابن النجار 2/ 152 و 24/5، مناقب على بن أبي طالب عليه السلام لابن مردويه 74 - 75، أخبار القضاة لمحمد بن خلف بن حيان 123/2 - 124، شرح ابن أبي الحديد 9/ 171، الرياض النضرة 3/ 196 - 198، ذخائر العقبى 95، أسد الغابة 5/ 548، المناقب للخوارزمي 361، جواهر المطالب 1/ 78، 247، 255 - 256، 296، مجمع الزوائد 119/9، الجامع الصغير 681/2، كنز العمال 11/ 601، 624، سبل الهدى والرشاد 292/11 - 293، ينابيع المودة 245/1، 265، 267، 365 و 2/ 18583، 240، 301، 328، 395، 491

تألیف مستقل در حدیث

علامه محدّث عبد العزیز ابن محمد بن الصدیق غمّاری مالکی تألیفی مستقل در جمع آوری اسناد این روایت دارد با نام الإفادة بطرق حدیث النظر إلی علي عبادة. (1)

اهمیت حدیث «النظر إلی علی عبادة»

ابو حفص عمر بن شاهین (متوفی 385) و حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی 430)در مورد حدیث گذشته می نویسند: این فضیلتی است ویژه علی علیه السلام که هیچ کس در آن با او مشترک نیست. (2)

نگارنده گوید: در روایات متعدد آمده که دیده شد فلان صحابی چشم به امیرالمؤمنین علیه السلام دوخته است، هنگامی که خود حضرت یا دیگران می پرسیدند: چرا این گونه خیره شده ای و از آن حضرت چشم برنمی داری، پاسخ می شنیدند که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم فرمود: «نگاه کردن به چهره علی علیه السلام عبادت است». (3)

1- قال الحسيني الجلالي في فهرس التراث 2/ 681: عبد العزيز بن الصديق (1338 - 1418)، السيد جمال الدين عبد العزيز بن محمد بن الصديق بن أحمد بن محمد بن قاسم بن محمد بن محمد بن عبد المؤمن الحسيني الادريسي الغماري، من أعلام المالكية المحدثين في طنجة - المغرب. وفاته الجمعة 6 رجب 1418 ه-، من آثاره الإفادة بطرق حديث النظر إلى يوم على عليه السلام عبادة، طبع على الآلة الكاتبة أولا، و أعيد طبعه بتحقيق السيد الحسيني في مجلة علوم الحديث العدد 3 للسنة الثانية محرم 1419 ه- في الصفحات 239 - 304.

2- شرح مذاهب أهل السنة لابن شاهين 145 شماره 103، فضائل الخلفاء الراشدين لأبي نعيم شماره 38

3- رجوع شود به أخبار القضاة 2/ 123، المعجم الكبير 109/18 - 110 تاريخ مدينة دمشق 42/ 354، الرياض النضرة 196/3 - 198 (3 روایت)، أسد الغابة 5/ 547 - 548، المناقب للخوارزمی 362، الإصابة 308/8، جواهر العقدين 380 فيض القدير 388/6.

حديثي مشابه

[2/662] و قال صلى الله عليه و آله: مثل عليّ فيكم - أو قال في هذه الأمة - كمثل الكعبة المستورة: النظر إليها عبادة، و الحج إليها فريضة. (1)

خطيب دمشقى روايت كرده كه پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: مثل على در ميان شما - يا بين اين امت - مَثَل كعبه پوشيده است كه نگاه به آن عبادت و حج (يعنى قصد زيارت) آن تكليفى الهى است.

* و در روايت 438 گذشت كه:.... والنظر إليه رأفةً و مودته عبادة.

نگاه مهرآميز به او و مودت و دوستى او عبادت است.

واكنش مخالفان

واكنش اول: تضعيف سند روايت

برخى به تضعيف سند آن پرداخته و سندهاى متعدد و معتبر آن را ناديده گرفته اند. هيثمى اشكال كرده كه در سند آن احمد بن بديل وجود دارد. در حالى كه به اعتراف خودش ابن حبان و ابن ابى حاتم او را توثيق نموده اند (2) و در ورع و تقواى او مطلب فوق العاده اى نقل شده است. (3)

1- تاريخ مدينة دمشق 42/ 356.

2- قال الهيثمي في باب النظر إليه رضى الله عنه [عليه السلام]: عن عبد الله - يعنى ابن مسعود -: أن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «النظر إلى على عبادة». رواه الطبراني، و فيه أحمد بن بديل اليامي، و ثقه ابن حبان، و قال: مستقيم الحديث، و ابن أبي حاتم، و فيه ضعف، و بقية رجاله رجال الصحيح. (مجمع الزوائد 9/ 119)

3- رجوع شود به تاريخ بغداد 4/ 270 تاريخ مدينة دمشق 401/60

واکنش دوم: حکم به بطلان و جعلی دانستن روایت

ذهبی پا را فراتر نهاده و حکم به بطلان و ساختگی بودن این روایت کرده. او در ترجمه احمد بن محمد بن السندي، أبو الفوارس بن الصابوني المصري پس از وصف او به صدق و راستگویی - با اشاره به حدیث گذشته - می نویسد:

او متفرّد به حدیثی باطل است ولی گویا دیگران این حدیث را در نوشته هایش وارد کرده باشند. (1)

و جای دیگر گفته:

گرچه او راستگو است ولی حجت نیست (شاهدش آن که) حدیث باطلی را در نوشته هایش وارد کرده اند و او نقل کرده است. (2)

ملاحظه فرمودید که ابتدا احتمال می دهد که آن را در نوشته هایش وارد کرده اند و در جای دیگر - بدون هیچ مستند و دلیلی رجماً بالغیب - جزم به مطلب نموده است!

ذهبی در ترجمه یحیی بن عیسی روایت گذشته را نقل کرده و گفته است:

شاید هارون بن حاتم کوفی (متوفی 249) آن را جعل کرده باشد ! (3)

او مکرر هارون را تضعیف و حدیث فوق را باطل دانسته است. (4)

1- صدوق إن شاء الله إلا أني رأيته قد تفرّد بحديث باطل عن محمد بن حماد الطهراني كأنه أدخل عليه. (مراجعه شود به ميزان الاعتدال 152/1 المغني 94/1 لسان الميزان 1/ 296)

2- و هو صدوق فی نفسه، وليس بحجّة، و قد أدخل عليه حديث باطل فرواه. (سير اعلام النبلاء 15/ 542)

3- ميزان الاعتدال 4/ 401 - 402، الكشف الحثيث 270.

4- المغني 2/ 468، ميزان الاعتدال 4/ 282 - 283، لسان الميزان 6/ 178

بـا آن که ابن حبـان او را در کتـاب الثقـات ذکر و توثیق نموده، (1) حاکم نیشابوری حدیث او را صـحیح دانسـته، (2) و ابن ابی حـاتم در تفسیرش - که حتی مانند ابن تیمیه هم آن را معتبر می داند (3) - موارد فراوان از او نقل کرده است. (4)

گذشـته از آن، هارون بن حاتم متفرّد به نقل آن از اسـتادش یحیی بن عیسـی رملی نیست بلکه عده ای آن را از او نقل کرده اند بلکه اسـناد دیگری هم دارد. (5)

نگارنده گوید: ذهبی در ترجمه محمد بن إسماعیل بن موسی بن هارون، ابوالحسین رازی را متهم به جعل و ساختن این روایت نموده (6) و عینی شارح بخاری از ابن حبان نقل کرده که حسن بن علی بن زکریا عدوی رازی آن را ساخته است. (7)

ولی این افراد متفرد به نقل آن نیستند و اسناد دیگری هم دارد. (8)

ذهبی در ترجمه عمران بن خالد بن طلیق بن عمران بن حصین الخزاعي گفته: به تشخیص من این حدیث باطل (و جعلی) است. (9)

1- الثقات لابن حبان 9/ 241، و مراجعه شود به لسان المیزان 6/ 178.

2- المستدرك 2/ 239، 241، 243 - 244

3- منهاج السـنة 13/7 179 قـال ابن أبي حـاتم - في التفسـير 14/1 -: سألني جماعة من إخواني إخراج تفسـير القرآن مختصـراً بأصـح الأسانيد... فتحرّيت إخراج ذلك بأصح الأخبار إسناداً...

4- نگارنده به بیش از 140 روایت از او در تفسیر ابن ابی حاتم الرازی برخورد نموده است

5- رجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة 356 - 334

6- میزان الاعتدال 3/ 485، لسان المیزان 5/ 81، الکشف الحثیث 220.

7- عمدة القاري 2/ 150 و رجوع شود به المجروحين لابن حبان 1/ 241.

8- رجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي عليه السلام برواية أهل السنة 356 - 334

9- میزان الاعتدال 3/ 236، و مراجعه شود به المغني في الضعفاء 2/ 134.

ابن حجر بر او اشکال کرده که: چنان که حافظ علائی شافعی گفته: جعلی بودن آن بعید است بلکه (نهایت آن که باید بگوید:) غریب است (1)

واکنش سوم: توجیه دلالت یا تحریف معنوی روایت !

عده ای هم به توجیه مفاد آن پرداخته و گفته اند:

دیدن چهرهٔ آن حضرت مردم را به یاد خدا می انداخت؛ زیرا نور اسلام از آن تابان، شادابی ایمان از آن هویدا و آثار سجده و خشوعی که خدا او دیگر صحابه را – در آیه مبارکه: (سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ). [الفتح (48): 29] – بدان ستوده، آشکار بود. (2)

تأمل فرمایید که ذکر دیگر صحابه و استناد به آیه شریفه، اشعاری به مشترک بودن دیگران در این فضیلت با امیرالمؤمنین علیه السلام و نفی اختصاص آن از آن حضرت دارد!

و بعضی مطلب گذشته را این گونه بیان کرده اند که:

معنای حدیث آن است که هنگامی که چشم مردم به آن حضرت می افتاد می گفتند: چه جوان شرافتمندی، لا اله الا الله !

چه جوانمرد کریم و بزرگواری لا اله الا الله !

1- لسان المیزان 345/4 و رجوع شود به تاریخ مدینة دمشق 354/42، تنزیه الشریعة 383/1.

2- قال أبو سليمان الخطابي: معناه – والله أعلم – أن النظر إلى وجهه يدعو إلى ذكر الله لما يتوسم فيه من نور الإسلام، و يُري عليه من بهجة الإيمان، ولما يتبيّن فيه من أثر السجود و سيماء الخشوع و بذلك نعته الله فيمن معه من صحابة الرسول صلى الله عليه وسلم فقال: (سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ). [الفتح (48): 29] (تاريخ مدينة دمشق 42/ 356، و رجوع شود به كفاية الطالب للكنجي 162)

چه جوان دانشمندی، لا اله الا الله !

چه جوان شجاعي، لا اله الا الله !

و از دیدن آن حضرت زبانشان به کلمه توحید گویا می شد. (1)

علامه مجلسی قدس سره - پس از نقل مطلب گذشته از نهایه ابن اثیر - می فرماید:

این ناصبی می خواهد یکی از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را نفی و انکار نماید، (ناخودآگاه) مناقب دیگری را برای آن حضرت اثبات می کند؟ چه چیزی باعث این کار شده؟

چه بُعدی دارد که صرف نگاه کردن به آن حضرت عبادت باشد؟! (2)

آن ها با این توجیه، حدیث را تحریف معنوی کرده و می خواهند بگویند: نگاه به آن حضرت عبادت نیست ذکر خدا که پس از آن گفته می شده عبادت بوده، در حالی که متفاهم از این روایت آن است که نگاه کردن به آن حضرت - مثل نگاه به کعبه و قرآن و.... - عبادت است و خداوند بر آن پاداش می دهد.

شگفتا که نگاه کردن به کعبه، قرآن، صورت والدین، چهره برادر دینی از روی محبت صورت عالم بلکه زمزم و... عبادت باشد و هیچ اشکالی بر آن مترتب نشود ولی در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام مطلب هم از جهت سند و هم از جهت دلالت مورد اشکال واقع شود در روایات عامه آمده است:

1- قال ابن الأعرابي وغيره]: إن تأويله أن عليّاً [عليه السلام] كان إذا برز قال الناس: لا إله إلا الله، ما أشرف هذا الفتى ! لا إله إلا الله، ما أشجع هذا الفتى ! لا إله إلا الله، ما أعلم هذا الفتى ! لا إله إلا الله، ما أكرم هذا الفتى ! - أى ما أتقى - لا إله إلا الله. (مراجعه شود به الفائق في غريب الحديث للزمخشري 310/3، النهاية،77/5، لسان العرب 5/ 215، تاريخ مدينة دمشق 42/ 356).

2- بحار الانوار 38/ 195.

النَّظَرَ إلى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ،

اَلنَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اَلْوَالِدَيْنِ عِبَادَةٌ،

النظر في كتاب الله عبادة، (1)

زاد بعضهم: والنظر إلى أخيك حبّاً له في الله عبادة، (2)

النظر إلى زمزم عبادة (3)

النَّظَرُ فِي وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ (4)

1- كنز العمال 12/ 212.

2- شعب الإيمان للبيهقي 6/ 187.

3- فيض القدير 5/ 122.

4- كنز العمال 651/7

فهرست اجمالی دفتر اول

پیشگفتار...7

بخش اول: حکمت اهتمام به فضائل و مناقب...17

بخش دوم: کثرت و شهرت فضائل امیرمؤمنان علیه السلام نزد اهل تسنن...37

بخش سوم: برخی از ابواب و کتب اختصاصی عامه در فضائل...65

بخش چهارم: چهل فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام از احادیث معتبر عامه...85

1. علی علیه السلام بهترین خلق خدا...85

2. حق با علی علیه السلام است !...188

3. قرآن با علی علیه السلام است !...224

4. علی علیه السلام سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله...230

5. حدیث غدیر و جانشینی امیرمؤمنان علیه السلام...254

6. حدیث منزلت...434

فهرست تفصیلی دفتر دوم

7. تقدم در اسلام، دانش، و بردباری از صفات بارز علی علیه السلام...383

سند روایت...483

روایات متناسب...486

اهمیت تقدم در اسلام...489

شواهد تقدّم ایمان و اسلام امیرمؤمنان علیه السلام...490

شواهد قرآنی...490

روایاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله...496

روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام...502

صحت و اعتبار روایت گذشته...502

مخالفت با حدیث گذشته...503

دفاع از اعتبار حدیث گذشته...504

شواهد سبقت در هفت سال نماز...508

شواهد روایی دیگر...515

اقوال و کلمات صحابه...515

واکنش بخاری نسبت به روایت عفیف !...528

آثاری از تابعین...531

اقوال اعلام و نویسندگان عامه...537

شواهد و آثاری دیگر...544

واکنش مخالفان...547

واکنش اول: انکار و تضعیف روایات...547

واکنش دوم: جعل روایت در تقدم اسلام دیگران و پاسخ آن...554

تصریح به تأخیر اظهار اسلام ابوبکر...559

وجه جمع روایات ساختگی با روایات تقدم اسلام حضرت علی علیه السلام...561

واکنش سوم: کم رنگ نشان دادن تقدّم اسلام حضرت امیر علیه السلام...562

ذکر چند نکته:...566

نکته اول: اهمیت اسلام آوردن امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی...566

نکته دوم: مخفی بودن اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام...569

نکته سوم: اولین مؤمن امیرمؤمنان علیه السلام یا حضرت خدیجه علیها السلام؟...570

نکته چهارم: شخصیت و ثروت ابوبکر...571

نکته پنجم: تنها کسی که در برابر بت سجده نکرد!...572

واکنش چهارم: تحریف به حذف بخشی از روایت...575

برتری امیرالمؤمنین علیه السلام در علم و دانش...576

حلم و بردباری امیرالمؤمنین علیه السلام...577

ص: 946

8. تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت...581

نقل روایت به گونه های مختلف...581

واکنش مخالفان...587

واکنش اول: تحریف به حذف بخشی از روایت یا مبهم آوردن عبارت...587

واکنش دوم: تضعیف سند...596

واکنش سوم: جعل روایت برای دیگران...599

واکنش چهارم: بهانه های بنی اسرائیلی !...600

واکنش پنجم: تحریف معنوی...603

واکنش ششم: انکار وجود روایت در مصادر معتبر...604

تذکر چند نکته...605

9. علی علیه السلام تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله...607

سند روایت...607

انحصار برادری در خطبه فدکیه و اعتراف ابوبکر به آن...619

اهمیت حدیث اخوت...622

داستانی زیبا در برادری حضرت از زبان دشمن...624

تألیفات مستقل در حدیث مؤاخات و برادری...624

واکنش مخالفان...625

واکنش اول: انکار برادری حضرت...625

واکنش دوم: کتمان حدیث اخوت...625

واکنش سوم: تضعیف حدیث اخوت به توهم متن شناسی...626

واکنش چهارم: انکار اصل مؤاخات بین مهاجرین...627

واکنش پنجم: جعل حدیث برای دیگران...628

واکنش ششم: تلاش برای کم رنگ نشان دادن فضیلت اخوت...629

10. علی علیه السلام دروازه شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله...631

اعتبار سند روایت...631

تألیف مستقل در حدیث مدینة العلم...640

واکنش مخالفان...641

واکنش اول: منکر دانستن روایت...641

واکنش دوم: ساختگی دانستن روایت...641

تکذیب روایت به توهم متن شناسی...643

واکنش سوم: تضعیف بی جای راویان...643

الف) تضعیف ابو الصلت هروی...643

ب) تضعیف ابو معاویه...646

ج) تضعیف محمد بن قیس...646

د) تضعیف سلمة بن کهیل...647

ه-) تضعیف احمد بن حفص سعدی...648

واکنش چهارم: تحریف معنای روایت...649

تحریف معنوی دیگر...649

واکنش پنجم: استبعاد بی جا...651

واکنش ششم: جعل روایت برای دیگران...651

واکنش هفتم: تلاش برای کم رنگ نشان دادن حدیث: «مدینة العلم»!...652

شواهدی برای دانش و حکمت امیرمؤمنان علیه السلام...658

چند شاهد قرآنی...658

واکنش های مختلف ذهبی نسبت به روایت ذیل آیه اول...659

کلمات نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله...663

احادیثی از امیرمؤمنان علیه السلام...674

آثاری از صحابه و تابعین...686

اشاره به تکذیب بیجای ابن تیمیه...702

کلماتی از دانشمندان اهل تسنن...707

11. علی علیه السلام هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضاوت...713

اعتبار سند روایت...714

توضیح مفاد روایت...716

شواهدی دیگر...717

واکنش مخالفان...719

واکنش اول: تضعیف و تکذیب روایت...719

واکنش دوم: تلاش در کم رنگ کردن این فضیلت به ایجاد شک و تردید...720

تلاش بیشتر ابن تیمیه برای کم رنگ نشان دادن این فضیلت...722

12. علی علیه السلام تنها یار بت شکن...723

اعتبار سند روایت...724

تألیف مستقل در حدیث...725

واکنش مخالفان...726

واکنش اول: این روایت منکر است !...725

واکنش دوم: تلاش برای کم رنگ کردن مطلب...726

13. علی علیه السلام با پرچمدار خیبر و دوست خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله...727

اعتبار حدیث رایت...731

تألیف مستقل در حدیث رایت...731

چند نکته مهم...732

نکته اول: تعریض به شیخین...732

نکته دوم: ناراحتی پیامبر صلی الله علیه و آله...735

نکته سوم: صحابه و آرزوی پرچمداری در خیبر...735

نکته چهارم: پرچمداری خیبر فضیلتی بی نظیر...736

نکته پنجم: تسلیم محض در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله...738

نکته ششم: اهمیت ضربت امیرمؤمنان علیه السلام و عظمت، شجاعت و صلابتش...739

نکته هفتم: اطلاع یهودیان از مغلوب شدنشان به دست امیرمؤمنان علیه السلام...743

نکته هشتم: دعای پیامبر صلی الله علیه و آله...745

نکته نهم: اشعار حسان در مدح امیر مؤمنان علیه السلام...745

نکته دهم: مدال های افتخار امیر مؤمنان علیه السلام پس از فتح و ظفر...746

واکنش مخالفان...751

واکنش اول: کم رنگ کردن قضیه به ایجاز در نقل...751

واکنش دوم: کم رنگ کردن قضیه به انکار امتیاز امیرالمؤمنین علیه السلام...752

ص: 949

واکنش سوم: کم رنگ کردن قضیه به عادی دانستن مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام...755

واکنش چهارم: تضعیف روایات مربوط به درب قلعه خیبر...760

واکنش پنجم: سکوت از قاتل مرحب یا معرفی دیگران !...760

واکنش ششم: تحریف لفظی: چه کسانی خود را پیش انداختند؟!...764

واکنش هفتم: مقابله با روایات فرار و شکست شیخین...768

روایات متعدد و معتبر در فرار و شکست شیخین...768

کتمان روایات فرار شیخین...770

تحریفات لفظی روایات فرار شیخین...770

تکذیب روایات فرار شیخین...772

منکر دانستن روایات فرار شیخین...773

تعصب رازی و برخی از متکلمین...776

تذکر چند نکته...776

نکته اول: شکست پرچمدار انصار...776

نکته دوم: خودسری شیخین در میدان رفتن...777

نکته سوم: مطالبی که بازگو نشد!...778

واکنش هشتم: جعل روایت برای دیگران...778

14. بازگشت خورشید برای علی علیه السلام...779

اعتبار سند روایت...779

اهمیت روایت...780

دفاع علمای عامه از اعتبار روایت...780

تألیفات مستقل در حدیث ردّ الشمس...783

واکنش مخالفان...784

واکنش اول و دوم: تضعیف بی جای سندی و مجعول دانستن روایت...784

پاسخ دندان شکن اهل تسنن به ابن تیمیه...7888

واکنش سوم: اشکال در مفاد !...788

واکنش چهارم: ادعای تنافی با روایات دیگر!...789

واکنش پنجم: اعتراض به خدا !!...790

واکنش ششم: اتهام ناقلان به کذب و تشیع...791

واکنش هفتم: چرا این مطلب مشهور نشده است؟!...791

واکنش هشتم: حذف عبارت طحاوی از کتاب مشکل الآثار...793

تذکر دو نکته:...793

نکته اول: در بازگشت خورشید برای یوشع علیه السلام نیاز به تواتر نیست!...793

نکته دوم: واکنش نسبت به ر شمس دلیل روشن بر کتمان نص امامت...794

15. تبلیغ سوره برائت/ فقط علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است...795

سند روایت...797

تألیف مستقل در تبلیغ سوره برائت...797

شواهد دیگر...798

فضیلت اختصاصی و ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام...800

شرح روایت «علي منيّ...» از زبان علمای اهل تسنن...805

اهمیت روایت: احتجاج به عزل ابوبکر و تبلیغ امیرالمؤمنین علیه السلام...807

واکنش مخالفان...809

واکنش اول: کتمان فضیلت...809

واکنش دوم: تحریف سیره و تاریخ...809

الف) تحریف لفظی به تغییر کیفیت نقل...810

1. جعل روایت در نصب ابوبکر بر امارت حجاج...810

2. حذف عزل ابوبکر از رساندن سوره برائت...810

نمونه ای دیگر از تحریف و حذف عزل ابوبکر...811

ب) تحریف لفظی به حذف برگرداندن ابوبکر...812

ج) تحریف لفظی به حذف واقعیت ها و افزودن مطالب زائد !...814

د) تحریف لفظی به افزودن اشتراک دیگران در تبلیغ برائت !...815

ه-) تحریف لفظی به تغییر الفاظ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله...817

کیفیت سوء استفاده مخالفان از این تحریف...820

واکنش سوم: منکر دانستن روایات یا انکار و تضعیف آن...820

واکنش چهارم: کمرنگ نشان دادن فضیلت رساندن سوره برائت...824

واکنش پنجم: مناقشه در دلالت روایات...826

الف) مناقشه فخر رازی و...826

ب) مناقشه محب طبری و عسقلانی...828

ج) مناقشه ابن تیمیه...828

واکنش ششم: جعل روایت برای دیگران...829

16. باز گذاشتن درب خانه علی علیه السلام به فرمان خدا...831

اعتبار روایات...834

تألیف مستقل در حدیث سدّ الأبواب...838

واکنش صحابه در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله !!...838

واکنش مخالفان در برابر حدیث سدّ الابواب...841

واکنش اول: ساختگی دانستن احادیث...841

واکنش دوم: برخی از تضعیفات بی جای سندی...843

واکنش سوم: منکر دانستن روایت...846

واکنش چهارم: کتمان مطالب مهم برای کم رنگ کردن قضیه...846

نکات مهم روایات گذشته...852

واکنش پنجم: اختلاف در کیفیت نقل روایت...854

واکنش ششم: جعل روایت برای ابوبکر...858

جمع بین روایات متعارض در سدّ الابواب...860

بیان چند مطلب در اشکال بر جمع گذشته...864

یک بام و دو هوا !...871

واکنش هفتم: تحریفات معنوی...872

واکنش هشتم: تعصّب بی جا و تناقض...875

واکنش نهم: بی شرمی بی اندازه !...876

روایتی مشکوک و احتمال تحریف...878

تذکر: تعابیر مختلف در روایات سد الابواب...879

امتیاز ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام مکث در مسجد و مرور از آن در هر حال...881

اعتبار روایات...881

بحث در مفاد روایات...882

شواهد اعتبار امتیاز گذشته...886

واکنش مخالفان نسبت به امتیاز گذشته...889

واکنش اول: اشکال بی جای سندی و کتمان روایت !...889

واکنش دوم: استبعاد بي جا...889

واکنش سوم: ادعای تعارض با روایت مربوط به ابوبکر...889

واکنش چهارم: جعل روایت برای اشتراک دیگران...890

واکنش پنجم: تقطیع روایت و حذف بخش مهم آن!...891

واکنش ششم: تضعیف بیجای سندی...892

17. تنها یار ثابت قدم...895

اعتبار سند روایت...896

دلالت روایت...896

واکنش مخالفان...897

واکنش اول: تحریف روایت...897

واکنش دوم: منکر دانستن روایت...898

واکنش سوم: ادعای بیجای اشتراک دیگران...899

18. علی علیه السلام المجری عدالت و سختگیر در راه خدا...903

اعتبار سند روایت...904

روایات مشابه...905

هراس از اجرای عدالت...907

سنجش رفتار حضرت و رفتار دیگران...909

19. پیوند آسمانی...915

اعتبار سند روایت...915

شواهد روایت...916

توضیح مطلب...919

واکنش مخالفان...922

ص: 953

واکنش اول: مناقشه بی جا...922

واکنش دوم: مناقشه ای دیگر...922

واکنش سوم: جعل حدیث برای دیگران...924

20. ترجیح امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه گذشتگان و آیندگان...925

اعتبار روایت...926

واکنش مخالفان...929

واکنش اول: منکر دانستن روایت...929

واکنش دوم: تحریف لفظی روایت به حذف «الأولون»...929

واکنش سوم: جعل روایت برای دیگران...930

21. هر چه از خدا برای علی علیه السلام خواستم داد...931

اعتبار سند روایت...932

اهمیت روایت...933

واکنش مخالفان: خدشه در سند روایت...933

22. نگاه به امیرمؤمنان علیه السلام عبادت است...935

اعتبار سند روایت...935

تألیف مستقل در حدیث...937

اهمیت حدیث «النظر إلی عليّ عبادة»...937

حدیثی مشابه...938

واکنش مخالفان...938

واکنش اول: تضعیف سند روایت...938

واکنش دوم: حکم به بطلان و جعلی دانستن روایت...939

واکنش سوم: توجیه دلالت یا تحریف معنوی روایت !...941

فهرست...945

ص: 954

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملا مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیباني مي‌شود.

براي خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹